36

سه سال در دربار ایران

«از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری»

S.No:-1215
H

تألیف

دکتر فوو ریه

طبیب مخصوص ناصر الدّین شاه

ترجمهٔ

عباس اقبال

از انتشارات

کتابخانهٔ علی اکبر علمی و شرکاء

طهران ۱۳۲۶ شمسی

955
AG18S

شرکت سهامی چاپ

DATE LABEL 30/4/62

B

Call No...........

Date...........................

Account No...........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

سه سال در دربار ایران

« از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری »

تألیف

دکتر فووریه

طبیب مخصوص ناصرالدّین شاه

ترجمهٔ

عباس اقبال

از انتشارات

کتابخانهٔ علی اکبر علمی و شرکاء

طهران ۱۳۲۶ شمسی

شرکت سهامی چاپ

DATE LABEL

Call No..........

Account No..........

Date..............................

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

84.83

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No. 74559
Date 7.12.1970

مقدمهٔ مترجم

کتاب شیرینی که ترجمهٔ آن از نظر خوانندگان محترم میگذرد و حاوی بسی مطالب تاریخی راجع باواخر سلطنت ناصرالدین شاه است بتوسط یك تن طبیب فرانسوی که شاهد عینی بسیاری ازوقایع بوده برشتهٔ تألیف در آمده است.

دراین ترجمه کمال احتیاط و دقت بخرج داده شده است تا هیچ نکتهٔ آن ازقلم نیفتد ودرادای مقصود مؤلف اصلی اخلالی روی ندهد.

البته بعضی ازمعلومات و اطلاعات این مؤلف باوجود نهایت سعیی که در جمع آوری مطالب صحیحه بخرج داده خالی از اشتباه و مسامحه نیست. ما هرجا که بنکته‌ای ازاین قبیل برخورده ایم بعدم صحت آن اشاره کرده‌ایم.

در ترجمهٔ کتاب «سه‌سال دردربار ایران» ماهیچ قصد وغرضی جز کمك بروشن شدن تاریخ ایران نداشته‌ایم. اگراحیاناً قسمتی ازاطلاعات وحکمیتهای مؤلف اصلی کتاب پسند بعضی ازخوانندگان نیفتد یاآنها رابعقیدهٔ خودصحیح نیابند بحثی برمانیست.

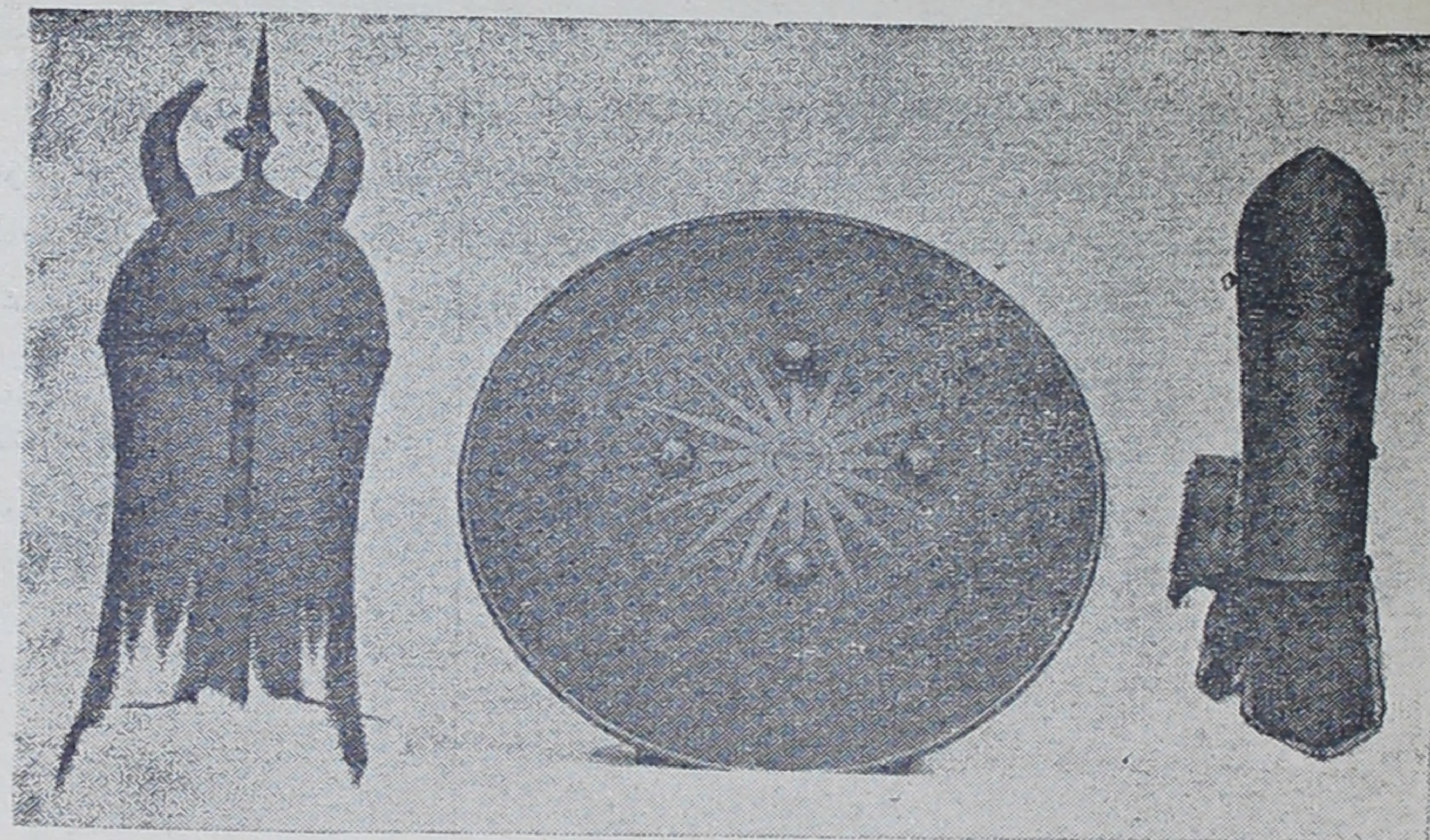
با این حال اگر کسی در این بابها نظریاتی داشته باشد بشرط آنکه آن نظریات با مدارك واسنادی همراه باشد ما باز هم برای خدمت بروشن شدن تاریخ ایران درقرن اخیر آنها را با کمال امتنان میپذیریم و درمجلهٔ یادگار یاجائی دیگر منتشر مینمائیم.

اسفند ماه ۱۳۲۵

عباس اقبال



دکتر فووریه



نمونه ای از اسلحهٔ قدیم ایرانی

مقدمهٔ مؤلف

من که مدت چند سال طبیب مخصوص اعلیحضرت ناصرالدین شاه و شاهد عینی زندگانی روزانهٔ او بوده ام چیزهائی دیده ام که نه تنها هیچ مسافری نمیتواند برآنها اطلاع یابد بلکه آگاهی از آنها برهر کسی نیز که در ایران مقیم شده باشد مشکل است .

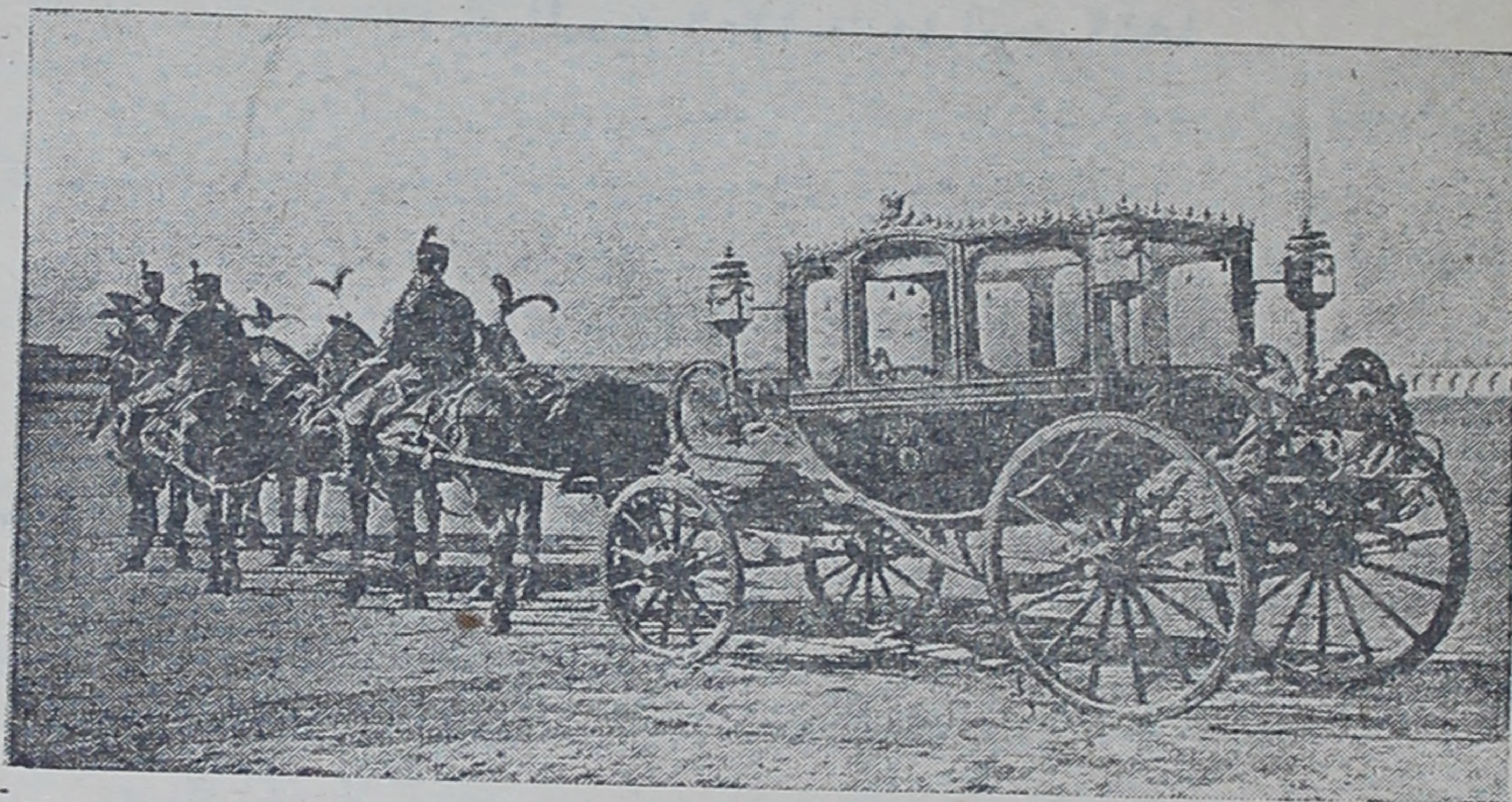
این سفرنامه شرح همان مشاهداتی است که دیگران از آنها اطلاعی ندارند و آن درحکم پرده ایست که کم و بیش حقایق مربوط بشاه ایران در آن نقاشی شده .

ایران کشوری است که با وجود بروز افکارجدیده آداب وعادات مردم آن چنان ثابت ولایتغیر مانده که میتوان آنها را عین همان عادات وآداب اجداد ایشان دانست بلکه شاید اولاد ایشان نیز از آنها دست برندارند .

با وجود آنکه دراین یاد داشتهای روزانهٔ کتبی سعی شده است که نهایت دقت رعایت شود محتاج بتذکار نمیدانم که دراین نوشته کاملاً اسرار شغل خود را نگاه داشته و نسبت بناصرالدین شاه که مردی تیزهوش وخوش ذات بود ودرتمام حوادث بمن نیکی کرده است رعایت کمال احترام را نموده ام .

امیدوارم که این اوراق دفتر خاطرات من بجغرافیا و تاریخ ایران که در ادوار مختلفه درآن باب کتابهای بسیار نوشته اند کمکی کند و سعادت آنرا داشته باشد که خواننده را نیز سرگرم نماید و برای او مفید افتد .

(دکتر فووریه)



کالسکهٔ سلطنتی

فصل اول

از فرانسه تا ایران بهمراهی اعلیحضرت ناصرالدین شاه

اگر سفرنامهٔ اعلیحضرت ناصرالدین در ۱۳۰۶-۱۳۰۷ (۱۸۸۹) روزی چاپ شود ۱ این سطور که آنرا مترجم اول شاه لطفاً برای من ترجمه کرده است در آنجا دیده میشود: «امروز حکیمباشی طولوزان یك حکیمی را بحضور ما آورد که اسمش فووریه است، این حکیم فرانسوی است ومدتی در نزد پرنس منتگرو بوده این اوقات بپاریس آمده ولباس نظامی پوشیده معلوم میشود حکیم نظامی است جوان خوش بنیهٔ خوش روی زرنگی است .چون خودطولوزان میخواهد چند ماهی درپاریس بماند برای ما حکیمی آورده است که نایب خودشود ودرخدمت ماباشد»

همانطور که گفته شد دردوم ذی الحجه ۱۳۰۶ (اول اوت ۱۸۸۹) پس ازآنکه وزارت خارجه مرا رسماً تحت اختیارشاه قرار داد باومعرفی شدم شاه درحالیکه تبسمی برلب داشت بمن دست داد واین چهار کلمه را بفرانسه ادا نمود: «شما طبیب من هستید»

این بود علت اینکه من بهمراه اعلیحضرت پادشاه ایران بطرف آن مملکت روانه شدم۲ .

۱- مقصود سفرسوم ناصرالدین شاه بفرنگستان است که از ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ تا ۲۴ صفر ۱۳۰۷ قمری طول کشیده وسفر نامهٔ آن در ۱۳۰۹ در بمبئی چاپ شده (مترجم).

۲- در تاریخ ۲۷ شوال (۲۹ ژوئن) بمحض اینکه من ازخدمت اعلیحضرت پادشاه مونتنگرو (قره طاغ) مرخص و از شغل طبابت در دربار او معاف شدم وزارت امورخارجه که من هنوز عضویت آنجا را داشتم بمن اطلاع داد که من بسمت طبیب مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران انتخاب شده‌ام .

۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۰۶ = ۱۰ اوت ۱۸۸۹

ساعت دو بعد ازظهر از پاریس بطرف بلفور حرکت کردیم واین درموقعی بود که نمایشگاه ۱۸۸۹ بآخرین حد شهرت وترقی خود رسیده بود .

در گرتز۱ دخترجوانی یکدسته روزنامه بشاه‌تقدیم کرد ، شاه ازمیان‌آن دوشماره از ایلوستراسیون انتخاب‌نمود و در مقابل یك اشرفی باو داد .

جمعیتی انبوه دراطراف ایستگاه تروا۲ ازدحام کرده و بچه‌های کوچك ازدرختها و بعضی دیگر از تیرهای تلگراف بالا رفته بودند ، تمام این مردم تا وقتی که ما از نظرشان غائب شدیم‌در کمال خوشحالی فریاد میزدند : « زنده باد شاه » .

ناصرالدین شاه با اینکه باین تظاهرات محبت‌آمیز پاریسیها عادت داشت از دیدن این منظرهٔ غیر منتظره متعجب و مشعوف شد بطوریکه حالت جدی خود را ازدست داد و وقتیکه این جست وخیزهای مهرانگیز بچه‌ها را دیدبقهقههٔ تمام خندید .

وقتیکه بکلی از آبادی دور شده بودیم قطار راه آهن غفلةً ایستاد ؛ کارکنان قطار با کمال اضطراب میرفتند و می آمدند و بدقت هر اطاقی را تحت نظر تفتیش می‌آوردند ، مسافرین‌هم همه بیرون آمده و از یکدیگر میپرسیدند که چه خبر است؟ آخر کار معلوم شد که عزیزالسلطان سوگلی اعلیحضرت از راه شیطنت یا برای تفریح علامت خطر قطار را بحرکت آورده و قطار بهمین علت‌ایستاده است .

در وزول ۳ موقعیکه قطار کمی توقف کرد من وقتی‌پیدا کردم که با اقوامم که‌از سو ٤ مسقط الرأس من آمده بودند دیده بوسی و خدا حافظی کنم . تصور ایشان این بود که دیگر مرا نخواهند دید چه ایشان همیشه در صحبتهای خود میگفتند که : «ایران در آخر دنیا واقع شده» .

در ایستگاه بلفور شامی بما داده شد و نیمه شب دوباره سوار قطار شدیم و از گوشهٔ مملکت سویس گذشتیم و ساعت یازده بکشور (باد) رسیدیم .

شاه که علاقهٔ قلبی بمن دارد نمیخواست که بهیچ نقطه‌ای از خاك آلزاس که حقاً سرزمینی فرانسوی و حالیه در تصرف آلمان است قدم بگذارد و از این راه داخل آلمان شود .

روز اول سفر باین وضع خوش گذشت ونویدی بود برای روزهای بعد . درقسمتی از قطار که من بودم چهار نفر بودیم ، از سه نفر همراه من دو نفر پیشخدمت مخصوص بودند و دیگری منشی سفارت ، هر سه فرانسه را خوب تکلم میکردند وبسیار مهربان بودند .

سرتیپ ابوالحسنخان و سرتیپ احمد خان دو تن کرد جوانی هستند که چشمان و

---

۱ - Gretz ۲ - Troyes

۳ - Vesoul ٤ - Saulx

موهای سیاه ایشان از نژاد آنان حکایت میکند ، اولی مردی خوش رو و بشاش است و دومی دارای ظاهری جدی است . این دوتن با اینکه با یکدیگر در کمال‌صفا هستند سعی دارند که در خدمتگزاری و جان نثاری نسبت بپادشاه متبوع خود بریکدیگر تفوق حاصل کنند . میرزارضا خان که منشی سفارت ایران‌درپطرز بورگ است چنین بنظر میرسد که آینده‌ای درخشان داشته باشد زیرا که خاطر صدر اعظم را بخود جلب کرده وصدر اعظم‌هم در نظر دارد که مقام سیاسی مهمی در عهدهٔ او بگذارد .

۱۲ ذی‌الحجه - ۱۱ اوت

گراندوك مملکت باد که ما در قصرجدید وی مهمان او هستیم چنین بنظر تمام ما رسید که از این پذیرائی راضی نیست وکاری را کـه بیبگاری میماند در عهده گرفته . با این حال در این شش روز طولانی که ما مهمان او بودیم در پذیرائی از اعلیحضرت شاه ایران و خوش کردن اوقات او از هیچ چیز مضایقه نکرد و با شامهای قابل و آتش بازی و نمایش تئاتر و مجالس حقه بازی و گردش در هایدلبرگ ۱ و شکار درجنگل سیاه اوقات شاه را بخوشی گذراند .

باد امروزی آن شهر پر جمعیت سابق که مردم در آنجا بقمارهای مختلف سرگرم میشدند نیست . خیابانهای لیشتن هاله ۲ و ترینك‌هاله۳ و عمارتی که به «خانهٔ صحبت» موسوم‌ست چندان جمعیتی ندارند و امروزه در چشم کسانی کـه سابقاً در پای میز قمار آنجا بقصد بردن ثروتی هنگفت می‌آمدند خالی می‌آید . معهذا اصلاحاتی کـه در این مدت در کار حمامهای این شهر مخصوصاً حمامهای فردریك پیش آمده قـابل ملاحظه است لیکن برای دلباختگان قمار این جمله هیچ لطفی ندارد تاآنها را بجای قمارخانه‌های سابق بچیزی بشمارند .

درسرشام شاهانه که دراینجا منعقد بود من مابین دوسرتیپ بودم ، یکی که دائماً صورتش درحرکت بود درتمام‌مدت صحبت میکرد ومدعی بود که‌درقشون فرانسه دوستانی دارد، برعکس دیگری که‌چهره‌ای‌تیره داشت‌حتی بفکریك‌خنده نیز نیفتاد ودرتمام‌مدت صرف غذا یك کلمه هم‌از زبان‌او شنیده نشدمثل اینکه دراین باب دستوری باو داده شده بود.

برگردن گراندوك نشان تمثال همایون مزین بالماس که عالیترین نشانهای ایرانی است آویخته بود واین نشانرا شاه دراین سفر بگراندوك عطا کرده است.

شاهزاده ماکزیمیلین برادر زادهٔ گراندوك که عادةً اورا ماکس میگویند وجوان رشیدی است خوش اندام و ظاهراً ازپوشیدن لباس پروسی درپوست نمی‌گنجد پس از صرف شام پیش من آمد وبامن بصحبت مشغول شد وعلت این‌التفات مخصوص اونسبت بمن این بود که من مدتی طویل در مونتگرو مانده بودم و او نیز آنجا را میشناخت . صحبت ما بیشتر راجع بود بآن مملکت وسکنه وخانوادهٔ سلطنتی آنجا مخصوصاً شاهزاده

---

۱ - Heidelberg ۲ - Lichtenhalle ۳ - Trinkhalle

خانم میلیتزا ۱ که بتازگی باگراندوك پیر نیکولایویچ ازدواج کرده بود وخواهرش شاهزاده خانم آناستازی ۲ یا (استان) نامزد شاهزاده رومانوسکی ۳ دوك مملکت لویش تن برك ٤ بود.

این شاهزاده بمن گفت که ازطرف مادر با امیر رومانوسکی منسوب است ومن این این مطلب را ازعلاقه‌ای که‌او درتحصیل اطلاعاتی راجع آناستازی شاهزاده خانم مونتنگروئی ظاهر میکرد کاملاً درك کرده بودم.

شب‌نشینی ما با تماشای جلسهٔ حقه بازی که در تالار معروف بعمارت صحبت ترتیب داده‌شده بود ومابرای تماشای آن از وسط شهزباد که‌چراغان بود گذشتیم بانجام رسید.

قصر قدیمی هایدلبرگ که سه روزدیگر باید درآنجا منزل کنیم ظاهراً توجه‌شاه راجلب کرده‌بود. پس ازآنکه تاریخ آنجا را برای او نقل کردند ودانست که فرانسویان درخرابی آن بی‌دخالت نبوده‌اند بمن نگاهی ملعنت آمیز کرد وسرخود را آهسته‌جنبانید.

با اینکه آثار بدیع این خرابه‌ها ومنظره‌ای که درروی‌مهتابی ها در جلوی چشم پیدا بود شاه را بتحسین واداشت دیدن خمرهٔ بزرگی که یك دخمه را پر کرده‌بود آتش شوق وتحسین او را سرد کرد.

با این‌همه شاه وقتی که درمیان ادعیهٔ کهنه وکتابهای قدیمی مقدار زیادی از نسخ فارسی دیدخیلی تعجب کرد. درهمین‌دارالفنون دریك دفتری که برای ثبت‌یادگارمردمان بزرگی که ازآنجا دیدن میکردند تهیه وبشاه تقدیم شده بود ناصرالدینشاه بدون اینکه تعارفی کند بفارسی چنین‌نوشت :«بیادگار دیدار من ازدارالفنون هایدلبرگ».

قبل از اینکه‌بشکار درجنگل سیاه بپردازیم شاه شاهزاده منچیکوف‌را که در باد ایام ییلاق‌خودرا میگذراند پذیرفت ومن بعد از شوروول ٥ صدساله مردی باین فرتوتی ندیده بودم . چنین میگفتند که این‌شخص مورد محبت اهالی ایران است زیرا که پدرش مدتها درآنجا مأموریت داشته.

۱۷اوت - ۱۹ذی‌الحجه

بعدازمبادلهٔ نشانها باد را ترك کردیم. درکارلسروه برای آنکه گراندوك راپیاده کنیم توقف‌نمودیم سپس ازاشتوتکارت گذشته شب را دریك‌کاخ غیرمسکون ومرطوبی که شایسته بود آنرا تنهائی محض نام‌گذارند در حوالی شهر در میان پارك بزرگی گذراندیم. فردای آن قصر ویهلما ٦ را که‌بسبك‌غربی ساخته شده ودرآن مقداری اسلحه های شرقی موجود است بازدید کردیم. شب را درکانستاد۷ که بخاطر ماچراغانی‌وآتش بازی‌وضیافتی درآنجا دائر بود ماندیم وروز ۲۲ ذی‌الحجه ۱۳۰٦ شب‌هنگام بمونیخ رسیدیم.

۲۰اوت-۲۲ذی‌الحجه

من بمونیخ آشنابودم چه‌چندین بار درآنجا توقف کرده‌بودم. این شهر که‌پایتخت

---

۱ - Militza ۲ - Anastasie ۳ - Romanovsky ٤ - Leuchtenberg

٥ - Chevreul ٦ - Wilhelma ۷ - Cannstadt



ناصرالدین شاه

باویر که‌دروسط جلگهٔ باتلاق زاری واقع‌شده‌فقط ازهمین جهت قابل تماشاست. هر کسی می‌داند که آنجا برای علاقمندان بآب جو بهشتی است معهذا برای کسیکه کم مسافرت کرده باشد ازلحاظ آثار هنری قابل ملاحظه است چه تمام سبکهای مختلف معماری‌در بناهای قابل‌توجه‌آن‌بکار رفته وموزه‌های آن پراست ازآثار وصنایع دوره‌های مختلف و کتابخانهٔ مهم آن ازثروتمندترین کتابخانه های دنیاست.

دولت اعلیحضرت اوتون بهیچگونه مراسم رسمی دست نزد بهمین جهت شاه هم‌جز روز۲۲ذی‌الحجه (۲۰اوت) دیگردرآنجا نماند.

۲۱ اوت - ۲۳ ذی‌الحجه

قبل ازرسیدن بسالسبورگ برای اینکه قصرناتمام لوئی پادشاه دیوانهٔ باویر را درروی دریاچهٔ شیم ۱ ببینیم راه‌خود رابدانطرف کج کردیم. این‌شخص که ثانی اثنین‌وزغ افسانهٔلافونتن‌است خود را همطراز لوئی چهاردهم دانسته وخواسته است که مانند قصر لوور برای خود قصری تهیه کند.



امین السلطان

اما باید از حق نگذشت که اگر کوشش بیجائی کرده اقلاً محل خوبی را انتخاب نموده است-اگرچه بنای اومضحك استولی محل‌آن دلفریب است‌بهمین جهت است که شاه از زیبائی منظرهٔ‌آن‌لذت بسیار میبرد.

---

۱ - Chiem

چقدر متعجب شدم وقتیکه در میان هیأتی که از طرف اعلیحضرت فرانسواژوزف برای عرض سلام بشاه در موقع ورود بخاك اتریش آمده بودند سرتیپ تومل ۱ را شناختم . این شخص را من هنگامیکه بعنوان نمایندهٔ نظامی در جنگهای ما بین ترکها و قره طاغیها بآنجا آمده و درجهٔ سرهنگی داشت شناخته بودم، بمحض اینکه مرا دید فریاد کرد : «دکتر شما هستید» چون از قطار پیاده شدم درگردن من آویخت و بمن گفت که فعلاً وزیر مختار اتریش درایران است وبمرخصی آمده و در تمام مدت‌اقامت شاه در اتریش در رکاب او خواهد بود .

۲۲ اوت = ۲٤ ذی‌الحجه

ما اکنون در سالسبورك وطن موزار۲ هستیم . چون شاه تنها به هلبرون ۳ رفته من میتوانستم مدت فراغت را در شهر گردش کنم و من هم پیش خود تشخصی بفروشم بهمین جهت ابتدا بسراغ منزلی رفتم که این سازندهٔ عالیمقام در آن پای بعرصهٔ وجود نهاده بود . از خود میپرسیدم که آیا این خانهٔ محقر که آن نابغهٔ بزرگ در کودکی اولین قطعات خود را در آن نواخته گرانبها ترین خانه های این شهر نیست ؟ آنچه محقق است اینست که پس از دیدن قصر قدیمی قرن شانزدهم یا کلیسای بزرك قرن هفدهم که نمونهٔ کوچکی از کلیسای سن پیر شهر رم است و سایر کلیسا ها و صومعه ها خاطرهٔ خانهٔ موزار هیچوقت از ذهن شخص بیرون نمیرود .

در انتهای پل‌سالتساخ٤ درساحل راست رودخانه خانهٔ‌معروف‌دیگری است که‌طبیب دانشمند پاراسلس٥ در آن سکونت داشته . وی در سویس متولد شده و قبرش در سالسبورگ درکلیسای سن‌سباستین٦ است ولی آرامگاه موزار کجاست آیا در وین است ؟ و اگر آنجاست در چه محلی ؟

۲۳ اوت - ۲٥ ذی‌الحجه

ازسالسبورك بدون اینکه راه را کج کنیم‌یکسره بوین‌رسیدیم . ورود ما در روز ۲۳ اوت در ساعت سه بپایتخت اتریش مصادف شد با تشریفات با شکوهی که معمول خاندان سلطنتی هابسبورگ است .

کالسکه‌های‌دربارباسورچیان‌وشاطرهائی که‌شلوارهای کوتاه‌درپا و کلاه‌های سه‌شقه و سفید برسر داشتند ما را از میان دوصف سرباز که جمعیتی آرام و زیاد آنهارا احاطه کرده بودند بسوی کاخ شاهانهٔ هوفبورگ ۷ بردند .

---

۱ – Général Thummel — ۲ – Mozart — ۳ Hellbrunn

٤ – Salzach — ٥ -Paracelse — ٦ -Saint-Sébastien — ۷ - Hofburg

بعد از معرفی معمولی امپراطور بر یکی یکی از اعضاء هیأت نظر انداخت، وقتی که لباس مخصوص مرا دید گفت : « شما که طبیب فرانسوی هستید» سپس بسوی من آمد و در بین گفتگو از وضع کار و خدمت من پرسید . این عمل ملاطفت آمیز البته در قلب حساس فرانسوی من بی تأثیر نماند .

اغلب ما در هوفبورگ با کمال جلال منزل گرفتیم ، من بتنهائی یك عمارت



میرزا رضاخان

سه اطاقه در قسمت پائین قصر در اختیار داشتم .

عصر فردای آنروز در ساعت شش شام مجللی برای پذیرائی صدنفر در دربار داده شد .

اعلیحضرت ناصرالدین شاه درسمت راست و اعلیحضرت فرانسوا ژوزف درسمت چپ بر سر میز شام که بشکل نعل اسب ترتیب داده شده بود ریاست میکردند و در هر طرف این دو پادشاه نمایندگان خانوادهٔ سلطنتی مرکب ازچهار آرشیدوك و شش تن از خانمهای ایشان دیده میشد .

بقیهٔ مهمانان عبارت بودند از صاحبمنصبان عالیرتبه و وزراء و صاحب منصبان ارشد و پنج نفر خانم و ده دوازده نفر از ایرانیها و همینقدر هم از سیامیهائیکه‌در آن موقع برای انجام مأموریتی بوین آمده بودند. در بین این اشخاص کسانیکه از دیگران متشخص تر و برجسته تر محسوب میشدند عبارت بودند از آرشیدوك شارل لوئی برادر امپراطورو آرشیدوك رینه۱ عمومی شاه‌وشاهزاده هوهنلوهه۲ وزیردربار و کنت کالنوکی۳ وزیر خارجه و کنت تافه ٤ وزیر داخله.

شاهزاده هوهنلوهه دروسط‌میز روبروی اعلیحضرتین و در طرف راست او وزیر مختارایران در اتریش آقای نریمان‌خان و درطرف‌چپش وزیرمختار سیام فیادامرونگ۵ نشسته‌بودندجای من‌نیز بین وزیر تجارت دوباکهم ٦ و سرتیپ‌لدرر ۷ معین شده‌بود.

نزدیك بتمام شدن غذا چنین فهمیدیم که تالار مشرف بر سفره خانه کم کم پراز جمعیت‌میشود بعد دانستیم که اینان مهمانان مخصوصی‌هستند که برای تماشای ما آمده‌اند.

امپراطور چون فرداصبح از وین میخواست حرکت کند دیگر بعد ازشام‌تشریفاتی نبود بهمین جهت امپراطور اجازهٔ مرخصی خواست و ماهم از آنجا بیرون آمدیم اما این سفر بهانه‌ای بیش نبود چه در حقیقت امپراطور یا بر اثر واقعهٔ سوزناك مرگ رودلف ولیعهد اطریش که‌در ۳۰ ژانویه ۱۸۸۹ اتفاق افتاده بود یابعللی‌دیگرمیل‌داشت که شاه ایران هرچه زودتر از وینه برود و این بی میلی را ممکن بود از طرز دست دادنش که فقط با فشار کمی انجام‌گرفت حدس زد.

روز ۲۵ درکاهلنبرك۸ که از آنجا شهر وینه وشط دانوب منظرهٔ زیبائی دارد گذشت در اینجا من بآرشیدوك برخوردم که فوق‌العاده عصبانی ودلخسته بود که چرا نمیتواندبا شاه ایران بفرانسه یا آلمانی تکلم کند. وی بعد از اینکه نتوانسته بود بآلمانی با شاه صحبت کند بزبان فرانسه‌خواسته بود که‌شرح‌مناظری‌را که درمقابل‌نمایان بود بیان نماید ولی هر بار متوجه میشدکه شاه نفهمیده است. حقیقت قضیه این بود که شاه بزبان فرانسه‌کم آشناست و در تکلم بآن‌عاجز است، کلماتی مقطع ادا میکند و گاهی هم جملهٔ‌کوتاهی میپراند ولی نمیتواند بی‌وسیلهٔ مترجم بمکالمه ادامه دهد.

خوشبختانه من سابقاً در سر فرصت شهرْ وینه را در سال ۱۸۷٤ دیده و درسال ۱۸۸۸ هم تجدید دیداری از آن کرده بودم اینست که این دفعه چندان وقتم تنگ‌نیست وینه اگر چه روز بروز بر زیبائی آن افزوده میشود باز هنوز یك شهر اشرافی است بهمین نظریك‌نفر پاریسی خود را در آنجاغریب‌می یابد چه در اینجا بولوارهای پاریس و زندگانی شبهای آن را بهیچوجه نمی بیند مثلاً درساعت ده شب دیگرهیچ‌تماشاخانهٔ باز نیست‌و کوچه‌هاخلوت است وساکنین شهرهمه درخانه‌های خود بصرف شام‌مشغولند.

---

۱ - Renier ۲ - Hohenlohe ۳ - Kalnoky ٤ - Taaffe

۵ - Phya Damrong ٦ - de Baquehem ۷ - Lederer ۸ - Kahlenberg

۲۶ اوت - ۲۸ ذی‌الحجه

از وینه پای تخت امپراطوری ببوداپست پای تخت مجارستان رفتیم. همه میدانند که ممالك اطریش و مجارستان مرکب از چندین مملکت کوچك و بزرگ است که سر هم رفته مجموعهٔ آن بی‌شباهت بلباس وصله وصله‌ای دهاتیها نیست.

بر روی دانوب بکشتی بزرگ «ایریس» که در اختیار ما گذاشته شده بود سوار شدیم و ساعت هشت صبح وینه را ترك گفته در طی دوازده ساعت بجانب بوداپست پیش راندیم و سفری طویل و یك نواخت را بانجام رساندیم.

اگرچه جزایر پر درختی که در سر راهست مخصوصاً لوباو۱ درحد خود زیباست ولی چون چشم انداز انسان را محدود میکند خالی از لطف بنظر میرسد.

هاین بورگ۲ بعلت حصارها و برجهای قدیمی که دارد قابل توجه است همچنین قدری پائین‌تر خرابه‌هائی که بر فراز صخرهٔ تیزی واقعست بی تماشا نیست.

در رسیدن بشهر پرسبورگ۳ دانستیم که بخاك مجارستان قدم گذاشته‌ایم. اگر چه تاج زرین سلاطین قدیم مجار همچنان برفراز کلیسای مخصوص این پادشاهان میدرخشد لیکن قرنهاست که دیگر پادشاهی از نژاد مجار در این محل تاجگذاری نکرده و مجارها از نعمت استقلال محروم شده‌اند و همه نیز از این پیش آمد متأسفند.

از این محل تا بوداپست سواحل شط هموار است و مناظر اطراف تقریباً عین همان مناظر سابق است جز اینکه در بعضی نقاط مثلاً در قسمت بین گران ٤ و وایتزن۵ معبر شط چون از میان دو کوه گچی میگذرد تنگتر میشود. بر روی هم مناظر این این سواحل هرقدرهم زیبا باشد باز چیزی نیست که خاطر فریب شود و ملالتی‌را که از کند رفتن کشتی دست میدهد از یاد ببرد.

۲۷ اوت - ۲۹ ذی‌الحجه

پای‌تخت مجارستان شهر بزرگ و زیبائی است و از دو شهر که هر یك بر یك طرف دانوب ساخته شده مرکب است - اولی یعنی «بودا» درساحل راست مشرف بردانوب بنا شده ومحلاتی کهنه‌وقصر عظیمی ازابنیهٔ قدیمه دارد که ترکان عثمانی چندین بار آنرا خراب کرده‌اند.

شهر دیگر یعنی «پست» برعکس دارای محلاتی تازه سازاست و تقریباً تمام‌فعالیت پای تخت مجارستان در این قسمت صورت میگیرد. دوشهر بودا و پست را پل معلقی بیکدیگر مرتبط میسازد و درحقیقت این پل آنهارا بصورت‌شهر واحد عظیمی‌درمی‌آورده همینکه بقصر مجمع علمی وارد شدیم شخصی در لباس رسمی از جمعیت جدا شد

---

۱ - Lobau ۲ - Hainbourg ۳ - Presbourg ٤ - Gran

۵ - Waitzen

و بحضور شاه رسید و بزبان فارسی خیر مقدم گفت . این شخص مستشرق شهیر فامبری۱ دوست ارنست رنان۲ بود .

فامبری از شدت عشقی که بمشرق زمین داشته برای آنکه آنجا را بخوبی ببیند و تحت مطالعه در آورد چندین سال بیکی از پر مشقت ترین زندگانیها تن در داده و ترکستان و ایران را بلباس درویشی پای پیاده و کشگول بدست طی کرده و مدتی نیز بگدائی و تصدق گرفتن معیشت خود را گذرانده است و در تشبه بدراویش واجرای آداب درویشی و تکلم بمقال ایشان چنان ماهر شده که هیچکس ندانسته است که او یك تن اروپائی است که باین لباس در آمده .



اعتمادالسلطنه

پس از آنکه بعجله موزه و مجمع علمی را دیدن کردیم از همانجا بجزیرهٔ سنت مارگریت ۳ ملکی آرشیدوك ژوزف رفتیم و از دیدن چشمه‌های آب گرم آن محظوظ شدیم وقدمی نیز در پست زدیم و روز خود را باین ترتیب بآخر رسانده‌یم .

چون من شخصاً دعوت شده بودم که چشمه‌های آب گرم معروف هونیادی یانوس۴

---

۱ - Vambéry ۲ - Ernest Renan ۳ - Sainte Marguerite

۴ - Hunyadi Janos

را ببینم با آقای زاکس لنر۱ مالك آن روز ۲۸ اوت بآنجا رفتیم . بسر زمینی ریگزار رسیدیم که اگر چند تاکستان در آنجا نبود میگفتم که استعداد هیچگونه زراعتی را ندارد . بلی از همین زمین لم یزرع که از کثرت چاه بصورت غربالی در آمده است روزی هزارها هزار بطری آب معدنی ملین بچهار جهت دنیا حمل میشود . ازسیصدچهار صد متر مربع زمین همین نقطه ثروت سرشاری بدست مالك می آید که مثل چشمه‌های آب آن زاینده و جاویدان است . با این معدن زر این زمین شرابی عالی دارد که آقای زاکس لنر بمن از آن چشاند و پس از چشیدن دانستم که مابین طعم آن و طعم آبهای معدنی این نقطه تفاوت از زمین تا آسمان است .

ساعت نه شب ۲۸ اوت سوار قطاری شدیم که باید ما را از میان ولایت گالیسی و کوههای کارپات بسرحد روسیه برساند . گالیسی ولایتی فقیر است واین نکته را ازخانه های کم و سقفهای کوتاه و گلی آنها میتوان بخوبی درك کرد .

۲۹ اوت - ۳۰ ذی الحجه

فردا شب تقریباً درهمان ساعت ما در ولوچیسکا ۲ بقطارهای روسی سوارشدیم واز همراهان اطریشی خود خداحافظی کردیم . درمیان ایشان یکنفر صاحبمنصب جوان از اعضای ارکان حرب بود بنام سلطان گیزل دو گیسلین گن ۳ که من مخصوصاً ممنون محبتهای اومی باشم .این صاحبمنصب ابتدا درخدمت ارشیدوك آدلف بود و بعد ازمرگ ولیعهد بخدمت مخصوص امپراطور نامزد گردید و درهمین سمت مأموریت یافت که در مدت اقامت ما در وینه در همهٔ جهات راهنمای من باشد . چون من از او در این سمت کمال لطف را دیده‌ام خاطرهٔ بسیارخوشی از اودارم و باید ازاواظهارامتنان کامل بنمایم.

مأمورین مخصوص تزار که باید از شاه پذیرائی کنند و در خاك روسیه تاسرحد با وی همراه باشند عبارتند از پوپوف ٤ امیرالبحر و سرهنگ پاشخف ٥ و سرهنگ کاولین ٦.این شخص اخیر بر قطار امپراطوری که حاضر بحرکت بود ریاست داشت .

در موقع سوار شدن دانستیم که پاسبانی قطار ما بشکلی مخصوص تحت انتظام درآمده ، سرهنگ کاولین که صورت دقیق اسامی ما را داشت قبلا جای هر کس را معین کرده بود و بهریك آنرا نشان میداد و غرض از این کار آن بود که اگر اشخاص خارجی یا طفیلی که موقع هرسوار شدنی زیادتر میشدند در قطار داخل شده و توجه اورا جلب نکرده بودند درخارج بمانند یا از قطار خارج شوند .

۳۰ اوت - اول محرم ۱۳۰۷

قطار امپراطوری ساعت چهار روز سی‌ام اوت بدون اینکه سوت بکشد بآرامی

---

۱ - Saxtlehner ۲ - Vlootchiska ۳ - Giesel de Giesligen ٤ - Popof
٥ - Pachkhof ٦ - Kavlin

بحرکت آمد . یکی از همراهان علت این مسئله را بمن چنین گفت که سوت نزدن قطار برای آن بوده است که : « شاه از خواب برنخیزد » و چنین می پنداشت که در بیان این عبارت جناس خوبی بکار برده‌است ۱.

قطارما داخل دشتهای بی پایان روسیهٔ وسیع شد. این دشتهای بی کران غبارآلود دراین ایام هیچگونه گیاهی ندارد و تا چشم کار میکند مثل دریا کنارهٔ آن پیدا نیست .

چندین شب و روز گذشت و ما متصل راه میرفتیم فقط در مواقع صرف غذا در ایستگاههائی توقف میکردیم که درآنجا میز غذا با مزه های مختلف حاضر بود .

مزه یعنی غذاهای مختصری که قبل ازشام یا نهار میخورند جداگانه بمسافرین داده میشد و معمولاً آنهارا ایستاده و در حال صحبت و از این مزه بآن مزه پرداختن صرف میکنند . این قبیل مزه ها غالباً مفصل است وخاویار و ماهی دودی و عرقهای قوی و ودکا جزء لاینفك آنست و طوری است که همیشه پیش از رفتن بسر میز غذا انسان سیر بلکه مست میشود و دیگر میل بغذائی نمیکند .

در مواقع توقف سربزرگ و گرد پوپوف امیر البحر کاملاً درگردش بود و این مرد چنان سر خود را از ته زده بود که من اگر بخواهم طرز سر زدن امیرالبحر های روسی را ازسر او مقیاس بگیرم بزحمت خواهم افتاد .

این مرد فعال که دائم درحرکت است وغذا خوردن او بسرعت برق انجام میگیرد پیوسته باین طرف وآن طرف نظر دارد و درتسریع خدمت پیشخدمتان دستورمیدهد و همهٔ کارها را بسرعت نظامی بانجام میرساند .

امیر البحر پوپوف مخترع کشتی مخصوصی است بیضوی شکل که بنام او به پوپوسکا ۲ معروف شده و درآبهای سباستوپول کار میکند .

وقتیکه روز ۳۱ اوت بشهر الیزابت گراد رسیدیم از آبادیهای ایمرینکا ۳ و بیرسولا ٤ و بالتا ۵ و نوواو کرینکا ٦ گذشته بودیم . این آبادیها همه مجموعهٔ وسیعی است از خانه‌های تیره رنگ کم ارتفاع در میان اراضی لم یزرعی که هیچگونه درخت درآنها دیده نمیشود .

الیزابت گراد شهر بالنسبه مهمی است که در وسط آن مشرف بر سایر بنا های اطراف خانهٔ بزرگ دوطبقه‌ایست که درآن مدرسه‌ای جهت تربیت صاحب منصبان جزء تأسیس شده .

هنوز ناهارما تمام نشده بود که دوفوج نیزه دار را دیدیم که برای سان دادن بجلوی اعلیحضرت آمده بودند . من پیش خود این سواران چالاك و موهای سیاه آنها را بی اختیار تحسین کردم .

۱— درزبان فرانسه بگربه‌شا Chat میگویند وغرض مؤلف ازاین‌عبارت‌جناس بین‌دو کلمهٔ شای فرانسه و شاه‌فارسی‌است ۲ - Popovska ۳ - Imrinka ٤ — Birsoula

۵ - Balta ٦ — Novo—Ukrainka

ازاینجا تا اسنامنکا ۱ ابتدا چند تپه دیدیم سپس رشتهٔ آبادیها قطع نشد لیکن تا دلینسکایا ۲ که شب فرا رسید آبادیهای مزبور همه شباهت بیکدیگر داشت .

اول سپتامبر - پنجم محرم

صبح که ازخواب برخاستیم چشمان ما باز بهمان دشتهای حزن انگیز بی جمعیت و لم یزرع وهمان باد و غبار باز شد .

از ساعت یازده تاظهر در ایستگاه یاسنو واتایا ۳ در زیر طوفان و باران شدیدی نهارخوردیم و خوشوقت بودیم که این باران لا اقل ابر غباری را که ما درمیان آن سفر میکردیم از هم بشکافد .

نزدیك ساعت چهار پس ازآنکه چند ورستی را دراراضی پست و بلند سیر کردیم بسرزمین قزاقهای دن وارد شدیم و نزدیك ساعت نهار ببندر تاگان رگ ٤ که بازار عمدهٔ معاملهٔ گندم در کنار بحر آزف است قدم گذاشتیم .

موقعیکه صبح روز دوم سپتامبر از خواب برخاستیم هنگامیکه قطار از نهر قوبان میخواست عبور کند وسواحل بعیدآنرا بچشم میدیدیم ملتفت شدیم که ازشهر رستوف خیلی دورشده‌ایم .ظهر را درنیکولا یوسکایا ٥ غذا خوردیم درحالیکه باد شدیدازجهت جنوب غربی میوزید. بعد ازظهر ازطرف مشرق خطی افقی و مرتفع بچشم ما خورد که چون خیلی ازما دوربود قله ای درآن نمیدیدیم و از دیدن آن یقین کردیم که سلسله کوهی است و ما بافقی نزدیك میشویم که با منظرهٔ جلگه های بی پایانی که دیده بودیم فرق دارد وافق ما رو بتغییراست . راه درمیان علفهای بلندی پیچ میخورد وازاین علفها پرندگان زیادی برمیخاست مخصوصاً زنبورهای قشنگی که بالهای آبی رنگ زیبائی داشتند نظررا بخصوصه جلب میکرد .

بمن گفتند که دراین علفزارها حیوانات شکاری بسیار هست ، قرقاول درآنجا فراوان است وغاز نیزدرفصول گرم درآنجا دیده میشود .

آبادیها تقریباً بیکدیگر متصل است وآنها را ازآسیا های بادی آنها که جالب نظراست بخوبی میتوان شناخت. خانه ها تیره رنگ و کم ارتفاع وهم سطح است وغالباً خرمنهای گندمی که بتازگی درو شده آنها را پشت خود مخفی کرده است .

دراین منطقه ایستگاهها حکم انبارهای بزرگ غله را دارد و درنگوتسکایا٦ که قطار ما تاساعت چهارصبح ایستاد قطارهای بسیار گندم خالی کردند .

۳ سپتامبر - ۷ محرم

کم کم کوههای درخت دار نمودار گردید ، هرقدر جلوتر میرفتیم درخت زیادتر

---

۱ - Snamenka ۲ - Dolinskaïa ۳ - Iassenovataïa ٤ - Taganrog

٥ - Nikolaïevskaïa ٦ - Negouteskaïa

میشدومراتع وسیعی درطرف راست ما بنظرمیرسید، ازاین مراتع انهارچندی که بطرف شط ترك جاریند میگذشت . تپه های دست چپ را باگاوآهن شخم میزدند ودرجلوی ما سلسلهٔ قفقاز با قللی مستور ازبرف نمودار بود ازقبیل قزبك (۵۰۴۳متر) ودیختائو (۵۱۵۹متر) و البرز (۵۶۴۷متر) وعده‌ای دیگر که ارفع قلل این سلسله‌اند .

سوم سپتامبر ساعت ده صبح بولادی قفقاز که آخرین منزل ما در خاك اروپا است رسیدیم .



میرزا نظام

ولادیقفقاز شهر وسیعی است که برروی دامنه های جبال قفقاز ساخته شده ، خیابانها مستقیم و عریض است لیکن سنگ فرش آنها خوب نیست، خانه‌ها آجری یاچوبی است وسقف آنها را ازسفال یا از رویی که برنگ سبزرنگ شده پوشانده‌اند و رودخانهٔ ترك که دراین نقطه نهر کثیفی بیش نیست از آن میگذرد اما ساکنین آن مخصوصاً قابل توجه هستند زیرا که اختلاط آنها فوق‌العاده است.همه کس میداند که در کوههای قفقاز اختلاف نژادها تاچه اندازه است . ولادیقفقاز جائی است که ازهریك ازاین نژادها درآنجا نمونه‌ای دیده میشود بهمین علت قیافه های گوناگون دراین شهر بسیار بنظر میرسد .

دراینجا توطئه‌ای برضد من درست شد که تافردا صبح طول کشید و تفصیل آن اینکه نمایندگان روس باین بهانه که برای حمل و نقل تمام بار و بنهٔ همراهان شاه واگون کافی ندارند پیشنهاد کردند که یك قسمت ازملتزمین رکاب و قسمت اعظم بار وبنه از راه تفلیس و باکو و انزلی روانهٔ طهران شوند و شاه بایك عدهٔ محدود ازهمراهان و بار وبنه‌ای که اسباب زحمت نباشد ازراه خشکی از طریق تفلیس و ایروان و تبریز عازم شود .

امین‌السلطان که نوکرسیاست انگلیس است وازمقامی که من پیش شاه پیدا کرده‌ام چندان خشنود نیست محرمانه ترتیبی کرد که من جزء دستهٔ اول روانه شوم وتا مدتی ازشر من راحت باشد .

اما قضا و قدر که بگفتهٔ مورژه : « مأمور اجرای اوامر الهی است » و غالباً درزندگانی انسان قدرتش ازقدرت مقتدرترین وزرا بیشتراست جریان اموررا بشکلی دیگرخواست باین معنی که تصادفاً ساعت پنج بعد ازظهر یکی ازانگشتان شاه درلای در قطارگیر کرد و همین اتفاق کوچك درتغییرسرنوشت من مؤثرافتاد . چون من فرانسوی

بودم و مدتی هم در دربار نیکلا امیر مملکت قره طاغ که بعلاقه مندی بروسیه شهرت داشت خدمت کرده بودم بزودی در میان همراهان روسی دوستان عدیده پیدا کردم چنانکه یکی ازایشان روزپیش بمحض اینکه ازاین توطئه اطلاع پیدا کرده بود بمن خبرداد که نام من جزء نام کسانی که باید با شاه همراه باشند وامین السلطان صورت آنرا برای تهیه جا درموقع عبور ازمعبرقزبك بمأمورین روسی داده است نیست.



تامارا

موقعیکه صدراعظم برای بردن من بحضورشاه بجستجویم فرستاد من ازموضوع کاملاً مسبوق شده بودم بهمین جهت بمحض اینکه پیش اورفتم بدون آنکه فرصت را ازدست بدهم باو گفتم که چون وجود من بستگی بوجود اعلیحضرت دارد جای من هم باید قریب بجای شاه باشد وهیچکس قادر نخواهد بود که بمیل خود مرا ازوظیفه‌ای که مأمور ایفای آن هستم باز دارد .

امین السلطان بتناسب حال ولی نه از روی صفای باطن بمن گفت که من باین علت خواستم شما را از راه دریای خزر بایران بفرستم که نمیخواستم گرفتار مشقات سفر دور و دراز از راه خشکی شوید . من هم با اظهار تشکر از این حسن نیت باو گفتم که چون مزاجاً ضعیف نیستم از رنج سفرخشکی باکی ندارم .

امین السلطان دیگرجوابی نگفت وتبسم کنان مرا بمقر اعلیحضرت برد وبمن اطمینان داد که حادثه‌ای که برای من پیش آمده چندان مهم نبوده است .

Kashmir University Library
76559

شاه شست خود را بمن نشان داد و اظهار تألم بسیار کرد، دیدم، فقط سر آن مختصر ضربتی دیده، آنرا درظرفی پرازیخ گذاشتم و طولی نکشید که درد ساکت شد. شاه که تا این وقت ساکت بود تعجب ورضامندی خود را ازاین حال بیان کرد و برای حواشی خود تفصیل پیش آمد را حکایت نمود سپس بمن اجازهٔ مرخصی داد و گفت که فردا ساعت یازده موقع معمول غذا خوردن او بحضور بیایم.

لزوم حضوریافتن من دراین ساعت نزد شاه مانع حرکت من با مسافرینی بود که باید درهمین ساعت پیش ازدیگران رهسپارشوند وهمین کیفیت توطئه‌ای را که برضد من ترتیب داده شده بود برهم زد ونقشهٔ مخالفین نقش برآب شد. امین‌السلطان مطلب را دریافت واگرچه بازهم مورد لطف اوقرار نگرفتم اقلاً دانستم که او قادر بآزارمن نخواهد بود.

من از خیلی پیش بتجربهٔ شخصی دریافته بودم که در محیطی که من در آنجا زندگانی میکنم عنایت شاه همهٔ قیافه های عبوس را نسبت بمن بشاش خواهد ساخت بهمین نظر دریافتم که دراین مرحله نیز پیشرفت اولی مرا حاصل شده است. اندکی نگذشت که همانطور که من پیش‌بینی کرده بودم شد باین‌معنی که شب آنروزی که بمدد اتفاق ازبلائی رهائی یافتم میرزا نظام سرتیپ بمن اطلاع داد که من درتمام مدت مسافرت باید دررکاب شاه باشم و کمی بعد اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات بمن گفت که من و او بامرشاه باید دریك کالسکه سفر کنیم.

میرزا نظام و اعتماد السلطنه هردو زبان فرانسه را بخوبی تکلم میکنند بهمین علت اوی مترجم امین السلطان است و دومی مترجم شاه و این انتخاب کاملاً بجا بوده است.

میرزا نظام تحصیلات خود را درفرانسه بانجام رسانده وباکمال توفیق ازمدارس دارالفنون و معدن فارغ التحصیل شده و اعتماد السلطنه هم که سابقاً سمت منشیگری سفارت ایران را در پاریس داشته مرد فاضلی است و در تاریخ و ادبیات مملکت خود تبحر دارد وتحت اسم خود یعنی محمد حسنخان تا کنون چند کتاب ذیقیمت منتشر کرده ومن از اینکه چنین همسفری‌دارم و از صحبت های شیرین او استفاده میکنم خوشحالم.

۵ سپتامبر - ۹ محرم

ساعت نه صبح از ولادی قفقاز بیرون آمدیم وکالسکه های سه یا چهار نفری که هریك بچهار اسب بسته بود ازشهرخارج شدند. کالسکهٔ اعلیحضرت ازهمه پیشترمیرفت وشاه تنها درآن نشسته بود، بلافاصله کالسکهٔ عزیزالسلطان سوگلی شاه بود پس‌ازآن کالسکهٔ پیشخدمتان و اعضای خلوت سپس کالسکه‌های امین‌السلطان وآجودان ومنشیان او، بعدکالسکهٔ مخصوص ما و بعد ازآن ده دوازده کالسکهٔ دیگر.

اسبها که چهار نعل میرفتند در فاصله‌ای نزدیك بنیم ساعت جلگه‌ای را که بین شهر و کوهستان فاصله بود طی کردند و از نزدیك قلعه‌ای که حافظ مدخل کوهستان است گذشتند بعد بگردنه‌ای که از اطراف آن چندین نهر آب بسیار صاف ازمیان سبزه زار خرمی میگذرد داخل شدیم .



رقلهٔ قزبك

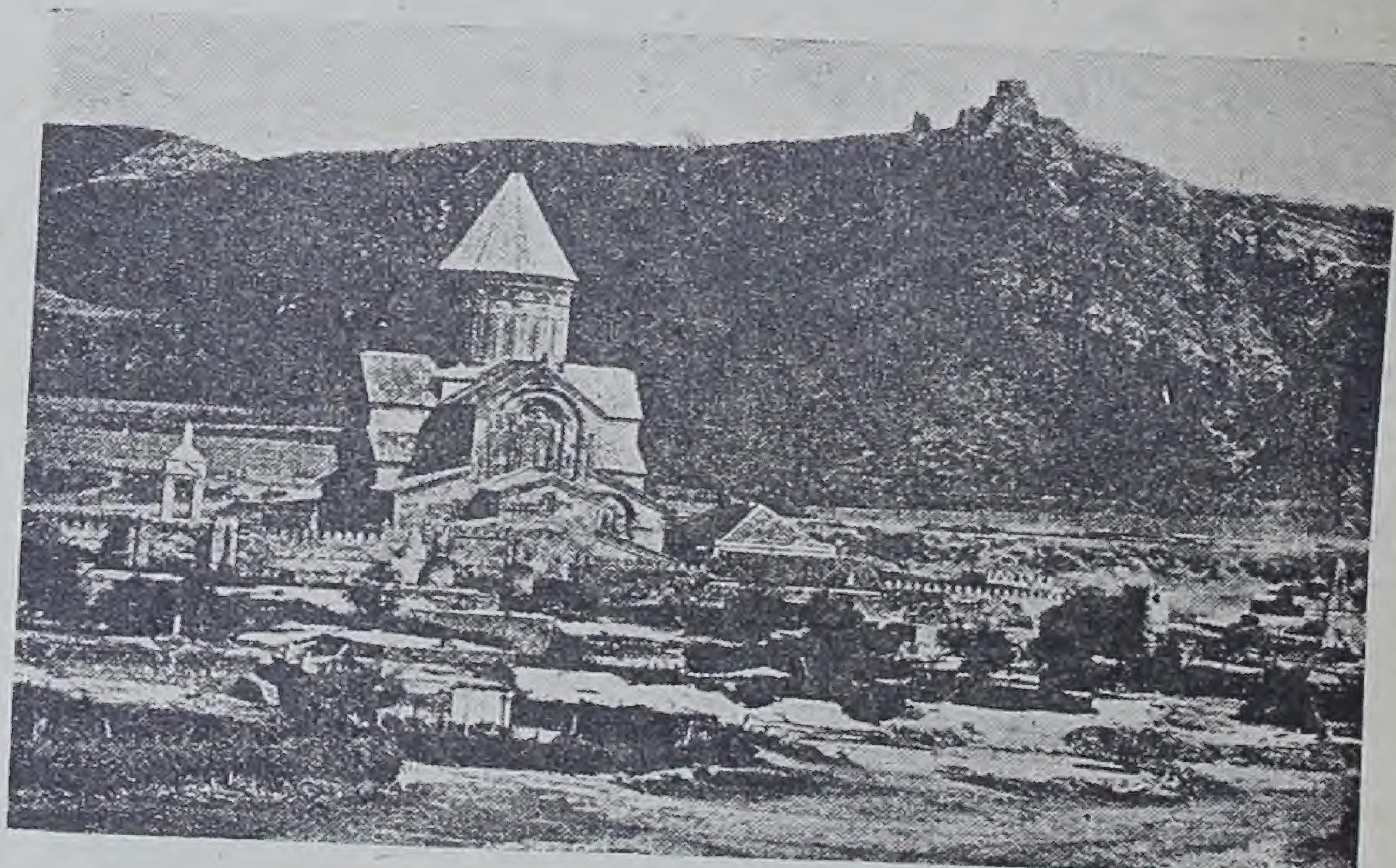
راه در امتداد ساحل چپ نهر ترك سربالا بود و اسبها بدون آنکه از سرعت سیرخود بکاهند این راه را طی میکردند تا اینکه باولین ایستگاه رسیدیم . این محل در میان سر زمین مرتفعی قرار داشت که دورا دور آنرا تپه‌های خرم پردرخت احاطه کرده بودند .

عرض رودخانهٔ ترك در این محل بسیار زیاد است ولی هر قدر جلوتر میرویم عرض آن و عرض دره‌ای که در آن جاریست کم میشود تا آنکه بصورت سیلاب خروشندهٔ مهیبی در می‌آید و در این قسمت چندین پل محکم آهنی بر روی آن بسته‌اند که ما از آنها گذشتیم . شکافی که حکم بستر این رودخانه را دارد عمیق است و کناره های آن بقدری بلند است که درحکم حصارهای مرتفعی است وچشم از دیدن آن خیره میشود و در بعضی مواقع بقدری دو کنارهٔ دره بیکدیگر نزدیك است که برای عبور غالباً مجبور شده‌اند که درمیان صخره‌های مشرف برودخانه راهی بکنند ، با تمام این احوال مسیر نهر و راه هر دو در این قسمتها بسیار تنگ است .

در ارتفاع هزار متری قلعه‌ایست دارای برجهائی دندانه‌دار و با شکوه ولی باید گفت که این شکوه بنسبت کمی اهمیت قلعه زیادتر از حد لزوم است .

این قلعه که برای حفاظت این معبر ساخته شده و وجود آن در میان سکوت‌افق پایدار است در نزدیکی قصر ملکه تامارا قرار دارد . خرابه‌های این قصر امروز بر روی یکی از قلل کوه پیداست و عامه میگویند که ملکه تامارا عشاق خود را از بالای همین بلندی برودخانهٔ ترک فرو می‌افکند .

بعد از طی سر بالائی مهمی بقریهٔ قزبك رسیدیم . قزبك در درهٔ عریض تری بنا شده لیکن باز در اینجاهم عمق دره زیاد است و قلهٔ مخروطی شکل قزبك که کلاه زیبائی از برف بر سر دارد بر آن مشرف است .



متسخکت

نیم ساعت بعد از ظهر بود و در تالاری که بخصوصه برای پذیرائی ما تزیین شده بود بساط نهار را چیده بودند . چون غذا صرف شد موقعیکه انتظار بستن اسبها را بکالسکه‌ها داشتیم اهالی قطعاتی از درکوهی را که در غارهای اطراف زیاد پیدا میشود برای تقدیم بما آوردند . ساعت دو کالسکه‌ها براه افتاد .

از قزبك که گذشتیم درهٔ رودخانه هرچه پیشترمیرفتیم بازتر میشد وسکنهٔ اطراف که از نژاد «است۱» هستند در اطراف دیده میشدند . اگر چه مناظر سر راه بزیبائی

Ossètes - ۱

مناظر سابق نیست لیکن زنده‌تر بنظر میرسند .

کم کم عدهٔ آبادیها زیادتر میشود ، همهٔ این آبادیها برج بلندی دارند مربع شکل که بمنزلهٔ حصار و باروی آنهاست ، خانه ها برنگ خاکستری مایل بسیاهی است و پشت بامها گلی است واز دوربشکل بناهائی نیمه تمام یا مخروب جلوه میکنند .مزارع که در آنجا بدرومشغولند نمایش لکه‌های زردی را درمیان سبزه زارهای دامنه‌هادارند بهمین وضع از یك دره بدرهٔ دیگرمیرسیدیم .این دره‌ها هیچیك بدیگری شباهت ندارد بعضی تنگ وبدون سکنه است و بعضی دیگر عریض و مسکون . راه همچنان درامتداد رودخانهٔ ترك پیش میرفت و در یك موقع رودخانه را دیدیم که از میان انبوهی از برف مثل اینکه از زیر پلی بیرون بیاید خارج میشد .

ارتفاعی که حالیه بر فراز آن هستیم ۱۸۰۰ متر است ، نهرهای متعدد با آبی شفاف از میان فرش زمردین چمن از بالا بزیر میریزند و صدای لطیف ریزش آنها روح را شاد میسازد .

دو این موقع بآبادی «کبی» رسیدیم و پس از آنکه از زیر دالانهای سقف‌دار که برای حفظ راه و عابرین از خطر ریزش سنگ و بهمن ساخته‌اندگذشتیم ساعت چهار بعد از ظهر بمرتفع ترین نقطهٔ راه یعنی محل کراستوایاگرا۱ که ۲۲۰۰متر ارتفاع دارد و آخرین نقطهٔ سرحدی اروپاست بار انداختیم .

بعد از بیرون آمدن ازدرهٔ ترك داخل درهٔ نهرآراگوا۲ شدیم . این نهر ازشعب شط «کورا» است و کورا همانست که آنرا در قدیم کوروش میگفتند و این نام اسم فارسی جدید آن است . از اینجا دیگر ما در قطعهٔ آسیا هستیم .

اگر راه خوب و ارابه رو نبود و درخت دامنه ها از این مقدار هم کمتر دیده میشد من یقین میکردم که از یکی از دره‌های مون تنگرو (قره طاغ) یا هرزه گوین (هرسك) پائین می‌آیم چه من این دره‌ها را خوب میشناسم و در جنگ اخیر عثمانی با مون تنگرو با زحمت بسیار از یك عده از آنها گذشته و راههای باریکی در آنها دیده‌ام مشرف بر پرتگاه‌های عمیقی که در سر هر پیچ و خمی از آنها اگر اندکی غفلت شود عبور کننده در ته دره است .

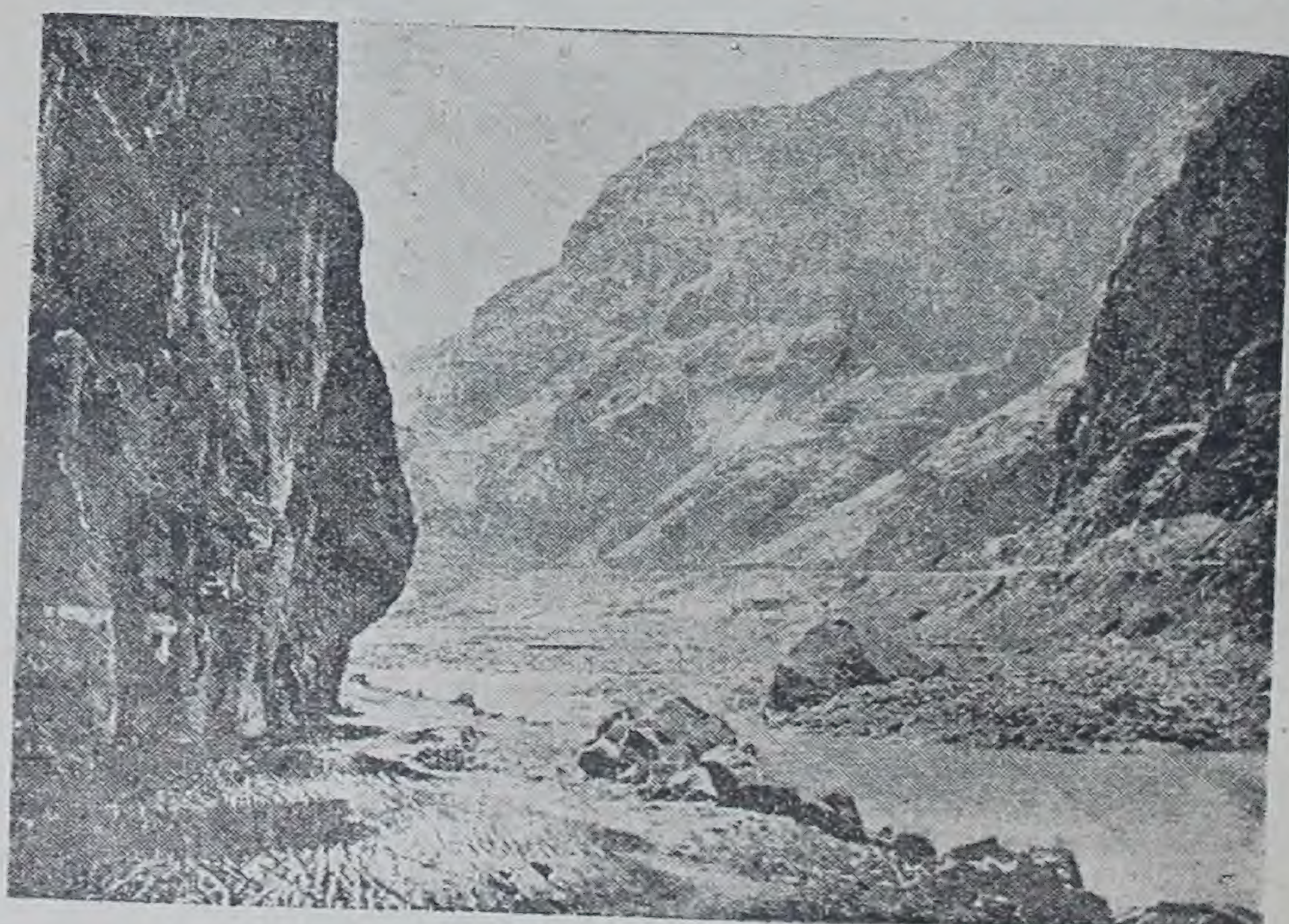
درست در ساعت شش بقریهٔ «ملتی» که ۹۵۰متر پائین تر است رسیدیم و این بعد از آن بود که نود ورست را بیورتمه و چهار نعل طی کرده و پنج مرتبه اسبها را عوض نموده بودیم . در ملتی برای ما سفره و خوابگاه ممتازی تهیه دیده بودند وما در این نقطهٔ کوهستانی وپربیشه شب را باستراحت ماندیم .

۱- Krestovaia - Gora ۲- Aragva

۶ سپتامبر - ۱۰ محرم

امروزهم مثل دیروز ساعت نه بر کالسکه‌ها سوار شدیم و بهمان ترتیب طی طریق کردیم وراه ما هم از جهت بالا رفتن و پائین آمدن با روز پیش چندان فرقی نداشت، کمی بعد بدرهٔ زیبائی وارد شدیم که نهرآراگوا در سمت چپ آن قرار داشت، قله‌ها مثل سابق خشك نیست بلکه کوه از بالا تا پائین از جنگل و علف مستوراست و دامنه ها را زراعت کرده اند. آبادیها مثل سابق دارای بامهای مسطح است اما شمارهٔ آنها بیشتر است، یك ورست دیگر که رفتیم دردهکدهٔ «پسناور ۱» اول منزل امروزبار انداختیم،

درعوض طبیعت با عظمت وسراسر شگفتی که روزپیش دیده بودیم مناظر امروزی اگرچه کم‌شکوه‌تر است لیکن لطف و موزونیت در آنها غلبه دارد و اراضی آنها را از هر طرف باگاوآهن شیار میکنند ومن گاوآهنی را دیدم که بهفت گاو بسته بودند،



رود کر و راه آهن قفقاز

شمارهٔ آبادیها ساعت بساعت بیشتر میشود وبعضی از بامهای کاهگلی از بامهای دیگر نمایان‌ترند و در میان آنها کلیسائی است بشکل قلعه با دیوارهای دندانه‌دار و برج که یادگار ایام کشمکشهای مذهبی است.

۱- Pasanaour

هنوز چندان از آبادی آنانور ۱ دور نشده بودیم که بعد از طی پنج شش ورست راه و چند دقیقه مدت از ارتفاع ۸۰۰ متر بهزار متری رسیدیم و از پلی عبور کردیم که اطراف آن منظرهٔ بسیار با شکوهی داشت سپس از ۱۰۰۰ متری بنقطه‌ای بارتفاع ۷۵۰ متر پائین آمدیم و بجلگه‌ای رسیدیم که جمعیت بسیار داشت ودر دورا درو منازل آن موکاشته بودند

در نزدیکی محلی بنام « دوشت ۲ » که ساخلوی نظامی داشت و بهمین جهت مهم محسوب میشد اسبهارا عوض کردیم و راه خودرا که بسرعت رو بنشیب میرفت پیش گرفتیم و در دره‌ای افتادیم که تقریباً هیچ جمعیتی نداشت و مستور از علفهای هرزه بود و کمتر مزرعهٔ شخم زده‌ای در آن دیده میشد .

نزدیك بساعت پنج از نزدیکی خرابه‌های قلعهٔ مستحکمی گذشتیم بعد از میان خندقی که در اطراف آن سنگهای جسیم قبور پراکنده از یکدیگر قرار داشت عبور کردیم ومعلوم شد که اینجا قبرستان قدیمی پایتخت سابق گرجستان بوده. بعد از گذشتن از خرابه های این شهر قدیمی بملتقای دو نهر آراگوا و کورا یعنی بدهکدهٔ کوچك « متسخت ۳ » آمدیم . این دهکده که در میان خرابه‌ها واقع است از شکوه و جلال سابق آن اثری جزیك کلیسا باقی نیست . این کلیساهم مستحکم است و در زیر ناقوس مخروطی شکل آن پادشاهانی که دورهٔ رونق این کلیسا را دیده بودند درخواب ابدی آرمیده‌اند.

برسیدن بشط کورا باید از پلی که در مجاورت خط آهن باطوم بباکو ساخته شده گذشت و از آنجا از ساحل راست آن مابین شط و خط آهن راه پیمود .

پس از پیمودن این راه بششمین منزل که آخرین بار انداز ماست رسیدیم و در اینجا میان ما و تفلیس بیست ورست فاصله است . در ورست پنجم خط آهن با راه شوسه‌و رودخانه تلاقی میکند و از ورست هفتم تا دوازدهم جلگهٔ وسیعی است مستور از علفهای بلندی که تابش آفتاب تابستانی آنها را سوزانده و منظرهٔ زرین فام آن بسیار زیباست . از ورست دوازدهم تا تفلیس راه از میان غبار ضخیمی که نظیر آن‌را درهیچیك از نقاط دشت روسیه اروپا ندیده بودیم میگذرد ، بهمین علت گردآلود وچشم بسته در ساعت شش و نیم بتفلیس بمنزل حکمران کل وارد شدیم وچون از خوشبختی ما حکمران کل یعنی شاهزاده دندو کف کورساکف ٤ حضور نداشت و بهمین جهت پذیرائی رسمی بعمل آمد ما فوراً باطاقهای خود رفتیم و استراحت کردیم .

۷ سپتامبر - ۱۱ محرم

تفلیس در دو طرف بستر عمیق و کم عرض کورا در پائین درهٔ قشنگی که آفتابی سوزان بر آن میتابد بنا شده .

Ananour-۱   Douchet -۲   Mtskhet - ۳   Dondoukof — Korsakof - ٤

اطراف قصر حکمران کل بی‌شباهت باروپا نیست ، کوچه های عریض آن دارای مغازه‌های بزرگ و مهمانخانه‌های آراسته وتئاتر و میدانی زیبا ومحلهائی برای تفریح وگردشگاه هائیست که اروپا راکاملا بخاطر می آورد فقط درمحله‌های گرجی وایرانی انسان خود ر در آسیا می بیند .

محلهٔ ایرانی در پائین قلعهٔ قدیم شهر در ساحل یمین کورا قرار دارد ، کوچه‌های آن تنگ و پیچ درپیچ و درهم فشرده و حزن انگیز و بازار آن پوشیده است ودارای مسجد و حمامهائی است که با آب گرم گوگرد طبیعی کار میکند .



تفلیس و قلعه قدیمی آن

مابین محلهٔ ایرانی و گرجی پلی فاصله است یعنی محلهٔ گرجی در طرف دیگر رودخانه در اطراف کلیسائی که در ابتدای بنای تفلیس ساخته شده واقع گردیده است . همانطور که لازمهٔ زندگانی پیروان حضرت مسیح کلیسائی است پیروان حضرت محمد هم بدون آب وحمام جهت وضو و غسل نمیتوانند زندگی کنند .

من که جمعیت ولادیققاز را مخلوط می دیدم نمیدانم در باب سکنهٔ تفلیس چه بگویم؟ روس و یونانی و ترك وگرجی و ایرانی و ارمنی و تاتار و ترکمن هر روز دوش بدوش هم در کوچه‌ها پراکنده‌اند ، حتی یك عده از آلمانیهای وورتمبرگی نیز دراینجا مهاجر نشینی جهت خود تربیت داده‌اند و فرانسویان هم در شهر جدید یعنی قسمت روسی تفلیس باداره مهمانخانه‌ها و رستورانها و مغازه‌های تجارتی مختلف مشغولند .

قصر حکمران کل اگر چه جدیدالبناء است و بفرمان گراندوك میخائیل برادر آلکساندر دوم ساخته شده لیکن اطاقهای آن بسبك ایرانی مزین بآئینه های کوچك و بزرگ متعدد دیواری است و گچ بریهائی دارد که آنرا ببنا های قدیمی بیشتر شبیه می کند .

روز هشتم سپتامبر (= دوازدهم محرم) ساعت پنج بعد از ظهر سوار ترن شدیم و پس از سه ساعت بایستگاه آکستافا ۱ رسیدیم و شب را در قطار خوابیدیم . سرتیپ بکلمیچف ۲ آجودان سابق امام شامل ما را مصاحبت میکرد .

۹ سپتامبر - ۱۳ محرم

صبح نهم چون از خواب برخاستم در ایستگاه اکستافا رفت و آمد و جنب‌وجوش بالنسبه زیادی دیدم و صاحبمنصبانی که لباس تمام رسمی در بر داشتند در میان جمعیت مشاهده میشدند، بعد معلوم شد که شاهزاده‌دوندوکف کرساکف حکمران کل قفقازیه وارد شده و در اطاق پذیرائی منتظر اعلیحضرت است .

این حکمران که ما در قصراو در تفلیس منزل کرده بودیم بمصب شط کورا رفته بود تا صیدگاه‌های مهم آنجا را که هرسال بچهار صد هزار منات اجاره داده میشود باز دید کند .

حکمران لباس سرتیپی در بر داشت و معلوم بود که بآن مینازد و حق هم داشت زیرا که او در جنگ معروف پلونا ۳ در موقع حمله سرکردگی یك عده از سواران روسیه را عهده‌دار بود .

در قهوه‌خانهٔ ایستگاه چاشت را صرف کردیم و شاهزادهٔ حکمران در آنجا از اعلیحضرت اجازهٔ مرخصی گرفت وما بر کالسکه‌های خود سوار شده جهت جنوب راپیش گرفتیم و آخرین ایستگاه راه آهن قفقاز را باین ترتیب ترك گفتیم .

اسبها و کالسکه‌ها همانها بود که با آنها از سلسلهٔ جبال قفقاز گذشته بودیم . ریاست این قافلهٔ پستی را یك تن ایرانی زیرك در عهده داشت .

پس از آنکه جلگهٔ شط کورا راوداع گفتیم بدرهٔ تنگی واردشدیم که‌سراسر آن مسیر نهر آکستافاست . آفتاب مثل ایامیکه بتفلیس نرسیده بودیم بحدت می‌تابید ورود- خانه مقداری درختهائی را که از ریشه کنده بود باخود میبرد .

راه از سرزمینی میگذرد که در قسمت اول کم و بیش پست و بلند است و جز چنارهای بلندی که دراطراف منازل کاشته‌اند گیاهی ندارد اما کمی که طی طریق کردیم بر ارتفاع قلل افزوده و اراضی پر جنگل نمایان شد .

بعدازآنکه ازآبادی اوزون تالا گذشتیم دیدیم که‌عدد آبادیها افزایش می‌یابد ، مناظر

Plewna - ۳ Béklémichef - ۲ Akstafa - ۱

اطراف مشرف بر درهٔ عمیقی است که کوههای جنگل دار بر آن محاطند و از آنها سیلابهای خروشانی با آبی صاف بآکستافا میریزد.

راه درحاشیهٔ کوه قرار دارد و درهٔ مجاور بسیار زیباست لیکن بعلت سرعت حرکت و رسیدن بدلیجان برای ما مجال آنکه از زیبائی آن تمتعی ببریم فراهم نشد.



مسجد ایروان

از ساعت ده صبح تا پنج بعد از ظهر ۷۵ ورست راه رفته و سه بار اسب عوض کرده بودیم و دراین مدت فقط از ظهر تا ساعت یك برای صرف نهار درزیر چادرهای مخصوص که دو کنار رودخانه زده بودند توقف کرده بودیم.

۱۰ سپتامبر - ۱۴ محرم

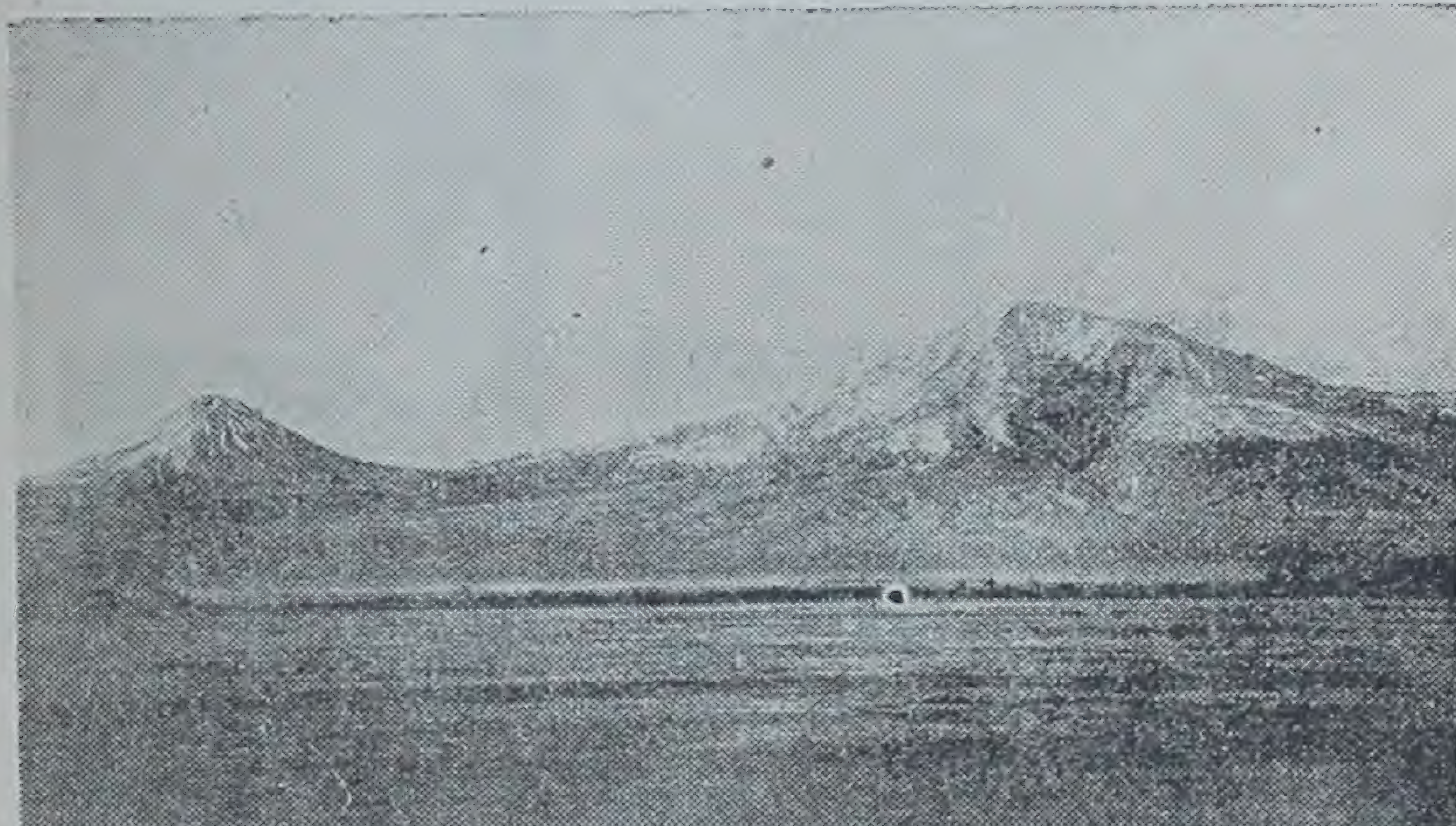
دلیجان یادلی چای (رودخانهٔ دیوانه) آبادی کوچکی است بر کنار نهر آکستافا که منظرهای دلنشین دارد و درآنجا ساخلوئی است. اعلیحضرت همایونی در اقامتگاه

حکمران که منزلی بالنسبه آراسته است منزل کردند .

راهی که امروز در پیش داریم دراز است بطول ۱۰۲ ورست ، بهمین علت از ساعت هشت صبح بر کالسکه سوار شدیم . در ۱۱ ورست اول همه جا جنگل بود و منظره‌ای بآن زیبائی نمیشد یافت . در ورست دوازدهم جنگل تمام شد و همانطور که جاده بالامیرفت بمنطقه‌ای مستور ازمراتع خرم رسیدیم . ایلاتی در اینجا در زیرسیاه چادرهائی دودی رنگ ساکن و گوسفندهای دم دراز ایشان بدون چوپان در هر طرف بچرا مشغول بودند .

معمولاً در کله‌ها بره‌های سفید را نگاهداری میکنند اما دراینجا برعکس بره های سفید را میکشند و بره های رنگین پشم مخصوصاً سیاه را نگاه میدارند و پوست آنها را برای درست نمودن کلاه‌های مردانه وپشم آنها راجهت تهیهٔ چادر و پارچه‌های پشمی معمول در این نواحی که برنگ کردن احتیاجی ندارد بکار میبرند .

در ۲۰۰۰ متری ازگردنه‌ای گذشتیم که هر طرف آن کوههائی بود مستور از



کوه آرارات

چمنهائی باصفا و در میان آنها مزارع دستی از دور لکه لکه دیده میشد .

پس از طی‌سراشیب مختصری بآبادی سیمنوکا ۱ وارد شدیم و دیدیم که ساکنین مشغول درو کردن محصول‌اند .

چون از این منزل که اسبها را درآنجا عوض کردیم گذشتیم دورنمای دریاچهٔ بزرک گوگچه نمایان شد . دورا دور این دریاچه را کوههای مرتفعی گرفته‌اند که سر بفلك میکشند . جسته گریخته‌هائی از این کوهها تا ته دره پیش می آیند و در آنجا

۱- Simenovka

آبادیی است بنام چیپقلی که ما از آنجا بهمان سرعت گذشتیم و بلا فاصله بکنار دریاچه رسیدیم. آب این دریاچه نیلگون زیبا که میگفتند ماهیهای قزل آلای بسیار دارد دارای امواج لطیفی ست که با غرش آرامی بسواحل دریاچه میخورند و محو میشوند.

جزیره و کلیسای سوانگا ۱ که از کالسکه‌های ما بخوبی دیده میشد دیر مادونا ۲ را که در نزدیکی پراستو ۳ در دهانه های خلیج کاتارو ٤ (ساحل آدریاتیك) دیده بودم بیاد می‌آورد.

تا آبادی یلی‌نوکا ٥ یعنی در طی ۱٦ ورست راه از طرف چپ گاهی نزدیکتر گاهی دورتر از کنار دریاچه میگذرد ولی همینکه بطرف دیگر این آبادی رسیدیم دریاچه از نظر محو میگردد.

بعد از آنکه نزدیك بظهر بعجله در یلی‌نوکا اسبها را عوض کردیم در عرض یك ساعت بسرعت ۱۸ ورست فاصلهٔ بین آبادیها و آکتا ٦ را طی نمودیم و در اینجا ناهار جهت ما مهیا شده بود.

عبور ما از دشتی بود که در آنجا دروگران زیادی ببرداشت محصول اشتغال داشتند ولی آبادیهای مساکن این جماعت که در پشت کوهها واقع بود بهیچوجه دیده نمیشد.

در آکتا بساحل ارس رسیدیم، این قسمت هیچ چیز قابل توجه ندارد. همهٔ مردم مشغولند، مردها غلات را مانند یونجه درو میکنند ودسته دسته می‌بندند و بمنازل خود میفرستند تا زنها آنهارا در آنجا بکوبند.

زنان ایشانرا از دور میدیدیم که لباسهای سادهٔ کم خرجی در بر داشتند و رنگ قرمز در میان آنها غالب بود. ایشان بر روی تخته چوبهائی سورتمه مانند ایستاده بودند و گاوهای ضعیف اندامی آنها را آرام آرام میچرخاندند و برای جدا کردن دانه ها از خوشه این گردش و چرخ باید چندین بار تکرار شود.

کمی پس از گذشتن از آبادی فنتان کوه آرارات از طرف جنوب ظاهر شد که تاج برف دائمی بر سر آن قرار داشت. باید باین قله با عظمت که تنها یادگار طوفان نوح است درود فرستاد. این قله بعلت ارتفاع و عظمت از سلسله جبالی که جزء آن محسوب میشود بخوبی پیدا و تا آسمان نیلگون سر کشیده است و شکلی مخروطی دارد که در قسمت راست قله قدری ضربت خورده و بر تمام مرتفعات اطراف مشرف است.

در طرف مغرب کوههای دنبالهٔ آرارات تا چشم کار میکند ممتدند ولی در جهت دیگر یعنی بطرف جنوب شرقی بعد از درهٔ بالنسبه عریضی قلهٔ آرارات صغیر است که برخلاف آرارات کبیر باشیبی ملایم بجلگه‌ای منتهی میگردد و چنین مینماید که آن منتهی الیه این سلسله جبال است.

۱- Sévanga ۲- Madona ۳- Pérasto ٤- Cattaro ٥- Yélinovka
٦- Akta

در حالیکه ما سفر کنان هریك با رفقای هم کالسکهٔ خود از آرارات و نوح و کشتی او صحبت میکنیم ازجلوی چشم ما واحات زیبائی میگذرد که وجود آنها در میان این سرزمین مرتفع خشك جالب توجه است . خانه‌هائی نیز دیده میشود که یك قسمت از آنهارا درختان بزرگ بارور یا بی ثمر پوشانده‌اند و ازمیان آنها هزاران هزارجویهای شفاف با تلألؤ مخصوص میگذرند. شایددرباب همین جاست که پیردوبن۱ شاعر گفته‌است :

«نهالها در این نقطه مستقیماً از نژاد همان غنچهٔ لطیفی است که جد اعلای ما نوح کاشته‌است».

آیا در همین جا نبوده است که حضرت نوح همین «غنچهٔ لطیف» را که عصارهٔ آن پیری اورا بجوانی مبدل ساخت ببار آورده ؟



چا زان

ما از آنجهت که حضرت نوح بقدر یك انگشت از این عصاره بیشتر خورده بود و بهمین جهت این گیاه قیمتی‌را ازهلاك نجات داد وبما منتقل کرد باید نسبت باو ازپسرش سام حق گزارتر باشیم .

با همین قبیل افکار بدون آنکه ملتفت باشیم بشهر ایروان وارد شدیم و معذور هم بودیم زیراکه شهر درزیر دست درمیان باغات انبوه پوشیده است و تا بآنجا نرسند دیده نمیشود .

۱- Pierre Dupont

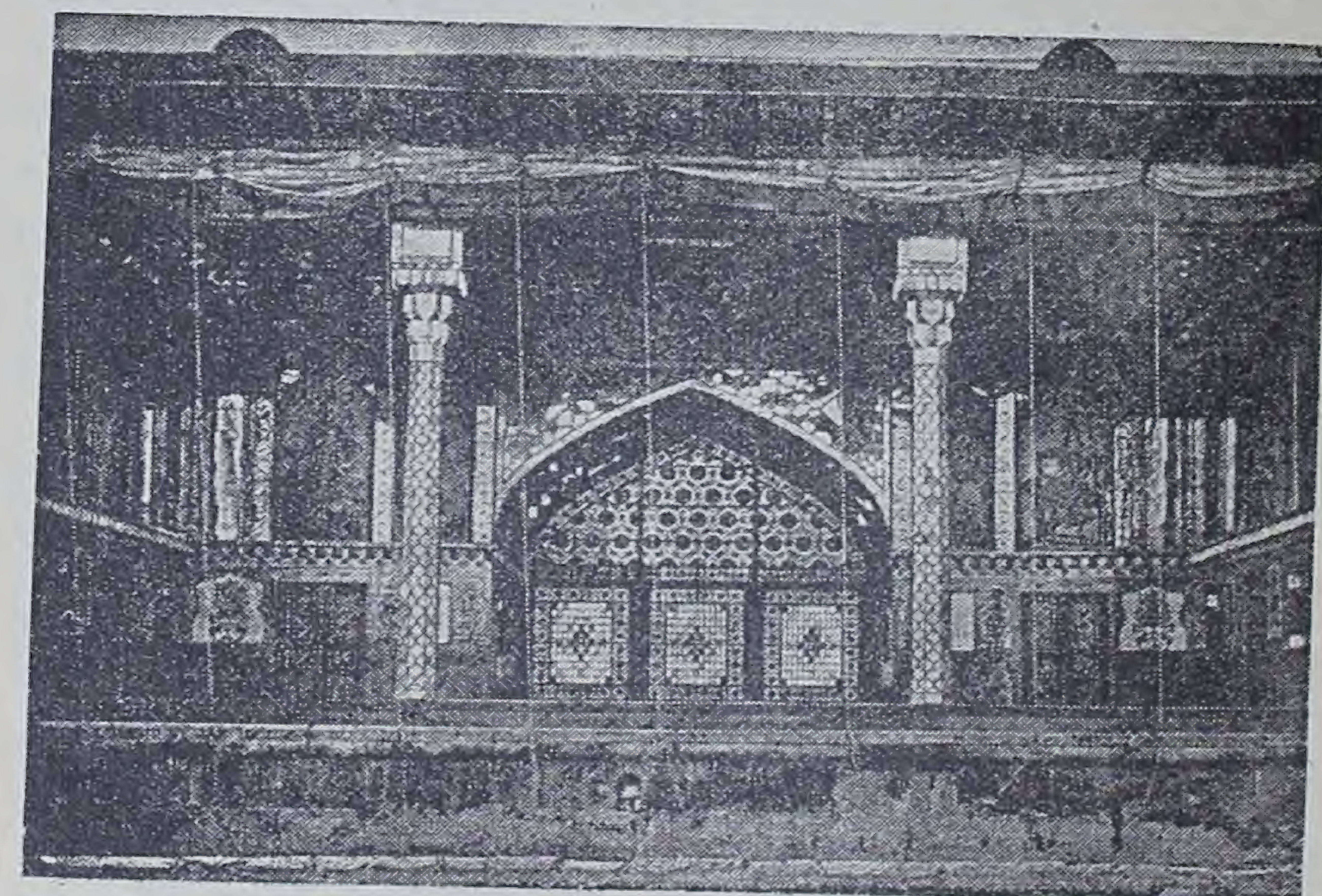
ساعت نزدیك بهفت و قلهٔ آرارات با عظمت تمام مرئی بود و چون آخرین اشعهٔ آفتاب بر فراز آن دیده میشد و قسمت پائین آن در سایه غرقه بود جلوه ای خاص داشت .

ازبعد از گذشتن از دریاچهٔ گوگچه همواره پائین می‌آمدیم‌و با اینکه بارتفاع‌هزار متری رسیده بودیم باز آرارات با ۴۲۰۰ متر بلندی بر ما مشرف بود .

۱۱ سپتامبر - ۱۵ محرم

شاه میخواست که از خلیفهٔ بزرگ اچمیازین که در حکم پاپ ارامنه است دیدن کند . اچمیازین از ایروان هجده ورست فاصله دارد .

ما باید درست در سر ساعت ده حرکت کنیم زیرا که ورود شاه را بکلیسا ظهر اعلان کرده‌اند . جمعی از سربازان چریك محلی معین شده بودند که بعنوان قراولان نظامی با اعلیحضرت همراه باشند . سرتیپ بکلمیشف شاهزاده جنجری نوادهٔ آخرین پادشاه گرجستان‌را که باید ریاست این عده را داشته باشد بمن معرفی کرد .



داخل قصر سرداران

این عده نظامی علاوه بر اینکه‌حکم قراولان افتخاری را داشتند برای دفاع‌ما از خطر نیز بودند زیرا که راهها امن نبود و ازدلیجان تا سرحد ایران در غالب‌نواحی راهزنان متهوری از نژاد تاتار و غیره دیده میشوند که بسیار خطرناک کنند .

یکی از راهزنان که کرم نام دارد و اصلاً ایرانی است و نام او در این حدود

مشهور است تاکنون اسباب زحمت کلی جهت نظامیان روسی شده است .

کرم در یکی از برخورد های اخیر خود با نظامیان روسی مجروح شده وبایران پیش تیمور آقا حکمران ماکو گریخته و تیمورآقا هر قدر روسها در گرفتن او اصرار میورزیدند جرأت برها کردن وی نمیکند . کریم مخصوصاً با حکمران ایروان دشمنی دارد ، گاه گاهی باو نامه مینویسد وخودرا بخاطر او می آورد و از احوال خود اطلاعاتی باو میدهد و میگوید که همینکه حالش بهبود یافت خدمتش میرسد تا در عوض گلوله‌ای بمغزش بزند و انتقام خود را بگیرد .

صاحب منصب روسی که این جمله را برای من حکایت میکرد میگفت کرم لاف میزند زیرا که ایرانی است و ایرانی این جرأت را ندارد ، همیشه مکر و شوخی او بر شجاعتش غالب است.

ساعت ده بود که‌ما بکالسکه‌ها سوار شدیم و از طریق پل زنگه از شهر بیرون رفتیم . مشرف بر این پل قصر سرداران ایروانی است ومحلهٔ مجاور آن ازدیوارهای بلند و خاکستری رنگ پوشیده شده .

پس از خروج از شهر متوجه مغرب شدیم و آرارات در سمت چپ ما بود . از جلگه‌ای گذشتیم که آفتاب سوزانی بر آن می‌تافت و گاه گاه مثل دو روز قبل سواران مسلحی میدیدیم که در دو طرف جاده‌برای تأمین جان ما گذاشته بودند وما با سرعتی که میرفتیم بآنان چندان توجهی نداشتیم .

همینکه بمدخل کلیسای اچمیازین رسیدیم خلیفهٔ اعظم را دیدیم که با کشیشان زیر دست خود با قباهای گشاد سیاه و ریشهای فراوان وسراندازهای سیاه ایستاده بود .

خلیفهٔ اعظم قبائی بنفش رنگ در بر داشت و صلیب درخشنده‌ای بر روی سر - انداز خود نصب کرده بود .

پس از عبور از آستانه شاه در دالان کلیسا داخل شد ، خلیفه و کشیشان جلو تر میرفتند و با سرودی که میخواندند دالان را بلرزه در آورده بودند ، بهر حال دسته جمعی داخل دیر شدیم و از حیاط اولی که حصاری بلند داشت گذشتیم و بعد از عبور از زیر سقفی بحیاط دیگری که در اطراف آن منزلهائی بود رسیدیم و بکلیسا که در میان آن بنا شده داخل گردیدیم .

در داخل کلیسا پارچه های سنگین قیمتی همه جا در سر راه اعلیحضرت گسترده بود ، حتی ماهم از روی این پارچه‌های زربفت و زردوزی گذشتیم .

این کلیسای قدیمی که از ابنیهٔ قرن چهارم میلادی است با حصارها و برجهای آن از خارج بی شباهت بقلعه‌ای نیست و آنرا مخصوصاً باین وضع ساخته‌اند تا بتوانند در جلوی حملات متعرضین مقاومت کند چنانکه تاکنون چند بار از تعرض دزدان مسلمانی که بطمع خزاین آن بآنجا حمله کرده‌اند جلوگیری نموده است .

کلیسای اچمیازین که بسبك بنا های روم شرقی ساخته شده شکل صلیبی را دارد که بر روی هریك از دو شاخه‌های متساوی آن ناقوسی مجزاست و دروسط آن جای ناقوسی است که صاف پائین آمده و این وضع در تمام کلیساهای ارامنه که تا کنون دیده‌ایم مشاهده میشود .

در دورا دور ناقوس در هریك از اضلاع کلیسا پنجره‌هائی است که بالای هریك ازآنها عکس یکی از قدیسین در زمینه‌ای دایره مانند نصب است و هر یك ازآنهارا بمهارت تمام حجاری کرده‌اند .

بر خلاف داخل تزیینات خارج آن نمایندهٔ حال بی‌سلیقگی بانیان آنست باین‌معنی که گچ بریها و نقاشیهای روی گچ و گل وبوته سازیهای آن خشن و رنگهای آنها بسیار زننده است و در ذهن اثر بسیار زشتی از آنها میماند .

با این همه‌درمیان این پرده نقاشیهای ناشیانه که خوب هم‌محفوظ نمانده اندچهارصورت ازهمه بهتراست، عبادت‌مغها وآخرین مجلس غذای‌حضرت‌مسیح درطرف‌چپ وشستشوی حضرت مسیح از پا های یکی از پیروان و صورت آوردن مژدهٔ جبرئیل بحضرت مریم .

سقف محراب کلیسا برسم عیسویان ارتدکس ازنقره پوشانده شده وعقیدهٔ کشیشان اچمیازین اینست که در همین محل بوده است که حضرت مسیح بر گریگوریوس قدیس ملقب بنور افکن رسول ارامنه شاهر شده است .[1]

در خزانهٔ کلیسا را بروی شاه باز کردند اشیاء نفیسی که درآنجا دیدیم عبارت بود از مسکوکات قدیمه و اقسام انفیه‌دان و شیرینی خوری و دو عدد ساعت که یکی مینا کاری شده و متعلق بقرن هجدهم میلادی ، چند عدد فرش گوبلن قاب کرده که بر روی آنها صورت حضرت مریم وبچگی حضرت عیسی وحضرت یحیی را بافته بودند ، و انواع لباس و متعلقات زندگانی کشیشی مزین بجواهرات قیمتی و اشیاء مقدسه که ساخت و قیمت آنها حیرت افزا محسوب میشد .

در میان این اشیاء که کلیسای اچمیازین بتملك آنها فخر میفروشد و از این حیث با رم و سایربلاد همچشمی میکند پیکانی است که باآن دندهٔ حضرت مسیح را شکافته‌اند دیگر قسمتی است از کشتی نوح و یك دست گریگوریوس قدیس .

قسمتهای دیگر کلیسا چیز جالب توجهی نداشت جز کتابخانهٔ آن که پر از نسخ نادرهٔ قدیمی است .

اعلیحضرت شاه با خلیفه از قسمت خزانه بیرون‌آمد و باطاق پذیرائی که میز غذا در آنجا مهیا شده بود رفتیم .

بطریهای رنگارنگ شراب راکه هر کدام متعلق بمحلی مخصوص بود روی میزها چیده بودند . شاید اسباب این کار ازطرف کشیشان عمداً برای وسوسه انداختن درخاطر مهمانان مسلمان چیده شده بود ، بهر حال من یقین دارم که اگر این سیرهٔ همیشگی

---

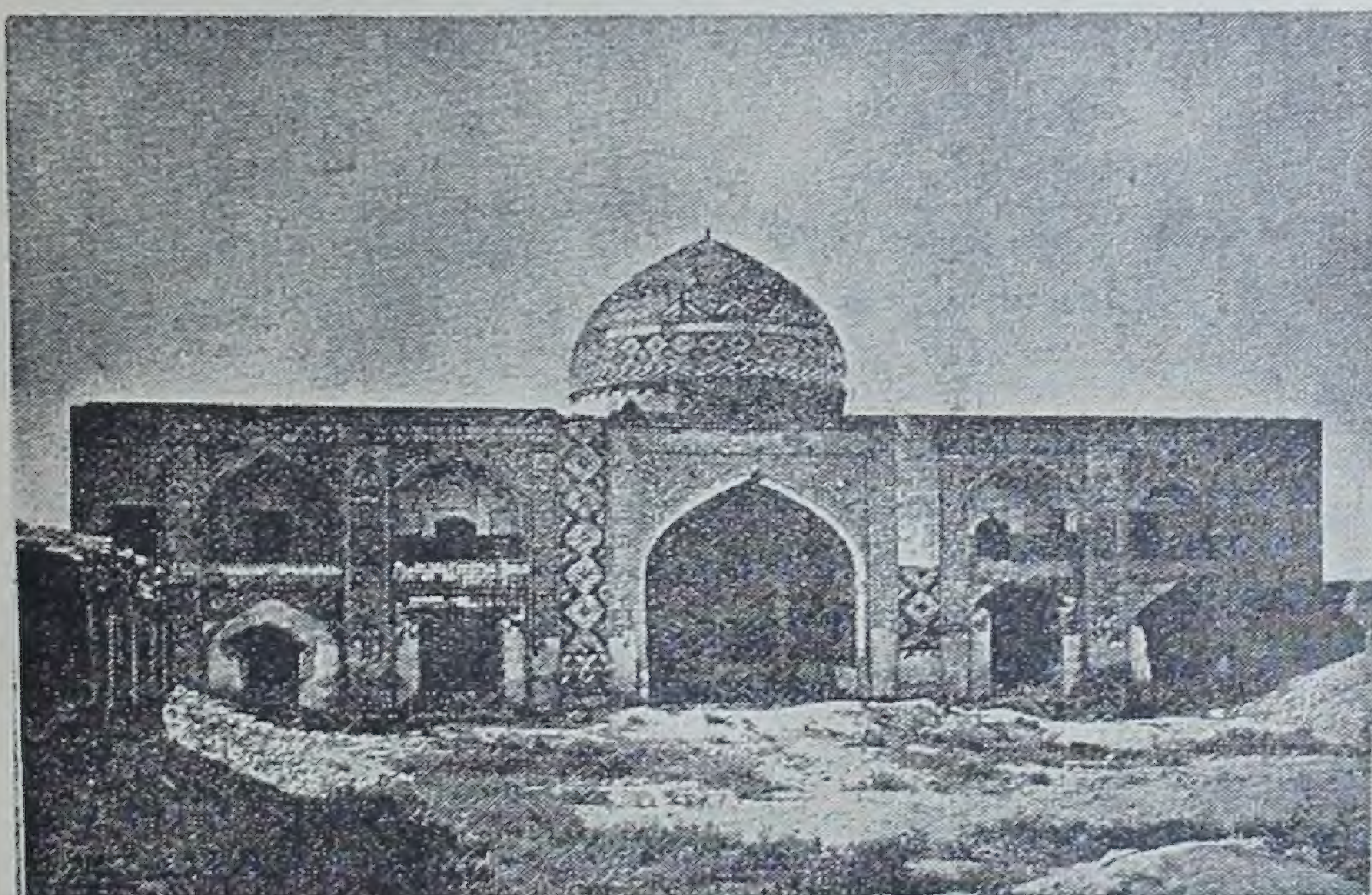
۱ - Saint grégoire l'Illuminateur

کشیشان باشد ایشان همه وقت از دغدغهٔ خاطر و هم و غم آسوده‌اند .

غذا را بعجله خوردیم زیرا که ساعت دو نزدیك بود و ما باید درسر این ساعت بایروان بر گردیم .

از همان راهی که رفته بودیم در حدود ساعت چهار بایروان مراجعت نمودیم و پیش از آنکه تاریکی همه را فرا بگیرد وقت داشتیم که چیزهای دیدنی شهر را بخوبی ببینیم .

ابتدا مقابل قصر سرداران که مقر حکمرانان ایرانی این شهر در سابق بود ایستادیم . یادگار دورهٔ تسلط ایرانیان بر قفقازیه در همه جا نمایان است و این قصر با اینکه امروز ویران افتاده یکی از زیباترین نمونه‌های آن بشمار میرود .



خرابهٔ مسجد سرداردرایروان

تالارآن که باکاشیهای مینائی وبرنك آبی روشنی مزین شده‌ودرهای بزرك وپنجره های گردان آن با شیشه های چندرنك و نقاشیها وگل و بوته و طلاکاریهای اطراف آئینه های کوچك ملصق بدیوارهاو ستونها و سقفها که همه نمایندهٔ کمال ذوق‌ایرانی است امروز میتواند شاهد دورهٔ آبادی قصر سرداران در ایروان باشد .

منظره کنونی آن نیز خالی از لطف نیست ، رودخانه زنگه با پل کهنهٔ آن که عرضهٔ آن بیضوی شکل ساخته شده در زیر پای ما جاری است ، کمی دورتر باغات شهر و پس از آن دشت پهناوری دیده میشود ، قلهٔ آرارات هم از افق بخوبی

نمایان است .

در داخل ارگ قدیمی شهر مسجدی است که مثل آن قصر و این ارگ بحال ویرانی است ، با این حال گنبد آن نسبة سالم مانده و در داخل و خارج آن کاشی‌هائی است برنگهای درخشان ، اگر چه بعضی از آنها ریخته و شکسته های آن در این طرف و آن طرف دیده میشود .

در شهر مسجد دیگری دیدیم که بهتر محفوظ مانده و مسلمانان در آنجا نماز میگزارند ، سبك آن شبیه بسبك مسجد سابق است و بهمان ترتیب کاشیهای رنگارنگ در آن بکار برده شده لیکن رنك آبی تند برنگهای دیگر غالب است و بر آنها نقوشی برنك زرد یا کتیبه هائی از آیات قرآنی است که جنبهٔ تزیینی آنها غلبهٔ کلی دارد .

بازار ایروان شبیه ببازار تفلیس است و یقیناً بازار های دیگری هم که در شهر های ایران خواهیم دید از همین نوع خواهد بود و از جهت وضع ساختمان و بساط ـ فروش باآنچه دیده ایم زیادتفاوتی نخواهد داشت.

چون شب فرامیرسید ناچار بودیم که از گردش و کنجکاوی بیشتر صرف نظر کنیم ناچار از راه میدان که در این ساعت جمعیت چندانی نداشت بمحلهٔ اقامت خود که محل‌جدید شهر یعنی محلهٔ روسی آن برگردیم و باین ترتیب بگردش روزی که‌در آن بسیار چیز ها دیده بودیم خاتمه دادیم .

۱۲ سپتامبر = ۱۶ محرم

ساعت هشت صبح ایروان را ترك گفتیم ، هنوز از شهر خارج نشده در دشت پهناوری افتادیم که تا پای قلهٔ آرارات امتداد داشت و تا بآبادی آقامزاوو رسیدیم و دو ساعت طول کشید پیش چشم ما بود .

بعد از آنکه در این محل اسبها را عوض کردیم در همین دشت دیدیم که عدد آبادیها روبافزایش‌رفته وهمه‌جا آبیاری شده ومزروع است مخصوصا تاکستان و شلتوك زار هائی که در اطراف آنها کرچك کاشته اند زیاد دیده میشود .

آبادیها همه بیکدیگر شبیه است ، بامها گلی و دیوار ها بلند فقط شاخ و برك درختان بار ور زیاد که از دیوار ها سر کشیده بعضی رابا رنك سبز مخلوط ساخته است

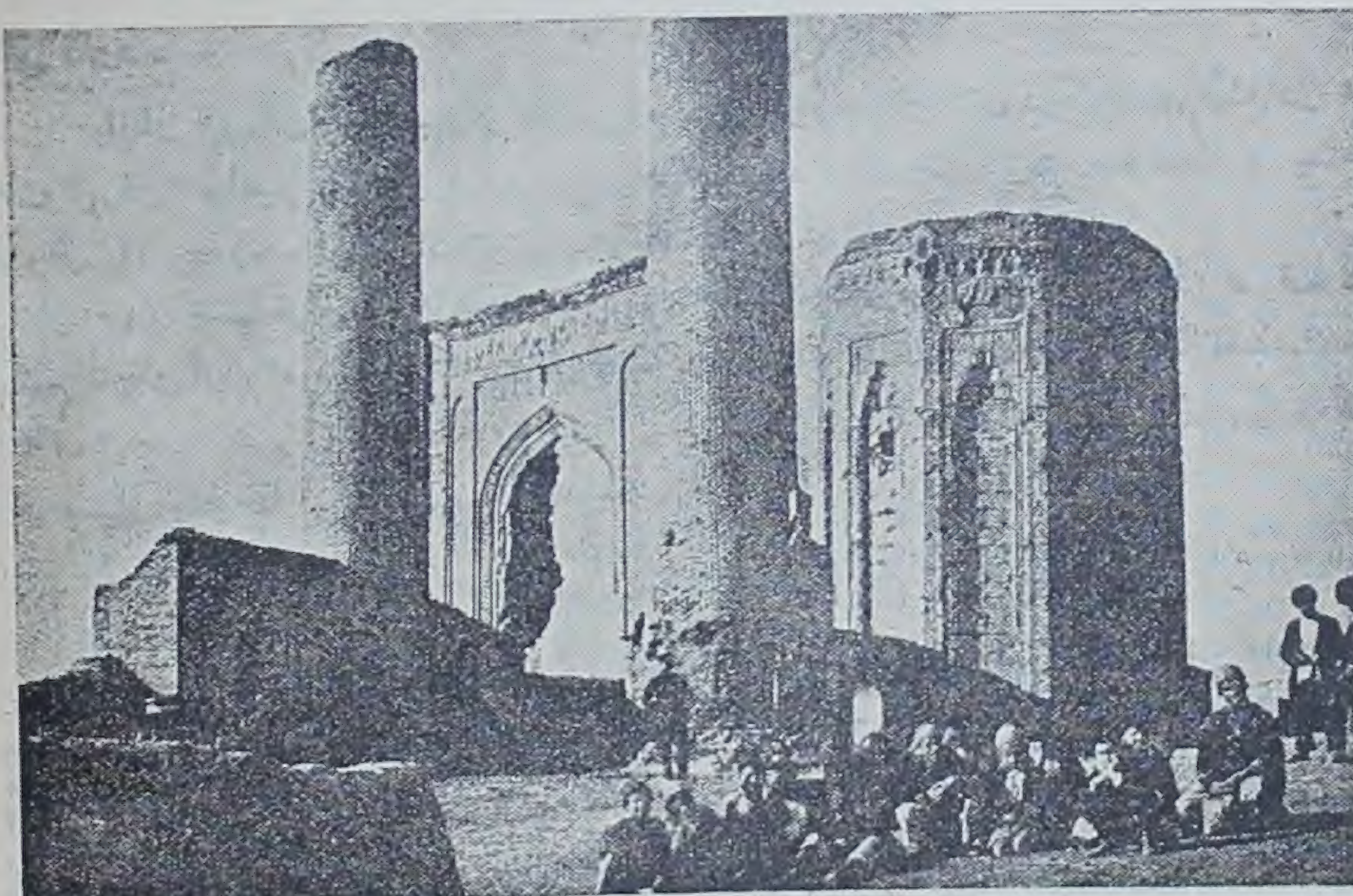
ظهر نزدیك بود و آفتاب که بما آزار میرساند با گرد و غبار نیز آمیخته شد اما ازخوشبختی تا منزل دیگر یعنی قمرلو پنج ورست بیشتر فاصله نداشتیم و خوشوقت شدیم که در آنجا پناهگاهی جهت نجات از آفتاب موقع صرف ناهار با اینکه زیاد طولی نکشید یافتیم .

بعد از قمرلو دره متدرجاً تنك و کوهها بما نزدیك‌ترشد . همینکه بارس‌رسیدیم

دریافتیم که پس از قدم گذاشتن بساحل راست آن در خاك ایران خواهیم بود.
دشتی که‌از آن میگذشتیم‌خشك وریگزار بود،آفتاب در پشت آرارات که دراین موقع در عقب سرما بود غروب کرد و شب فرا رسید و ،بمنزل بشنوراشن‌واردشدیم •

۱۴ سپتامبر - ۱۷ محرم

چون اعلیحضرت میخواست صبح زود بخاك ایران قدم گـذارد ناچار ساعت پنج بامداد سوار شدیم . برخاستن در این ساعت برای ما چندان دشوار نبود زیرا که از مدتی قبل پشه ها مارابیدار کرده بودند و ما از پشه بند های خود که عقل کرده قبلا بستر خواب خود را با آن حفظ نموده بیرون آمده بودیم .



نخجوان — برج ومناره

ساعت پنج براه افتادیم و از آرپاچای گذشتیم . آرپاچای در این ایام از سه‌یا چهار نهر کوچك که همه در بستری عریض جاریند مرکب است و اگر چه عبور از آن آسان بود لیکن در مواقع پر آبی البته گذشتن از آن باین سهولت دست نمیدهد.
تازه صبح شده بود و فرق سفید آرارات را میدیدیم که در اشعۀ زرین آفتاب میدرخشید ، تا نخجوان همان دشتهای مزروع و مزارع پنبه و کرچك و برنج و غلات دیگر از جلوی چشم ما گذشت •

نخجوان‌سابقاً شهر مهمی بوده،خرابه های متعددی که‌در اراضی‌اطراف‌آن مشاهده میشود میرساند که آبادی وجمعیت شهر درگذشته بمراتب از امروز بیشتربوده است •
ازآثار قابل ملاحظۀ تاریخی نخجوان یکی مدخل بیضوی شکل بنائی است که چند

منارهٔ بی‌سر دراطراف آن باقیست و از آنجا بگنبدی هشت ترك میروند که بالنسبه خوب مانده و بیرون آن بکاشیهای مینائی مزین است ، دیگر مسجد بزرگی است که امروز ویران است و سقف آن چنان شکافی برداشته که از آن میتوان دو قلهٔ آرارات را دید

از شهر که گذشتیم باز صحرا شروع شد و چیزی نگذشت که قلهٔ آرارات از پیش چشم ما ناپدید گردید و در گردنه‌ای افتادیم که دو طرف آنرا تخته سنگها محصور میکردند و منظره مخصوصی داشتند باین معنی که قسمتهائی که از آنها درامتداددامنه فرود آمده باسنگهائی برنگهای مختلف زردوقرمز وسبزوبنفش طرفین گردنه راپوشانده بودند

قصبهٔ جلفا که مابین تپه‌ای بنا شده طرف دست چپ ما واقع بود • این تپه شکلی غریب دارد یعنی نصف پائین آن در خاکهائی که از نصف بالای آن فرو ریخته و بکلی عریان شده است محصور گردیده است .

ساعت یك بعد از ظهر بحیاط گمرکخانهٔ روس وارد شدیم که بیرق روس در بالای آن در اهتزاز بود • از اینجا تا قایقی که باید ما را از ساحل روسی ارس بساحل ایرانی آن ببرد همه جا قالی بر زمین افکنده بودند •

از همسفران روسی خود که ما را از سرحد اطریش تا سرحد ایران همه جا همراهی کرده و بسرعت و بدون مخمصه مسافرت در یك قسمت بزرگ از روسیه را برای ما آسان نموده بودند خدا حافظی و تشکر کردیم و پس از جدا شدن از ایشان و گذشتن از ارس بسرزمین ایران قدم گذاشتیم •





فصل دوم

در ایران - آذربایجان و عراق عجم

توپها بشلیك درآمد و بمیمنت قدوم اعلیحضرت که بایران برمیگشت یك‌صدتیر توپ شلیك شد .

اسبی که آنرا بازین ویراق قیمتی آراسته بودند درآن طرف ارس منتظر مقدم شاه بود وچنین مینمود که درانتظار بی‌تاب است .

کسی که دهانهٔ اسب را در دست داشت قالیچهٔ چند رنك اعلای رشتی را که از گردن تا دم برروی اسب برای‌آنکه خاك برآن ننشیند انداخته بود برداشت و زین و یراقی که از کثرت زروسیم میدرخشید نمایان شد . دهانه‌وسینه بند و کفل‌پوش اسب نیز همه غرق در طلا بود .

اعلیحضرت براین‌اسب سوارشد وسپاهیانی راکه ازپیاده‌گاه قایق تاپوش‌مخصوص صف بسته بودند سان دید .

من نظیر این‌سانها را درعثمانی نیزدیده" بودم . درآنجا سربازان لباسهائی دربر دارند که کمتر نواست ودرصفوفی شش‌بشش یاچهار بچهار یا دوبدو اسلحه بدوش می ایستند وچندان انضباطی ندارند .

Kashmir University Library
Accession No. 74559

مظفرالدین میرزا ولیعهد که حکومت آذربایجان را درعهده دارد فرمانده این سپاه است . وی از تبریز مخصوصاً بسرحد قلمرو حکومتی خود آمده تا در آنجا از پدر خود پذیرائی کند و احتراماتی را که باید نسبت بشاهنشاه منظور گردد تقدیم دارد .

درمقابل گمرکخانهٔ ایران در کنارارس قدری دورتر ازاین محل قریب چهارهزارچادر برپا شده . این اردوی سیار شاهنشاهی است که قریب ده هزارنفر اجزاء آنند ودرحکم شهر متحرکی است که برای نقل و انتقال آن بهمین عده اسب و استر و شتر بکار برده میشود .

پوش مخصوص سلطنتی ازسایر چادرها برنگ قرمزخود که علامت اقتدار بشمار میرود وبزرگی آن ممتاز است بعلاوه در دورادور آن چادر های مثلثی شکل بلند که بیکدیگر مرتبط اند زده و باین وسیله پوش سلطنتی را از سایر چادر ها مجزا ساخته اند .

برروی هریك ازاین چادر های قرمزرنگ مثلث شکل یك قطعه پارچهٔ سفید از بالا بپائین دوخته شده که مدخل چادر را مینمایاند و در داخل هر کدام ازآنها گلدان گلی گذاشته‌اند .

سایرچادرها که‌رنگ آنها سفید است وبعضی بزرگتر و برخی کوچکترند بدون ترتیب هر کدام رابمیل صاحب آن دروسط دشت وسبزه زارها زده اند فقط چادر امین‌السلطان صدراعظم ازسایر چادرها بپوش سلطنتی نزدیکتربود واگرچه ازجهت اهمیت دوم چادر محسوب میشود لیکن رنگ آن سفید است .

چادرهای متعلق بولیعهد وهمرآهان او درمحلی مخصوص برپا شده ولی از پوش سلطنتی زیاد فاصله ندارند .

آخورها را قدری دورتر زده‌اند فقط هر کسی مرکوب مخصوص خود را نزدیك خود نگاهداشته ، اسبهای نوکران وخدمه نیز که باید هرآن لازم باشد سوارشوند نیز نزدیك چادر هابسته شده .

پس ازآنکه مرا بچادرمخصوصم بردند دیدم اثاثهٔ سفرم که از پاریس تا اینجا ازآنها خبری نداشتم وفقط درتفلیس یك لحظه آنهارا دیده بودم همه دراینجاست وازاین بابت تعجبی مسرت انگیز بمن دست داد .

این چادرچهار گوش ونسبةً بزرگ وقسمت خارجی آن سفیدرنگ بود، قسمت داخلی را ازپنبهٔ لطیف بافته وبرروی آن اشکال مختلف گل وبوته نقش کرده ونمدضخیمی بر روی زمین افکنده اند .

اثاثهٔ چادر چندان تفصیلی ندارد یعنی غیر از یکدست رختخواب چیز دیگری درآنجا نیست. خوشبختانه من درجزولوازم سفرمیزی با دوصندلی داشتم که در سفرهای

الجزایر و تونس و عثمانی و هرزه گوین (درایام جنك عثمانی با قره طاغ) مکرر بدرد من خورده بودند ودراینجا هم ازآنها استفاده کردم.

درحالیکه من ازاین منزل ایلیاتی خود لذت میبردم ولوازم و اشیاء هریك رابجای خود میگذاشتم یکنفر ایرانی که درحدود سی سال داشت بالباسی تمیز و کلاهی ازپوست هشترخان داخل چادر شد وخود را برای خدمتگزاری بمن معرفی نمود . این جوان که اکبر نام داشت ازطرف همسفرمن باین خدمت معین شده بود ومن چون ازاوتوصیه داشت اورا با حسن قبول پذیرفتم .

هنوز روز بانتها نرسیده بود که ازدور صدای فشفشه‌ها بگوشم رسید ومعلوم شد که این عمل مقدمهٔ آتش بازی است .



ناصرالدین شاه سواره

همه ازچادرها بیرون آمدیم وجمعیت وجنب وجوش بقدری زیادشد که کاربدبختانه ببی نظمی عجیبی کشید ، اسبها که ازین همهمه دروحشت افتادند میخهای خودرا کندند وبمیان جمعیت افتادند وبسیاری ازچادرهارا بزمین انداختند ، عاقبت بزحمت تمام با طنابهائی که درراه آنها گستردند توانستند آنهارا بگیرند . آتش بازی که تمام شد نظم وآرامش نیز برقرار گردید ولی من شب چندبار ازهیاهوی مهترانی که بکار گرفتن بقیهٔ اسبهای فراری مشغول بودند ازخواب جستم .

۱۴ سپتامبر - ۱۹ محرم

برای آنکه اثاثهٔ سفرخودرا حمل کنم چهارشتر باختیار من گذاشته‌شده وسرپرستی آنها بمرد قوی الجثه ای سپرده بود که قبائی بلند شال بسته دربر و کلاهی نمد برسر داشت ، کلاه او سفید وقبایش از پشم تیره رنگ وشلوار گشادش آبی رنگ بود کفشش فقط یك قطعه چرم بود که آنرا با بندی می بست .

من برحسب وضع راه گاهی با کالسکه گاهی با اسب سفرمیکردم و همسفر من اعتماد السلطنه وزیر انطباعات بود که بلطف مخصوص شاه این مأموریت را داشت .

قریب بساعت پنج صبح ساربان با چهار شتر حاضر شد و بیك چشم برهم زدن دوتن فراش سلطنتی که برای این کار مأمور بودند چادر مرا پائین آوردند وبدستیاری اکبر و ساربان چون برای این نوع کارها ورزیده شده‌اند بدون زحمت اثاثه و منزل مرا بار کردند .

عقرب بزرگی درمیان دوجامه دان من که آنها را روی یکدیگر گذاشته بودم منزل گرفته بود ، من از دورهٔ جنگهای هرزه گووین بقیافهٔ این حیوان آشنائی کامل داشتم ولی در اینجا علاوه برعقرب رتیلاهای عظیم‌الجثه دیده میشود که زخم آنها از زخم عقرب کم خطرتر نیست .

یکی ازآنها را که درنزدیکی یکی از چادرهای مجاور کشته بودند بمن نشان دادند باندازهٔ پنج تاشش سانتی‌متر بود. رتیلاهای قره‌طاغ که سرهنگ کلبارس۱ آنها را بمدد میلهٔ آهنی که گلوله‌ای ازموم برسر آن چسبانده بود ازسوراخشان بیرون میکشید پیش این رتیلاها درحکم عنکبوتهای معمولی محسوب میشوند .

چادر وصندوقها و بارها وجامه دانهارا هر کدام با طنابهای درازی از پشم بز بر روی زینها محکم بستند و شترها بوسیلهٔ افسارهائی که سر هر یك از آنها بیکی از زینها بسته بود مرتبط بودند . کاروان براه افتاد و در هر منزل عین همین بارگیری تکرار میشد .

ساعت نه حرکت کردیم . شاه در کالسکه‌ای بود که چهار اسب قوی آنرا میکشیدند برسر هر اسبی پری قرمز نصب کرده بودند ودم اسبها هم قرمز بود .

پهلوی هر یك ازاسبها ونزدیك دو در کالسکه شش جوان نیزه بدست با کلاه‌های عجیبی حرکت میکردند ، این جماعت را شاطر میگویند .

این شاطرها جورابهای بلند سفید وشلوارتیره رنگ کوتاه در پا دارند ، قبایشان گشاد و از ماهوت سبز است و نوارهای سفید برآن دوخته شده و کمرچرمی قلابداری دارند که در نقره گرفته شده . کلاهشان شب کلاه بلندی است شبیه بکلاه پاسبانان که روی آن نوارها و قلابدوزیهائی از نقره کشیده‌اند و منگوله‌های سفید وقرمز وسبز در

---

۱ - Colouel Kaulbars

بالای آن آویزان است وچون در دوجانب پهن است برای کسانیکه باید بدوند مناسب تر بنظر می آید و میگویند که استعمال آن بسیار قدیمی است .

اگرچه یك عده ازهمراهان برکالسکه‌ها سوارند لیکن بیشتر جمعیت اسب در زیر پا دارند . جمعیت باین ترتیب با اثاثه و بنهٔ اردو که خیلی عقب تر در راهند حرکت میکنند ، با ما عده‌ای سوار بعنوان کشیك همراهند که آنان را از لباسهای سفید و گلهای نقره‌ای که برروی حمایل و زین و برگ اسبان ایشان‌است وعصاهائی که گلولهٔ نقره‌ای بزرگ برسر آنهاست‌میتوان شناخت.



دو تن شاطر

مابین‌ساعت‌یازده و ظهر پس از گذشتن از سرزمین مرتفعی که حدت آفتاب‌درسراسر آن‌و کوههای مجاور سرخ رنگ‌آن‌هیچ نوع‌علفی باقی نگذاشته بود برای صرف نهار توقف کردیم .

کم کم‌خود رابکلبه‌ای در آن حوالی نزدیك کردیم‌و بسیارخوشوقت شدیم وقتی که بچشمه‌آب سردی در آنجا برخوردیم . خاکی که‌بر روی آن راه میرفتیم میفهماند که این سر زمین وقتی مزروع بوده واگر این وضع را نمیدیدیم ملاحظهٔشن وتخته سنگهائی که دراطراف مشهود بود ما را دراین باب بشك می‌انداخت .

غیر ازاین کلبه‌آبادی دیگری دراین حدود دیده نمیشود . این کلبه مدور شکل بی‌شباهت بکوره‌نیست. وفقط سوراخی بیضی شکل بعنوان در دارد که از خوشوقتی ساکنین آن هیچوقت بسته نمیشود ، دیوارهای آنرا از خشت های گلی ساخته اند و سقف آن یك تخته خشت بزرگ است که درآفتاب پخته شده وطول و عرض آن از هرجهت از دومتر تجاوز نمیکند .

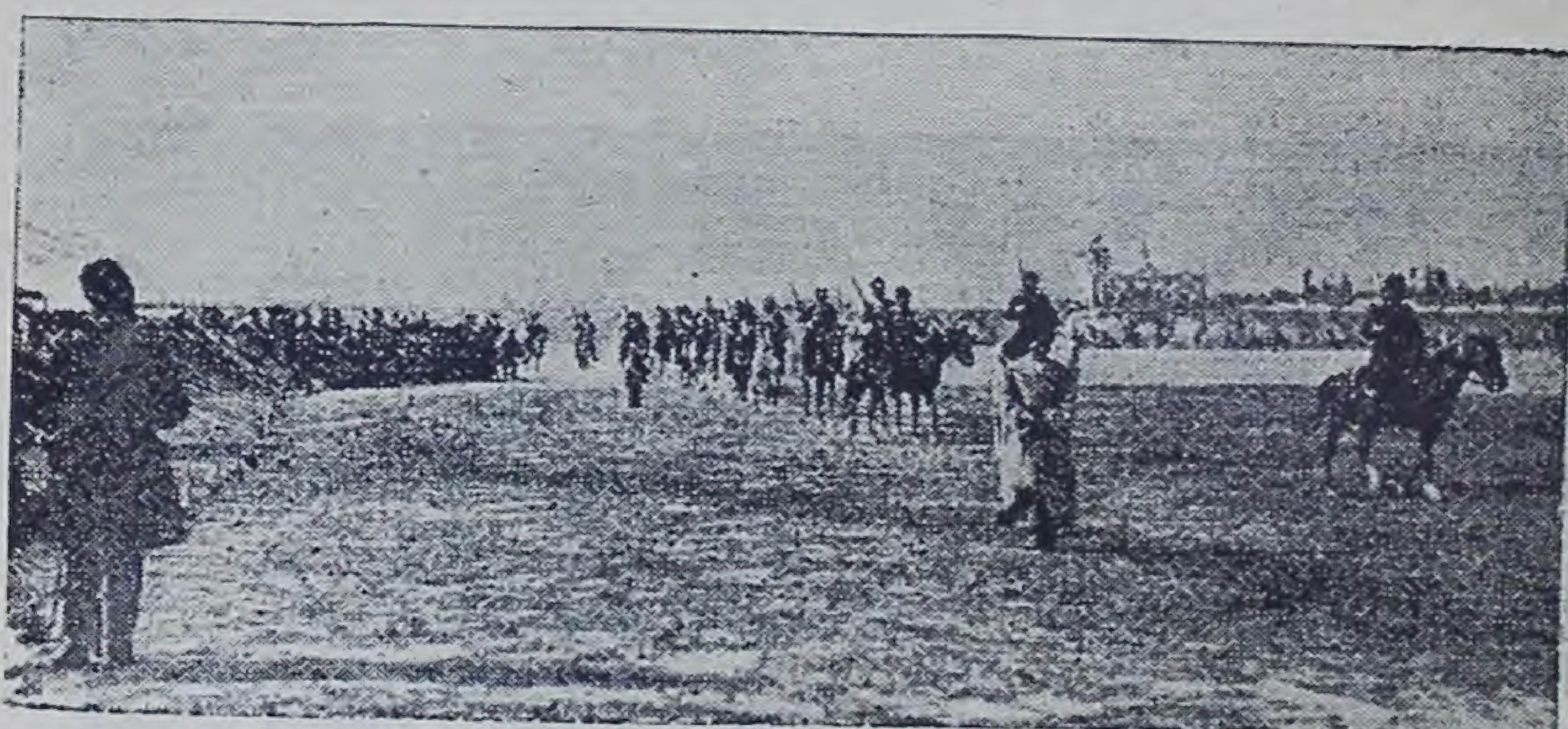
مستخدمین همراه ازاین لانه سه نفررا بیرون آوردند ، یکی مردی قوی‌الجثه بود که لباسی ژنده در برداشت ، دومی زنی بود که سر و بازوی خود را بایك قطعه توشك پاره پاره وخانه خانه‌ای بزحمت پوشانده بود سومی بچه‌ای بود تقریباً سراپا عریان .

بعد ازآنکه در ودیوار کلبه را تاحدی که امکان داشت پاك کردند و ساکنین دیگر

آنرا که هنوز با این موجود انسانی خارج نشده بودند بیرون ریختند نمدی بر روی زمین گستردند و نهاری برسم ایرانی در آنجا خوردیم .

چلو و پلو باروغن یا زعفران با خورشهای مختلف و گوسفند و جوجهٔ پخته وسیخ های کباب که‌در آن یك قطعه گوشت را با یك قطعه دنبه دنبال یکدیگر بسیخ کشیده و جوجهٔ کباب شده که گاهی دانه های انار یا غوره در شکم آنها انباشته بودند با بادنجان های پخته و خیار خام با نمك و میوجات مخصوصاً هندوانه و خربزه و نان لواش وآب یخ غذا ومشروب ما بود و هرروز هرروز همانهارا چه ظهر چه شب باید صرف کنیم .

یك نفر اروپائی اگر میوه دوست بدارد در ایران میتواند بحد کمال کیف ببرد زیرا که‌انواع بسیار عالی ازآنها دراینجا می یابد. کبابهای اینجا بقدری لذیذ و اعلی است که در صورت اسراف انسانرا بتدریج از گوسفند و مرغ زده میکند ، ببرنج نیز تدریجاً عادت پیدا میشود لیکن عادت کردن بنان برای اروپائی قدری مشکل است .



مأمورین کشیك

اگر اروپائی مانند ما در ایران درآخر تابستان مسافرت کند از نوشیدن‌آب یخ لذت خواهد برد ولی چیزی که او را بزحمت خواهد انداخت نبودن قاشق و چنگال و سایر لوازم میز است که اگر احتیاطاً آنها را باخود بر نداشته باشد ازاین حیث باو بدخواهد گذشت بعلاوه نشستن بر زمین بر روی پاشنهٔ پا دائماً برسم عثمانیها یا بر روی زانو برسم ایرانیان بسیار پرمشقت است .

من امروز پس ازصرف نهار با اینکه مدت غذا طولی نداشت برای اینکه ازاین وضع ناگوار خلاص شوم بعجله ازکلبه‌ای که ما را از آفتاب حفظ میکرد خارج شدم تا پیش ازآنکه بکالسکه سوارشوم اندکی قدم بزنم و پاها را از کوفتگی بیرون آورم .

اندکی بعد ازگردنهٔ تنگی گذشتیم ، در اینجا غالباً راه عبور منحصر بود ببستر رودخانهٔ خشکی، بعد داخل دشتی شدیم که دراطراف آن چندآبادی دیده میشد ،مهمترین

آنها کلیم گویا نام داشت . از صبح که ساحل ارس را ترك گفتیم تا این منزل قریب ۷۰۰ متر زمین زیر پای ما ارتفاع پیدا کرده است .

بمحض اینکه از کار بر پا داشتن چادر ها خلاص شدیم طوفان شدیدی برخاست و گرد باد وستونهای گرد و خاك تا داخل چادر نیز نفوذ میکرد وشدت باد بسختی باعث زحمت شده بود اما از آنجا که میگویند : « بارانی مختصر بادی عظیم را بر طرف میکند » چندقطره بارانی که ریخت اردوگاه ما را ازخطری بزرگ نجات بخشید .

۱۵ سپتامبر = ۲۰ محرم

پس ازآنکه بآبادی کلیم گویا نزدیك شدیم دیدیم که قسمت اعظم آن مزروع است،حاصل ها از زمین برداشته شده وگله‌های احشام واغنام درهرطرف بچرا مشغولند اما معلوم نیست که این حیوانات بیچاره دراین سرزمینی که آفتاب آنرا سوزانده حتی يك درخت یا علفی درآن دیده نمیشود و اگر هم علفی بوده سوخته و از میان رفته چه غذائی برای سد جوع بدست می آورند ؟



نهار برسم ایرانی در سبزه زار

درطرف دست چپ ما کوههائی از همان نوع کوههای سابق که رؤس آنها غالباً مستدیر و رنگ احجار آنها زرد یا نارنجی یا قرمز یا آبی یا بنفش است دیده میشود جنس احجار آنها بیشتر نمك مخلوط برس است .

شاه ازکالسکه پیاده و بر اسبی سوار و ازما جدا شد و با چند فراش وهمراهانی

مختصر بشکار هوبره که دراین نواحی خشك زیاد است رفت .

وضع طبیعی راه تامرند چندان فرقی نکرد . نزدیك ساعت چهار پس‌ازظهر راهی سراشیب باین قصبه رسیدیم . شاه کمی بعد از ما بآنجا رسید و معلوم شد که فقط دو هوبره دیده بود که از تیررس دور بودند و بهمین جهت نتوانسته بود چیزی بزند . من از این وضع تعجبی نکردم زیرا که تقریباً بیست‌سال قبل درالجزایر بشکارهوبره میرفتم و میدانم که این پرنده باین‌آسانیها دم بتله نمیدهد .

۱۶ سپتامبر = ۲۱ محرم

تمام روزشانزدهم سپتامبر را درمرند درچادرهائی که در باغات زده بودیم‌ماندیم این قصبه که مستحکم وقدیمی است خالی از اهمیت نیست . خانه‌های‌آن از خشت و گل ساخته شده و همهٔ آنها درمیان جنگلی ازدرختان بارور قرار یافته . زلو رود که ازآنجا میگذرد بیك عده نهر کوچك و بزرگ منشعب میشود و از خیابان بزرگ آبادی که نسبةً عریض و در دو طرف دارای درخت است عبور میکند .

چادر من براحتی در یکی از باغهای عالی که هوائی مطبوع و خنك دارد و آب آن‌فراوان است زده شده . کثرت‌آب وحرارت آفتاب فیض بخش بشکل عجیبی درختان انگور و میوه را رشد و نمو داده است .

اعلیحضرت از راه لطف دو صینی پر از میوه‌های گوناگون مرند از قبیل‌خربزه و هندوانه و خیار و اقسام انگور و سیب و گلابی و هلوهای اعلی پیش من فرستاده بود و من از آن میان بیشتر از هلوهای خوشرنگ و لذیذ وانگورهای‌گرد پر آب و بی‌هسته و سیبهائی که در دهان از شدت لطافت آب میشد و بی‌شباهت بگلابیهای‌رسیدهٔ شاداب نبود لذت میبردم .

۱۷ سپتامبر = ۲۲ محرم

پس از آنکه از این سرزمین بهشت آسا بیرون آمدیم بار دیگر در همان جلگهٔ بی‌آب و علفی که جز خار شتری چیزی نداشت افتادیم . شنهای‌آن زرد رنگ بود وهر جا که شن دیده نمیشد بیابان را خارهای تیره رنگ پوشانده بود . کمی بعد داخل‌درهٔ تنگی شدیم که مثل همهٔ دره‌های این حدود دو طرف آنرا کوههای رنگا رنگ احاطه می کرد .

از سلسلهٔ قراداغ ۱ گذشتیم ، راه گاهی از دامنه‌های کوهی میگذشت که بتازگی آنرا برای عبور تسطیح کرده بودند گاهی از مسیر سیلی که‌از سیصد تاچهار صد متر

---

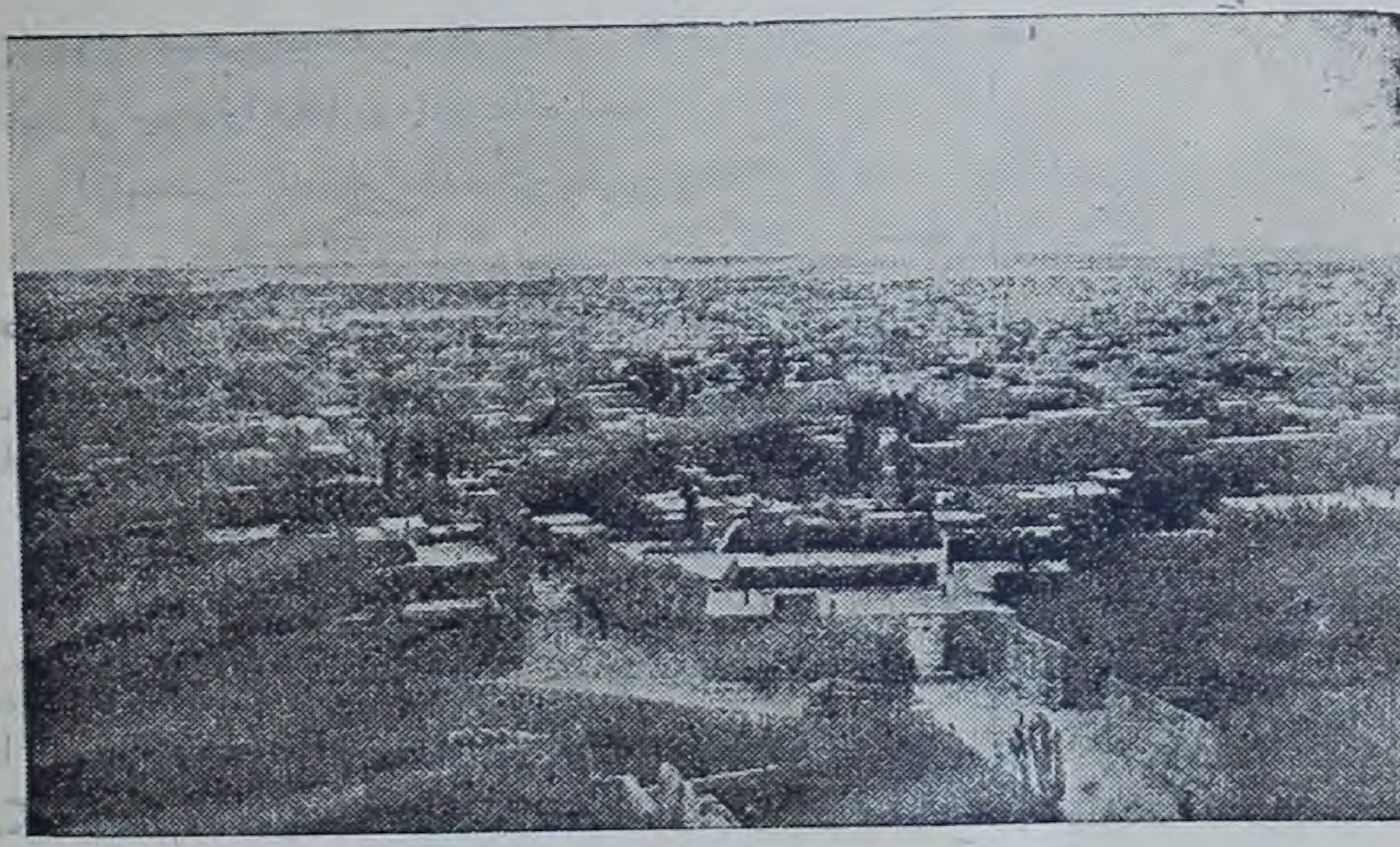
۱ ــ قراداغ یعنی کوه سیاه ، قسمت دیگر این سلسله قراباغ نام دارد بمعنی باغ‌سیاه اما قراباغ دامنهٔ شمالی‌این‌سلسله است که حاصلخیز است درصورتیکه‌قراداغ دامنهٔ جنوبی‌است و حاصلی نیز ندارد .

عرض داشت و آبی که در این وقت در آن بود نهری را تشکیل میداد که بسهولت میشد از آن گذشت .

عبور از گردنهٔ قراداغ اگر پیچ و خمهای آنرا درست نکرده بودند چندان آسان و بی اشکال ممکن نمیشد . این پیچ و خم ها را چنانکه گفتیم بتازگی برای عبور اعلیحضرت اصلاح کرده بودند تا هم براحت از آنها بگذرد و هم باو چنین وا نمود کنند که تمام راههای مملکت تحت مواظبت و رعایت است .

توپخانه که قبل از ما براه افتاده بود هنوز در گردنه گرفتار است و بزحمت تمام توپ‌هارا میکشند. نزدیك ظهر ما هم مجبور شدیم که توقف کنیم تا توپخانه پیش برود و راه برای عبور آن آزاد باشد .

چادری که اعلیحضرت باید در زیر آن صرف نهار کند در کنار نهر در میان تخته سنگهائی که سیل در موقع ذوب برف فرود آورده برپا شده است من هم بعادتی که از بدو ورود بایران بمن تحمیل شده بود بآنجا رفتم زیرا که حضور داشتن بر سر سفرهٔ ناهار اعلیحضرت جزء خدمات یومیهٔ من شده بود .



منظرهٔ شهر تبریز

همینکه وارد چادر شدم شخصی را که بیکی از صاحب منصبان قزاق بی شباهت نبود بر اسبی عربی چالاك دیدم که هشت سوار مسلح در رکاب دارد و پیش می آید. بفاصلهٔ کمی از چادر همه پیاده شدند . رئیس ایشان اسب خود را بدیگری داد و تنها جلو آمد وی مردی بلند قامت وخوش اندام بود و قریب بسی سال داشت و صورتش بعلت آنکه در بیابان زندگی میکرد قدری چین خورده و تیره بود ، لباسی نقره کوب از چرکسی های

قفقازی که در روی آن چند جای فشنگ دوخته بودند در بر و کلاهی از پوست بخارا بر سر داشت .

بعد از آنکه فهمیدم که این سوار که من اورا صاحب منصبی روسی یا یکی از شاهزادگان گرجستان می پنداشتم همان کرم دزد مشهور است تعجب کردم والبته خواننده نیز میزان تعجب مرا درمی یابد لیکن چون مشرق زمین ازاین مناظر غیرمترقبه زیاد دارد چندان هم تعجب نباید بخود راه داد .

باری این کرم کسی است که خواب راحت را از حاکم ایروان سلب کرده وتمام مردم آن حوالی را در وحشت دائمی نگاه داشته است .

همینکه بحضور اعلیحضرت رسید قول داد که دیگر دست از ماجراجوئی بر دارد ومطیع باشد . شاه‌هم قول او را قبول کرد و امر داد که اورا آزاد سازند .

پائین آمدن از گردنهٔ قراداغ بی‌هیچگونه حادثه بانجام رسید و توپخانه در این مدت بجلگه رسیده بود بهمین جهت دیگرهیچ چیز مانع آنکه اسبهای ما بسرعت بتازند در سر راه وجود نداشت .

در امتداد همان دره یا بستر همان رودخانه که در این قسمت پر آب‌تر بود صبح زود بصوفیان رسیدیم و در جلگهٔ وسیعی وارد شدیم . چادرهای ما را در کنار حصار شهر مجاور رودخانه برپا داشتند .

۱۸ سپتامبر - ۲۳ محرم

پائین‌آوردن چادرها و حرکت از منزل هر روز تقریباً در ساعات معین یعنی در ساعت پنج یانه صورت میگرفت . فقط چادر شاه‌تا موقع حرکت او بر پا میماند وچون دوچادر مخصوص او بود بجای آن یکی که بر پا بود چادر دیگررا قبلاً حرکت میدادند و همیشه پیش ازآنکه شاه وارد منزل نو شودآنرا بر پا داشته بودند .

جلگه هرچه پیشتر میرفتیم وسیعتر میشد تا آنجا که کوههای اطراف مخصوصاً سلسلهٔ غربی کم کم از نظرمحو میگردید ، پیش چشم ما درجهت جنوب قلهٔ سهند درآن طرف تبریز نمودارگردید و از دور بخوبی میشدآنرا تمیز داد .

هیئتهائی‌از سواران مرکب از رؤسا و اتباعشان دسته‌دسته باستقبال اعلیحضرت میآمدند و گاه‌گاه که بما بر میخوردند نزدیك شدن پای تخت‌آذربایجان را بما مژده میدادند .

در میان این‌مستقبلین همسفر من پسر ارشد ولیعهد را بمن نشان داد که جوانی پریده‌رنگ بود و لباس سرتیپی در برداشت .

بعد از اندکی بپلی کج و معوج رسیدیم که شانزده چشمه داشت ولی آنرا خوب حفظ کرده بودند بلکه بمناسبت ورود شاه تعمیرات تازه‌ای نیز درآن شده بود . این پل بر روی آجی چای که از کنار شهر میگذرد بسته شده لیکن آب نهر در اینموقع

بقدری کم بود که اسبها واسترها حتی بی‌آنکه ترشوند از آن گذشتند .

ورود ما بتبریز مصادف شد بایك اردوگدا که جلو ایشان را نمیشد گرفت مگر بزور چماق شاطر ها . در واقع از معجزات بود که با این کوچه های تنگ پر پیچ و خم کسی زیر کالسکه‌ها نرفت زیرا که تنگی کوچه وخمهای شدیدآنها در هرقدم کالسکه ها را بتوقف مجبور میساخت.



خرابه های مسجد کبود تبریز

اگر در بیرون شهرهای بزرگ ما باز شدن منجلابها و فاضل آبهای شهر بعلت عفونت هوای اطراف را کریه و غیرقابل استشمام مینماید در اینجا بساط فقر و مسکنت که بزرگترین و پلید ترین زخمهای پیکر جامعهٔ انسانی است بوسعت تمام گسترده است

خوشبختانه در رسیدن بدارالحکومه از دیدن این منظرهٔ حزن‌آور نجات یافتیم ،

۱۹ سپتامبر - ۲۴ محرم

تبریز شهر وسیعی است که ۱۵۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد ولی بروایات مردم سابقاً خیلی بیشتر از این سکنه داشته . بمن گفتند که برای پیمودن وسعت تبریز از یك طرف بطرف دیگر پیاده سه ساعت وقت لازم است و اگر فاصلهٔ اقل بین دو طرف آنرا بگیرند کمتر از دوساعت طی آن ممکن نیست .

اگر پیچ و خم کوچه‌ها و وسعت باغهای شهر را در نظر بیاوریم این نکته چندان بعید نیست .من این مطلب را بحقیقت مقرون تراز عدهٔ جمعیت تبریز میدانم زیرا که تحقیق این امر بخوبی ممکن است درصورتیکه چون تا کنون هیچگونه سرشماری صحیحی از شهر بعمل نیامده عدهٔ جمعیتی را که برای تبریز معین میکنند نمیتوان یقینی دانست .

تبریز مرکز مهمترین ایالات ایران است و بهمین علت ادارهٔ آنرا بولیعهد مملکت میسپارند وولیعهد تا وقتیکه بکرسی سلطنت بنشیند حکمران آنجاست .غیر ازاین تبریز اهمیت دیگری دارد و آن وقوع آنست درمحل تقاطع راههائی که متوجه روسیه وعثمانی اند قوافلی که از ایران از طریق قفقازیه تا بندر طرابوزان و بحر سیاه باروپا میروند و ایران را با این قطعه مرتبط میسازند ازآن میگذرند .

بدبختانه زلزله‌های متوالی تقریباً تمام ابنیهٔ قدیمی را منهدم ساخته و در شهر و در خارج آن در هرگوشه و کنار خرابه‌های زیاد دیده میشود بعضی در روی زمین و بعضی دیگر مدفون و مخفی در زیر خاك .

قابل ملاحظه‌ترین این ابنیه مسجد کبود است که امروز درحقیقت دیگر چیزی ازآن بر جا نمانده وگنبد وسقفهای آن‌هم برزمین فرو ریخته ، فقط چند دیوار از آن برپاست که تا حدی از دورهٔ آبادی و عظمت آن حکایت میکند .

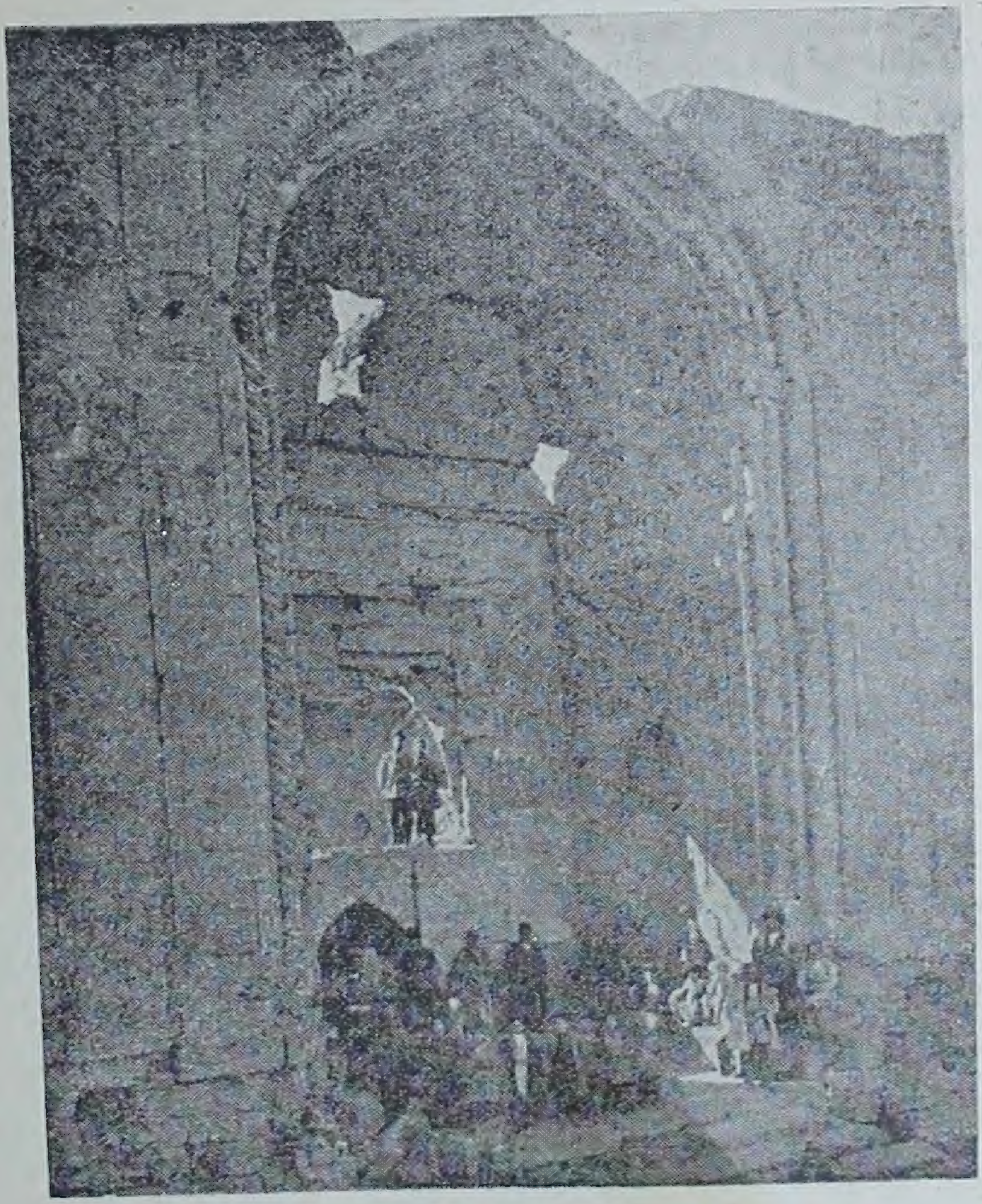
قسمتی از آن که بهتر از همه محفوظ مانده سر در ورودی آن است . این قسمت که مرتفع و بالای آن بشکل قوسی بیضوی است دارای حاشیه‌ایست مارپیچی ازکاشیهای کبود بسیار خوش رنگ اما جزء اعظم نقوش و کتیبه‌ها از میان رفته است .

علت اینکه این مسجد را کبود میگویند آجرهای مینائی است که زمینهٔ آنها کبود است و روی آنها نقوشی برنگهای مختلف دیده میشود و شکسته‌های آنها در اطراف بنا فراوان است .

دیگر از بناهای قدیمی تبریز ارگ آن است که بنائی عظیم و مستحکم است،این بناچنان‌محکم بوده که‌تا کنون بخوبی پایدار مانده و با وجود سوسمارهائی که ازدیوارهای آن بالا میروند باز صورت بالنسبه آبادی دارد .

با اینکه شهر تبریز بمناسبت مقدم اعلیحضرت آن جوش و خروشی را که شایسته است ندارد باز در تجلیل ورود واقامهٔ مراسم تشریفاتی بحکم اجبار شرکت نموده است

بازارها پراز جمعیت است لیکن هیچ وضع فوق‌العاده‌ای در آن مشهود نیست . این بازار از جهت منظره وامتعهٔ فروشی با سایر بازارها که تاکنون دیده‌ایم چندان فرقی ندارد غیر از اینکه از آنها بزرگتر و وسیعتر است و اقوام مختلف زیاد در آنجا نیست ، غلبه با فارسها وترکهاست و کرد درمیان ایشان نمایان است مثل بربرهای شمال افریقا درمیان عرب و آلبانی در میان یونانیها و اسلاوها .



سردر مسجد کبود تبریز

چون شب و روزدر راه و برسر سفره تا سرحد دائماً با همراهان متعدد شاه محشور بودم کم کم من هم جزء ایشان شده بودم وبا اسامی ایرانی انس گرفته بودم . کمتر کسی

از این جماعت بود که برای استشارهٔ طبی یا رفع کسالت یا درد مختصری پیش نیامده باشد . کسانی که فرانسه میدانند و چند نفر از ایشان هم آنرا بخوبی تکلم میکنند زودتر با من آشنا شده‌اند و آنها هم که این زبان را نمیدانند با یك نفر زبان دان بعنوان مترجم بعداز ایشان بمن مراجعه کرده‌اند ،اولین مریضی که بمن مراجعه کرد مدیخان بود که همان شب حرکت از پاریس بمن رجوع نمود،مهدیخان از امیر زادگان جوان افغانی است که بدربار ایران پناهنده شده .

در (باد) موقعیکه همه در قصر جمع بودیم چند نفرمرا پیش خود خواندند یکی امین‌الدوله وزیرپست که اگر چه بسیار کم حرف میزند لیکن مردبا محبتی است ،دیگر



امین السلطان و امین خلوت

جهانگیرخان وزیر صنایع که گرم تر است ، سومی صدیق‌السلطنه پیشخدمت باشی .

حوادث دیگری در طی راه‌مرا با بعضی دیگراز همراهان اعلیحضرت مرتبط‌ساخت مثل‌مجدالدوله داماد و ناظرشاه که‌چهره‌ای تیره‌رنگ‌و چشمانی سیاه و گیرا دارد و امین خلوت‌منشی مخصوص که تنها ایرانی کبودچشمی است که من دیده‌ام‌وچندتن از پیشخدمتها مثل میرزا عبدالله‌خان که دو خواهر او از زنان شاهند و بـا محمد میرزا کاشف برادر زن خود که سالها در سفارت ایران در پاریس منشی بود همراه است وکاشف چنین‌مینماید که از مفارقت پاریس چندان راضی نیست برعکس میرزا عبدالله‌خان که از بر گرداندن او بوطن‌مسروراست ، و ادیب‌الملك برادرزادهٔ اعتمادالسلطنه و معاون‌الملك (؟) که در راه‌آهن روسیه غالباً همسفر من بود ونایب ناظر برادر کوچك مجدالدوله که مردی است

باب طبع و قابل معاشرت

از موقعیکه بایران رسیده‌ایم این جماعت را هر روز بر سر سفرهٔ نهار شاه‌جمع می بینیم ، بعضیها بکار خدمات محولهٔ بخود مشغولند و بعضی دیگر برای اظهار خدمت و تملق .



میرزا عبدالله خان

از همکار خود آقای فخرالأطباطبیب مخصوص شاه نیز باید اسم ببرم . این مرد قیافهٔ خاصی داشت که در پاریس تا حدی انگشت نما محسوب میشد باین معنی که جثه‌اش قوی و قامتش بلند و صورتش سرخ فام و چشمانش زیاد تر از اندازه گشاده بود وقتیکه با عزیزالسلطان که کوتاه بود و لکه های سرخ بر صورت داشت راه میرفتند درست نقطهٔ مقابل هم بودند .

فخر الأطبا زیاد پابند بآیات قرآنی و احکام حضرت رسول نیست زیرا که در سر سفره بمحض اینکه چشم امین السلطان را دور می بیند با چالاکی تمام گیلاسهای شراب و عرق را پی در پی بگلو فرومیریزد و از نهی شرع باکی ندارد. در اروپا مثل سایرهمقطاران خود کلاهی ازپوست برسرداشت و ردنگت وشلوار سیاه میپوشیداما از وقتیکه بایران برگشته عمامهٔ سفید بزرگی که قیطانی دورآن دوخته شده بر سر گذاشته و قبای سفید بلندی در بر کرده است بشکلی که چهرهٔ گلگون او بخوبی از آن میان نمایان است .

در باب عزیزالسلطان سوگلی شاه حرفهای بسیار زده‌اند ، امری که مسلم است اینکه او فقط برادر زادهٔ امینه اقدس یکی از زنان بسیار محبوب شاه است .

این زن با کفایت که از کلفتی باین مقام بلند رسیده چون فرزند ندارد توانسته‌است با تردستی تمام برادر زادهٔ خود منیجك را که بعدها عزیزالسلطان لقب یافت و پسرمیرزا محمد خان از مردمان گمنام بیقدر است مقرب شاه کند . این مرد یعنی میرزا محمد خان تمام جهدش اینست که از سعادتی که بوضعی غیر مترقب نصیب پسرش شده است استفادهٔ کامل کند ونگذارد که ازاین نعمت بی نصیب شود .

امینه اقدس بشاه چنین فهمانده است که عزیز السلطان دعای بیوقتی شاه است و مصاحبت او اعلیحضرت را ازهرخطر وچشم زخمی حفظ میکند بهمین جهت است که شاه همانطور که از سایهٔ خود جدا نیست ازاو نیز جدائی نمیکند .

چه شاه باین طلسم جاندار معتقد باشد چه نباشد چیزی که درآن شکی نیست اینکه

اعلیحضرت چنان در برابر این بچهٔ بیریخت تسلیم است که هرچه او بخواهد از او مضایقه ندارد و هرچه او بکند معفو است .

شخص دیگری که در اروپا نظر کنجکاوی عده‌ای را جلب کرده بود عزیز خان است . عزیز خان شخصی است بالا بلند و کشیده قامت وخوش صورت ، با چهره‌ای سفید مایل برنگ پریدگی و چون مو بر صورت او نیست با اینکه قریب بسی سال دارد همه او را بجای دختری جوان میگیرند .



عزیزخان خواجه سرا

درروسیه مکرر کسانی را دیدم که بهمان چشمی که بجنس لطیف نظر میکنند باوچشم داشتند و عزیز خان از این بابت سخت در زحمت و خجلت می افتاد و این بآن علت بود که عده ای چنین تصور میکردند که عزیز خان زنی است که لباس مرد پوشیده درصورتی که او در حقیقت یکی از خواجه سرایان اندرون است که مالك اولیش امین السلطان اورا بشاه پیشکش کرده .

تنهازن واقعی که‌درجزء ملتزمین بود و اورا غالباً با عزیز خان که هم قد بودنداشتباه میکردند کنیز کی گرجی است که او را در استانبول خریده و درموقع اقامت شاه درآنجا باو تقدیم کرده بودند . چون بیش از دوازده سال ندارد شاه با او مثل بچه‌ای معامله میکند.

در پاریس وقتیکه در تئاتر اوپرا نمایشی بافتخار اعلیحضرت دادند این کنیزك هم با لباس مردانه تحت نظر خواجه سرایش در جای مخصوصی طرف چپ جایگاه اختصاصی شاه جا گرفته بود .

این بود مختصری از احوال جماعت عجیب وغریبی که شاه ایران آنهارا دراروپاهمراه خود باین طرف آن طرف میکشاند.

بعد از عبور ازسرحد چند بار اتفاقاً با ولیعهد مواجه شدم ولی چون زبان فرانسه نمیداند نتوانستم خود را باو معرفی کنم .

این شاهزاده سی و شش ساله است ولی ظاهراً پیرتر مینماید . اگر چه بعضی

شباهتها با پدر خود دارد لیکن از جهات دیگر بهیچوجه باشاه قابل قیاس نیست . قدش کوتاه تر است مخصوصاً بخوش قامتی او نیست زیرا که ناصرالدین شاه راست می ایستد، شانه‌هایش راست و گردنش بلند است سر خود را راست نگاه میدارد در صورتی که مظفرالدین میرزا دارای گردنی کوتاه است و سر خودرا معمولاً بزیر می اندازد و بهمین جهت خمیده مینماید.

گذشته ازاین‌چشمان بیمار پسر بهیچوجه بانظر تیز وسر کش پدر که غالباً ملاطفت انگیز است هیچگونه شباهتی ندارد.

در صورتیکه در باب درجهٔ هوش و استعداد ولیعهد نظرها مختلف است در باب هوش تیز و استعداد فوق‌العادهٔ شاه کسی شك و شبهه ندارد.

روز بیستم سپتامبر مطابق ۲۵ محرم وقتیکه شاه از خواب برخاست خسته بود همینکه من بحضور رفتم دست خود را پیش‌آورد ، دیدم که نبض اوآرام و ضعیف‌میزند یعنی در هر ثانیه‌ای منتهی شصت و اشتها نیز ندارد.

فخرالاطبا را ببالین شاه خواستند ، او با طمأنینهٔ مخصوص با قدمهای شمرده سر بپائین بحضور آمد و بزمین زانو زد و با دست چپ آرنج شاه را گرفت وبا دست راست بامتحان نبض پرداخت . دو نفر دیگر که من تا این تاریخ آنها را ندیده یا زیاد ملتفت آنها نشده بودم پیش آمدند و همین امتحان را کردند سپس عقب عقب در حالیکه دست بسینه و در حال تعظیم بودند بیرون رفتند بمن گفتند این دو نفر اطباء جدیدی هستند که از سرحد تا اینجا ملتزم رکاب شده‌اند، آنوقت فهمیدیم که آنها را از همان موقع که میخواستند مرا در ولادی قفقاز از التزام رکاب شاه دور کنند برای خدمت احضار کرده بودند.

ازاین دو نفر یکی شیخ‌الاطباست که اسمی با مسمی‌دارد و با اینکه ریش وموی خود را تازه رنگ بسته لیکن‌صورت پرچین اواز پیریش حکایت میکند وبهیئت کشیشی است ،دیگری میرزا زین‌العابدین است که بآن پیری نیست و محجوب‌تر مینماید .هر دو کلاهی بلند و نوك تیز بر سر و قبای سیاه گشاد بلندی در بر دارند که تا بند پای ایشان کشیده شده اما بر قبای شیخ‌الاطبا که آستینهای گشادی با نوارهای زردوز دارد مانند صور آسمانی گلهای ستاره مانندی است و عجب اینست که این هیئت در نظرها چندان غرابت ندارد!

این سه نفر طبیب جدی مدتی با یکدیگر آهسته صحبت کردند و نتیجهٔ مشاورهٔ خود را بدون اینکه من بفهمم چه گفتند و چه تصمیمی گرفتند بعرض شاه رساندند وهمه ازحضور مرخص شدیم.

فردا صبح من مثل هر روز بسر خدمت خود رفتم و چون دیروز بعد از ظهر احضار نشده بودم پیش‌خودمیگفتم که چون کسالت شاه مختصر بوده و بهبود یافته دیگر

احتیاجی باحضار من نداشته‌اند ولی بعد معلوم شد که قضیه بر عکس است و شاه شب را بسیار بد گذرانده .

حالت بد او ظاهر است و تب دارد . باز عین همان مجلس مشاوره یا همان کمدی دیروز تکرار شد و بازهم من ندانستم‌چه تصمیمی گرفته شده است .

من با اعتمادالسلطنه بیرون‌آمدم ، وی بمن گفت که اطبای ایرانی معمولاً مرضی را با ادویهٔ مفرده معالجه میکنند و بدوا های فرنگی معتقد نیستند بهمین نظر رفته اند که دواهای لازم را ترتیب دهند . اعتمادالسلطنه بمن گفت که شاه مبتلی باسهال است و تا این وقت کسی حقیقت این مطلب را باطلاع من نرسانده بود .

با خود گفتم که شاید این بازی برای آنست که بی فایدگی وجود مرا پیش شاه ثابت کنند و حقانیت نظر خود را در باب خیالی که برای فرستادن من در ولادی قفقاز از راه باکو و بحرخزر بطهران و دور کردن من از پیش شاه داشتند ظاهر نمایند . اگر ترس احتیاجی که شاه ممکن بود بدواها و معالجات من پیدا کند در میان نبود یقیناً همین کار را هم میکردند .

من و اعتمادالسلطنه با هم بقونسلگری فرانسه در تبریز رفتیم و پطروف ۱ قونسول روس‌هم با ما آنجا بنهار دعوت داشت .

موسیو برنه ۲ قونسول ما باکمال گرمی از من پذیرائی کرد . در روز ورود بدیدن من آمد و ازمن خواهش نمود که پیش او منزل کنم . من اگر قونسولخانه ازمقر اقامت شاه یعنی محل خدمت من دور نبود ازجان و دل این دعوت را میپذیرفتم تاچند صباحی هم زیر بیرق فرانسه و در میان فرانسویان بسر برم .

بعد از ظهر چون مکرر شنیده بودم که فردا حرکت خواهیم کرد با اینکه کسی مرا نخواسته بود موقع شام شاه آنجا رفتم اما چون دیدم که شاه از اطاق خواب خود بیرون نیامد و هیچ پیشخدمتی را هم ندیدم که بوسیلهٔ او بحضور بروم بی آنکه شاه را ببینم برگشتم .

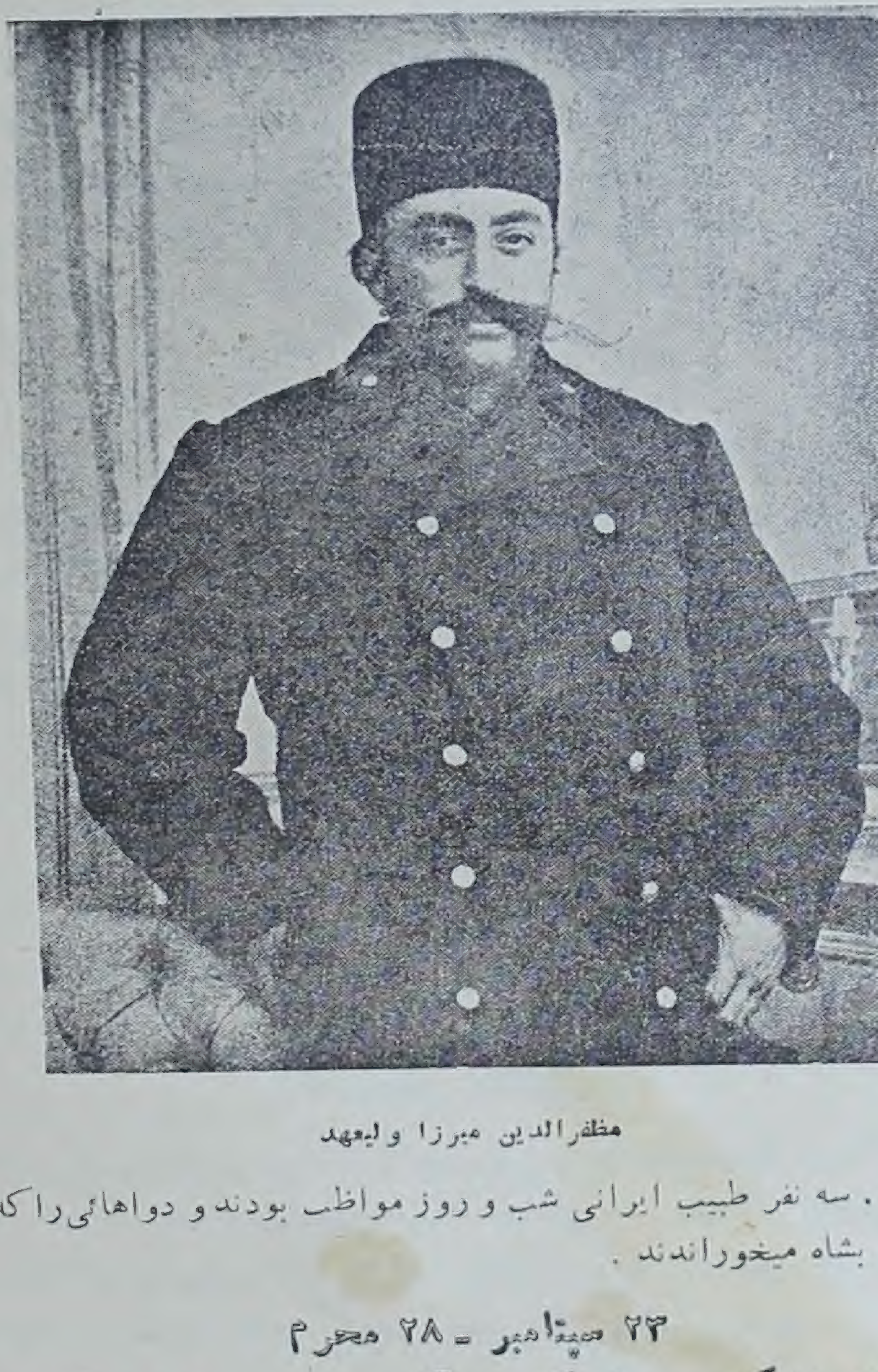
۲۲ سپتامبر - ۲۷ محرم

ساعت هشت صبح از تبریز حرکت کردیم و بباسمنج رسیدیم . اگر چه راه دراز نبود لیکن بعلت کسالت شاه در همانجا بار انداختیم . با وجود این ارتفاعی که ازآن‌بالا آمده بودیم زیاد بود . باین معنی که از ۱٤۰۰ متر به ۱۷۰۰ متر رسیده بودیم . بهمین علت ارتفاع زیاد و آبهای خوب فراوان باسمنج یکی ازییلاقات مردم تبریز است و اکثر ایشان تابستان ها برای هوا خوری بآنجا میآیند و غالباً هم درآنجا عمارات ییلاقی دارند و یکی از آنها هم متعلق بپطرف قونسول روس است .

Pétrof - ۱   M. Bernay - ۱

بهمین علت سلامت هوای باسمنج شب پیش امین السلطان تصمیم گرفته بود که شاه را صبح با همراهان باینجا منتقل کند .

چادر ما را در محل مناسبی زده بودند و از چادر ولیعهد که پدر خود را مشایعت میکرد زیاد فاصله نداشت . با وجود این انتقال حالت شاه بهتر نشد بلکه تب و اسهال



مظفرالدین میرزا ولیعهد

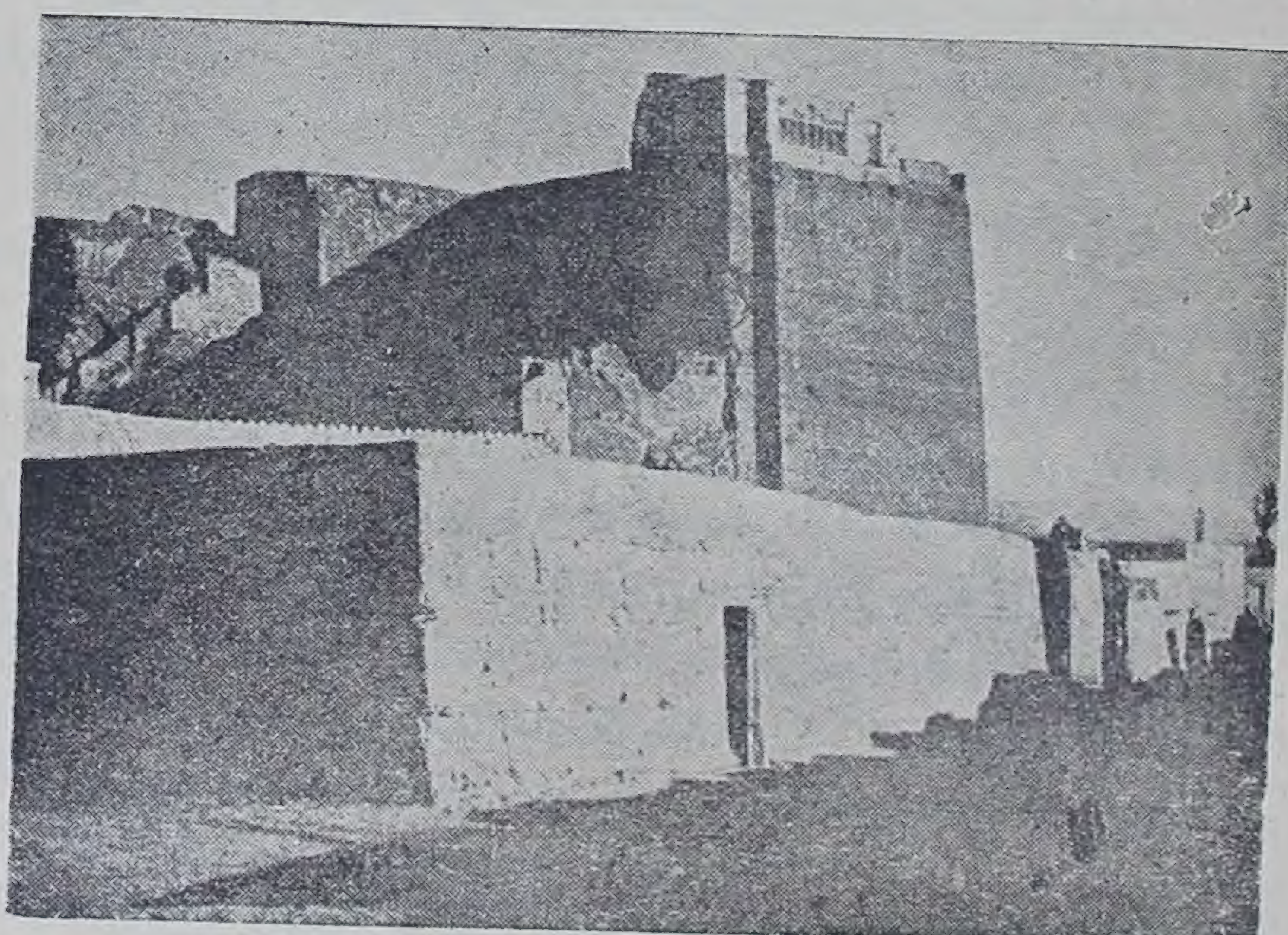
شدت می یافت . سه نفر طبیب ایرانی شب و روز مواظب بودند و دواهائی را که خودتهیه میکردند خود بشاه میخوراندند .

۲۳ سپتامبر - ۲۸ محرم

شب گذشته شاه گاهی بیخوابی کشیده و گاه در خواب پریشان سر کرده بود صبح هم نبض تا هشتاد میزد ، حالت عمومی رو ببدی میرفت و ضعف بمنتهی درجه رسیده بود.
من تا این تاریخ نمیدانستم بشاه چه دوائی داده و چه غذائی باو خورانده اند .

بعد ازمدتها شاه بمن اقرار کرد که اسهال دارد و پرسید که آیا وسیله‌ای جهت قطع آن نیست ؟ گفتم مرض اعلیحضرت بهیچوجه نگرانی نداشته و درابتدا ممکن بود که با یك مسهل یا دوائی قی آور جلوی آنرا گرفت ولی حالا که باین درجه رسیده نظرمن اینست که یك قاشق محلول « سونیترات دوبیسموت » میل بفرمائید . شاه بیانات مرا باحالتی تفکرآمیز بفارسی تکرار کرد و دیگرچیزی نگفت و من بیرون آمدم .

همکاران من همینکه‌اسم مسهل را شنیدندهشتاد گرم روغن کرچك جهت شاه تجویز کردند ! خوشبختانه ما مدتهاست که اززمان حاجی با با دور شده‌ایم . اگرشاه دستور داده بود که امتحاناً بهریك ازوزرای خود همین مقدار روغن کرچك بخورانند ازایشان همان حالت مضحکی سرمیزد که از گذشتگان ایشان بعد ازخوردن حب کلمل سرزده بود . شب‌وحشت افزایش یافت‌واسهال‌صورت خونی پیدا کرد وتب بالا رفت‌ونبض به‌۹۶رسید . اطرافیان بوحشت افتادند و اعتمادالسلطنه که جان شاه را درخطرمیدید داوطلب شد که دستورالعملهای مرا بشاه برساند .



ارك علیشاه در تبریز

من باو گفتم که شاه را وادار کند که شالی از فلانل یا پشم بر کمر ببندد وبجای مشروبات سردی که باو میدهند و من ازآن اطلاع پیدا کرده بودم مقداری چای گرم مخلوط با کمی عرق یا کنیاك باو بدهند و اگر بدستور من عمل شد فوراً یك گرم سولفات دو کینین نیزباو خواهم داد .

بعد از این صحبت من بچادر امین‌السلطان رفتم ، تازه آنجا رسیده بودم که سه

طبیب همکارم وارد شدند و چون از اعتمادالسلطنه دستورهای مرا شنیده بودند و اسم کمرفلانل وچای مخلوط باعرق وسولفات دو کینین بگوش ایشان خورده بود مثل اینکه میخواهند ازوقوع مخاطره‌ای جلوگیری کنند آمده بودند که صدراعظم را بجلوگیری ازاجرای آنها وادارند و میگفتند خوردن سولفات‌دو کینین باصطلاح ایشان آتش معده را بالا میبرد و بالنتیجه درجهٔ عطش مریض را زیادتر میکند. درباب عرق و الکل هم از همین قبیل حرفها زدند چنانکه فخرالاطبا با اطمینان تمامی میگفت که این دومشروب باعث بروزحصبه میشود و قیافهٔ او میفهماند که تا چه درجه باین بیان ایمان دارد.

امین‌السلطان بتوسط مترجم خود میرزا نظام این بیانات را باطلاع من رساند و عقیدهٔ مرا درآن باب پرسید.

گفتم بهیچوجه چنین نیست و سکوت من دراین مورد بعلت تحیری‌است که ازاین بیانات بمن دست داده، اگر آقای فخرالاطبا واقعاً معتقدند که الکل تولید حصبه میکند پس‌چرا بعد ازاین‌همه گیلاسهای کنیاك که من بایشان خورانده‌ام تاکنون‌حصبه نگرفته‌اند،

امین‌السلطان درمقابل این شکایت همکاران و بیانات من دیگرنتوانست حال جدی خود را نگاه دارد و برای آنکه خندهٔ اورا کسی نبیند روی خود را برگرداند ولب خود را گاز گرفت.

من کسی نیستم که بتوانم با این قبیل مردم بسازم، اگر سر جنگ و ستیز دارند کاملاً برای مقابله حاضرم.

۲۴ سپتامبر - ۲۹ محرم

شاه که از اعتماد السلطنه کمربند فلانلی گرفته وبسته بود باصرار اطبای‌ایرانی آنرا بازکرد وچای‌مخلوط باعرق یاکنیاك‌راهم‌نخورد ولی اطرافیان دوای‌قاطعی‌دیگری جهت او تصویب کرده بودند که میل کرد وآن مقداری تربت بود. با این حال اثری از آن هم ظاهر نشد و امروز صبح برخلاف انتظار عموم ضعف‌حال شاه بقدری بود که نمیتوانست از جای خود برخیزد و همین کیفیت میفهماند که تربت هم اثری نبخشیده!

همکاران حقه‌باز من بی اثر ماندن تربت را بآن علت جلوه دادند که‌یك نفرفرنگی نجس نزدیك شاه بوده وحضوراو اثررا از تربت برده‌است.

ساعت ده همه با هم از چادرشاه بچادرصدر اعظم که ماراخواسته بودرفتیم‌مجلس مشاوره‌ای در آنجا برپا شد و این دفعه برخلاف سابق مراهم در مشاوره دخالت دادند این بارهمکاران من چنان از خود تسلیم و رضائی نشان دادند که باعث سوء ظن من شد تاآنجا که دیگر هرچه را من باین مؤمنین پیشنهاد میکردم میپذیرفتند ومخالفت نمیکردند فقط خواهش کردند تا موقعیکه اثرتربت ظاهرشود اجازه دهند که مطبوخی ازهستهٔ آلوبالو و به باکاسنی و کمی تریاك درست کنند و بشاه بدهند.

تمام مقصود ایشان این بود که تامیتوانند ازمعالجات من جلوگیری کنند بامیدآنکه

از تربت و دواهای ایشان اثری ظاهرشود و افتخار معالجهٔ شاه و استفاده هائی که از آن منظور است نصیب ایشان شود نه نصیب من.

چون من از طرفی اطمینان داشتم که بمعالجات من عمل نخواهد شد و از طرفی دیگر میدانستم که این معالجه آخرالدواء ایشان است ودرحقیقت آخرین تیرترکش خود را می اندازند چیزی نگفتم و اجازه دادم که مطبوخ خود را تهیه کنند.

همینکه نهارم را خوردم بعجله بچادرشاه رفتم و چون شاه ازآمدن من خبر یافت مرا فوراً بحضورخواست.

ضربان نبض که دیروز ۹۶ بود درساعت سه به صد رسیده بود و در حدود ساعت پنج ۱۲۸ بود و تب شدت تام داشت ، صورت بیحال و ضعف فوق‌العاده تمام اطرافیان شاه را دراضطراب انداخته بود. اطبای ایرانی با وجود ضربان شدید نبض و حالت خراب شاه باز پی بعلت اساسی مرض نمی بردند و عدد حقیقی ضربان نبض را که ۱۲۸ بود ازشاه پنهان میکردند وآنرا باو ۸۵ میگفتند و واضح بود که تا چه حد پریشان وازخود بیخودبودند.

همه دچار وحشت غریبی بودند وازیکدیگرمیپرسیدند چه خواهد شد. جمع کثیری براین عقیده بودند که شاه بحال احتضار افتاده بهمین جهت دویدند تاصدراعظم را خبر کنند و او نیز بعجله خود را ببالین شاه رساند. همینکه او وارد شد درست نمیدانم که ما همگی خود بیرون رفتیم یا با اشارهٔ وی او و شاه را تنها گذاشتیم.

بعد ازچند دقیقه که بچشم اطرافیان پریشان خاطرسالی آمد امین‌السلطان ازپوش سلطنتی بیرون‌دوید ودرحضورپیشخدمتان واطبای‌ایرانی و اعیان وصاحب منصبان‌روبمن کرد وبفارسی‌وبصدای‌بلند گفت که: «ارادهٔ سنیهٔ‌ملوکانه برآن قرار گرفته‌است که‌افتخار معالجهٔ شاه بمسؤلیت شما واگذاشته شود» و مترجم این جمله را برای من ترجمه کرد.

من گفتم که من از روزی که شغل طبابت شاه را برعهده گرفتم این مسؤلیت را قبول کرده‌ام وچون طبیبی فرانسوی هستم وظیفهٔ خود را غیر ازاین نیزتشخیص نداده‌ام.

امین‌السلطان مرا تنها پیش شاه برد و شاه که درحال کمال ضعف بود با صدای ضعیف وگرفته‌ای باصراحت تمام بمن التماس کرد که جلوی اسهال او را بگیرم وگفت که این مرض خیلی زیاد مرا ناتوان کرده است. من برای اطمینان او گفتم که اگر بمن اعتماد و بدستورهای من عمل کنید بسرعت شما را معالجه مینمایم. شاه پس ازسه روز تردید و معالجاتی که بهیچوجه مؤثر نیفتاده بود بالاخره تسلیم شد.

من برای آنکه معالجات بعدی خود را بشاه بقبولانم ابتدا حالت او را دقیقاً برای اوتشریح کردم و ابتدا باوگفتم که تبی شدید دارد و نبضش تا ۱۳۰ میزند ،شاه که تااینوقت ازاین‌حقیقت بی‌اطلاع مانده بود وآنرا نمیدانم بچه علت ازاومخفی داشته‌بودند

دچار وحشت عظیمی شد و من خوشم آمد زیرا که این حالت اورا درقبول دستورهای من رامتر میساخت.

باو گفتم که اگر دوروز قبل سولفات دو کینین را که من تجویز کرده بودم، باو داده بودند هیچوقت تب دست نمیداد. این حرف فوراً اثر کرد وشاه در دم از من سولفات دو کینین خواست. باو فهماندم که امشب با حال تب شدیدخوردن آن صلاح نیست، فردا صبح که ازخواب برمیخیزد این دوا باو داده خواهد شد و اوازمن تشکر کرد.

چون دیدم دیگرشاه مطیع است من‌هم سعی کردم که با نمودن حقایق بیشتر اعتماد اورا جلب کنم بهمین نظر درحضور او شربتی از بیسموت که مقدارزیادی لودانوم باآن مخلوط کرده بودم تهیه نمودم وباو گفتم که این شربت برای قطع اسهال وخواب راحت شب است وهر نیمساعت بنیم ساعت باید یك قاشق ازآنرا خورد.

ساعت ده شربت تمام شده وشاه بخواب رفته بود، من عین همان شربت را دوباره درست کردم وسپردم که تا صبح بیشتر ازدو یا سه قاشق از آنرا باو ندهید آن هم در صورتیکه‌مریض بیدار شود سپس بچادر خودبرگشتم.

۲۵ سپتامبر = ۲۹ محرم

صبح خیلی زود بچادر شاه رفتم، دیدم از هیچکس سرو صدائی نیست و همه خوابیده‌اند شاه‌ساعت هشت بیدار شد وشب را براحت خوابیده بود فقط دو دفعه بیدار شده بود و باو از آن شربت دوم بهمان اندازه که گفته بودم داده بودند.

باید یك گرم سولفات‌دو کینین باوخوراند اما امین السلطان آنرازیاد میدانست و عقیده داشت که یا آنرا نصف کنم یا در دوسه نوبت باو بدهم ولی من اصرار کردم و باندازه‌ای که لازم بود سولفات دو کینین بشاه دادم و بیرون آمدیم و شاه تا ساعت یازده خوابید.

موقع ناهار بر حسب معمول رسید، شاه بدستور من دو تخم مرغ تازه و قدری جوجه خورد و این غذای سبك را باکمال اشتها تناول نمود وبخوبی هضم کرد.

شاه روز را بدون اسهال و تب گذراند، چهره‌اش‌بحال عادی برگشت وقوای تحلیل رفتهٔ او کم کم برسرجای خودآمد بهمین جهت‌شب همهٔ اطرافیان‌رامسرورو بشاش دیدم، یکی بمن بزبان چرب و نرم تهنیت میگفت و دیگری وعده های فریبنده میداد. شاه با گرمی تمام از من اظهار امتنان نمود و در تعریفم‌مبالغه کرد،امین السلطان‌وعده داد که بهترین اسبهای سر طویلهٔ خود را بمن ببخشد؛ مجد الدوله هم‌وعدهٔ‌یك قالیچهٔ عالی داد وهر کس بقدر خود دادن هدیه‌ای را بعهده گرفتند حتی یکی‌از وزرا گفت که ما همه باید دست شما را ببوسیم.

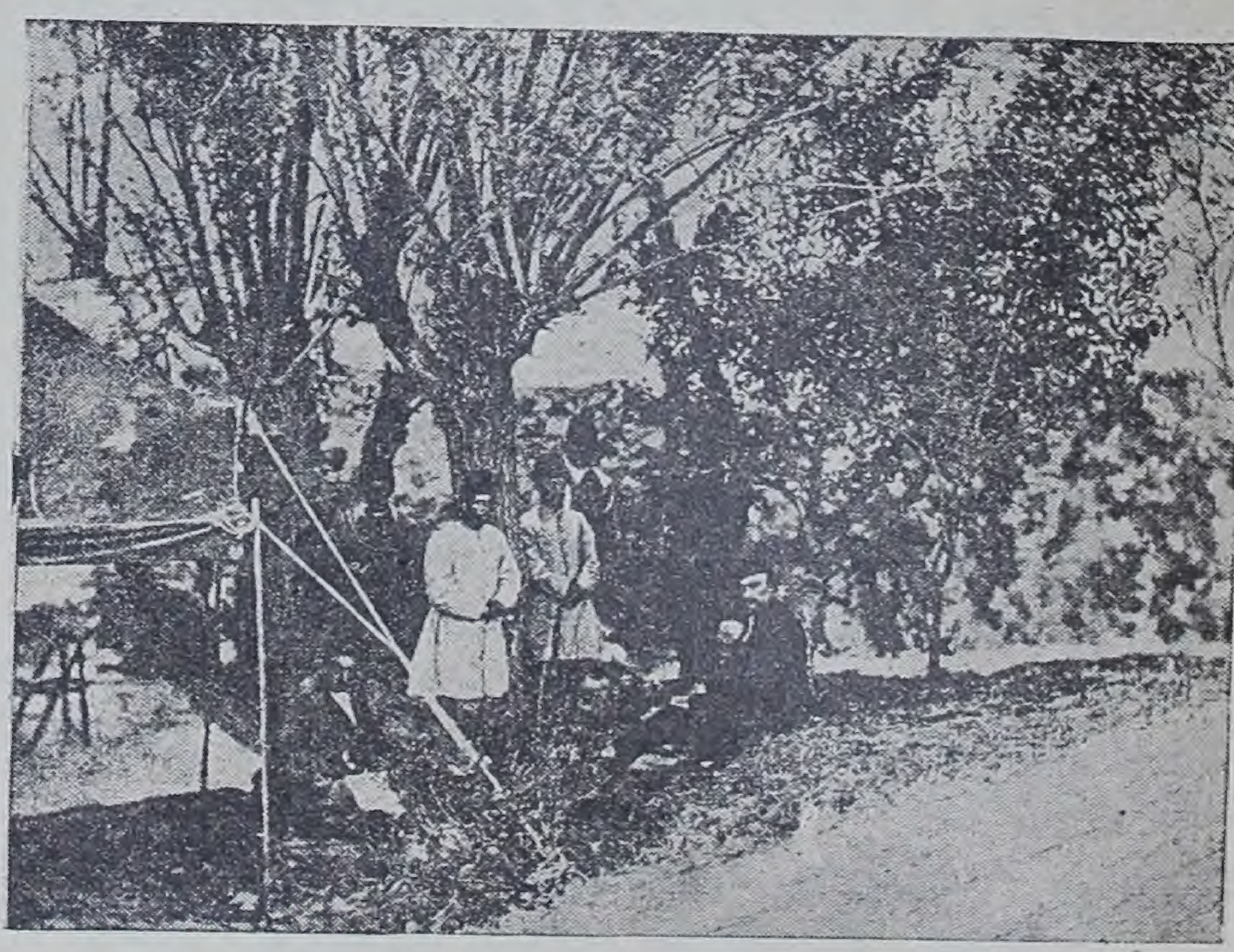
این مدح و ثنا های خارج از اندازه و تعارفات شاعرانه و احساساتی که کم و بیش آثار صداقت از آنها ظاهر بود برای من تازگی نداشت زیرا که مکرر از این

حرفها شنیده و از این وعده هائی که هیچوقت صورت عمل بخود نگرفته است دیده بودم. خوب است از شرح این جمله که خوب یابد همانست که هست بگذریم و یادی از آن نکنیم فقط چیزی از آن که قابل ملاحظه است دلالت آنست بر احوال جمعیتی که من خواه ناخواه باید در میان ایشان زندگی کنم و بخاطر داشتم باشم که در این مملکت دائماً اوضاع واحوال بسهولت و بسرعت تغییر و تبدیل می یابد و بین تخت مقام با تختهٔ تابوت فاصلهٔ زیادی وجود ندارد.

۲۶ سپتامبر - ۳۰ محرم

حالت بهبود شاه همچنان برقرار است و من از ترس اینکه تب دوباره بر نگردد بار دیگر یك گرم سولفات دوکینین تجویز کردم.

شاه چون حالتش بهتر شده بود امر داد که اردو حرکت کند. ساعت ده صبح بعزم منزلی که تا آنجا فقط دو فرسنگ راه بود حرکت کردیم.



اعتمادالسلطنه برای شاه روزنامه های فرانسه را ترجمه میکند

در بین راه اعتمادالسلطنه بمن گفت که حالت شاه چنان سخت شده بود که ولیعهد محرمانه دست بکار بعضی احتیاطاتی زده بود تا اگر تخت سلطنت خالی ماند آنها را مجری دارد اما جای بسی خوشوقتی است که اتفاق سوئی رخ نداد والا در ایران شورشی بروز میکرد و ما چاره ای جز آنکه بروسیه برگردیم نداشتیم.

اعتماد السلطنه برای اثبات مدعای خود میگفت که ولیعهد پسر ارشد شاه نیست بلکه پسر ارشد او ظل السلطان است که حالیه بر اصفهان حکومت میکند و از تصرف تاج وتخت صرف نظر نکرده چون بعلت شاهزاده خانم نبودن مادرش قانوناً نمیتواند بسلطنت برسد لابد اگر مقتضی ایجاب کند بزور سپاه و اسلحه مدعی ولیعهد خواهد شد و آن وقت بعقیدهٔ اعتمادالسلطنه ما همگی درخطر خواهیم افتاد .

کیفیتی که من در گفتار اعتمادالسلطنه میدیدم یقین دارم که مخصوص باو نبود بلکه از تظاهرات محبت آمیزی که پس از بهبود شاه از جانب غالب همراهان او نسبت بخود مشاهده کردم برمن مسلم شد که ترس از شورش درصورت مرگ اعلیحضرت غالب ایشانرا مشوش کرده بود چنانکه تبریکاتی که از طرف همین جمع بعد از بهبود شاه بمن که باعث آن بشمار می آمدم متوجه شد و اینکه ترس و اضطراب همین طایفه درخصوص ازدست دادن مقام وجاه خود باردیگر بامید و دلگرمی مبدل شده بود همین نکته را ثابت میکرد .

منزل بعدی ما سعادت آباد بود که ۱۸۰۰ متر ارتفاع دارد و سر زمین بلندیست خرم ومحصور بین کوهها . دامنه های اولی از جهت پیچ و خم و سنگهای رنگ برنگ شبیه بمناظری بود که سابقاً دیده بودیم ، قدری دور تر قله ای مستور از برف دیده میشد از طرف مغرب طوفانی بر خاست لیکن از آن چند قطره بیشتر نصیب ما نشد . حال این قبیل طوفانها همیشه همین است ، باران آنها بر کوهستانها فرو میریزد و کمتر جلگه ها از آن بهره میبرند .

ساعت شش بعد ازظهر که شاه رادیدم دیگر نه تب داشت نه اسهال، خود او میگفت که معالجه شده است. من ازاو خواستم که باز پنج دسی گرم سولفات دو کینین بخورد تا کاملاً از بابت آینده مطمئن شویم ، شاه قبول کرد بشرط آنکه آنرا بصورت حب باو بدهم چه تاکنون آنرا بمیل خود بحال محلول میخورد . چون من درسفر همیشه ازاین قبیل حبها همراه دارم فوراً ازآنها باو دادم .

شاه چون عادت داشت که هردوائی را که میخورد ازدواخانهٔ مخصوص او باشد یا آنکه آنرا درحضور او تهیه کنند ازمن پرسید که این حبها کار کجاست و بنظر میرسید که ازحاضر بودن آنها درجیب من درتعجب افتاده است .

باو گفتم که چون من زود زود دچارتب میشوم همیشه درممالک تب خیز ازراه احتیاط حبهای سولفات دو کینین راهمراه برمیدارم وناچارم که درسفر مخصوصاً ازآنها مقداری دردسترس داشته باشم ، این حبهارا کمی قبل از حرکت بدستور من درپاریس ساخته اند .

اعلیحضرت که ازتوضیحات من قانع شد اظهارمیل کرد که مقداری از همان حبها داشته باشد بهمین نظر بمن گفت که فوراً بوسیلهٔ تلگراف ساختن هزارعدد ازآنها را سفارش دهم . من البته هیچ نگفتم وازبیان اینکه هزارحب زیاداست وپیش ازآنکه احتیاج باستعمال آنها پیش آید خشك میشوند و اثرآنها ازمیان میرود خود داری نمودم زیرا

که این کار ازاعتمادی که شاه بمعالجات من پیدا کرده بود و من از آن خوشوقت بودم میکاست بهمین جهت گفتم که فوراً بپاریس تلگراف میکنم و شاه از وعدهٔ من بسیار مسرور شد و از شیرینی هائی که میرزا ابوالقاسم نایب درخانه برای او آورده بود مقداری بمن داد •

۲۷ سپتامبر - اول صفر

امشب باران رقیقی برروی چادرها بارید ، صدای ملایم ویك نواخت آن خواب را خوشتر میکرد و قله های اطرف را برف گرفت • همین نم نم باران باعث شد که راه آب پاشی وگرد وغبار آن کم شود •

یك دستهٔ چند نفری سرباز که طرف راست ما ایستاده بودند نظر مرا جلب کرد زیرا که ایشان را گرداگرد سربازی که بزمین افتاده بود جمع دیدم • از کالسکه پیاده شدم و دیدم که آن سرباز بینوا درحال احتضار است • معلوم شد که چهار روز است که ناخوش شده وبهمین حال بی‌دوا و طبیب بدنبال اردوآمده وباینجا که رسیده‌است بحال مرگ افتاده و هیچکس هم‌اوبفکر نبوده تاجان‌سپرده‌است. این امردرچنین مملکتی که همهٔ پیش‌آمد ها را نتیجهٔ قضا و قدرمیدانند عجیب نیست •

در موقعیکه من ناظرمرگ این بیچاره بودم دیدم که یکی از کالسکه های‌سلطنتی با سه خانم از نزدیك ما گذشت . این سه خانم یکی همان کنیزك گرجی بود که در ایران لباس مردانهٔ فرنگستان خود را بلباس زنانه مبدل کرده بود ، دو خانم دیگر دو دختر جوانی بودند که خانواده های آنها برای تقرب و جلب منفعت ایشان رادرتبریز بشاه بخشیده بودند •

بعد از آنکه ازگردنه ای بارتفاع ۲۱۵۰ مترگذشتیم بسر زمینی بارتفاع ۱۸۰۰ متر رسیدیم و در آن نزدیکیها خرابهٔ قصری را دیدیم که عباس میرزا جد ناصرالدین شاه سرتیپ گاردان مأمور مخصوص ناپلئون را در آنجا پذیرفته بود •

نزدیك ظهر پس از طی چهار فرسخ باوجان رسیدیم • در اینجا چند چشمه‌آب گرم است که نمونه ای از آنها را پیش من آوردند و چنین تصور میکردند که من بیك دیدن‌میتوانم تمام خواص آنها را مشخص نمایم•

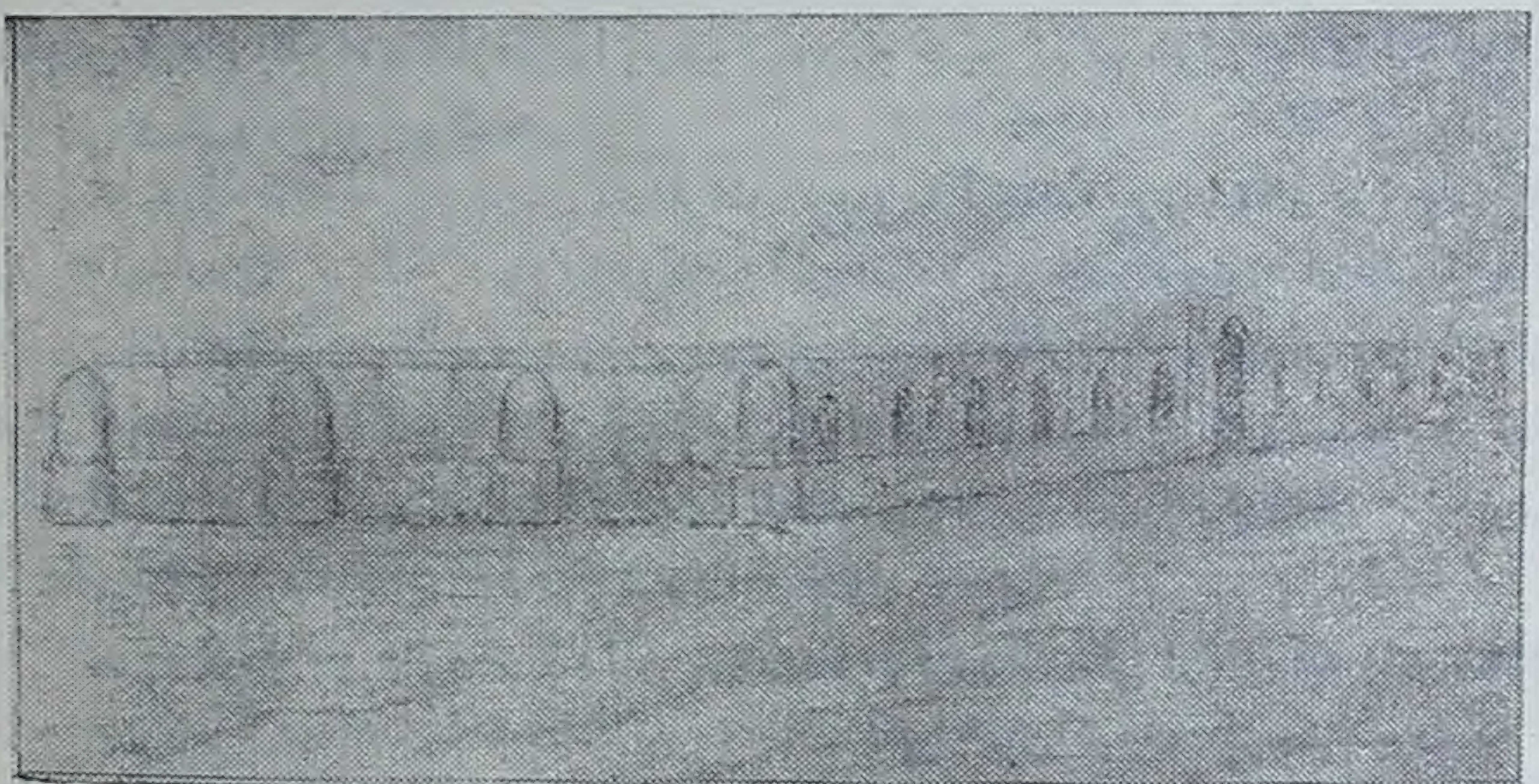
۲۸ سپتامبر = دوم صفر

عوارض طبیعی راه هر چند جلو تر میرفتیم بیشتر میشد، در چند متری تپهٔ بلندی بود شبیه بخرابه • اگر چه غیر از چند تخته سنك پراکنده چیز دیگری پیدا نبود واز دیوار و غیره چیزی دیده نمیشد رفیق همسر من تصور میکرد که در این محل سابقاً ابنیهٔ یا لااقل حصاری بوده و میگفت که در کتابها چنین خوانده است که این نقطه از نقاط سر حدی محسوب میشده •

در طرف چپ جاده کاروانسرائی است که تصادفاً آباد و از دستبرد حوادث مصون

مانده است • همین حال آبادی مرا بر آن داشت که برای آلبوم خـود طرحی مدادی از آن بسازم تا نمونه ای از این بنا های عظیم که همه شبیه اند داشته باشم. از کتیبهٔ سردر آن چنین بر می آید که از بناهای عهد صفوی‌و بانی آن حاجی محمدحسین گیلانی‌است.

ساعت یازده بتیکمه داش که در ۲۰۰۰ متری است رسیدیم‌و قرار شد که درآنجا برای صرف نهار توقف کنیم زیرا که شاه ازوقتیکه نا خوش شده‌بوددیگر درحین راه رفتن غذا نمیخورد •



کاروانسرای تیکمداش

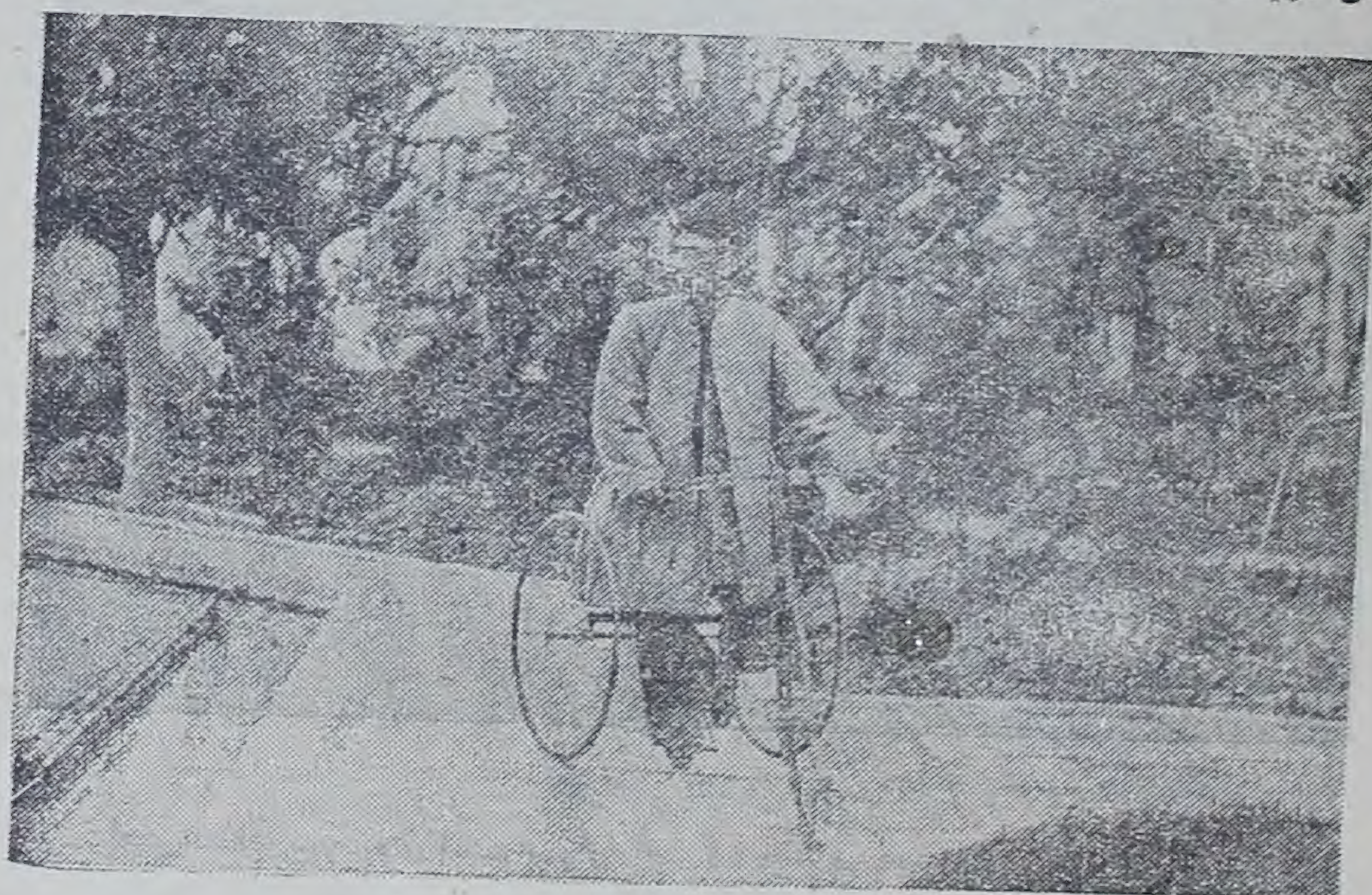
غذای شاه و آداب صرف آن خالی از غرابتی نیست • غـذا های مخـتلف را همچنانکه پیش ماممول‌است یکی بعد از دیگری‌نمی‌آورند بلـکه همه را یك جا بتوسط آنقدرفراشی که‌برای آوردن آنها لازم‌باشد یکجا حاضر میکنند باین شکل که‌فراش‌ها که بر سر هر کدام مجموعهٔ گرد بزرگی است و قلمکاری خوشرنك بـا منگوله های رنگارنگ بر آن انداخته اند دنبال هم غذا ها راپیش‌می‌آورند ومجدالدوله‌ناظرباشی شاه همیشه پیشاپیش ایشان است •

همینکه فراشها بحضور شاه‌رسیدند همهٔ مجموعه‌ها رابرزمین میگذارندوقلمکارها و سرپوش ها را از روی ظروف برمیدارند وبامجموعه های خالی وقلمکار ها بیرون میروند ، آقادائی که گاهی میرزا ابوالقاسم نیز باو همراه است ظروف غذائی را که شاه میخواهد نزدیك او میبرد و شاه که مثل همهٔ ایرانیان چهار زانو مقابل سفـره ای چرمی که سفرهٔ‌پارچهٔ‌ملونی‌روی‌آن می‌اندازند می نشیند با دست یعنی بی‌قاشق‌وچنگال ازآن ظروف غذای خود را برمیدارد ومیل میکند اما کباب از این قاعده مستثنی است باین معنی که‌آنرا بمحض‌اینکه حاضرشد صرف میکنند .

با اینکه بریلا ساوران ۱ میگوید که آشپزی را می‌آموزند ولی کباب پزی برای هر کس طبیعی است باز تهیهٔ این نوع کبابهای مخصوص مهارت لازم دارد و کبابی شاه را نباید ازجنس آشپزهای معمولی دانست.

بعدازآنکه شاه غذای خود را خورد همان‌فراشها مجموعه هارا می‌آورند وسفره را برمیچینند تا دیگران بترتیب سلسلهٔ مراتب از باقیمانده غذای‌خود را بخورند امامعلوم است که با این ترتیب بنوکرهای زیردست جزمقداری برنج خشك واستخوان بی گوشت چیزی نمیرسد.

هرقدر عدد غذا خور ها بیشترشود بازنوع غذا معمولاً همان است فقط مقدار آن مخصوصا پلو را بیشتر می کنند و با ترتیبی که وضع در خانهٔ شاهنشاه دارد می توان دریافت که تاچه اندازه میتوان بر مقدارغذا ها افزود وفوج فراشان را زیادتر کرد.



مجدالدوله باسه چرخه

این نکته را نیز بگوئیم که شاه همیشه تنها غذا میخورد و عادت مملکتی بر این جاری است.

اردو را کنار رودخانهٔ کم عمقی که ته‌آن آب باریکی است بر روی سرزمین بلندی که یك گوشهٔ آن مزررع است زده‌اند وافق نیلگونی ازبالای کوهها چشم‌انداز ما را محدود مینماید.

۲۹ سپتامبر = سوم صفر

دوسلسله کوهی که یکی درسمت راست دیگری درطرف چپ است همهٔ جا با ما

---

۱ — Brillat—Savarin

همراهند با این تفاوت که هرقدر پیشتر میرویم ازیکدیگر دورتر میشوند و دره وسعت پیدا میکنند لیکن منظرهٔ راه همیشه یکی است و عین همان تپه ها و دره ها تکرار می شود .

درقرا چمن پائین یکی ازهمین دره ها بارتفاع ۱۶۵۰ متر دربستر رودخانهٔ عریضی که دراین موقع فقط دو نهر کوچک درآن جاری بود چادر زدیم .

همراهان ما مثل اینست که برای تب کردن ازهیچ کاری باك ندارند چنانکه دیروز نوبت امیر نظام" بود .



کارکنان آبدارخانه

امیر نظام پیرمردی است بسیار زیرک وباتجربه وعاقل وکاردیده بهمین علت نزد ولیعهد مقامی ممتاز دارد و سابقاً درپاریس وزیرمختار ایران بود . وقتی که من حالت تب اورا باو گفتم و نامناسب بودن محل اردو را باو نمودم و ازامورشگفتی که از پاریس تا اینجادیده‌ام با اوصحبت کردم بمن گفت ازاین جملهٔ مختصر نباید زیاد تعجب کنیدانشاءالله وقتی که زیادتر در این مملکت ماندید عجایب بیشتری خواهید دید .

امروز نوبت تب کردن بمحمود خان وزیر مختار ایران درپترسبورگ که تازه بما ملحق شده رسیده است . این شخص که خود را در خزی و شال گردنی پیچیده بود بحال لرز پیش من آمد . البته با بی احتیاطی معمولی که در انتخاب محل چادر زدن بکار میرود باز هم ازاین مرضی برای من خواهد رسید زیرا باین عنوان که چادر ها باید نزدیک بآب باشد همیشه آنها را در جا های پست حتی مثل اردوی امروزی در ته

رودخانه میزنند و ملتفت رعایت هیچ احتیاط دیگر نیستند.

اردوی مسلمانی اگر کنار آب نباشد اردوی مسلمانی حساب نمیشود مثلاً درموقعی که وضع زمین یا بزرگی چادر شاه اجازه ندهد که آنرا در کنار آبی بزنند فراشها مجرای آبرا بر میگردانند تا از زیر چادر شاهانه بگذرد و دیگران هم همین کار را تقلید میکنند حتی بیك آب باریکی نیز قانع میشوند.

اگر پیغمبر اسلام بپیروان خود در بهشت آب روان و درخت و سایه وعده داده بیشتر بکسانی بوده است که در دنیا از این نعم محروم بوده اند. در این سر زمین خشك و آب و هوای سوزان دسترسی بآب خنك و هوای فرح انگیز در حکم وصول ببهشت است، از این گذشته آب برای مسلمین جهت طهارت و وضو از واجبات است.

اما این تطهیر و وضو در حقیقت باید گفت که برای اکثر مردم مطابق قوانین حفظ صحت که نیست سهل است جنبهٔ پاکیزگی نیز ندارد زیرا که من غالب مردم رادیده‌ام که دست خود را تر میکنند و بصورت و ساعد و پا میکشند و اگرچه شاید برطبق حکم شریعت عمل مینمایند لیکن با این عمل هیچ کثافت و چرکی را از میان نمی برند.

بعضی دیگر که شاید مقدس‌ترند لباسهای خودرا کاملاً بیرون می آورند و درآب کمی‌میروند ومقداری ازآن برسر میریزند وبدن‌خود را تر میکنند و بی‌آنکه چرکهای بدن را ازاله وخودرا پاك یا خشك نمایند دوباره همان لباسهای چرکینی را که اگر آبی دیده است همان‌آب باران بوده میپوشند.

بعضی دیگرهم از همان آبی که کنار آن قضای حاجت میکنند مینوشند.

وقتی من با بعضی ازاین بابت‌ها صحبت میکنم میگویند کسانی که باین‌شکلها عمل مینمایند اشخاصی هستند که بباطن احکام شریعت‌پی‌نبرده تنها بظاهرآن می‌چسبند اما افسوس که عدهٔ این مسلمین ظاهربین خیلی زیاد است و طرز تطهیر و وضوی ایشان بشکلی که گفتیم پاره‌ای ازاوقات مخصوصاً در ایام شیوع امراض مسری عواقب وخیم دربر دارد.

مسلمینی که قبل‌از ادای هر نماز خودرا شرعاً بساختن وضو مکلف میدانند هرآب جاری‌را نیز برای آشامیدن صالح میدانند بهمین‌نظرآب نهرها را با وجود اینکه‌آلوده شده است می آشامند. آیا در مملکتی که آب تا این درجه قیمتی و کمیاب است بهتر نیست که مردم را بنیالودن آن چه جاری باشد چه غیرجاری مجبور کنند؟

اما بدبختانه در این مملکت هر وقت که بین حفظ صحت و امری مذهبی معارضه پیش‌آید همیشه غلبه با دین است.

پیش‌ازآنکه بمحل اردو برسیم شش ارابهٔ بزرگ‌دیدیم که آنها را ازتنه های‌چوب گردو پر کرده بودند. این چوبها را روسها از کردستان میخرند وازآنها درروسیه برای پوشش سقف تخته های نازك درست میکنند.

سرشب طوفان شدیدی برخاست و با اینکه بارانی نیامد لیکن باد شدید بود وجای خوشوقتی بود که چادرهای ما را نبرد .

۲۰ سپتامبر - چهارم صفر

کوهی که طرف دست راست هست هرقدر جلوتر میرویم دور تر میشود تا آنجا که کمی بعد از نظر محوشد . زمین قدم بقدم دره های عمیقی دارد ومعمولاً درته عموم آنها نهرآبی جاری است .

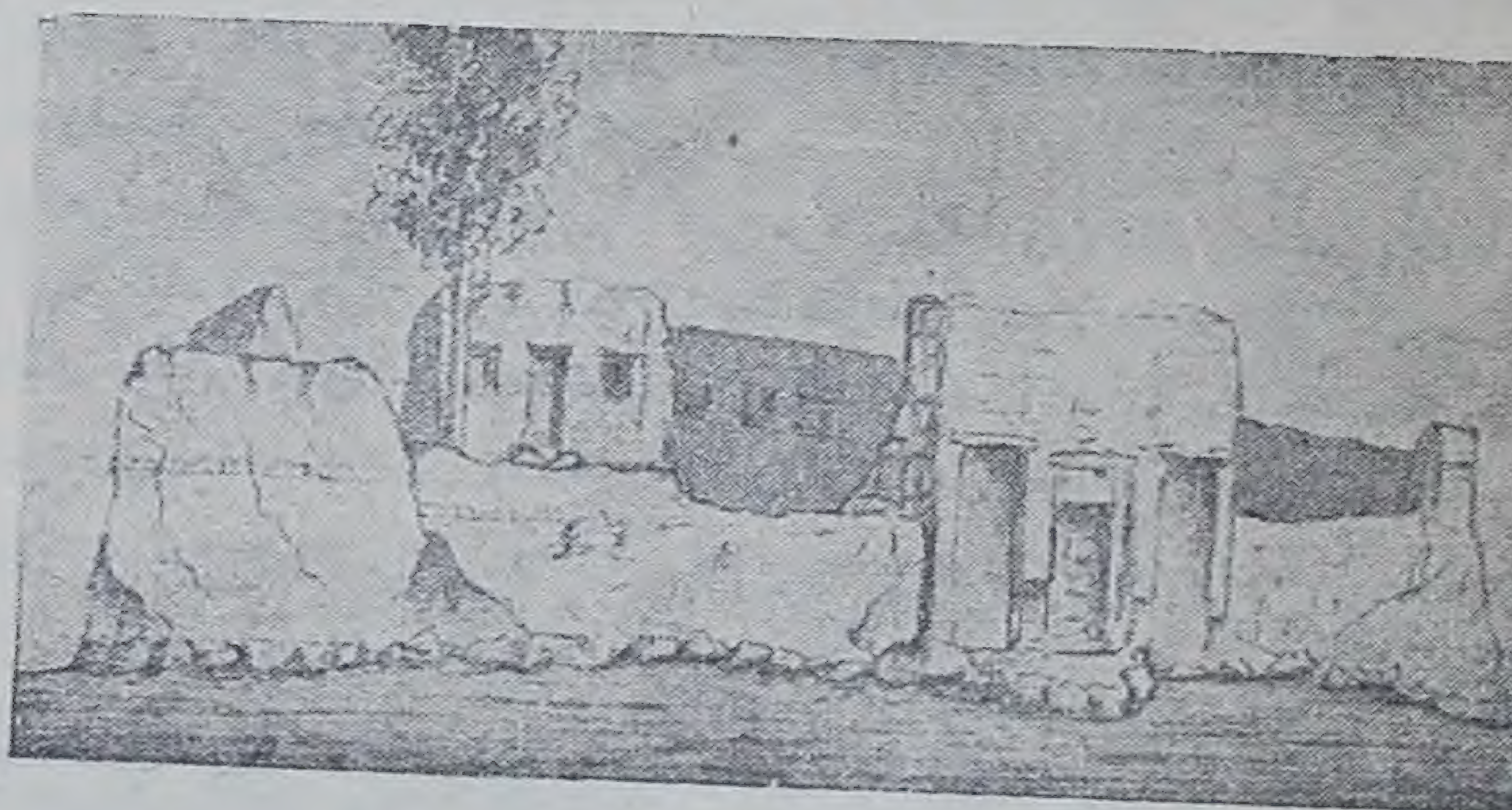


چادر سلطنتی در کنار رودخانه

چون آب فراوان است صحرا را همه جا زراعت کرده اند مخصوصاً در اطراف ترکمانچای این حال مشهودتر است . اردوی ما را درهمین نقطه در کنار نهری که این قریه بنام آن خوانده شده زده‌اند.

ترکمانچای قریهٔ کوچکی است که مثل همهٔ قرای این حدود خانه های کم ارتفاع وپشت بامها و حیاطهائی دارد که درختان باغها روی غالب آنها را گرفته . اگر معاهدهٔ سال ۱۸۲۸ (مطابق ۱۲۴٤ هجری) درآنجا بین ایران وروسیه بامضای عباس میرزا ولیعهد و ژنرال پاسکیویچ بسته نشده بود ترکمانچای این شهرت را حاصل نمیکرد . بموجب این معاهده علاوه بر ده کرور تومان خسارت ایران دوولایت ایروان و نخجوان که میتوان آندو را آلزاس و لورن ایران نامید از دست داد و رودخانهٔ ارس همچنان که حالیه نیز هست سرحد بین دولتین شد، تنها روسیه عباس میرزا را وارث تاج وتخت ایران شناخت و اونیز چنانکه میدانیم باین آرزو نرسید .

من درصدد برآمدم که منزلی را که این عهد نـامه درآنجا بسته شده بود ببینم . خانه‌ای را بمن نشان دادند که بکلی خراب است فقط در ورودی وچند دیوار ازآن باقیست ویکدرخت تبریزی در میان خرابه ها سربفلك کشیده . این خانه امروز تعلق بمشهدی محمد نامی دارد ، چون یقین دارم که چندی بعد ازاین منزل تاریخی دیگر اثری برجا نخواهد ماند صورت آنرا با مداد طراحی کردم تا یادگاری ازآن برجا بماند .



ترکمانچای -خانهٔ مشهدی‌محمد

اول اکتبر - پنجم صفر

امروز بعلت گرد وخاك غلیظ وبالا وپائین رفتن دائمی‌و کثرت دره یکی از روز های بد وخسته کنندهٔ مسافرت ما بود .

زنهائی که دیروز خرمنهای خود را درترکمانچای بباد میدادند باید از اینوضع خوشحال باشند .

طرز خرمن باددادن ایشان بسیارساده وابتدائی‌است باین‌معنی که گندمی را که بطرز ساده‌تر ازآنچه درآکتای قفقازیه دیده بودیم درو کرده‌اند درسبدهائی میریزند وآنرا تاحدی که بتوانند بالا میبرند و آرام آرام بزمین میریزند بشکلی که دانه های سالم چون پرتر وسنگین‌ترند مستقیماً بزمین ریخته میشوند ولی دانه‌های پوسیده وکاه راباد بنسبت شدت بطرفی میبرد . دیروزچون هوا آرام وبی‌باد بود گندم خوب وبد وکاه همه باهم بزمین می‌افتاد، زنها غرغرمیکردند وبادرا بیاری می‌طلبیدند . امروز باددرخواست ایشانرا اجابت کرده لیکن بدبختانه چنان بشدت میوزد که هم ما را بعذاب انداخته وهم شدت آن گندم خوب وبد و کاه همه را میبرد .

کوههای طرف دست راست بتدریج بما نزدیك میشوند و درقریهٔ‌آونیك که مادر آنجا اردو زده‌ایم تقریباً بکوههای سمت چپ اتصال پیدا کرده‌اند .

امیر نظام بابت حق‌العلاج امروز شال بسیاراعلائی برای من فرستاده بود با نامهٔ

ملاطفت آمیزی و ازاینکه بقول خود بمحبت من شفا یافته بود تشکر کرده .

دوم اکتبر - ششم صفر

با اینکه دیروز ازنزدیك شدن کوهها درآونیك حدس میزدیم که کوهستان تمام و جلگه شروع شده است امروزدانستیم که چنین نیست . پس از گذشتن ازدو دره وجلگهٔ وسیع هموراى بمیانه رسیدیم که غریب گز آن شهرتی بخصوص داد . بعلت وجود همین حیوان غربا از توقف یا سکونت دراین قصبه احتراز دارند ، ما هم بهمین سبب ازآنجا رد شدیم ونیم فرسخ دورتر چادر زدیم .

ازقصبهٔ میانه که بیرون آمدیم با اسب وکالسکه ازرودخانه گذشتیم ، درطرف چپ مشغول تهیهٔ ساختن پل درازی بودند که البته چندان خوب نمیشدواستحکامی هم پیدا نمیکرد برای اینکار چندین کوره جهت ساختن آجر وآهك زده بودند . بمن گفتند که چون میانه ازآبادی سابق افتاده و مردم آن فقیرشده وتاب تحمل مخارج اینکاررا ندارند شاه این



قصبهٔ میانه

مخارج را از کیسهٔ خود میپردازد ، البته عبور شاه ازاین نواحی برای مردم متضمن منافعی است .

چادرهای ما را درآخر دشت پای کوه زده‌اند ، امیدواریم که این‌دوری ما را از شر غریب گزهای خطرناك محفوظ دارد .

سوم اکتبر - هفتم صفر

کوهائی که امروز ازدامنه‌های آن بالا میرویم حاشیهٔ سلسله جبالی است که آذربایجان را ازعراق عجم جدا میسازد .

بعد ازآنکه پیچی خوردیم یکمده چادردیدیم که درمحل اردوی شب گذشتهٔ ما بر پاست ، معلوم شد که آنها تعلق بولیعهد دارد وچون بآخر حوزهٔ حکومتی خود رسیده مصمم است که ازآنجا بتبریز برگردد .

پس از گذشتن ازچند سربالائی تند ازروی راهی که دردامنهٔ تپه های پر ازسنگ بزحمت درست کرده بودند در حدود ساعت نه بارفع قلل قافلانکوه بارتفاع ۱۴۰۰ متر رسیدیم و دربین راه پنج ارابهٔ دیگر دیدیم که تنه‌های چوب گردو بار داشتند و از سرازیری تندی پائین می‌آمدند واقعاً معجز بود که این تنه‌های سنگین بروی اسبها نمی‌افتادند لابد سنگینی وزن مانع افتادن آنها بود .

از روی این گردنه افق پشت سروسعت تمامی دارد ، درمیان قللی که بنظرمیرسید قلهٔ سولان راکه در طرف راست میانه است بمن نشان دادند که گوئی برصفحهٔ آسمان کبود نقش شده .

درجلوی ما صخره‌های خشك وعریان نمایان است ، ازاین محل سنگهای قرمزرنگی برای آسیا میکنند ، نمونه هائی از آنها راکه بعضی خوبتر وبعضی بدتر تهیه شده بود بما نشان دادند .

دامنه های این طرف قافلانکو جزء عراق عجم است ، دراین ناحیه طرف دست‌چپ خرابه‌ای بودکه ظاهراً سابقاً درآنجا قلعه‌ای قرار داشته .وقوع آن بسر بالای قله قلعهٔ کاتارو۱ راکه ازمرتفات کرساتس۲ دیده میشود بخاطر من‌آورد .

این قلعه جائی ساخته شده بود که بریك قسمت ازدرهٔ قزل‌اوزن وبرپلی که ما باید هم اکنون ازروی آن بگذریم تسلط داشته باشد.



پل قزل اوزن

این قلعه را قلعه دخترمیخوانند ودرباب آن حکایاتی بین مردم متداول است که شاید بعضی راست وبعضی دیگرافسانه باشد مثلاً بعضی میگویند که وجه تسمیهٔ این قلعه

۱ - Cattaro از قلاع دالماسی قدیم در کنار دریای آدریاتیك ۲ - Kersatz

بدختر آن است که شاهزاده خانمی در آنجا منزوی ومعتکف شده عبادت میکرده است.

برخی دیگرمیگویند که پادشاهی دخترخود را که سربعصیان ونافرمانی برداشته بود در آنجا درزندان داشته بود.

قزل‌اوزن رودخانهٔ بزرگی است که پس ازاتصال بشاهرود بنام‌سفیدرود درمی‌آید وبهمین اسم بدریای مازندران میریزد.

اگرچه اسم آنرا گاهی سفید وگاهی قرمز گذاشته‌اند ولی دراین محل آب آن برنگ زرد اخرائی است شبیه بزمینهای کناردریا.

پلی که ازروی آن گذشتیم عجب اینستکه بسیارخوب مانده. این پل‌خرپشته مانند از آجرهای محکم ساخته شده وسه دهانهٔ مختلف‌العرض دارد ودهانهٔ وسطی بلندتراست وکتیبهٔ آن اینست: «درعهد شاه صفی بسال۱۰۴۲ هجری دردوسال تمام شد».

همینکه بآنطرف پل‌آمدیم تپه‌هائی درجلوی ما ظاهر گردید که ازتپه‌های سابق نشیب آنها کم‌تراست و دردامنهٔ مقابل آن جمال‌آباد قراردارد.

بمنزل که رسیدیم شاه که دیده بود من مشغول طراحی پل هستم آلبوم مرا ازمن خواست و نقاشیهای آنرا بدقت نگاه کرد و مرا از اینکه نقاشی میدانم تحسین نمود و گفت که اونیز از این هنر بهره دارد سپس مداد را ازمن گرفت و درزیر نقشی که من ازپل کشیده بودم بفرانسه همانطور که خود تلفظ میکرد نوشت: «پل قزل اوزن».

جمال‌آباد قریه‌ایست درپای کاروانسرائی مخروبه که سابقاً قلعه بوده وکتیبهٔ سردر آن این مطلب را میرساند زیرا که این عبارت را متضمن است: «امیر دیوان شاه‌عباس ثانی جانب قلعهٔ جمال‌آباد بسال ۱۰۶۵ هجری...»[۱].

چهارم اکتبر - هشتم صفر

پس‌از آنکه ازتپه‌های کم ارتفاع پائین آمدیم بدشت وسیع بی پایانی رسیدیم که هیچ نوع سبزه ودرختی نداشت، بعد از بیش ازیکساعت طی طریق دره‌ای ظاهر شد بعد سرزمین مرتفعی که بلندیهای ساده‌ای درآن دیده میشد. چنین بنظرمی‌آمد که دراین‌سر زمین صاف تپه ها مصنوعاً ساخته شده یا زمین را بنسبتی معین و یك نواخت بالا آورده‌اند. اگرچه راه بهتر ازدوسه روزقبل بود لیکن کالسکه های ما وبادی که آنها را میراند گرد وغبار زیادی برما میریخت و زحمت زیاد داشت.

---

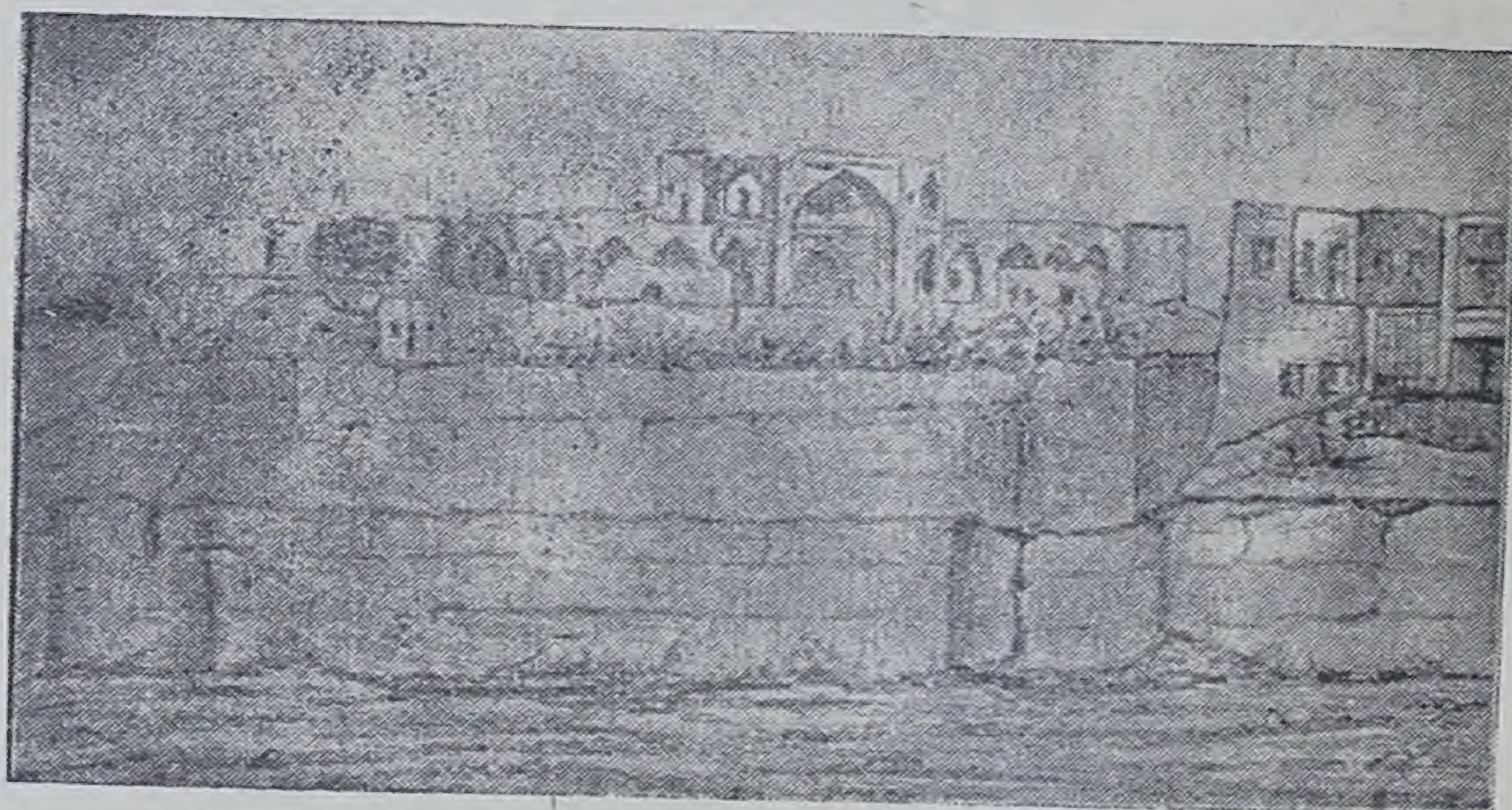
۱ - عین کتیبهٔ کاروانسرای جمال‌آباد اینست:

بعهد دولت شاهنشه جهان عباس	که هست ثانی عباس درعدالت وداد
بنا نهاد اغورلو امیر دیوانش	رباط جانب دشت دز جمال آباد
بنای دولت او باد تا ابد محکم	که کرد بهر شه این خانهٔ دعا آباد
چو یافت‌صورت اتمام این‌رباط زخیر	بسعی قدرت و بازوی بهترین استاد
باتفاق همان گشت فارضا تاریخ	«رباط جانب دشت دز جمال آباد»

«مترجم»

اردو را درسرچم کنار زنجان رود زدند ، این رود خانه که از شعب قزل اوزن استدراین تاریخ آبی ندارد وعرض بستر آن هم ازیك کیلومترمتجاوز نیست .

دراین نواحی چون ضخامت طبقهٔ خاك زیاد است هرنهر کوچکی میتواند بی زحمت بستری جهت خود بکند ، رودخانه هائی دراینجا دیده میشود که خاك ساحلی آنها از ۷ تا ۸متر ضخامت دارند و برای زراعت بسیار نافعند . با این حال علت اینکه این اراضی لم یزرع افتاده کمی زارع و کارگر است تا این زمین های مستعد را مورد استفاده قراردهند .



جمال آباد

در اینجا نیزآثار کاروانسرا خرابه‌ای دیده میشود ، این کاروانسرا ها که در ایران همه‌جا در کنار جاده ها وجود داشته وعموم عابرین‌را پناه میداده یکی‌ازافتخارات گذشتهٔ این‌مملکت است .

از کتیبهٔ این‌کاروانسرا معلوم میشود که آن را درعهد سلطان ابوسعید مغول وزیر او غیاث‌الدین محمد درسال ۷۳۳ هجری ساخته است .

اگر ازهریك ازعوام ایران اسم بانی هرکاروانسرائی را بپرسید جواب میدهد شاه عباس زیرا که پیش‌ایشان هرکار مفید وعظیمی ازشاه عباس‌است وافسانه‌ای میان ایشان شایع است که شاه عباس ۹۹۹ کاروانسرا ساخته .

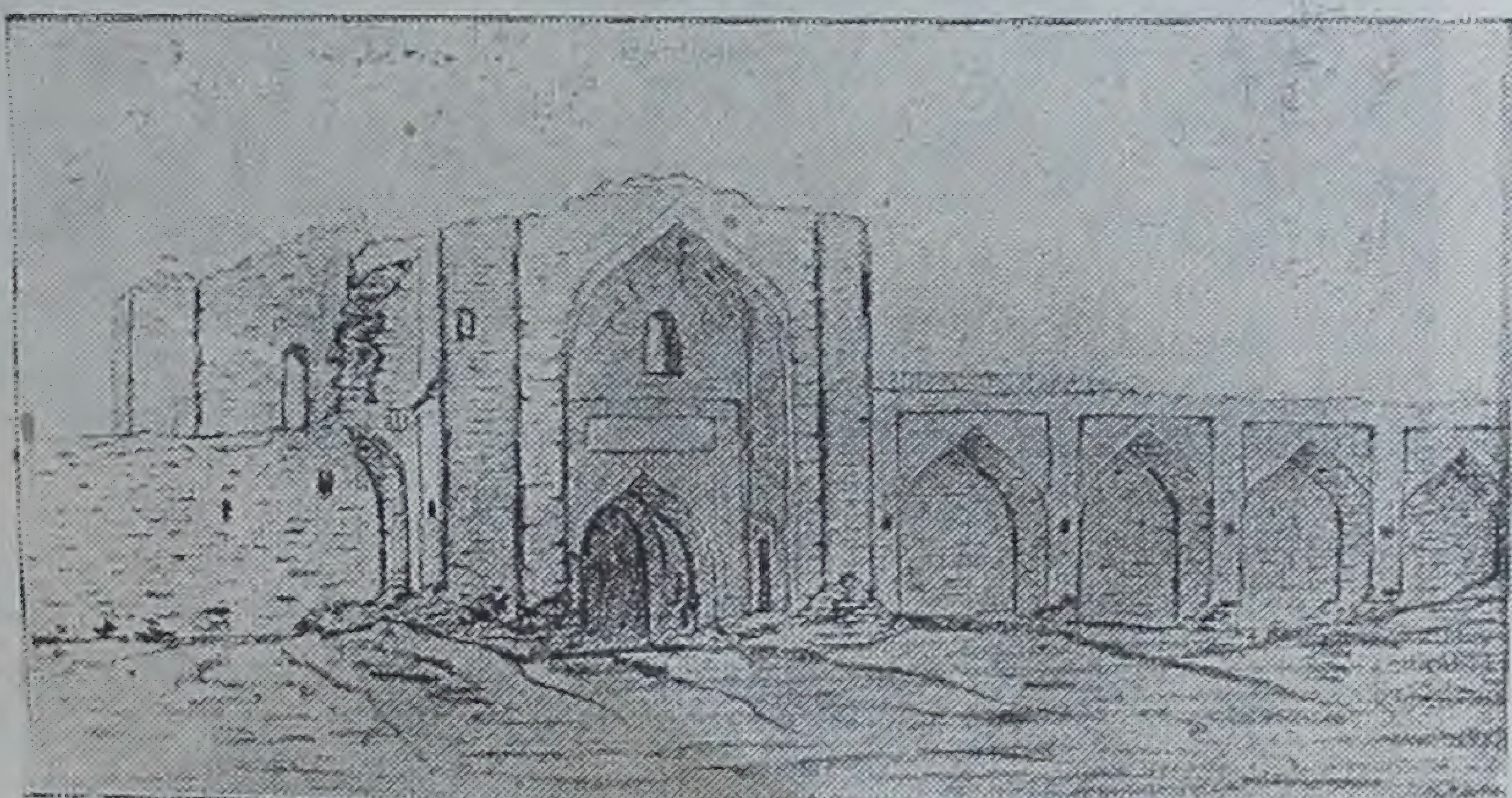
راست است که شاه عباس بانظر بلندی که داشته همه جا راهها ساخته ورباطها و پلها بنا کرده لیکن قبل‌از اونیز درایران نظایر این‌ابنیه بسیاربوده‌است ، ازاینکه شکل پلها ورباطها بیکدیگر شبیه است نباید چنین تصور کرد که تمام‌آنها از شاه عباس‌است چنانکه پل قزل اوزن ازنوادهٔ او شاه‌صفی و کاروانسرای جمال آباد کار امیر دیوان شاه‌عباس ثانی وکاروانسرای سرچم ازبناهای وزیرسلطان ابوسعید وازسه قرن قبل از

ازاوست. این شباهت خواهی نخواهی نتیجهٔ اتحاد احتیاج و محیط وآب و هوای مملکتی است که ازقرنها پیش چندان تفاوتی نیافته.

این کاروانسراها بعلت استحکام ووضع قلعه وبرجهای زاویه دار آنها کاملاً از تعرض مصون بوده اند و یك مدخل بیشتر نداشته که درعقب سردر بلندی که ازدیوار ها خیلی بلندتراست ساخته شده ودورادور آن حجره هائی است که آنها را بالاخانه میگویند وهمین کلمه است که ما ازآن لغت بالکن ۱ را ساخته ایم.

در اطراف حیاط طویل انبار واطاقهای کوچکی است که این زمان بعلت خراب شدن بامهای سنگین ازخاك وسنك پرشده. وقتیکه انسان عدهٔ کثیرمردم و حیوانات ومال‌التجاره هائی که درحجرات واصطبل‌و انبارها میتوانند جابگیرند درنظر می‌آورد دچار تعجب میشود.

درجلوی سردر زاویه های بزرگی است بشکل طاقهائی بیضوی شکل که آنها را درداخل دیوار ساخته‌اند گاهی همسطح بازمین گاهی قدری بالاتر. این اطاق ها که



کاروانسرای سرچم

آنها را بانقش ونگار آراسته‌اند برای عابرین وکسانیکه وقت توقف ندارند پناهگاه های دلپذیر وبی‌خرجی است وبا اینکه ارتفاع آنها چندان نیست باززیاد موردِاحتیاج عابرین قرار میگیرد و این نکته را ازسائیدگی کف آنها بخوبی میتوان دریافت.

۵ اکتبر - نهم صفر

راه ما درامتداد مجرای زنجان رود است کهٔ هر دوطرف آن تقریباً بلا انقطاع درزیر درخت وزراعت پوشیده است.

---

۱ - Balcon ‘ ظاهراً بالکن کلمه‌ای ایتالیائی یاآلمانی‌است وابدآارتباطی باِبالاخانه یا بالکانه (پنجرهٔ) فارسی ندارد (مترجم)

دردست راست وچپ ما مخصوصاً طرف دست چپ تپه‌های خاکی کم‌ارتفاعی که دیروز ازدورمجموعه آنهارا میدیدیم نمایان است وهیئت آنها شبیه باامواج دریائی‌است که شروع بتموج نموده باشد .

گرد وخاك که باد شمال غربی بشکل گردباد آنرا بر می‌انگیزد و چند روزی است که همچنان برقرار است شدت دارد ، این باد که مقارن ساعت شش بعداز ظهر بمنتهای قدرت میرسد ودراین فصل عادی است ازجانب بحرخزر برمیخیزد .

چادرها را بهمین‌علت درته رودخانه که دراین ایام قسمت اعظم آن خشك‌است در محلی بنام آق مزار بارتفاع ۱۳۰۰ متر زده اند .

۶ اکتبر - دهم صفر

راه ما همچنان درامتداد درهٔ زنجان‌رود ودر کنار راست آن است و در مواقعی که از بستر آن دورشویم باز راه همان امتداد را میگیرد .

زراعت پنبه دراین قسمتها مخصوصاً نقاطیکه آبیاری آن آسان است خالی‌ازاهمیت نیست . با اینکه فاصلهٔ بوته‌ها ازیکدیگرزیاد است و بعلت وسعت زمین دور نشاندن آنها اشکالی ندارد باز رشد آنها چندان زیاد نیست .

امروزهم مثل دیروز درهمان بستر تنگ زنجان رود درمیان آب ودرختان بید و تمشك و سنجد نزدیك بآبادی نیك پی چادرزدیم ، کاروانسرا ومنازل این‌آبادی ازبالای ساحلی که درپائین آن منزل کرده ایم بخوبی نمایان است .

اعتماد السلطنه که بعلت طول آشنائی چه درراه که دریك کالسکه سفرمیکردیم چه درمنازل که بایکدیگر همغذا بودیم متدرجاً بامن محرم شده بود و با من ازامور ایران وزمامداران آن آزادتر ازدیگران صحبت میکرد .

امروز بعداز شام درباب امتیازاتی که بخارجیان داده شده مخصوصاً امتیازبانك و مشروبات الکلی بامن مفصل گفتگو کرد .

اعطای امتیاز بانك و استخراج معادن بانگلیس ها یعنی ببانك رویتر ۱ برای زمامداران عالی مقام مملکتی و نزدیکان ایشان موجب جلب منافعی عظیم شده مثلاً دو نفر از آنها رشوه ای درحدود یك میلیون و بعضی دیگر رشوه های چند صدهزار فرانکی گرفته اند .

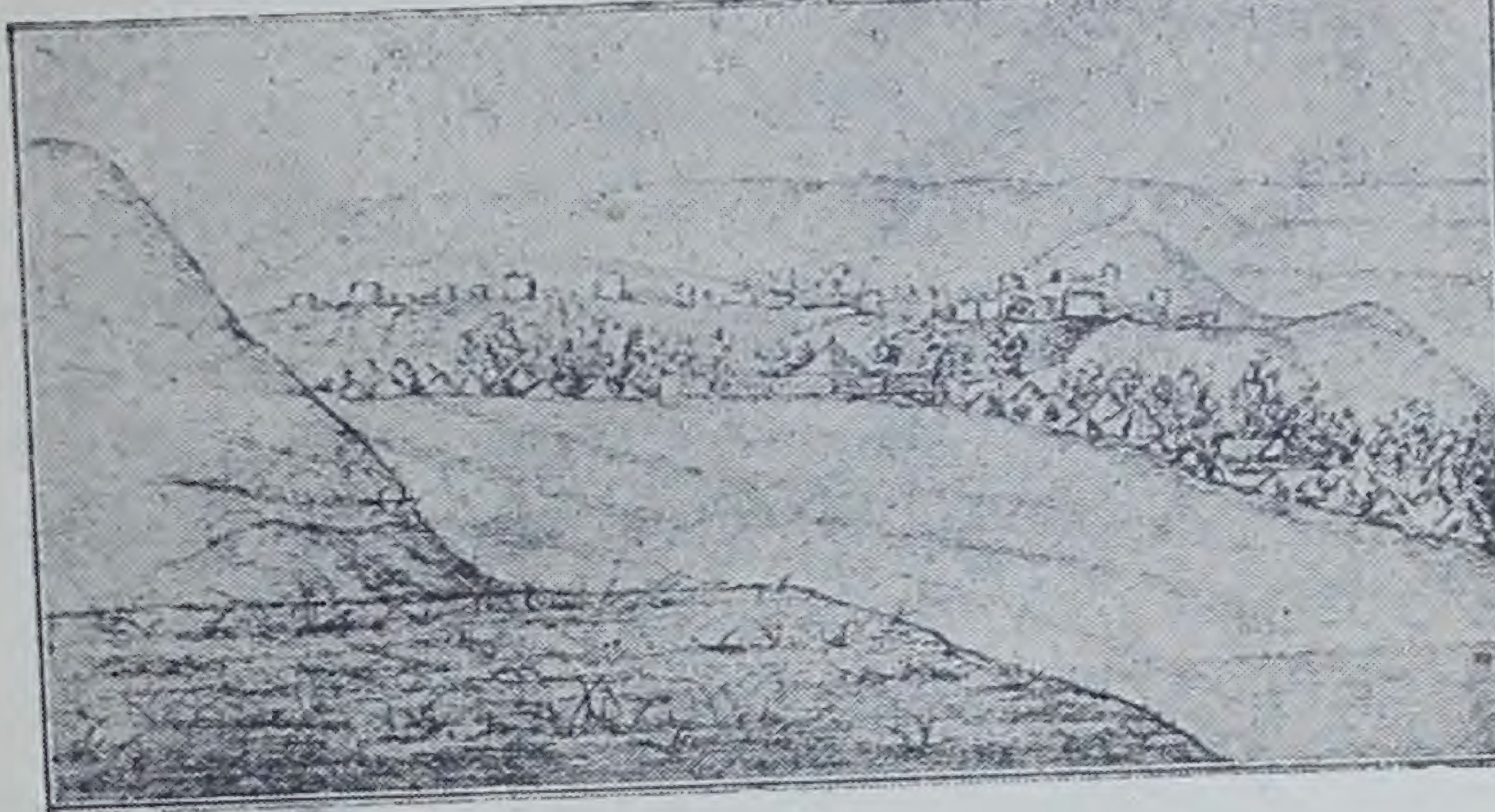
امتیاز مشروبات الکلی را بشخصی بنام فیلی پار ۲ که از شرکای بانکهای کوچهٔ لافیت ۳ در پاریس است داده اند ، اما فیلی‌پار بعلت آنکه بانکهای شریك او آن رونق اولی‌را ندارند نتوانسته است مثل رویتر رشوه های گزافی بدهد .

امری که اعتماد السلطنه را عصبانی کرده سهم کمی است که از این خوان یغما

۱- Reuter   ۲- Phillipart   ۳- rue Laffitte

باو رسیده زیرا که باو فقط ۵۰۰۰ فرانك داده اند در صورتیکه دیگران بعضی ۴۰۰۰۰ بعضی ۱۰۰۰۰۰ و یکی دو نفرهم ۲۵۰۰۰۰ فرانك پول نقد بی غل وغش گرفته اند .

بانهایت خشم بمن‌میگفت که واقعاً مرا ریشخند کرده‌اند درصورتیکه من‌اول کسی هستم که با سرمایه داران داخل گفتگوشدم و بایشان‌فهماندم که اگر بتحصیل امتیازاتی در ایران‌اقدام کنند ملیون ها نفع میبرند و براثر همین مداخلهٔ من بود که باین کار تشویق شدند .



نیك بی

اگرچه فیلی‌پار سندی بدست خود باعتماد السلطنه سپرده است که درموقع انتشار اسهام شرکت معادل ۹۵۰۰۰ فرانك سهم باو واگذارد ولی او عقیده دارد که این کار سرگرفتنی نیست چه اوبتجربه دریافته است که این قبیل امتیازات که هرسال چندعدد ازآن نوع داده میشود هیچیك صورت عمل نمی‌یابد تنها نفع‌آن برشوه‌گیران میرسد و نصیب صاحبان سهام جزضرر وتخطئه چیزی دیگرنیست .

بعقیدهٔ اعتمادالسلطنه سر فیلی‌پار هم شیرهٔ خوبی مالیده شده و امتیاز دهندگان باکمال مهارت او را تاقیام قیامت خواهند دواند .

با تمام این‌احوال‌چون اعتمادالسلطنه هنوز مأیوس نبود نوشتهٔ فیلی پار را بمن نشان داد ومیخواست که آنرا ولو بضرر باشد بدیگری بفروشد و چون مرد ادیبی است لابد میخواهد بفحوای این مثل که : «سیلی نقد به از حلوای نسیه است» یا بگفتهٔ حضرت مسیح که میگوید : «یک بگیر بهتر از دو خواهی گرفت است» عمل کند .

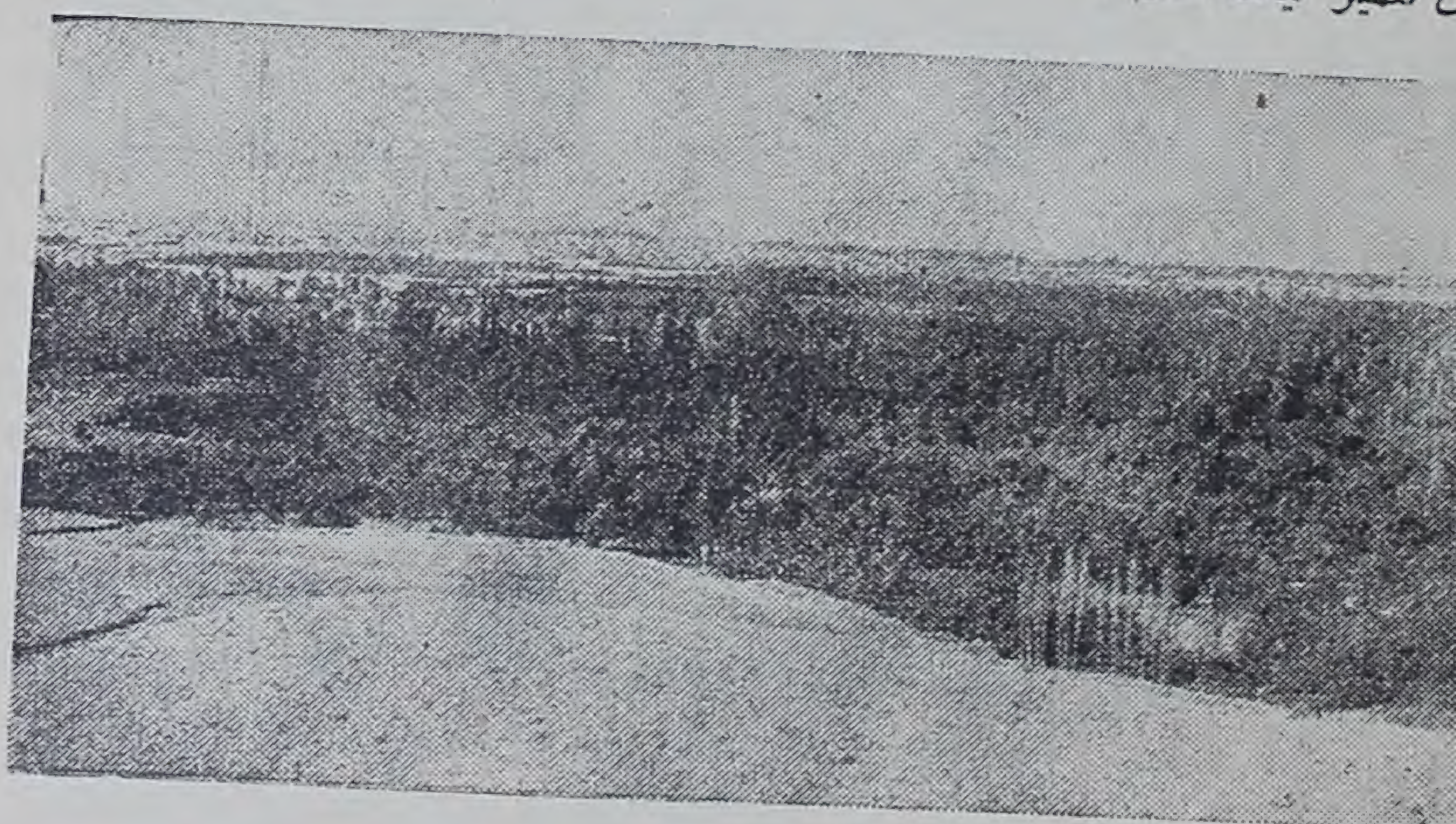
تمام اضطراب اعتمادالسلطنه ازهمین بابت است که مبادا پول موعود نرسد والا چیزی که غم‌آن درمیان نیست ایران ومصلحت آن است .

ازاین امتیازات گذشته یکنفرانگلیسی‌هم تقاضای امتیاز انحصاردخانیات را درلندن کرده‌است ولی‌هنوزگفتگوهابنتیجهٔ قطعی نرسیده.

۷ اکتبر - ۱۲ صفر

بهمان‌وضع یعنی همراه باهمان بادی که ابرهائی ازخاك وغبار جلوچشم مامی‌آورد درهٔ زنجان را که طرف راست ما قرار داشت و گاهی پدیدار و زمانی نا پدید بود بالا آمدیم تا بشهر زنجان رسیدیم . شب اول ورود خاطر ما را با آتش بازی مفصلی خوش کردند .

روز هشتم اکتبررا در زنجان گذراندیم . این‌شهر که بعلت‌محاصرهٔ‌آن‌دراوایل‌عهدناصر الدین‌شاه ورفتارهای‌زشتی که درآنجا نسبت‌ببابیان شده شهرتی بیدی‌پیدا کرده بهمان حال خراب باقیست ودیوارهای شکافته وخانه‌های ویران‌آن که یادآور آن‌زمان‌شوم‌است تاکنون تعمیر نیافته‌است .



زنجان وجلگهٔ اطراف آن

بابیه منسوبند بباب که لقب میرزا علی محمد پیشوای ایشان است وغرض‌اوازاینکه خودرا باب لقب داده اینست که بوسیلهٔ این در میتوان بخدا راه یافت . این مذهب که‌بی شباهت بآیین مسیح نیست در اواخر ایام‌محمد شاه‌ظاهر شد وپیشرفت کرد. در آن ایام دولت زیاد کاربکار آن نداشت وشایدهم‌برای‌کاستن نفوذ روحانیون‌درجلوگیری‌نکردن ازپیشرفت آن تعمدداشت بهمین‌علت دراوان جلوس ناصرالدین شاه عددگروندگان بآن زیادشده وزنجان ازمراکزعمدهٔ ایشان بود .

چون روحانیون درپی‌آزار ایشان برخاستندبابیه‌هم که‌خودرا قوی‌احساس‌میکردند

برضد دولت قیام نمودند ودرزنجان بمقاومت پرداختند ومردم آنجاهم اگر باآنهادست یکی نداشتند لااقل مخالف نبودند .

بابیهٔ زنجان منظماً چندین ماه‌در مقابل قوای دولتی ایستادگی کردند ولی عاقبت مغلوب شدند وچنان از ایشان قتل عامی بعمل‌آمد که در آن ایام بنظر میرسید که مذهب بابی بکلی ریشه‌کن شده بخصوص بعد از آنکه پس ازیك سلسله حوادث بیشوای ایشان میرزا علی‌محمد راهم درتبریز بضرب گلوله کشتند .

با این‌احوال چیزی ازاین‌وقایع نگذشته بود که شاه‌روزی در رفتن سواره بقصر صاحبقرانیه مورد حملهٔ سه نفر بابی قرار گرفت ویکی از ایشان موفق‌شد که طپانچهٔ ساچمه‌ای خود را بطرف شاه‌خالی کند ولی جزچند ساچمه که بشاه رسید صدمهٔدیگری وارد نیامد .

در نتیجهٔ این پیش‌آمد یك عده بابی در طهران ببدترین وضع وبکیفیاتی از بی‌رحمی که‌عقل‌جن نیز بآنها نمیرسید و درباریان بخیال تقرب بیشتر بشاه‌آنهارااختراع کرده بودند کشته شدندولی‌این‌درباریان‌وقتیکه شنیدند که شاه ازاین قساوتهابخشم‌آمده و ایشانرا سخت مورد ملامت قرارداده دریافتند که بنتیجه‌ای که میخواستند برسندنرسیده و سنگ روی‌یخ شده‌اند .

قرةالعین نیز در همین ایام بقتل رسید . این زن بسیار زیرك که‌بر اثر گرویدن بمذهب بابی خیلی زود بمزایائی که جنس لطیف از آنها بهره‌مندند پی برده بود با شوری مؤثر در اندرونها و هر جا که راه داشت آیین جدید را تبلیغ میکرد حتی در مقابل کسانی که اورا محاکمه میکردند بافخر مخصوص اقرار بدین‌خود کرد و باکمال شهامت بپای داررفت .

کسی که این حکایات را برای‌من‌نقل میکردمیگفت که‌خونی که‌از این‌بابیان ریخته شد ازتبلیغاتی که ایشان کردند برای پیشرفت مذهب‌بابی‌بسی مؤثرتراافتاد . بااینکه بابیه خود راعلناً معرفی نمی‌نمایند باز در تمام ایران عدهٔ آنها زیاد است‌حتی‌دردربارودرجزء خدمه و خواص شاه نیز از ایشان جماعتی هستند .

۹ اکتبر - ۱۴ صفر

روز نهم زنجان و خاطرات شوم زمان محاصرهٔ آنرا ترك گفتیم و پس ازآنکه کمتر از یك فرسخ درامتداد ساحل راست زنجان‌رودجلو آمدیم برای صرف‌نهار بساحل چپ آن رفتیم .

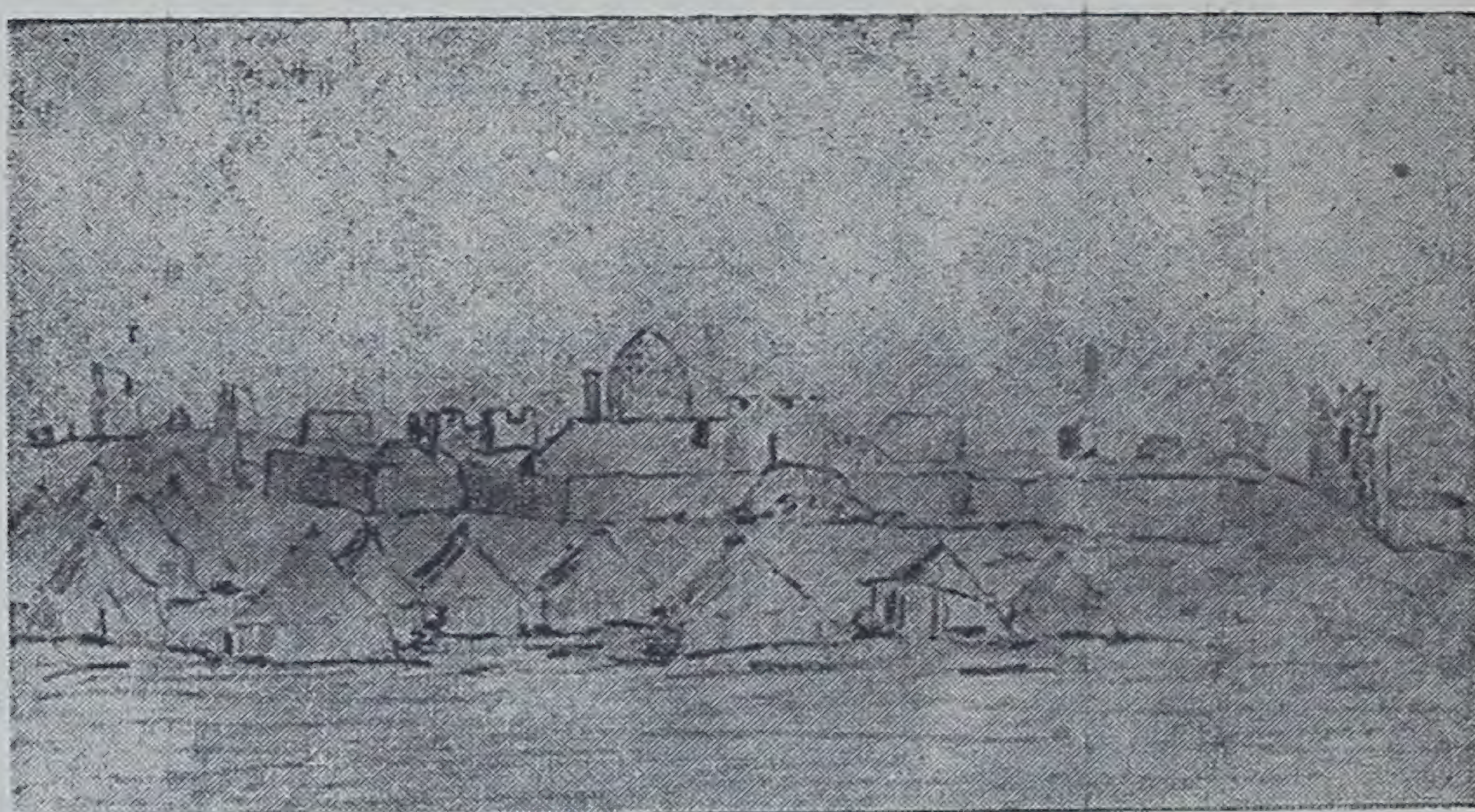
نزدیك ما چندین‌چشمه بود بعرض دو تا سه‌متر و بنظر میرسید که‌آب آنها بیشتر نتیجهٔ نشط آبهای اطراف باشدکه اثر آنرا در چمنهای وسیع دامنهٔ کوههای سمت چپ میدیدیم .

هنوز ازتوقف ما یك ساعت‌نگذشته بود که براه افتادیم وسرزمینهائی ناهموارررا

طی کردیم . کوهها ازیکدیگر دورمیشدند و طولی نکشید که بدشت مرتفع وسیعی رسیدیم و ازدور در انتهای آن گنبد درخشندهٔ سلطانیه‌را دیدیم .

منظرهٔ این خرابهٔ عظیم تا مدتی جلوی چشم ما بود ، اردوی ما‌را میان آبادی سلطانیه و قصری غیرمسکون که‌منظره‌ای عجیب‌داشت زده‌بودند . درهمین قصر که‌از بناهای‌فتحعلیشاه است این‌پادشاه درسال ۱۲۲٤ (مطابق ۱۸۲٦ میلادی) شاهزاده منچکیف یعنی پدرهمان پیرمردی که او را درمملکت (باد) دیدم پذیرفته‌بود. منچیکف‌را نیکلای اول کمی بعد از نشستن بتخت بعنوان وزیر مختاربدربار ایران فرستاده بود .

. ناصرالدین شاه هم‌خیلی پیشتر یعنی آن ایامی که سربازان‌درجلگهٔ‌زیبای‌سلطانیه بفرا گرفتن تعلیمات نظامی میپرداختند موقتاً در اینجا سکونت اختیار میکرد و بتماشای سان نظامیان مشغول‌میشد .



منظرهٔ سلطانیه

همین سلطانیه که حالیه آبادی بسیار کم اهمیتی است دراوایل قرن هشتم شهری بزرك و معتبر بود وبعضی از ایلخانان مغول آنرا بپایتختی‌اختیار کرده بودند ولی هنوز يك قرن ازبنای آن نگذشته‌یعنی‌درسال ۷۸۷ (۱۳۸۵ میلادی) امیرتیمورچنان آن شهررا زیروزبر نمود که‌دیگر سر بلند نکرد .

از ایام آبادی سلطانیه امروز چیزی که برپاست‌چند قبر و گنبدی است که آنرا سلطان‌محمد خدابنده ایلخان شیعی‌مذهب ایران‌درسال ۷۰٤ (۱۳۱۰ میلادی) بنا کرده‌است.

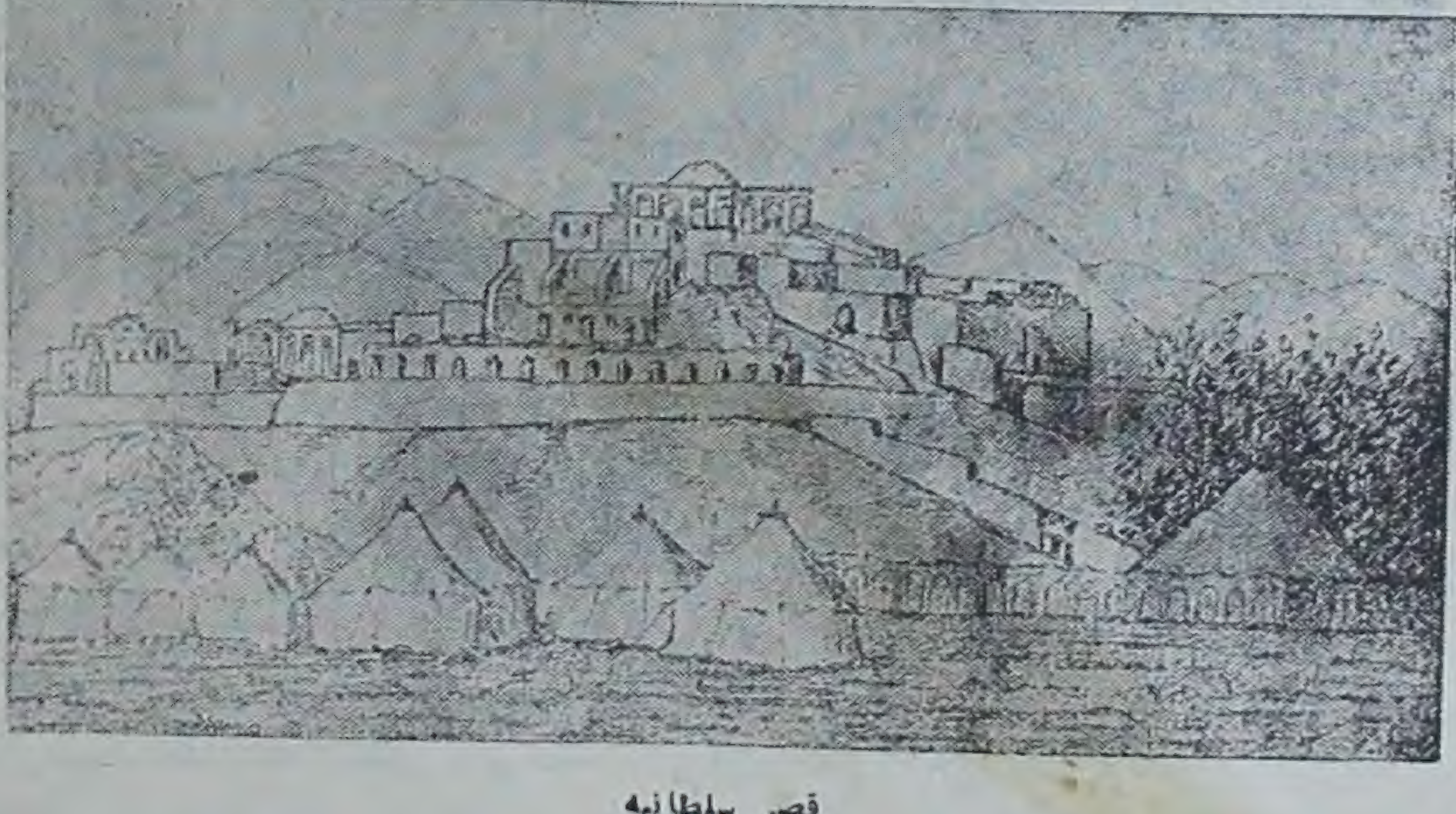
گنبد سلطانیه که خرابهٔ آن نیز شکوه وعظمتی خاص‌دارد از بعداز تیمورتا کنون حوادث بسیار بخود دیده ، گذشته ازخرابی دائمی که کار سیر زمان است دست مخرب مردم وزلزله روزبروز بر ویرانی‌آن افزوده است حتی فتحعلیشاه هم‌موقعیکه قصر نو خود را در آنجا میساخته هر قدر توانسته است از آن‌بنا تهیهٔ مصالح کرده .

گنبد سلطانیه بنائی است هشت ضلعی وسراسر آن از آجر ساخته‌شده وتزیینات آن از کاشی است اما از این کاشیها در داخل بجزدر آویزها وقسمتهای صعب‌الوصول دیگرچیزی بجا نمانده لیکن گنبد که یك پارچه کاشی فیروزه فامی است تقریباً تاکنون دست نخورده .

کتیبه های کوفی آن که بخط زردر متن آبی نقش شده هنوز در پاره‌ای قسمتها برجاست، مدخل گنبد و سقف محراب مقابل‌دراز میان رفته وخود گنبدهم شکافهائی بر داشته است که ازخلال آنها میتوان‌آسمان رادید .

شاه بعد ازآنکه نقاشی مجموعهٔ مرا ازخرابه های سلطانیه دید گفت که امر بتعمیر آن خواهد داد سپس چنین اظهار نظر کرد که انشاءالله دوسال دیگرخودم باینجا می‌آیم و صورت تعمیرشدهٔ آنرا نقاشی میکنم ، بازخوب بود که شاه احتیاطاً انشاءالله گفت زیرا که گنبد هیچوقت تعمیر نشد ، تنها چیزی که بایدآنرا آرزو کرد اینست که این بنا بهمین حال بماند و از ویرانی کلی که انتظارآن میرود محفوظ بماند .

درمیان قبوری که درحومهٔ شهر دور از یکدیگر بنظرمیرسد عدهٔ زیادی بالنسبه بهترمحفوظ مانده اند از آنجمله است قبر سلطان ابوسعید که گنبد آن دست نخورده و بیشترآجرهای دیوارهای هشت ضلعی آن برجاست و بعضی قسمتها را هم با کمال مهارت کاوش کرده‌اند .



قصر سلطانیه

خلاصه ازشهر بزرگی که وقتی پای تخت یکی از معتبرترین دولتها بوده امروز چیزی که باقیست دهکده‌ای حقیر ومسجدی بحال ویرانی وچند قبرخراب درمیان قبرستانی وسیع است .

۱۰ اکتبر - ۱۵ صفر

دیشب آب یخ بسته بود و ازاین بابت نباید تعجب کرد زیرا نقطه‌ای که ما درروی آن آرمیده بودیم ۱۸۰۰ متر ارتفاع داشت . درحدود ساعت شش صبح میزان‌الحراره دربیرون صفر و درزیرچادر سه درجه بالای صفررا نشان میداد ولی قبل ازظهر درسایه درجه‌ببیست رسیده بود و این از اختصاصات آفتاب گرم ایران و دراین مملکت امری طبیعی است .

چادرها را برداشتند و ازاین راهی که خوب و درغالب نقاط مزروع بود گذشتیم و سلطانیه را باین ترتیب ترك گفتیم و در درهٔ نهری افتادیم که درخلاف جهت زنجان رود یعنی بسمت جنوب جریان دارد .

ناگهان سواران همراه ما عنان گسیخته درصحرا بتاخت مشغول شدند بعد معلوم شد که گرگی دیده بودند ، چندتیرخالی کردند اما پس‌ازمدتی دست ازپا درازتر برگشتند و بگرد گرگ نرسیده بودند . منزل جدید ما صایین‌قلعه‌بود ،دراینجا بعلت فراوانی آب درخت زیاد است بحدی که خانه ها در میان باغات مخفی است .

۱۱ اکتبر = ۱۶ صفر

درمیان پردهٔ ضخیمی ازگرد وخاك که مارا امکان معتاد شدن بآن نبود پیش میرفتیم، راه ما ازسرزمین مرتفعی که بین دورشته کوه قرارداشت میگذشت ، قلل این کوهها هموار و نشیب دامنه های آنها کم و اراضی اطراف آنها مزروع است .

خوشبختانه سفرامروز سه ساعت بیشترطول نداشت بهمین جهت بزودی بخرم دره رسیدیم . این آبادی هم مثل صایین قلعه درمیان باغات و درختان بید عظیم الجثه‌ای که ریشه های آنها بآزادی تمام درآب صاف رودخانه فرو رفته ساخته شده است .

چون اطبای ایرانی گفته بودند که مرض حصبه درخرم دره شیوع کلی دارد اردوی ما را دورتر ازشهر زدند . این اطبا بقدری کلمهٔ حصبه را درزیر زبان دارند که غالباً امراضی را که قطعاً غیر ازحصبه‌اند بهمین اسم میخوانند . امری که بنظرمن جدی تر میرسد اینست که برطبق اخبارواصله وبا ازطریق بغداد درحدود غربی ایران ظاهرشده وگویا بکرمانشاه هم رسیده است اما من نتوانستم که اطلاعی درخصوص جزئیات آن بدست بیاورم‌باین‌علت که کسی ازآن چیزی نمیدانست یا اینکه‌آنرا ازما مخفی‌میکردند .

۱۲ اکتبر = ۱۷ صفر

هنوز یك فرسخ نرفته بودیم که بشهرقدیمی ابهر رسیدیم . این شهر که امروز دهکده و خرابه ای چند بیش نیست درعهد اسکندر کبیر از حصار های معتبر بوده و استحکامات آنرا ازعهدداریوش شروع کرده بودند . مسلمین چند بارآنرا خراب نموده‌اند و دفعهٔ اخیر بدست مغول چنان ویران گردیده که دیگر روی‌آبادی ندیده است

بقریهٔ قرابلاغ که رسیدیم سربالائی زیادترشد . ازساعت ۹ تاظهرعبورما ازسلسله کوهی بود که ارفع نقاط آن قریب به ۱۹۰۰ متر است . این راه اگرچه دربعضی نقاط بداست لیکن عبور ازآن که دردامنه ها صورت میگیرد عموماً سهل میباشد .

باد سرد شمالی بشدت میوزد و برای نجات ازآن چادرهای ما را ظهر درپشت دیوارهای قرشکین برپا داشتند .

موقعیکه برای صرف چای بچادرامین‌السلطان رفته بودیم برای او چند قطعه پارچه های الوان بعنوان هدیه آوردند ، باشارهٔ او من یکی را که‌از پشمهای لطیف خراسانی بافته شده و رنگی روشن داشت برای خود برداشتم و ازآن پالتوی بلندی درست کرده حفظ خود ازگرد وخاك بسیارمفید واقع شد و هر کس هم که بخواهد که در راههای غبارآلود ایران سفر کند باید چنین لباسی داشته باشد .

۱۳ اکتبر - ۱۸ صفر

چون اعلیحضرت میخواست که صبح بقزوین برسد ساعت هفت‌صبح براه افتادیم و پس از آنکه قریب یك ساعت راه رفتیم واز چند تپه گذشتیم بدشتی وسیع وبی‌پایان رسیدیم که از طرف جنوب شرقی وسعت‌آن بیشتر میشد وازهمین جهت‌است که‌این‌دشت تا طهران امتدادمییابد و ازآنجا بکویر مرکزی ایران میپوندد.

در طرف چپ یعنی شمال شرقی دوسه سلسلهٔ متوازی که امتدادآنهااز شرق‌بغرب است دیده میشود ، دورترین این سلسله‌ها البرز است ٠

در روی قله‌های مرتفع طالقان والموت برف نمایان‌است‌و الموت همان کوهی‌است که ملاحده درآن آشیان‌داشته‌اند و بهمان علت‌هم مشهور شده‌است ٠

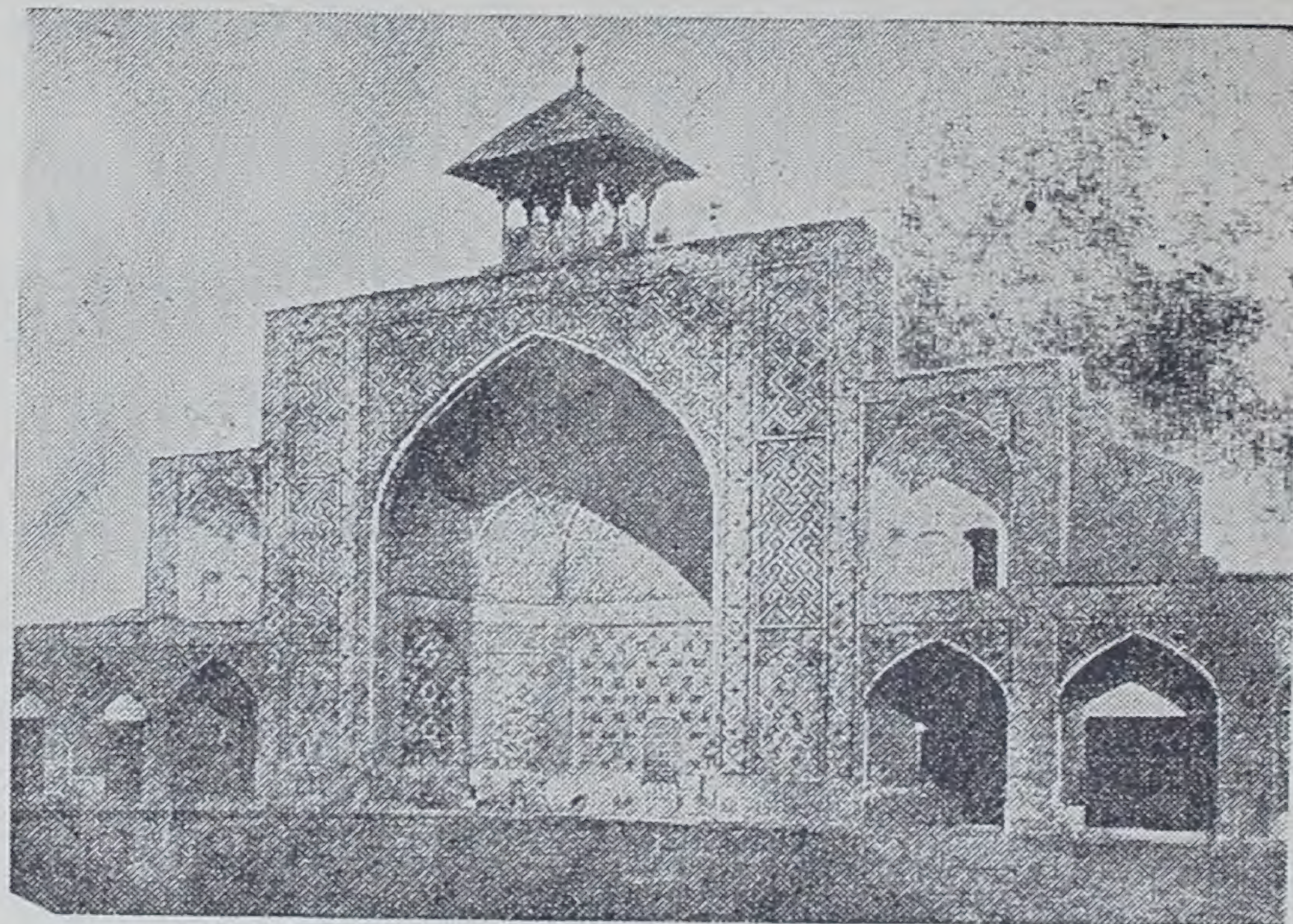
قبل از ظهر بقزوین رسیدیم ، در رسیدن بشهر دیدیم که باروهای گلی‌شهر بحال خرابی است وجمعی مشغول تعمیر آن‌ها هستند ٠ اولین کوچه‌هائی که بآنها بر خوردیم بسیار کثیف ودر اطراف آنها خرابه زیادبود ، فقط اگرمختصر نظافتی دیده میشد در اطراف عمارت حکومتی بود ، ما در اینجا توقف کردیم ولی باروبنه و اسبها را بدون معطلی بمنزل بعدی فرستادند .

شاه بعمارت حکومتی رفت و همراهان یادر خانه حاکم منزل گرفتندیادرمهمانخانه ومن‌در جزء دستهٔ اخیر بودم . فردا وپس فردا باید درقزوین بمانیم .

۱٤ اکتبر - ۱۹ صفر

امروز صبح وقتیکه از مهمانخانه بیرون آمدم عده ای را دیدم که بعجله میرفتند و درمیان ایشان یکی که قریب بسی سال داشت و ناله میکرد بر گردن دیگری سوار بود ٠ کیفیت را پرسیدم ، گفتند که این مرد متهم بدزدی است بپنجاه کف پائی محکوم شده و با اینکه تا بحال سی ضربه خورده‌هنوز اقرارنکرده‌است، کسان‌وی

اورا باین وضع بزندان میبردند تا باپای مجروح مجبور براه رفتن نشود و نالهٔ او هم ازدرد چوب خوردن نیست بلکه ازاین جهت می نالد که چرا تاب خوردن پنجاه ضربه را نیاورده تا پس از آن بتوانند محصول دزدی خود را براحت نوش جان کند و پس دادن آن مجبور نشود .



یکی از آب انبار های قزوین

۱۵ اکتبر - ۲۰ صفر

ازطهران چندین نفر از بزرگان باستقبال شاه آمده‌اند و ازایشان یکی نایب‌السلطنه پسر سوم اعلیحضرت و یکی از زنان حرم یعنی امینه اقدس عمهٔ عزیزالسلطان است که سابقاً بنام او اشاره‌ای شد ۰ این زن بایك عده کلفت و شش خواجه سرا باستقبال آمده . ازاین خواجه سرا ها سه نمونه را من درباغ حکومتی دیدم دوتن سفید پوست و شکم گنده بودند دیگری سیاه پوست و قد بلند ، این سومی چشمانی برجسته داشت و چنان سفیدی آن میدرخشید که ازدور آنرا درمیان متن سیاه صورت بخوبی میشد تشخیص داد .

قزوین شهری است که شمارهٔ جمعیت آن از ۲۰۰۰۰ نفر متجاوز نیست ولی از مشاهدهٔ محلات خالی وخرابه های متعدد آن میتوان یقین کرد که سابقاً خیلی بیش ازاین سکنه داشته۰ این شهرهم بهمان سرنوشت شهرهای دیگرقدیمی ایران که وقتی پای تخت بوده‌اند دچارشده بابن معنی که تاپادشاه درآنجا مقرداشته آبادی و شکوه آن برجا بوده

ولی همینکه از این امتیاز افتاده و جای دیگر مقام آنرا گرفته رو بتنزل و ویرانی نهاده است .

قزوین دردوموقع پای تخت بوده و دردفعهٔ اخیر چند تن ازپادشاهان صفوی قبل ازشاه عباس بزرگ درآنجا مقر داشته‌اند ، پس ازآنکه این پادشاه پای تخت خود را باصفهان انتقال داد قزوین بسرعت رو بانحطاط رفت .

قزوین بر کنار دوشاهراهی قرار دارد که ایران را باروپا مرتبط میسازد یکی راه خشکی یعنی همین راهی که ما طی کردیم دیگرراه دریا که ازقزوین برشت وانزلی میرسد.

گذشته ازاین قزوین ازطریق همدان و کرمانشاه و بغداد با ترکیهٔ آسیا ارتباط دارد و ازراه طهران و قم و اصفهان وشیراز وبندر بوشهر بخلیج فارس مرتبط است ، قسمتی ازاین راه همان است که ما تاطهران درپیش داریم ولی بین قزوین وقم راه مستقیم دیگری که راه قزوین بساوه و قم باشد نیزهست .

همین حسن موقع قزوین اهمیت وجود مهمانخانه‌ای راکه مادر آنجا منزل داریم میرساند . این مهمانخانه که دولتی است دوقسمت‌دارد ، قسمتی برای اقامت مسافرین ، قسمتی دیگرجهت نگاهداری درشکه واسبان یدکی چاپاری ومسافری . درشگه‌خانه و اصطبل این قسمت برای رفع احتیاجات مسافرین و تجار اسب وقاطر و درشکه‌فراوان در اختیار دارد .

مهمانخانه که در انتهای حیاط دوم که از حیاط اول کوچکتر است‌ساخته شده‌بنای یك طبقه‌ای زیبائی است .

در دورا دورقسمت زیر زمینی آن که بر روی بلندی ساخته شده رواقی است مرکب از طاقهائی استوار که قسمت طبقهٔ اول بنا بآن‌تکیه دارد ، قسمتهای پائین تر این رواق کاشی کاری است ودور قسمت‌اول را نرده کشیده‌اند .

وجود این رواق بر آن‌باعث آمده که بیننده ازخارج چنین تصور کند که‌طبقهٔ‌اول از قسمت تحتانی کوچکتر است درصورتیکه چنین نیست‌وهر دو قسمت بیك اندازه در خروجی‌دارند ، این تصوراز اینجا ناشی است که رواق بیشتر ازآن دوقسمت‌درداردواز سی‌طاق مرکب شده طرفین بنا بسمت حیاط پیش آمدگی‌دارد درصورتیکه‌قسمت‌وسطی آن بلندتر ساخته شده وتا لب بام بالا می‌آید وصورت رواقی راکه برچهارستون متکی است پیدا کرده .

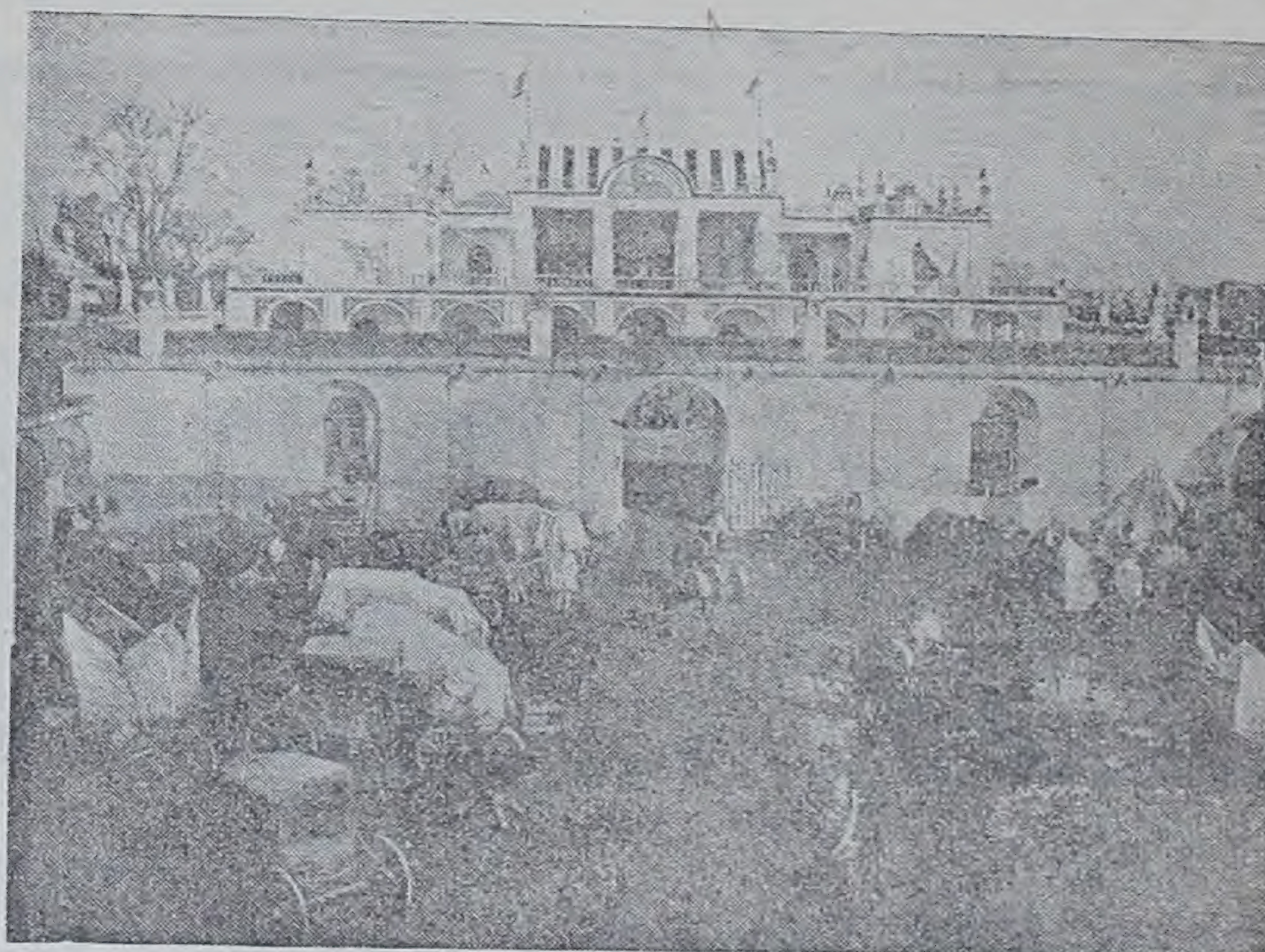
نمای وسطی عمارت بسمت‌باغی است که حوضی درمیان‌آن وجود داردوازآب‌آن با اینکه جاری نیست‌ظاهراً درهمه کارحتی آشامیدن هم‌استفاده میشود،خلاصه‌اگراین کیفیات که‌شرح‌داده شد نبود این‌بنا باآن ستونهای‌کلفت و کوتاه زیاد لطفی‌پیدانمیکرد

هر یك از جبهه‌های نیمدایره‌ای نماهای عمارت رابا علامت‌دولتی ایران‌یعنی‌شیرو خورشید که برروی کاشی کبودی ساخته شده مزین‌ساخته‌اند . درکنار پای شیردوصفحهٔ

مدوری ترتیب داده‌اند که تناسب آنها بااین نقش درست معلوم نیست شاید خواسته‌اند که با قرص صورت‌خورشید که‌نمایش صورت‌یك خانم ایرانی است قرینه‌هائی باشند.

مهمانخانه ها اطاق‌های متعدددارد و با اینکه اثاثهٔ آن مختصر است باز بنظر مسافری که در هیچیك از منازل راه‌چنین چیزی ندیده‌بود تجمل آمیزمی آید.

اگرچه قزوین رودخانه‌ای که از آن رفع احتیاج کند ندارد ولی بعلت کوههائی که‌ازهرطرف بخصوص‌ازطرف‌جنوب آنرا احاطه کرده‌اندآب محتاج‌الیه خود را بدست‌می آورد و این کار بوسیلهٔ قنوات عدیده که آب‌را تا شهرمی‌آورند صورت میگیرد وآب انبارهای بزرگی‌درآنجاست که‌در ایام کم آبی مردم‌از آنها استفاده‌میکنند .



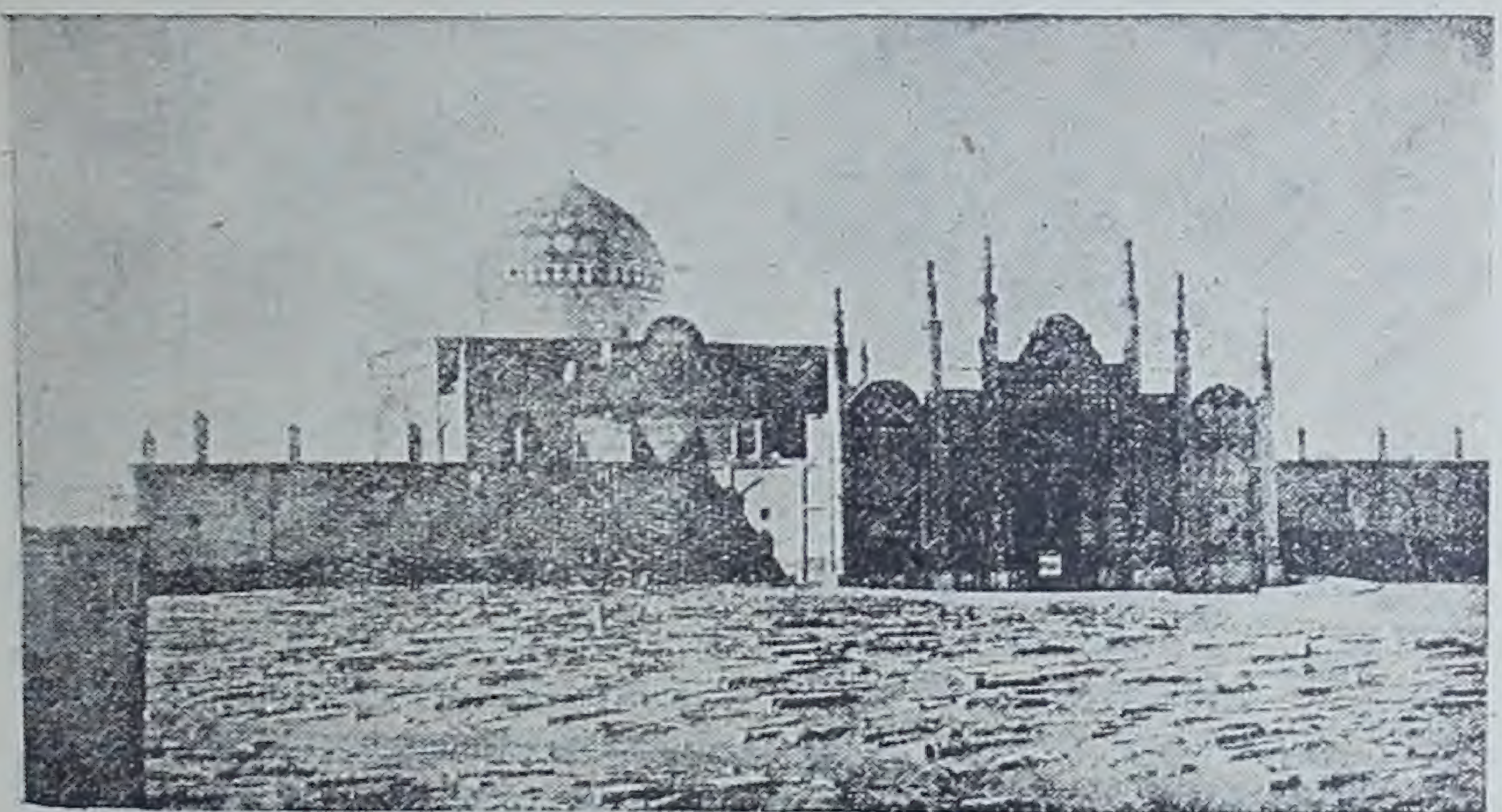
مهمانخانهٔ قزوین

قنات عبارت از دالانی زیر زمینی است که‌از پای کوه که آبهای‌بارانی درآنجا جمع می‌آیند تا شهر یامراکز اجتماعات انسانی کنده میشود درهرچند قدمی فاصله‌تپه های‌توخالی که دهانه‌ای بداخل این‌دالان زیر زمینی دارد ترتیب داده شده‌تا از آن‌هم خاك و لای داخل‌مجری رابخارج نقل کرده وهم ازآنجا برای لاروبی‌داخل قنات‌میشوند و ایرانیها که‌قدر آبرا بخوبی میشناسند دراین‌کار هنری بخصوص‌دارند .

آب انبارهای بزرك قزوین هرقدر زمین پرنشیب تر باشد عمیق ترند و آنهارااز سردر های هلالی شکل که با کاشیهای زیبای مینا فام مزین میکنند بخوبی میتوان شناخت . پس از آنکه‌ازپلکان درازی پائین بروید بدیواری میرسید که چند شیر بآنها نصب است ودر تمام‌فصول از آنها آب خنکی بیرون می آید .

قزوین امامزادهٔ معتبری دارد بنام شاهزاده حسین که پسر امام رضای مدفون در طوس است •

این بنای مربع شکل که دیوار و گنبد آن از کاشیهای الوان مستور و دیوار های داخلی آن آینیه کاری است بنائی با روح است و نسبةً خوب هم‌مانده • بعد ازآنکه از زیر درگاهی که بر دو ستون ظریفی آینیه‌کاری‌شده بگذرند داخل حرم میشوند و در آنجا زیر گنبد ضریحی است طلا گرفته که قفسه‌ای از نقره آنرا محصور میکند • در صحن حرم چندقالی برای نماز گزاران گسترده و چند فانوس مسی بسقف جهت زینت آن آویخته‌اند .



مزار شاه‌زاده‌حسین

مؤمنینی که استطاعت فرستادن جنازهٔ کسان‌خودرا بکربلایا مشهد ندارندد‌فن آن هارا درنزدیکی مزارشاه‌زاده حسین‌موجب جلب‌ثواب اخروی میدانند بهمین‌نظر ازجمیع جهات اجسادرا برای دفن بآنجا روانه میدارند و گاهی‌عدهٔ آنها باندازه‌ای زیاد است که از آنها قافله‌ای تشکیل میشود •

البته محتاج بتذکار نیست که خطر و مضرات این چنین قافله‌ای که‌بارآن نعش‌مرده و بر دوش هربارکش آن چندجسد باشدتا چه‌اندازه است .

نزدیك مهمانخانهٔ مسجد جامع قزوین قراردارد که از بنا های قدیمی است سر در خراب و دو منارهٔ بیسر آن از حالت زار داخل‌آن حکایت‌میکنند •

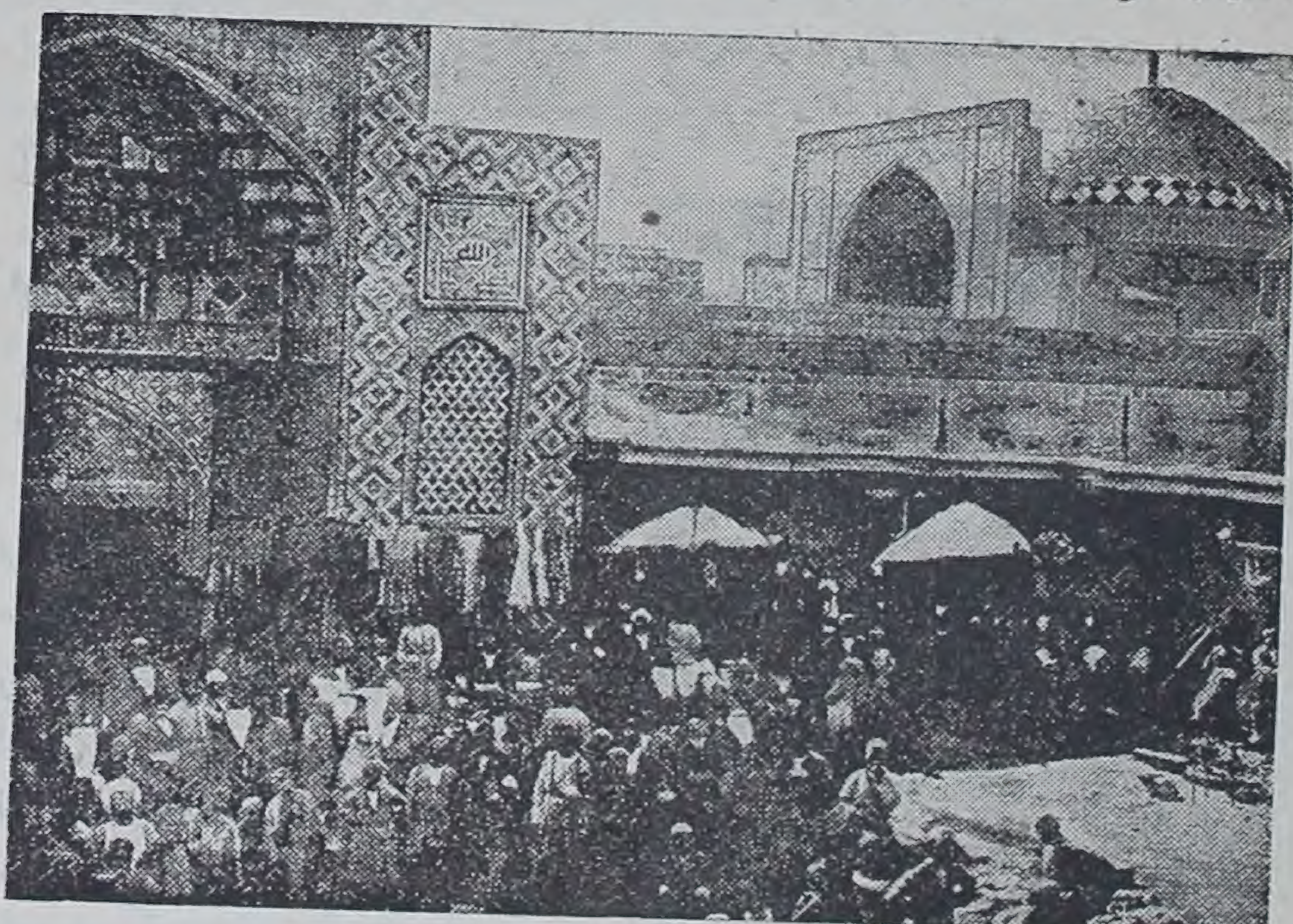
پس از گذشتن از دو دالان تاریك ویك راهرو بی‌سقف بحیاط بزرگی میرسیم که در اطراف‌درخت و در وسط حوضی جهت وضو گرفتن دارد.

درچهار طرف حیاط چهارررواق‌است با درگاههائی هلالی‌شکل که از پشت دیوار های‌حیاط بتالارهائی راه دارند و تالار بزرگتر جای ادای نماز است •

سقفها و دیوارهای فرو ریخته و رواقها و نماها و مناره‌های بی کاشی و حوض خراب و آجرهای شکسته یا پوشیده درزیر علف وخزه همه نمایندهٔ کمال بیمواظبتی و بی اعتنائی نسبت بحال این بناست •

راه عالی قاپو خیابانی است که در دوطرف آن چنارهای زیبائی کاشته شده . این بنا که مقر حکمران است سر در مجللی دارد که قراولان مسن در پیشگاه آن بحفاظت مامورند .لباس این قراولان نیز با سنین آنها بی تناسب نیست باین معنی که نیم تنهٔ خشنی آبی رنگ و نا مرتب و شلواری بهمین رنگ با مغزیهای قرمز بر تن داشتند که رنگ آن پریده و آثار کهنگی از آنها ظاهر بود تنها کلاه سیاه کوتاه و استوانه‌ای شکل پوستی ایشان صاف و راست مینمود و جلوی آنها را بنشانی از شیر و خورشید که روی صفحه‌ای از مس قرار داشت زینت کرده بودند •

تفنگها را بحال چاتمه گذاشته‌اند و این قراولان بیچاره کنار دیوار نشسته چرت میزنند یا بحالی خسته بعابرین مینگرند ، بیشتر آن‌ها که در خواب رفته‌اند سر برهنه‌اند



مسجد جامع قزوین

و البته این وضع بر خلاف میل عمومی ایرانیان است زیرا که مؤمنین ایرانی هیچوقت جلوی مردم کلاه خودرا از سربر نمیدارند • کلاه این سربازان بی آنکه خواسته باشند درحال چرت بزمین افتاده و سر ایشان که بوضع عجیبی تراشیده شده آشکارشده‌است.

اعراب و ترکان سنی مذهب تمام سر خود را میتراشند فقط کاکلی در فرق سر

باقی میگذارند در صورتیکه ایرانی شیعی دوطرف سرخود را از پیشانی تاپشت گردن میتراشد و فقط در دو طرف گوش حاشیه‌ای از زلف بعرض دو الی سه سانتی متر باقی میگذارد، وضع تراش سر این سربازان میفهماند که ایشان هم از مؤمنین پا برجاهستند باتمام این‌احوال‌این قراولان بی آزار باز هیچکس‌را اجازهٔ ورود بدارالحکومه نمیدهند.

باغ دارالحکومه قسمتی در زیر سایهٔ درختان و قسمتی دیگر از باغچه‌های پر گل پوشیده شده :

قوت رشدبوته‌های شمعدانی فوق‌العاده ورنگهای آنها مختلف وسیراست؛ من‌هیچ جا شمعدانیهائی باین خوش منظری ندیده‌ام بطوریکه ازدور کسی که اطلاع نداشته‌باشد آنهارا بوتهٔ گل‌سرخ تصورمیکند.

عمارت حکومتی از چند دستگاه که ما بین آنها حیاط های وسیعی است مرکب است و در مهمترین‌آنها این ایام شاه منزل دارد .

اطاقها بوسعت های مختلف است ، دیوارهای آنها را با گچ سفید کرده اند وغیر از گچ بریهای استادانه‌زینت دیگری در آنها بکار برده نشده . قالیهای گرانبهائی که زیر آنها نمد های ضخیمی پهن کرده‌اند اطاق‌ها رامفروش ساخته . رفت وآمدفوق‌العاده زیاد شده است‌زیرا که حواشی شاه بعلت جمع زیادی که ازطهران برای اظهارخدمتگزاری آمده اند افزایش کلی یافته است .



کامران میرزا نایب‌السلطنه

مرا بپسرسوم‌شاه نایب‌السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ‌معرفی کردند. این شاهزاده که سی و سه سال‌دارد جوانی است کوتاه قد و قدری چاق صورتی مستدیر و گوشت آلود و چشمانی بزرگ وگشاده وابروانی سیاه وپرپشت. قیافهٔ او گاهی‌متبسم وگاهی فکور جلوه میکند وشخصاً اخلاق و صفاتی جالب دارد چنانکه فرانسه را بدرستی حرف میزند و صدائی گیرنده اما قدری‌متمایل‌بزیر دارد ومیگویند اهل ظرافت و مردی با کفایت است، تنها چیزی که من میتوانم‌بگویم‌اینست که مرا با کمال لطف ومهربانی پذیرفت .

وقتیکه بتالاری مستطیل که‌شاه‌درآنجا بود واردشدم‌دیدم که بتماشای‌مجسمه-

های کوچك مفرغی که آنها را از کرمانشاه و نقاط دیگر برای او بهدیه فرستاده بودند مشغول بود. بشاه گفته بودند که این مجسمه ها کار چهارهزار پیش سال است، البته کسانیکه این مطلب را گفته بودند هیچ اطلاع دقیقی در این باب نداشتند فقط غرضشان این بود که ارزش و اهمیت این هدایا را بیشتر کنند.

در میان این مجسمه ها یکی بتی است سواره دارای شش دست که بلندی قامت او و اسبش با هم از بیست سانتی متر تجاوز نمیکند، دیگری اسبی است که در طول قامت نصف آن از میان رفته، دیگر دو سر آدمی است بطول ٤ الی ٥ سانتی متر که آنها رابدومیله چسبانده اند، حجاری تمام این اشیاء بسیار ساده و خالی ازهنرنمائی است اعتماد السلطنه عقیده داشت که اشیاء مزبور از عهد مغول است شاه بدون اینکه زیاد بقدمت آنها متوجه شود از داشتن آنها مسرور بود و میگفت که آنها را بموزهٔ پر ثروت خود خواهد فرستاد و بمن وعده داد که در رسیدن بطهران آنجا را بمن نشان دهد

درموقع بیرون آمدن از دارالحکومه درداخل باغ و بیشتر از آن در مقابل در خروجی و در خیابان عدهٔ زیادی از مردم را دیدم که عمامه هائی سبز یا کبود تیره بر سر داشتند و من سابقاً در تبریز و زنجان و سایر نقاط عرض راه اشخاص دیگری را ملبس بهمین لباس دیده بودم.

این جماعت که بایشان سید میگویند یا حقیقةً از فرزندان پیغمبر اسلامند یا خود چنین ادعا میکنند زیرا که تحقیق سلسلهٔ نسب ایشان بسیار مشکل است. آنها که عمامهٔ کبود بر سردارند شیعی مذهب‌اند وصاحبان عمامهٔ سبز یا سنی‌اند یا حاجی۱. چون عدهٔ سادات عمامه بسر دراین شهر زیاد است چنین بنظر میرسد که کاروکاسبی این طبقه رونقی شایان دارد.

زندگانی این جماعت از آنچه مردم بایشان می بخشند میگذرد و بعضی از آنان از این ممر عایدی سرشاری دارند چه برهرمسلمانی از عهد پیغمبر اسلام ببعد واجب شده است که قسمتی ازدرآمد خود را بخاندان رسول مجاناً واگذارد. درواقع پیغمبر اسلام نسبت باولاد خود مرحمت خاصی کرده و در مکلف ساختن مردم ازراه دین بنگاهداری ذریهٔ خود پیش بینی دقیقی بکاربسته است بهمین جهت کمتر سیدی را می بینید که بینواوسروضع اونامرتب باشد، بعضی ازایشان که بدنبال شاه می آمدند براسب عربی زیبائی سوار بودند که زین و برگی پرتجمل داشت

این طایفه البته با سائلین بکف بسیار فرق دارند ووضع متکبرانهٔ ایشان میرساند که اگرهم دستی پیش کسی دراز میکنند بحاجت خواهی نیست بلکه برای گرفتن حقی است که مردم باید آنرا بایشان بپردازند وقرض آنرا بگردن دارند.

۱ـ تصور میرود که دراین تشخیص مؤلف را اشتباه دست داده زیرا که چنین امتیازی بین اهل عمائم در عهد ناصرالدین شاه وجود نداشته بخصوص که رنگ عمامه هیچوقت درایران معرف مذهب کسی نبوده. (مترجم)

غیراز سادات طبقهٔ قابل اعتناء دیگری در ایران هستند که بآنها درویش میگویند وکار ایشان بیشتر اینست که پای پیاده ازاین‌شهر بآن شهر بروند و زندگانی را بسؤال بگذرانند ، طبری بردوش و کشکولی دردست دارند وغالباً داستان رستم یا شرح حال علی بن‌ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین یا سر گذشت خود را بطریق نقالی روایت میکنند . این‌دراویش سراسرایران وهندوعربستان‌را میگردند وبنام کسانی که استطاعت زیارت کعبه یا مشاهد مقدسه را ندارند‌بآن نقاط میروند وخرج سفر خود را ازهمین‌مردم بتناسب توانگری‌ایشان میگیرند و ازآنجا مهر وتسبیح وتربت که شفای هر دردی بشمار میرود یا اشیائی که با خود داشتن آنهاموجب خوشبختی محسوب میشودهمراه می آورند و آنها را بطالبان آنها میفروشند .



یکی از سادات محترم (مرحوم سید محمد طباطبائی)

اما باید دانست که درآمد این طایفه هیچوقت بپای عایدات سادات نمیرسد ووضع سرولباس آنها خود شاهد این مدعی است چه اغلب شلواری کوتاه از کرباس سفید در پا ویك قطعه کرباس یا پوست گوسفند بردوش دارند ولی با وجود این لباس بی‌تناسب با مناعت تمام حرکت میکنند و ازاین‌زندگانی آزاد منشانهٔ خودکاملاً راضی بنظر میرسند

درایران گدائی اقسام عدیده دارد و بهمان نسبت که عدد گدایان بیشمار است طرق گدائی نیز لاتعد و لاتحصی است .
گذشته‌از سادات و دراویش وبینوایان واقعی که دم دروازه‌ها و در بازارها دیده میشوند عده‌ای خوره‌ای در بیرون‌شهرها هستند که آنها را از آبادیها دور کرده‌وایشانرااز نزدیکی بمراکزمسکونی ممنوع ساخته‌اند ، این بیچاره‌ها هروقت مسافری رادرحین عبورمیبینند بجلوی اومیدوند وبایك دست صورت خود را میپوشانند و دست دیگر را بتکدی دراز میکنند ۰ انصافاً هیچ منظره‌ای ازاین تنفرانگیزتر وجانسوزتر در دنیا وجود ندارد ۰





دوتن درویش

۱۶ اکتبر - ۲۰ صفر

قزوین در ۲٤ فرسنگی یعنی ۱٤۰ کیلومتری طهران قراردارد ، این‌فاصله را با کالسکه میتوان درچهارده ساعت طی کردبشرط آنکه درپنج‌منزل اسبهارا عوض کنندولی ما منزل بمنزل سفر میکردیم . همینکه ازدروازهٔ کاشی کاری شدهٔ طهران که در روی آن رستم را درحال برزمین زدن دیوسفید نقش کرده‌اند خارج شدیم درراه مستقیم خوبی که درمیان دشتی‌غیر مزروع ترتیب داده‌اند افتادیم ۰

برای آنکه کسی ملتفت ساختمان سرسری این راه شود هیچ لازم نیست که مهندس باشد زیرا که یك عدهٔ عمله فقط خاروخاشاك زمین را برچیده و دردوطرف آن دو گودال نسبةً عمیق کنده و مقداری خاك وشن درچاله ها ریخته وآنرا باین ترتیب تسطیح نموده اند عرض این جاده قریب سه برابر از راههای ما معروف براههای ملی بیشتراست ولی باید گفت که این اندازه عرض چندان لازم هم نبوده .

این راه چون تازه ساخته شده بسیارخوش منظره و هموار است وکالسکه ها بدون تکان ازآن میگذرند لیکن شك میرود که بتواند حتی با عوارض یك زمستان مقاومت کند و همچنان سالم بماند .

شاه باین راه مینازید ومیگفت که یك ملیون خرج آن شده و نمیدانست که اگر بخواهند آنرا چنانکه باید بسازند صدملیون هم بیشتر خرج برمیدارد .

اردوی ما را درطرف جاده در بیابان نزدیك کمندر زده بودند ، من در نزدیك چادرخود قطعاتی ازصخره‌های کوه که آب آورده بود وبنظرعجیب میرسید دیدم ، خوب که دقت کردم درمیان آنها سنگهائی سخت بالوان مختلفه دیدم ازجمله چند قطعه یشب و دو قطعه عقیق شیرفام که بعضی اشعهٔ آبی از آن بیرون میخاست و آنرا بچشم گربه شبیه میکرد یافتم .

بمن گفتند که ازاین احجاردر ایران زیاد بدست می آید. آنوقت ملتفت شدم که ما در مملکت فیروزه و درسرزمین عجایبی هستیم که شاید در روی کرهٔ زمین براثر انقلابات معرفة الأرضی زودتر ازسایر نواحی خشکی بوجود آمده باشد .

۱۷ اکتبر - ۲۱ صفر

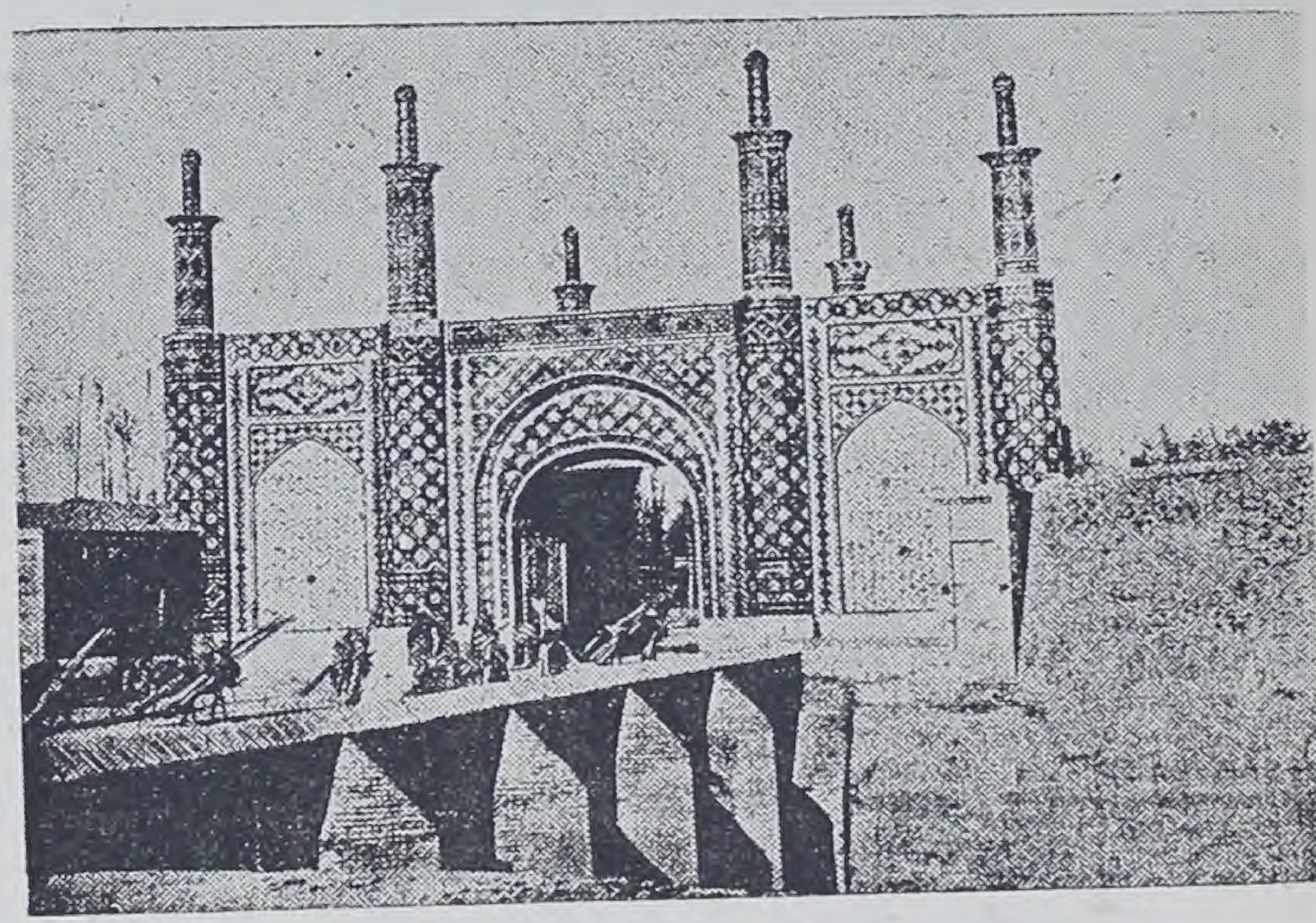
طوفان شدیدی که با باران همراه بود یك قسمت ازشب را نگذاشت بخوابم چه رعدی که در کوه طنین‌انداز بود شدت فوق‌العاده داشت ، با این حال بارانی که بردشت باریده بودمختصر بود بنحوی که سطح زمینها همان‌خشکی دیروز را داشت و موقعیکه حرکت کردیم یعنی ساعت نه صبح کالسکه ها همان گرد و خاك روز پیش را بآسمان بلند میکردند .

در طی راه در طرف چپ نزدیك بما یك سلسله کوه قرار داشت که خشکی آن درزیر آفتابی سوزان ازخشکی بیابان هیچ کمترنبود ، با این حال بوته‌های خاری که در بعضی ازدره‌ها برروی هم جمع آورده بودند میفهماند که نباتاتی بردامنهٔ این کوهها وجود داشته و آفتاب تابستان آنها را سوزانده است . قله‌های بلند دورتر برنگ بنفش تیره‌ای درنظر جلوه میکنند .

کمی بعد یعنی قریب بساعت یازده بقشلاق رسیدیم وچادرما اگرچه از حرارت آفتاب که حتی دراین ساعت هم شدید بود جلوگیری نمیکرد باز ما را از گرد و خاك پناه میداد.

۱۸ اکتبر - ۲۲ صفر

از قشلاق ازهمان راه وباهمان وضع بینگی امام رسیدیم، اما ظهر بود وحرارت کمال شدت را داشت ، درطی راه فقط دردامنهٔ کوه خانه های چند آبادی را با چند درخت ازدور می دیدیم.



دروازه قزوین درطهران

ینگی امام چیزی نیست جز یك مزار و یك کاروانسرا و یك آبادی ، مزار آن گنبدی‌دارد مرکب ازچند مربع مستطیل که درروی آن بنائی منظم قرار گرفته وبکاشیهای آبی قشنگی مزین شده . حیاطی پر درخت در جلوی آن است ودیواری بر گردآن حیاط کشیده‌اند،این بنادرطرف راست‌جاده درجلو کاروانسرا ساخته شده وآبادی که بشکل قلعه ایست و اردوی ما را در پشت آن زده اند روبروی ما ودرطرف دیگر جاده قرار دارد .

امروز کرم دزد معروف ایروان بدیدن من آمد ، شاه لابد برای اینکه از جانب اوخاطرجمع باشد اورا باخود بطهران میبرد . بمن گفت که سی ویك سال دارد ودوازده سال است که بشغل‌شریف دزدی مشغول است‌ولی تصمیم گرفته است که ازاین ببعد بحرفه‌ای دیگر بپردازد .

۱۹ - ۲۳ صفر

هرقدر پیشتر میرویم عدد‌آبادیها و اراضی مزروع وآب یاری شده بیشتر میشود. در-کردان ازروی پلی گذشتیم و در کرج از روی پلی دیگر و در تلك که در کنار چپ نهر کرج قرار دارد یعنی در مقابل قصر سلیمانیه چادر زدیم .

از هرطرف آبادی هارا می بینیم ، درمیان آنها کرج که در دامنهٔ کوه بنا شده منظرهٔ شگفتی دارد و بر جاده و شهری که نام خود را از آن گرفته مشرف است ۰

۲۰ اکتبر - ۲٤ صفر

صبح وقتیکه از خواب بر خاستیم بسیار شاد بودیم زیرا که فراشها را دیدیم که چادرها را تا میکنند و یقین کردیم که این منزل آخرین منزل سفر ماست و چند ساعت دیگر وارد طهران میشویم . برق شادمانی از چشمان مسافرینی که بخانه ها و کسان خود نزدیك میشدند میدرخشید وهر کس خود را تا حدی که میسر بود می آراست تا در ورود بطهران بهتر درجزء ملتزمین رکاب در انظار جلوه کند ، من هم لباس نظامی خود را در بر کردم .

هنوز بیش از نیم ساعت راه نرفته بودیم که قلهٔ زیبای دماوند در طرف دست چپ ما برفراز سلسلهٔ البرز نمودار گردید و قامت بلند خود را بهمه نمود .

گرما طاقت فرساست و چنین بنظر میرسد که شدت آن قدم بقدم بیشتر میشود ۰

در شاه آباد که آخرین بار انداز بین قزوین و طهران است بسرعتی ازمیان گرد وخاك میتاختیم که ملتفت هیچ چیز نبودیم مثل این بود که کالسکه ها و اسبهاهم میدانستند که دوران سفرو خستگی آنها اندکی بعد پایان میپذیرد . همین سرعت سیر و کثرت گرد وخاك نمیگذاشت که ما تا بحصار و دروازهٔ طهران نرسیده بودیم آنرا از دور ببینیم ۰

این دروازه که برروی آن مناره هائی قرار دارد بنائی است با شکوه و سرا پا غرقه درکاشی است و در مقابل اشعهٔ آفتاب بجمال تمام میدرخشد .





فصل سوم

طهران - ارك و عمارات آن - وضع شهر

اعلیحضرت شاه در روز یکشنبه ۲۴ صفر ۱۳۰۸ مطابق با ۲۰ اکتبر ۱۸۸۹ سه ساعت از آفتاب برآمده ازدروازهٔ قزوین باجلال تمام بطهران داخل گردید.

کوچه‌های طویل و میدان وسیع وخیابانهای عریضی را که در دوطرف آنها چنار های بلند و نارونهای زیبائی بود سراسر زینت کرده ودر هر قدم طاق نصرتهائی بسته بودند.

من و اعتمادالسلطنه نزدیك بساعت چهار بقصر رسیدیم وازدر پشت که نمایان نبود وچندتن سرباز در آنجا قراول میدادند وبما احترام گذاشتند بآنجا قدم گذاشتیم.

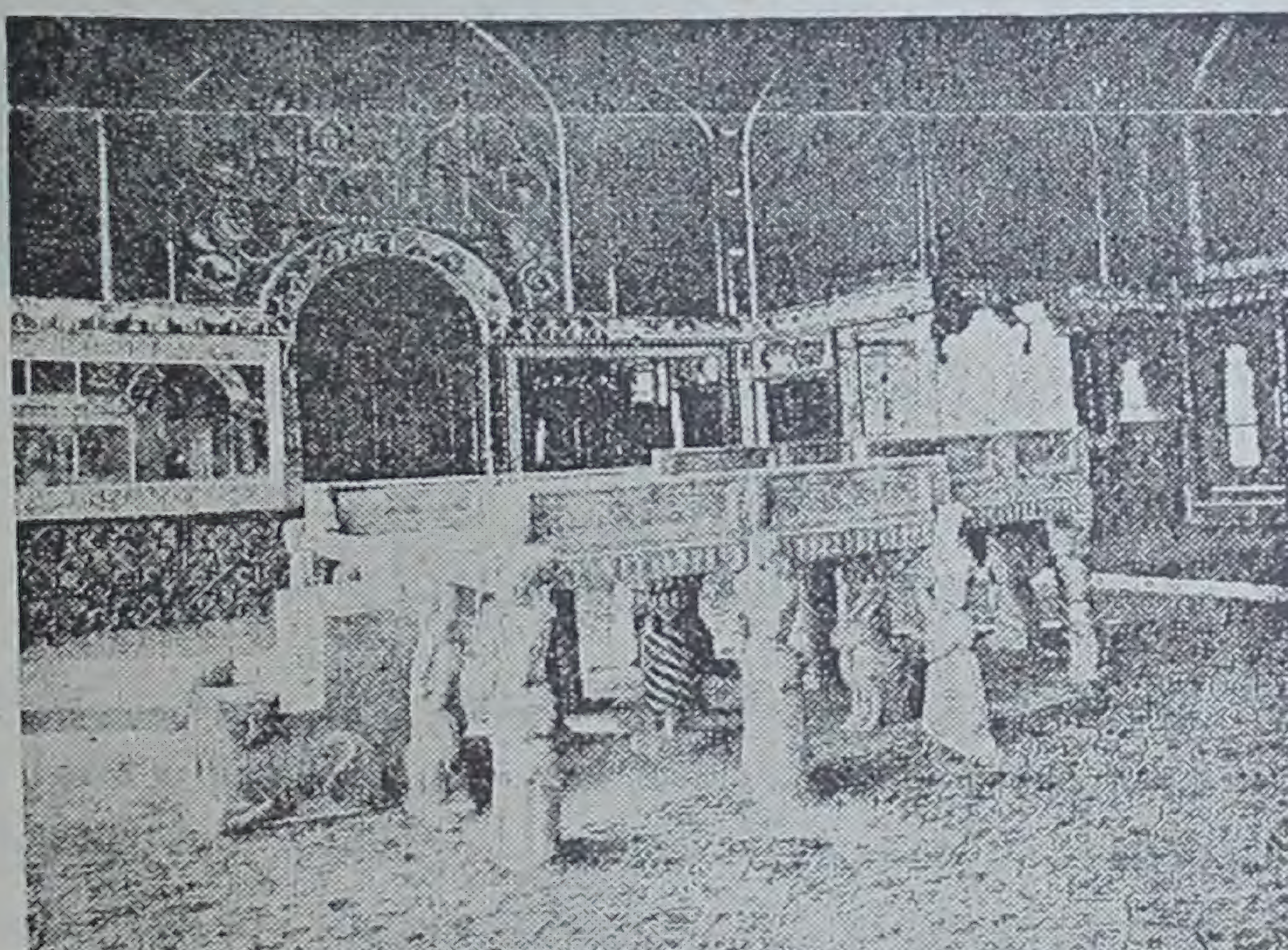
بلافاصله بعد از این در عمارت منفردی است در میان باغ بنام تخت خانه که تخت معروف بمرمر در آنجاست ومراسم سلام رسمی شاهانه در آنجا برگذار میشود.

تالاری که این تخت در آن قراردارد و ما بآنجا داخل شدیم تالار بزرگی است که از جهت ارتفاع با قصر سلطنتی همدوش وجلوی آن بکلی بازاست وآن متکی بدوستون بلندمارپیچی شکل است که باگل وبوته های کم رنك ظریفی آنها را مزین ساخته‌اند. بدیوارها چند صورت از سلاطین نصب شده که آنها را در قابهای مطلا گرفته‌اند وسایر قسمتهای آن آیینه کاری است وسقف را نقاشی کرده‌اند.

تخت مرمر که در وسط قسمت مقدم تالار نهاده‌شده یك قطعه مرمر سفید رنگی است مایل بزردی وطلاکاریهای آن ازدور مانند عقیق میدرخشد.

این تخت که بشکل بستری ساخته شده از یك میزی مرکب است که قسمت بالای آن از قسمت پائین کم عرض تر است واطراف آن بارتفاع یك متر بر مجسمه‌هائی‌ودر قسمت وسط بر دو ستون مارپیچی متکی است که در زیر یکی از آنها دوشیر نشسته نهاده است .

روی تخت متکائی است که آنرا بظرافت تمام مثل‌یك قطعهٔ قلابکاری شده‌ساخته‌اند و دردو طرف آن‌دو ستون‌مارپیچ کلفتی است که‌گویا آنهارا قبلاً برای مصرف دیگری درست کرده بودند .



تخت مرمر

در دورادور تخت راهرو کم ارتفاعی است که هردو روی آنرا باکتیبه‌پر کرده‌اند درپایه تخت سمت کناره‌ای که باز است دوپله گذاشته‌اند که پلهٔ‌زیرین بردوشیرخوابیده و پلهٔ بالا بردو مجسمه از صور افسانه‌ای تکیه دارد .

قالیچهٔ کهنه‌ای که لطافت بافت آن ازحدوصف خارج مینمایدورنگهای آن باوجود دستبرد زمانه هنوز تناسب وجلائی خاص‌دارد دربالای تخت پیشاپیش بالش گرد ضخیمی تقریباً بعرض تخت افتاده است . اطراف این بالش را مروارید دوخته و درانتهای آن دو رشته مروارید درشتری است که‌در درشتی‌دانه کم نظیرند .

مرا درپشت این تخت‌قدری متمایل بپهلو قراردادند تا تمام‌جزئیات‌سلام‌را بخوبی

ببینم . نزدیك تخت پیش ازآمدن شاه دوبرادر اعلیحضرت و پسر کوچکتر او که طفلی صبیح بود و مرا باو معرفی کردند ایستاده بودند .

جلوی قصر یعنی در باغ دورادور حوض مستطیلی اعیان دولت و نمایندگان عالی رتبهٔ هریك از طبقات قرار داشتند . نظامیان را بسهولت از کلاهشان میشد شناخت . این کلاه که از پوست بخاراست مثل کلاه ملی ایرانیان دیگر است با این تفاوت که کلاه نظامی کوتاه تر و بشکل استوانه است درصورتیکه سایر کلاه ها رامخروطی و بلند تر میسازند .

صاحب منصبانی که من دیدم نیم تنه‌ای از ماهوت آبی تیره ببردارند ودرجاتشان یا بسبك نظام روسیه روی دوش یا برسم اطریش بریقهٔ نیم تنه‌شان دوخته‌شده .

روحانیون عمامه‌ای سفید که قالب سر ایشان است برسردارند وقبایشان معمولا روشن ویك پارچه است فقط سادات و حجاج عمامه هائی سبز یا سفید بوضعی خاص بر سر میگذارند .

قضاة کلاهی بلند و استوانه شکل برسردارند که دور آن یک قطعه شال کشمیری کم‌زینت پیچیده اند و جبه‌هاشان ازشال های کشمیری نخلی ترتیب‌داده شده .

مردم دیگری‌هم در میان‌حضار دیده میشوند که با وجود همرنگی در کلاه‌مراتب و مقامات مختلفهٔ آنان را از جبه های شال کشمیری گشاد و تکمه‌های قیمتی آنها که‌شاه بپاداش خدمات یابرای نمودن لطف‌خود بایشان بخشیده میتوان تمیزداد .

هنگامیکه من مشغول تماشای این منظره بودم‌ناگهان‌جمعیت‌رادیدم که بحال تعظیم‌ورود شاه‌را بباغ استقبال کردند . شاه که با طمأنینه پیش‌می‌آمد بتالارداخل‌شد و بوضع‌مرسوم ایران برروی تخت مرمر نشست وببالش مروارید دوزی‌تکیه کرد .

قطعات الماس و یاقوت‌و زمرد لباس او میدرخشید وجیقه‌ای که بشکل‌بادبزن بعنوان شعار شاهی بر کلاه داشت مثل سر دوشیهای پهن او ازمقدار کثیری الماس درست شده واحجار کریمهٔ بزرگ بالوان مختلف بر سینهٔ اواز دوش‌تا کمر نصب‌وبرحمایل وخنجراو سوار‌است وچند قطعه الماس‌را که‌بدرشتی گردواست بجای تکمه برلباس پادشاه‌دوخته‌اند

همینکه شاه نشست دو نفر که عمامه‌ای بلند بر سر و جورابهای بلند قرمزی که تا بالای ران ایشان می‌آمد برپاداشتند ودر دوطرف تخت‌ایستاده بودند جلوآمدند،یکی یك فنجان قهوه دیگری غلیونی بشاه تقدیم کرد که بسیار زیبا بود ودانه های فیروزه‌بر آن نشانده بودند اوقاتیکه شاه بکشیدن غلیون مشغول بود از احدی نفس بر نمی‌آمد، چون غلیون تمام شد اعلیحضرت نطقی کرد که مختصر آنرامترجم اول شاه باین شکل برای من خلاصه نمود :

« کسانی که در غیاب ما مأمور ادارهٔ مملکت بوده‌اند بخوبی از عهدهٔ‌وظیفه خود برآمده و ما از ایشان راضی هستیم . در ممالکی که سفر کردیم همه‌جا مارا سلاطین و دولتها بخوبی پذیرفتند وازایشان ممنونیم».

همینکه نطق شاه تمام شد سیدی جوان بایراد خطابه‌ای پرداخت که‌ازبس آنرا تند میخواند وبا صدای‌خشنی ادا میکرد همه را بتنفر آورد . بعد از اونوبت بپیرمردی رسید که برعکس آن سید چنان خطابهٔ خودرا آرام وآهسته میخواند که هیچکس آن را نمی شنید . در آخرکار عده‌ای دسته جمع سرودهائی در مدح شاه‌خواندندوسلام‌پس از یك ساعت بانجام رسید واعلیحضرت برخاست ودر سمت دست چپ از پشت درختان بعمارت گلستان رفت .



سلام تخت مرمر

کسانیکه در سلام شرکت کرده بودند بوقار تمام ازدر های مختلف بیرون رفتند و من‌هم که عشقی بدیدن این منظره داشتم پس از تماشای‌آن بیرون آمدم ودم‌دردیدم که درشکه‌ای منتظرمن است تامرابمهمانخانهٔ فرانسه۱ ببرد و وقتیکه‌بآنجارسیدم‌ساعت شش بود و پس از رسیدن دانستم که چند اطاق مهمانخانه را باختیار من گذاشته‌اند .

این مهمانخانه متعلق است بمسیو پره‌وو ۲ از فرانسویان اهل پن تاموسون ۳ بدفتر او رفتم ، دستور داد بار وبنهٔ مرا که آورده بودند ودرراهرو حیاط مهمانخانه‌بود باطاقهائی که برایم تعیین شده بود ببرند .

موقعیکه داشتیم ازواقعهٔ جانسور مرك پسر بیست و نه‌ساله‌اش که بچرك کبدفوت کرده بود صحبت میکردیم چشمم در بالای بخاری بعکسهائی از نظامیان فرانسوی‌افتاد و در میان آنها عکس پسرعم خود را شناختم که لباس خدمت طبیب‌نظام رادربرداشت.

Pont à - Mousson - ۳ M. Prêvot - ۲ Hotel de France - ۱

پره وو بمن گفت که این عکسها از شاگردان پدرم است که در استراسبورگ معلم شمشیر بازی بود . گفتم عجب شما پسر همان پره وو نیك سیرتید که بمن هم در شهر زیبای استراسبورگ شمشیربازی را در فاصلهٔ سنوات ۱۸۶۱ — ۱۸۶۳ میلادی بروش اهالی جزیرهٔ سیسیل تعلیم داده ؟ گفت بلی ، سپس دراین باب بتفصیل صحبت کردیم بعد گفت که خود من هم چندین سال در شهرادسا بتعلیم اسلحه بازی مشغول بودم ودرآنجا ازدواج کردم ، آنگاه بایران آمدم و قریب بیست وپنج سال است که در ایفجا ساکنم و برای آنکه خانوادهٔ خود را نان بدهم تا بحال چندین شغل پیش گرفته‌ام چنانکه گاهی شیرینی پز شاه گاهی امتیاز دار نفت کارخانهٔ چراغ برق طهران بوده وحالیه مهمانخانه‌دارشده‌ام و زن و دو پسرم درهمین مهمانخانه مغازه‌ای دارند که در آنجا اقسام امتعهٔ فرانسه را بفروش میرسانند .

مهمانخانهٔ فرانسه دارای نمای خارجی زیبائی است ، همینکه از درآن داخل شدید بباغ پر ازگلی میرسید که دورادور آن اطاق است و پیشتر دالانی متکی برستون‌های متعدد دارد که جلوی تابش شدید آفتاب را میگیرد .

منزلی که برای من معین شده و در ته باغ است مرکب است از يك اطاق خواب و يك اطاق پذیرائی که هردو نسبةً تمیزاند .

۲۱ اکتبر = ۲۵ صفر

امروز نخستین باری است که من باید در قصر سلطنتی بحضور اعلیحضرت برسم و من در این باب بزحمت بزرگی گرفتار شده‌ام زیرا که نمیدانم باچه لباسی بایدشرفیاب شد ، تابحال اطبای سلف من بدون استثنا برسم جاری وبادب ایرانی باکلاه و بی کفش بحضور میرفتند . کندن کفش برای من سخت دشوار بود اما چون نظامی هستم و لباس نظام دربرداشتم کلاه خود را میتوانستم برسر داشته باشم . تصمیم گرفتم که با لباس نظامی و کلاه برسر باچکمه شرفیاب شوم و اگردر باب کفش ایرادی بمن شود بگویم که برپا داشتن چکمه نیز از لوازم نظامی بودن است ومن نمیتوانم آنهاراپیش مردم بیرون بیاورم زیرا که دراین‌صورت باید شلوار خود را هم که از پائین بآنها بسته است پیش چشم همه بکنم .

بهمین حال روز ۲۵ صفر برسر سفرهٔ نهارشاه حاضر شدم و دیدم که بیشتر نظر حاضرین بلباس من است و کمتر بچکمهٔ من توجه دارند . شاه هم از دیدن لباسی که پوشیده بودم تبسمی آشکار نمود ومن راحت شدم ومسألهٔ حفظ کفش درمواقع شرفیابی برای من حل شد .

۲۳ اکتبر = ۲۷ صفر

روزهای اولی را که تازه بطهران رسیده بودم غیر از حاضر شدن بسر خدمت

بدید و بازدید نمایندگان سیاسی و اعضای خاندان سلطنتی یا اعیان و صاحب‌منصبانی که با دربار رفت و آمد دارند ومن ایشانرا در آنجا می بینم گذراندم .

اکثر وزرای مختار خارجی مقیم طهران را قبلاً میشناختم مثلاً سفیر عثمانی خلیل بیك که مردی خوش معاشرت است سابقاً در دربار نیکلا امیر قراطاغ مقیم بود و من اورا در آنوقت که فقط عنوان فرستادهٔ سلطان را داشت در آنجا شناخته بودم وتمام‌مدت زمستان سال ۱۸۷۹ - ۱۸۸۰ میلادی (۱۲۹۶ قمری) در تنها مهمانخانه ای که در چتی‌نیه وجود داشت همسایه بودیم .



عباس میرزا ملك آرا

وقتیکه اورا درقصر گلستان دیدم اگرچه زندگانی نسبةً سخت چرناگورا را از یادبرده بود بازروی نیمکت راحتی که نشسته بودیم وباهم چای اعلای روسی صرف‌میکردیم بسیاری ازخاطرات دور آن ایام را بیاد یکدیگر آوردیم .

وزیرمختار فرانسه مسیو دبالوا ۱ که در ایام اقامت شاه بپاریس آمده ومن اورا در آنجا دیدم هنوز درمرخصی است وبطهران بازنگشته .

شاهزاده ملك آرا و شاهزاده عبدالصمد میرزا که در طهران ساکنند هر دو برادر شاهند ، سومین ایشان رکن الدوله است که این ایام بسمت ایالت در مشهد اقامت دارد .

ملك آرا پیرمرد خوش سیمائی است که ریش وموی سراو سفیدشده وباقامتی بلند لباسی چسب مثل نظامیان دربرمیکند .

در پذیرائی بسیار با لطف و مؤدب است وبا اینکه در نظر اول خوش برخورد بنظرنمیرسد ولی پس از گرم شدن صحبت خون گرمی و ملاحت او آشکار میگردد و چون در دنیا بسیار چیز دیده و سرد و گرم فراوان چشیده محاورهٔ او خالی از تنوع و لطف نیست .

وی اگرچه این ایام براحت زندگی میکند و دچار مزاحمتی نیست لیکن همیشه این طور نبوده بلکه سالها درعذاب تبعید وغربت سر کرده ومقارن جلوس ناصرالدین شاه ازترس جان ایران را ترك گفته وسالیان دراز درخارج ازوطن خود میزیسته است . پس از مراجعت بایران بهمین زندگانی سلامت قناعت ورزیده و درپی مقام وامتیازی دیگر نرفته ست .

برادر کوچکترش عبدالصمد میرزا ملقب بعزالدوله جوانی کوتاه قامت و نحیف المزاج است و تمام سعی او اینست که نقاهتی نداشته باشد . موقعی که من برای معالجهٔ او رفتم با وجود کسالت از صحبتش بدم نیامد و اورا در محاوره خوش مشرب دیدم .

یحیی خان مشیرالدوله که معمولاً اورامشیر میگویند ترقی خودرا مدیون پیش آمدی است که کاملاً ازنوع داستان های شرقی است باین معنی که این مرد بسیارزیرك درجوانی بفرانسه فرستاده شد تا تحصیلات خود را در آنجا تکمیل کند ، پس ازآنکه زبان ما را بخوبی آموخت چنانکه امروز آنرا بنهایت صحت بلکه ادیبانه تکلم میکند بطهران برگشت و شاه او را آجودان مخصوص خود کرد. و بهمین وسیله بمقام سلطنت تقرب حاصل نمود .

درسال ۱۲۷۵ موقعیکه اردوی شاه درمنزل حوض سلطان بود ویحیی خان درجلوی چادر پادشاه قراول میداد ودستور داشت که احدی را نگذارد بچادرداخل شود حاجی مبارك خواجه سرا خواست بزور بداخل چادر سلطنتی قدم گذارد ویحیی خان مانع شد . حاجی مبارك قمهٔ خودرا کشید وچنان ضربتی بصورت یحیی خان زد که بینی او را شکافت . شاه ازاین سروصدا ازچادر بیرون جست وچون برجریان قضیه اطلاع یافت امرداد تا فی المجلس گردن حاجی مبارك را زدند وتمام دارائی اورا بیحیی خان بخشید .

---

۱ - M. de Balloy

بعدازچندی ناصرالدین‌شاه خواهر تنی خود را بیحیی‌خان بزوجیت داد وباومشاغل عمده از قبیل حکومت های مهم واگذاشت واورا بالطاف جزیل سرافراز ساخت.

امروز مشیرالدوله درطهران در قصری با شکوه منزل دارد و این قصر را شاه باو بخشیده و او درآنجا باکمال مهربانی و مهمان نوازی از واردین پذیرائی میکند.

روزی وی مرا بآنجا دعوت کرد و گفت میخواهم دوبدو ازفرانسه و ازپاریس که همه وقت بیاد آنها هستم صحبت کنیم وازاین صحبت لذت ببریم.



یحیی خان مشیرالدوله

چندین بار بانهایت صمیمیت بمن گفت که‌تمام‌اسبها و کالسکه‌های من‌دراختیار شماست وباصفای‌خاصی دراین‌باب‌اصرار داشت. انصاف‌این است که من مردی باین بی‌ریائی و باین‌محبت ومهر کمتر دیده‌ام.

وزیرامور خارجه یعنی قوام‌الدوله مردی‌است سمین و تنومند، وقتیکه بدیدن او رفتم درست مثل مجسمهٔ بوداچهارزانو برروی فرشی نشسته و بچندبالش تکیه داده بود.

بمن گفتند که‌درزیر جلدی باین کلفتی فطانتی مخصوص نهفته است. این فطانت‌خاص ایرانی که بتزویر آمیخته است پیش کسی که‌بر سایر سیاستمداران ریاست و سمت‌وزارت خارجه رادارد البته باید بحد اعلی برسداما هرقدرمشیرالدوله باسراف و بذل‌و بخشش‌شهرت داردقوام‌الدوله نقطهٔ مقابل‌او بشمار میرود.

۲٤ اکتبر - ۲۸ صفر

خدمت روزانهٔ من در حضر و سفر منحصر بهمان‌حضور یافتن برسر سفرهٔ غذای‌شاه است.

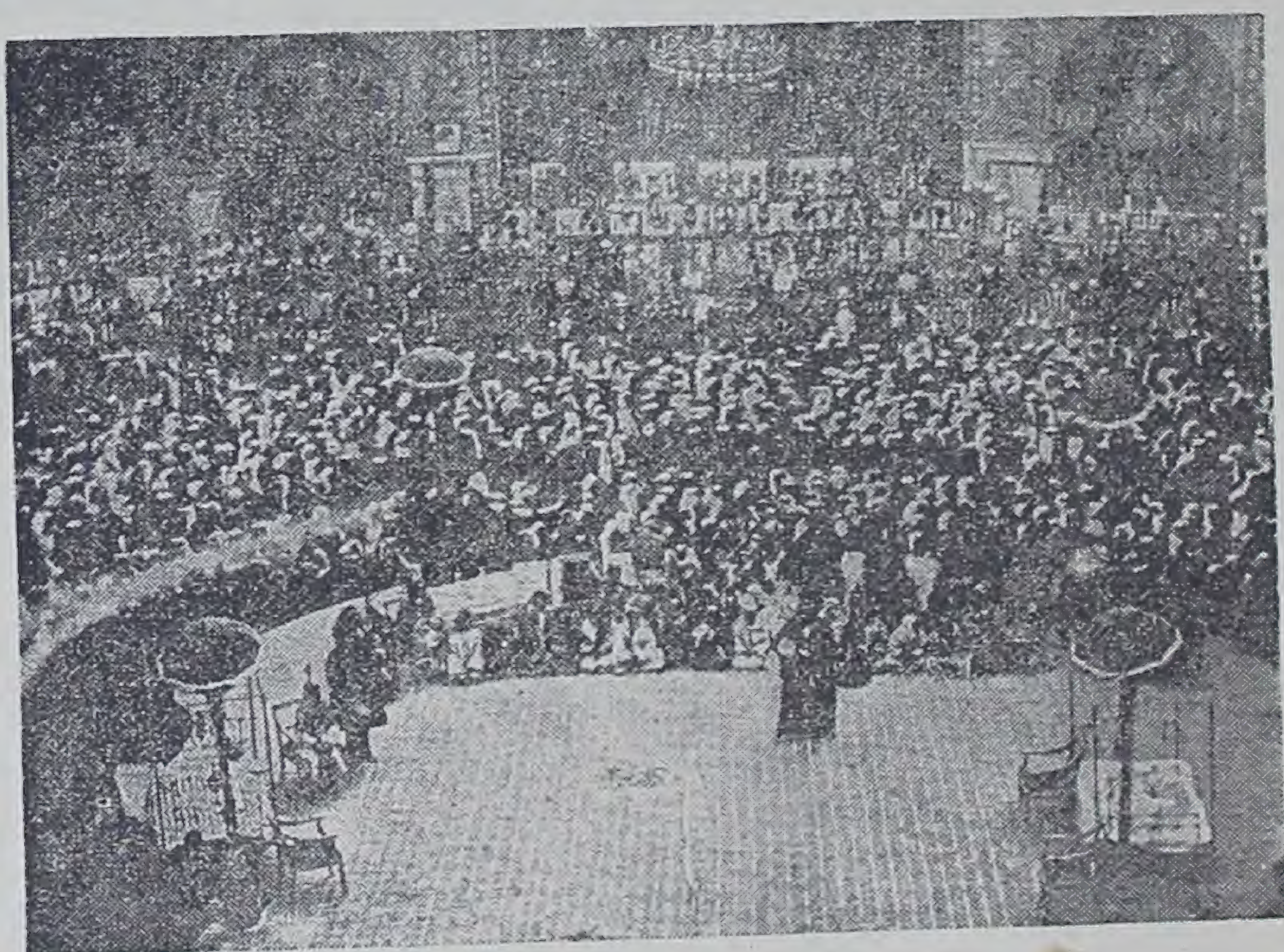
شاه عادةً سحرخیز است ومن بهمین جهت یکی از اولین کسانی‌هستم که‌زودتر خود را بقصر سلطنتی گلستان میرسانم وبانتظار مقدم شاه قدم میزنم و غالباً فرصت آنرا

دارم که قسمت های مختلف این قصر و باغ یعنی جاهائیرا که تا کنون ندیده ام بدقت ببینم وشاه هم دراین بابها ازهیچ لطفی نسبت بمن دریغ نمیدارد .

امروز بمن تکلیف کرد که باهم بتکیهٔ دولت بتماشای تعزیه برویم و تعزیه مثل نمایشهای مذهبی ما در قرون وسطی نمایاندن احوال و داستان ائمه و شهدای مذهب شیعه است۱ .

تکیهٔ دولت درارگ واقع است وجزء قصورسلطنتی قاجاریه است که آنهارا دورادور ارگ ساخته اند .

این بنای نیمه تمام سنگین را از همه طرف میتوان دید ، سقف آنرا که چندان استحکامی ندارد بر داشته وبجای آن میله های قوسی شکل آهنی قرار داده‌اند تا چادر را برروی آن بگذارند .



تعزیهٔ تکیه دولت

تکیهٔ دولت چندین در دارد ومااز در قصر گلستان بآنجا رفتیم و مارا مستقیماً یعنی بدون آنکه داخل تکیه شویم بطاقنمای مخصوص بردند.

اعلیحضرت زیبائی داخل تکیه‌را برخ من میکشید. این بنا شبیه بسیرك است وسه‌طبقه دارد و دیوارهای آن باکاشی مقرنس کاری شده . در طبقهٔ تحتانی در وسط تکیه سکوئی

۱- امسال چون شاه ایام محرم را در مسافرت بود مراسم تعزیهٔ سالیانه را بانتظار مراجعت اعلیحضرت بعقب انداخته و بجای دههٔ اول محرم دردههٔ آخر صفر اجرا کردند .

است مدور یك مترازسطح زمین بالاتر که روی آن سه تخت خواب آهنی ویك میز وچند صندلی ونیمکت ومقداری کاه (نمایندهٔ شنهای صحرای کربلا) نهاده‌اند . دورادورسکو موازی سطح زمین راهی اسب‌رواست و درحاشیه تکیه قسمت بلندی است که جمعی کثیر زن و بچه درآنجا برای تماشاگرد آمده‌اند وپنج ردیف پله را چراغ وشمعدان وآویز چیده‌اندوردیف پنجم تانزدیك طاق‌نماها بالا می‌آید .

طرف دست چپ ما نزدیك دیوار منبری ازمرمر سفید گذاشته‌اند که بعلت بلندی بر تمام صحنه مشرف است .

درگاه های طاق نماها همه هلالی‌است وبا اینکه آنها را کوچك وبزرگ‌ساخته‌اند باز دربنای آنها رعایت قرینه شده است . طاق‌نما های طبقهٔ زیریك دردارد در صورتی که دردو طبقهٔ دیگرطاق نماها سه‌دری است .

طاق نماهای پائین که در آنها مرد ها می‌نشینند وآنها را باچراغ وشمعدان و آویز های بلور و آینه و فرش وپارچه های الوان واثاثهٔ مختلف دیگر آراسته اند بطرف صحنه بازند و برای آنها مثل طبقهٔ دوم که مخصوص شاه است در نگذاشته اند ولی طاق نماهای مرتبه ای که اهل حرم در آنجا می نشینند پنجره های‌چوبی دارندکه آنهاراتاکمر بالازده بودند. منازل مرتبهٔ بالاهمه بهمین شکل است وبمن گفتند که نسوان اعیان را درآنجا جا میدهند .

بمن دستور داده شد که سمت چپ اعلیحضرت نزدیك دری که‌از آنجا بتوانم صحنه را تماشا کنم بنشینم ، ابوالحسنخان پهلوی من نشسته بود واز شاه دستور داشت که درباب‌هرچه می بینم یا میشنوم بمن توضیحاتی بدهد واونیز باکمال لطف چنین میکرد.

تعزیه شروع شد ، ابتدا تعزیه خوانهای سالخورده و خرد سال بلباس اهل بیت بمنبررفتند و با یاد آوری زندگانی ائمه و شهدا مردم را بندبه وزاری خواندند سپس یکمده فراش که فراش باشی در پیشا پیش ایشان قرار داشت ہا یك عده سینه زن اشعاری خواندند و دورسکو دور زدند بعد عده‌ای سی نفری که دوصنج چوبی در دست داشتند وبنظم مخصوصی آنهارا بهم میزدند جلو آمدند ،آنگاه نوبت بیک عده بیست نفری رسید که‌لباس اعراب بدوی برتن داشتند وحسین حسین گویان بسینه میزدند . بعد از ایشان یك عده که فقط شلواری بپا داشتند و نیم خیز نیم خیز بهوا می جستند وبشدت بسرو سینهٔ خود میکوفتند و درجلوی ایشان کسی که عمامه ای سبز بر سر داشت وایشان‌را بنوحه گری وادار میکرد نمایش دادند .

دستهٔ پنجم شش هیئت موزیکچی بودند که بتناسب موقع آهنگهای محزون یا مفرح مینواختند و یک عده هم اطفال گاه‌گاه دسته جمعی اشعاری میخواندند .

بعد از اینکه این مقدمات برگذارگردید تعزیه خوانان اصلی سوار اسب باالباس های رنگارنك وارد صحنه میشوند و باقیافه‌های جدی‌از اسب بزیر می‌آیند وبرسکو

بالا میروند و بخواندن اشعار میپردازند وچون باید صدای ایشان بگوش تمام‌حضار این بنای بزرگ برسد بآواز بلند یعنی تاآنجا که در سینهٔ ایشان‌نفس هست میخوانند و در ادای اشعار بحد اعلی بانگ و فریاد بر میدارند .

تعزیه امروز شرح شهادت حضرت حسین‌بن علی است و هروقت که اسم‌او برده میشود تمام فضا را ناله و زاری فرا میگیرد. در اواسط تعزیه که نمایش را اندك‌مدتی تعطیل میکنند یك‌عده سید و ملا برتخت مرمر بالامیروند و بالحنی مؤثر شرح‌شهادت امام را بیان میکنند و باردیگر مردم را بگریه و وزاری در می آورند و درهمین موقع ازبالای دیوارها چند فراش کرناهای خود را که رفیقم آنهارا صوراسرافیل می‌نامیدباد میکنند و با صدای دلخراش آنها برحزن این محفل دلگیر می‌افزایند .

همینکه تعزیه پایان یافت سواره نظام و پیاده و زنبورکخانه وموزیکچیان که‌یکی ازایشان سرود معروف به «آتش نشانان‌نانتر۱» را مینواختند از جلوی شاه میگذرند سپس شاه بر میخیزد و این جلسهٔ طولانی‌چهار ساعته که با غروب کردن آفتاب انجام می یابد تمام میشود . این نمایش فقط از لحاظ آنکه برای من تازگی داشت اندکی‌خاطر مرا بخود مشغول کرد والا متضمن لطف دیگری نبود اما شاه عیناً مثل اینکه تابحال چنین محفلی ندیده بود بآن‌اظهارعلاقه میکرد مخصوصاً وضع‌آرایش تکیه‌رابسیارمیستود ولی معلوم بود که خود تعزیه چندان در او مؤثر نیفتاده واگر تظاهری دراین‌باب میکند برای آن است که اطرافیان زیاد ملتفت بیعلاقگی او باصل تعزیه نشوند .

۲۵ اکتبر - ۳۰ صفر

در دههٔ اول محرم در غالب نقاط طهران مراسم تعزیه برپا میشود ومناظری‌پیش می آید که چیزی غیر از وحشیگری نیست .

یك عده بیسروبی‌پا پس از آنکه تعزیه درروز دهم محرم پایان یافت بکوچه ها میریزند وسر خود را باقمه و قداره میشکافند و حسین‌حسین کنان خیابانها وبازار ها را تا وقتیکه نفسشان بگیرد طی‌میکنند .

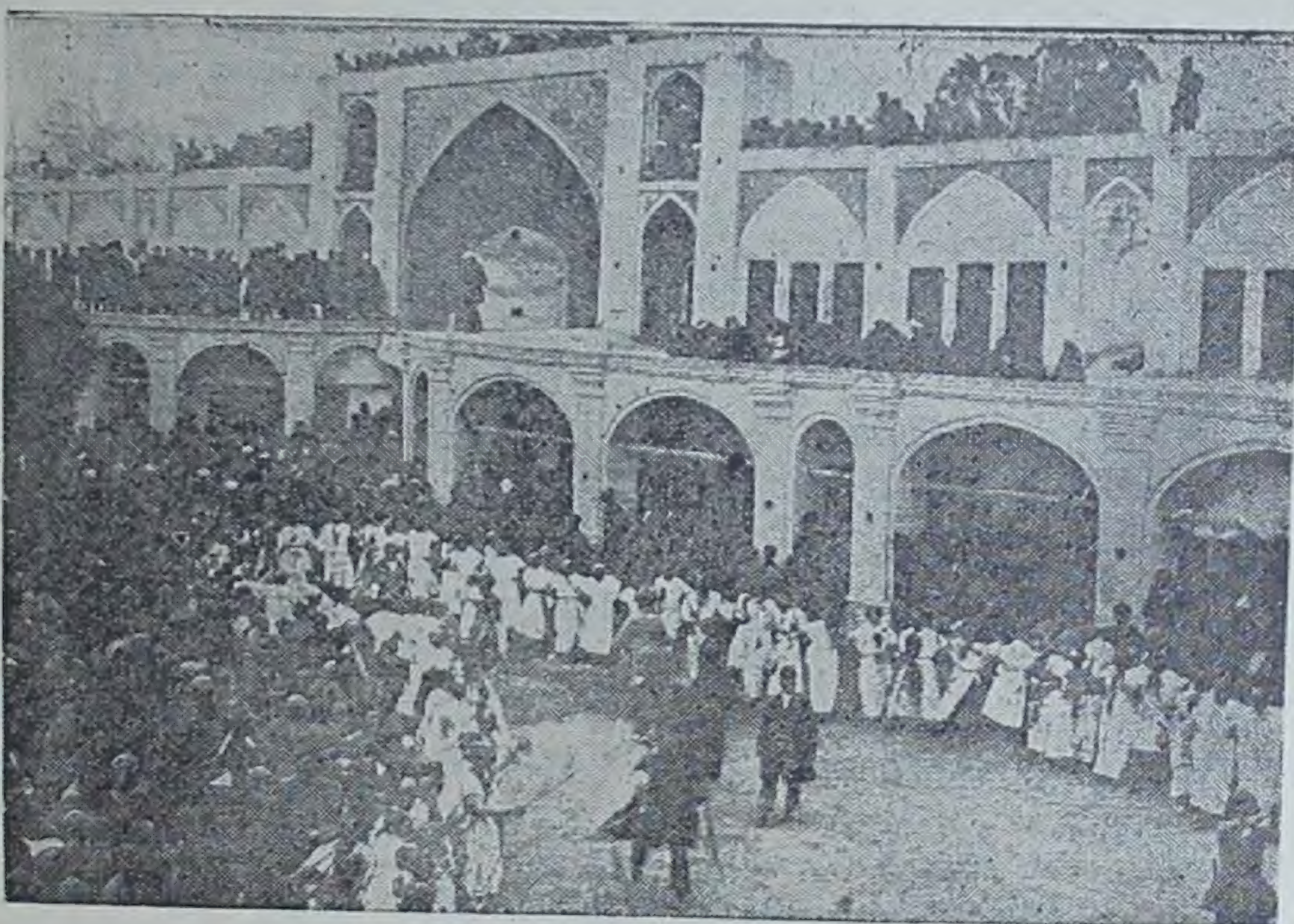
این قبیل نمایشها درتمام بلاد ایران بخصوص در روز عاشورا زیاد دیده میشود و اگرچه درمیان نمایش دهندگان یك‌عده معتقد متعصب وجود دارد لیکن غالب‌آنها کسانی هستند که ازروحانیون پول میگیرند و بااقدام باین قبیل تظاهراتی که از روی ایمان یا بعشق پول صورت می‌پذیرد بگرمی بازار آن طبقه کمك میکنند .

۳۱ اکتبر - ۶ ربیع الاول

قصرزمستانی اعلیحضرت هم مانند تکیه درارگ واقع است وارگ جائی است که آقا محمد خان قاجار ازابتدای تأسیس سلسلهٔ قاجاریه آنرا محل اقامت خود قرار داده‌و

۱- Pompiers de Nanterre

علت این اختیارهم ظاهراً این بوده که طهران بکوه نزدیك و بر سر راه استر آباد وطن قاجاریه اتفاق افتاده وآقا محمد خان که این شهررا پای تخت خود کرده برای آن بوده که درصورت بروز خطری بسهولت بتواند باستر آباد فرار نماید وخود را در پناهی امن قرار دهد .شهر جدید طهران درخارج ازحصار قدیم بناشده .



قمه زنهای روز عاشورا

ارك بصورت مثلثی منظم است که در وسط طهران واقع شده وقسمت اعظم آن ازشمال بجنوب متوجه و محدود است ازشمال بخیابان مریضخانه و میدان توپخانه ، از جنوب بخیابان جبه خانه ، از مشرق بخیابان ناصریه واز مغرب بخیابان جلیل آباد ، دو خیابان الماسیه ونایب السلطنه ازشمال بجنوب وخیابان دراندرون ازمشرق بمغرب آن میگذرند

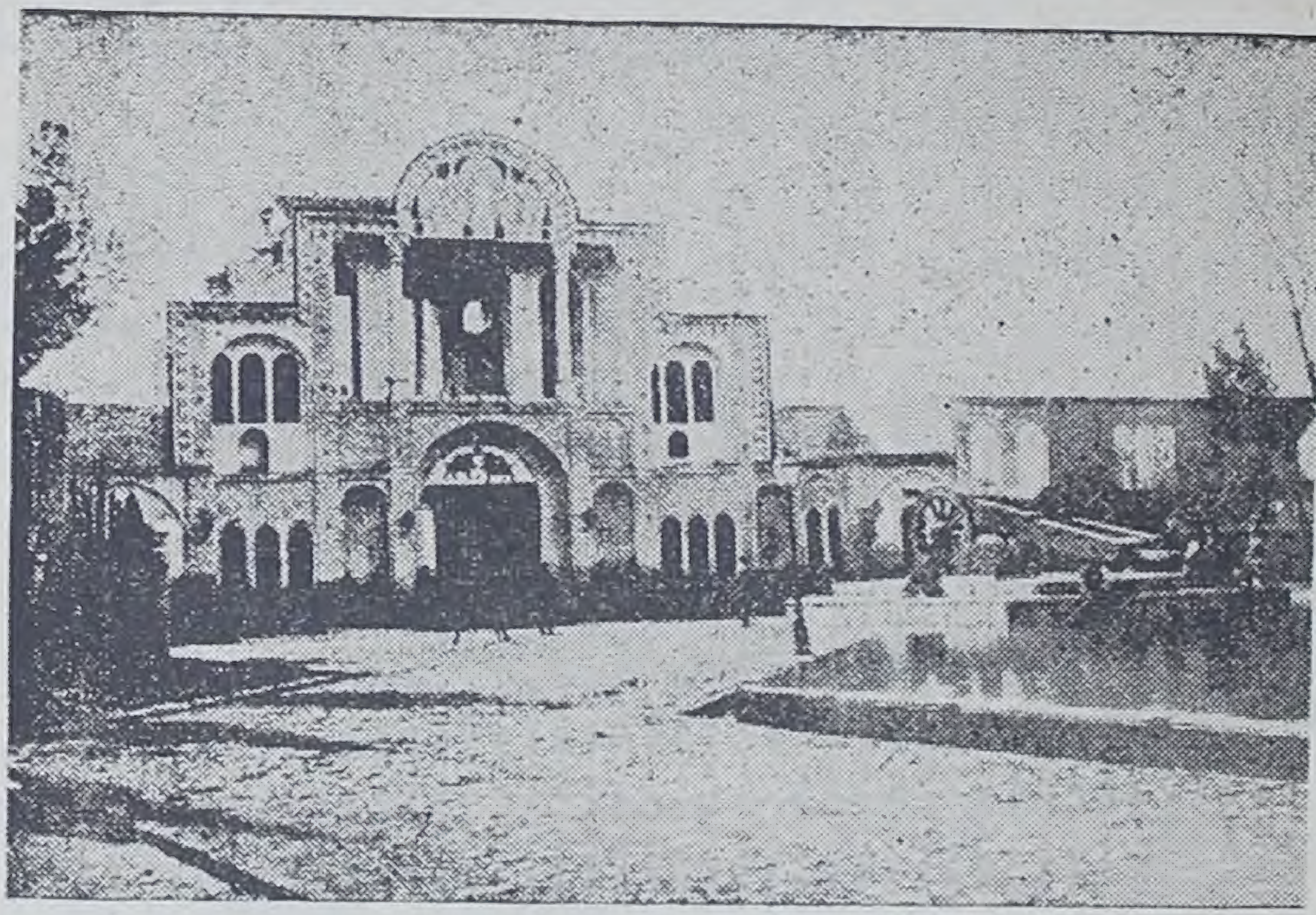
هریك از این خیابانها سردری دارند که چند تن قراول از آنها حفاظت میکنندو وقتیکه آنهارا ببندند ارك از سایرقسمتهای شهر مجزا میشود .

در بالای یکی از این سردرها یعنی آن که بمیدان ارك راه دارد نقاره‌خانه قرار گرفته ودر آنجا صبح وعصر یك عده مطرب ورقاص طلوع و غروب‌را بشادی تمام‌اعلام میکنند و شاید این یکی از آداب پرستندگان آفتاب باشد که ازآیین‌زردشتی باقی‌مانده همچنین محتمل است که آهنك ها واشعاری که این جماعت میخوانند وآلات طرب‌ایشان مثل دنبك و شیپور وکرنا های مسی مثل آنهاکه در تعزیه دیده بودیم خیلی قدیمی و از نسلی بنسلی منتقل شده باشد .

در وسط میدان ارك که آنرا میدان شاه نیز می نامند توپ مروارید قرار دارد

و این توپ هم مثل مساجد و اصطبل شاهی درحکم بست است !

حصارهای کهنه و بلند ارك در قسمتهائی که بنای تازه‌ای نشده همچنان برپاست و قصر سلطنتی که نصف ارك‌را گرفته دروسط این حصار ساخته‌شده .



نقاره‌خانه و توپ مروارید

این قصر مثل سایر بناهای ایرانی دوقسمت دارد یکی بیرونی دیگری اندرونی . بیرونی مخصوص مردان است و هر کس بآن راه دارد در صورتیکه اندرونی یاباصطلاح ترکان عثمانی حرم مختص بزنان است و نا محرم نمیتواند بآنجا داخل شود .

بیرونی سلطنتی یعنی گلستان مرکب از چند عمارت است و شاه بر حسب عادت روز رادر یکی از این‌عمارات سر میکند و برای خواب باندرون میرود .

درمعمولی قصر که‌من هم‌درروز اول ورود از آنجا داخل‌شدم‌درخیابان نایب‌السلطنه است ، پس ازگذشتن از باغ تخت مرمر وحیاط کوچکی که‌ساختمانهائی‌پست‌دارد وعبور از دالانی بباغ گلستان میرسند .

گلستان باغ‌وسیعی است تقریبا مربع شکل که درختهای مختلف بخصوص چنارهای کهن دارد و درجمیع فصول گل‌کاری شده‌است .

چند حوض بزرك درآنجاست که‌هوای باغ را خنك نگاه میدارند واین کیفیت‌در چنین فضائی خشك بسیار مغتنم است ، چند نهر آب صاف بآنها داخل میشود و آبی

که از آنها بر سطح بلورین حوض میریزد گوئی برخنکی هوا می‌افزاید.

باغ گلستان راهمیشه بسیار پاك نگاه میدارند و هرصبح يك عده پیشخدمت مأمورند که آنرا جاروب کنند و در طول روز نیز باغبانان برگهای خشك را جمع میکنند و گلهای پژمرده را میبرند واگر اتفاقا برفی درشب برآنها ببارد آنرا پاك مینمایند تا آنجا که هیچوقت برروی زمین یا در خیابانهای آن يك لكه کثافت دیده نمیشود.

کسی که دراین‌سر زمین خشك واین هوای‌سوزان از گرما وخشکی رنج فراوان برده باشد لذت چنین منازلی‌را که از سایهٔ درختان و فراوانی آب متنعم‌اند بخوبی درك میکند و گلستان این مزایا رابحد کمال دارد و واقعاً از این جهات بهشتی است ومن که هرروز صبح زود باینجا می آیم وساعات تمام دور از قال و قیل خیابان‌در کنار حوضهای آرام و در زیرسایهٔ درختان گردش‌میکنم و از نسیم فرح‌بخش گلها مشام جان راقوت میدهم ازشدت کیف نمیتوانم درپوست‌خود بگنجم.



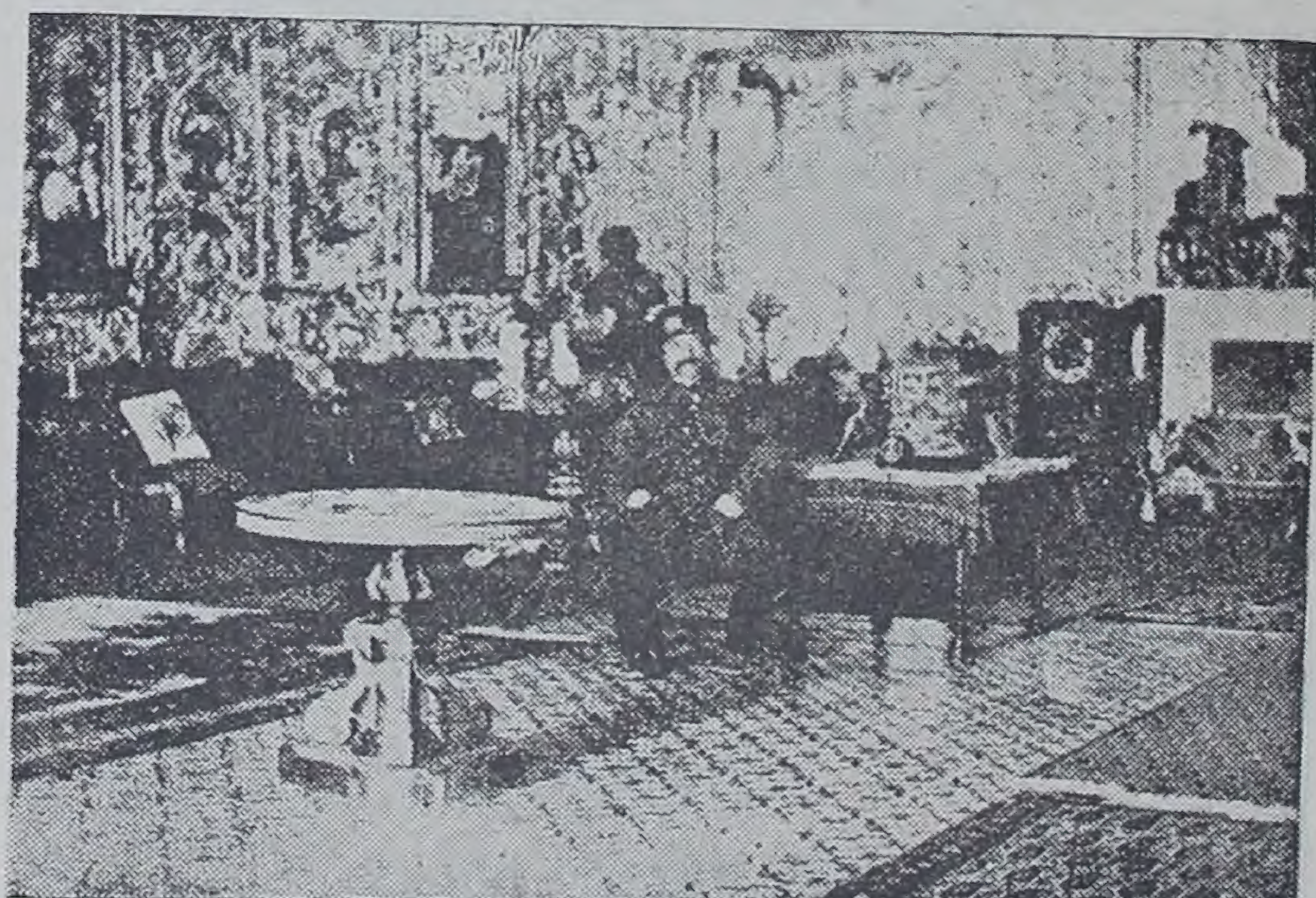
غاز و یکی ازخواجه سرایان

در این مواقع من در باغ تنها هستم وفقط‌معاشرین من قوهائی هستند که درآب شناورند و يك غاز چینی نیز درآنجا هست که‌در مجمع قوها راه ندارد باین معنی که‌قوها اورا از خود میرانند فقط انیس و مونس او يك تن خواجه سرای سفید پوست است و حیوان چنان باو مأنوس شده که بمحض آمدن بطرف او پرواز میکند و بپای اومیگردد و بشکلی که میتواند بشاشت خود را از برگشتن او ظاهر مینماید، اگر او بایستد غاز

نیز می‌ایستد و اگر راه بیفتد غاز بعقب او روان میشود و بحوض نمیرود مگر وقتیکه خواجه سرا داخل اندرون شود .

عماراتی که در دور گلستان ساخته‌اند عبارتند از عمارت موزه در جهت شمالی و شمس‌العماره در مشرق و عمارت بادگیر در جنوب و عمارتی که بتازگی بسبك معماری عهد لوئی شانزدهم در سمت مغرب بنا شده .

این عمارات بتوسط بناهای کم اهمیت تری همه بیکدیگر مرتبطند و بردیوار آنها یعنی در زیر طاق‌نماهای بسته‌ای روی کاشی بتقلید قراولان خاصهٔ داریوش نقوشی از سربازان نموده‌اند که اگرچه هیئت ایشان زیبا و صورتشان گلی و سبیلهای درازشان سیاه است و اسلحه همراه و لباس نیمه نظامی در بر دارند ولی هیبت نظامی ایشان بهیچوجه انسان‌را نمیگیرد و قیافه‌شان چندان در نظاره کننده تأثیری ندارد .



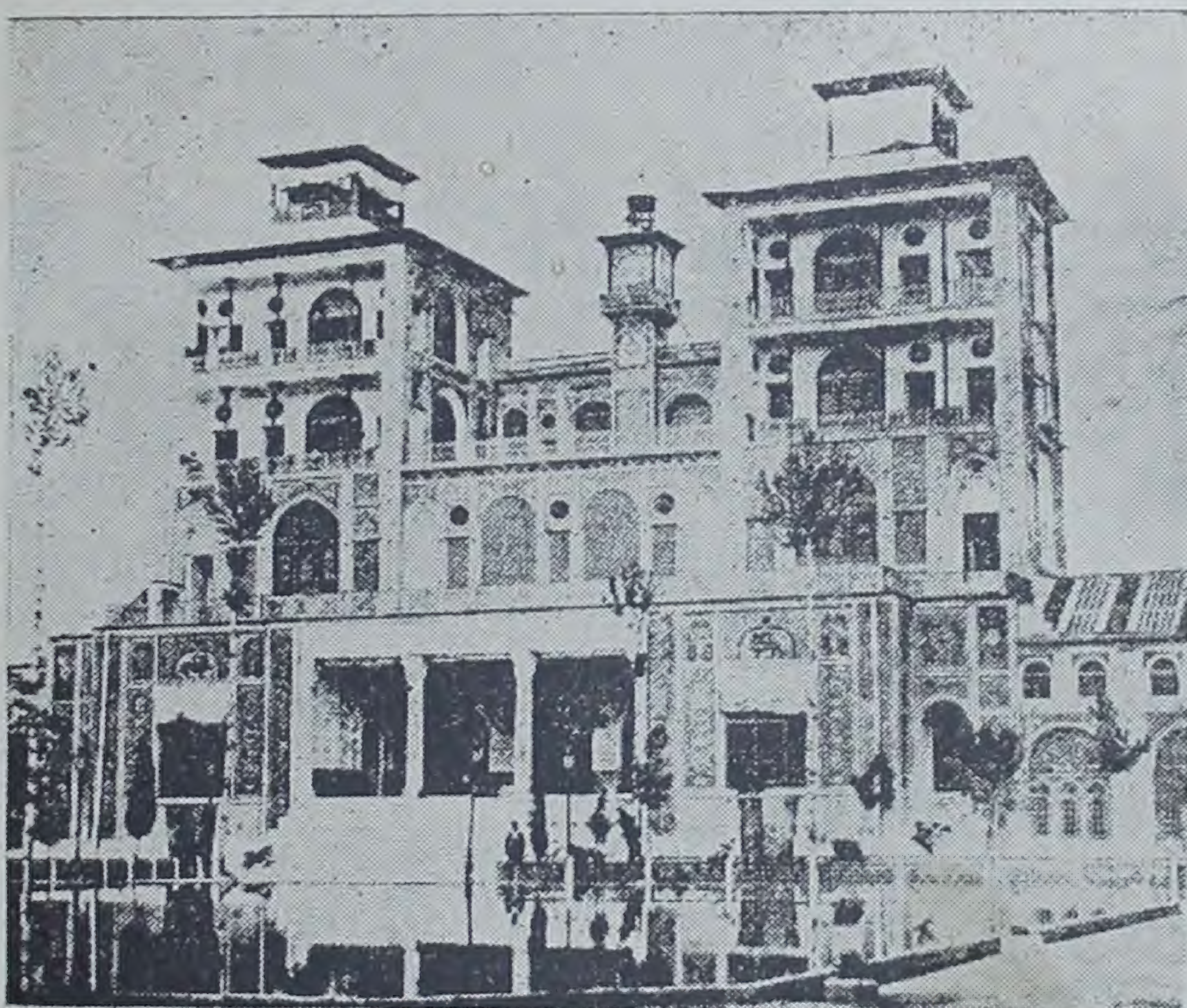
شاه درعمارت بریلیان

جلوی در بزرگ عمارت شمالی جلوخانی است دارای دو ردیف ستون که روی آن بالاخانه‌ای ساخته‌اند . طرف چپ آن موزه است و طرف راست اطاقهائی قرار دارد که بزرگترین آنها را اطاق الماس میگویند و آنرا بسبك ایرانی زینت کرده و سرا پای آن آینه‌کاری است .

از اطاق بریلیان (الماس) که پائین بیائید بنارنجستان میرسید ، در اینجا سمت دست چپ دری است و این در تنها دری است که باندرون راه دارد . این نوع در ها را «در خلوت» میگویند .

نارنجستان عبارت از باغی دراز و زمستانی است که در آن درختهای نارنج بسیار پرورده‌اند و نهر آب صافی در مجرائی از مرمر آرام آرام ار میان آن میگذرد . برابر دیوار مقابل طاقچه‌هائی است که هر وقت شاه در این نزدیکیها غذا بخورد کبابچی باشی شاه در آنجا کبابهائی لذیذ جهت او تهیه مینماید .

شمس العماره بلندترین این عمارات بشمار می آید و در آن قسمت بالا دوبرج مربع دارد و سه طبقه است و در روی هریك از این برجها غرفه ایست و در میان آنها چیزی شبیه بناقوس مجزا ساخته‌اند که ساعتی بر آن نصب است .



شمس العماره

اطاقهای شمس العماره مخصوص اهل حرم است وایشان از اندرون ازدالانهائی که هیچکس نباید در آنها باشد در میان دیوارهای بلند باینجا می آیند و در پشت پنجره‌های محفوظ می نشینند و از بالای آن باغ گلستان را از طرفی و خیابان پر جمعیت ناصریه را از طرفی دیگر دیده‌بانی میکنند . یك در بازار نیز در مقابل آن باز میشود و از بالای آن حتی میتوان اطراف طهران را هم تماشا کرد .

عمارت بادگیر را باین جهت باین اسم خوانده‌اند که چهار بادگیر در چهارطرف

آن بشکل برج درست کرده‌اند . سمت چپ آن قوشخانه است که حالیه متروك افتاده و سمت راست آن زین‌خانه است که پر از زین و یراقهای مغرق است و آنها را تا سقف بر روی هم چیده‌اند .

نمای جلوی آن که عریض است و پنجره‌های شیشه‌ای دارد متوجه باغ گلستان است ولی پلکان مرمر آن که از آنجا باید باطاقها راه یافت در داخل حیاطی است که در آن در طرف راست عمارت قرار گرفته .

در انتهای همین حیاط کارخانه‌های الماس تراشی سلطنتی قرار دارد ومن در آنجا قطعات ناهموار الماس زردی را که از کاپ می‌آورند و در همین سفر اخیر در اروپا خریده شده بود در دست الماس تراشان دیدم .

تقسیمات این عمارات تقریباً درهمه بیك شکل است ، همه تالاری دارند واطاقهائی کوچکتر . بهمین وضع زینت داخلی آنها هم بیکدیگر شبیه است و در میان آنها غلبه با چهل چراغ و آویز های بلوری و آینه های قدی است و آیینه های کوچك که در دیوار نصب کرده اند با گچ بری های بسیار زیبا و قابهای عکس .

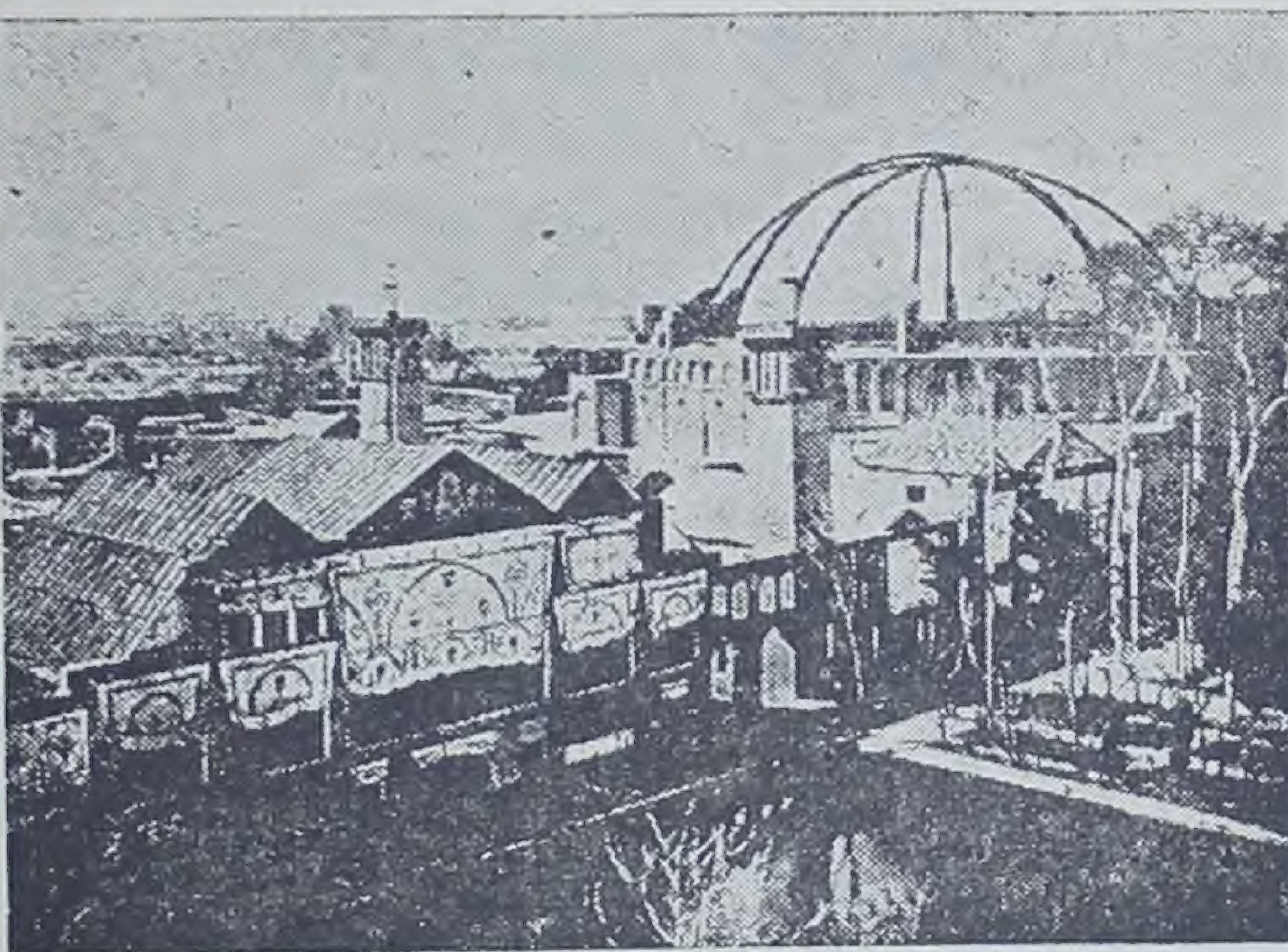
در عمارت بادگیر یك عده مجالس نقاشی عالی وجود دارد که کار هنرمندان ایرانی است و انسان از دیدن آنها بمیزان صبر و حوصله ومهارت ایشان پی میبرد و دچار اعجاب میشود .

در شمس العماره دو قطعه قالی از کار های گوبلن هست که آنها را لوئی فیلیپ بمحمد شاه هدیه داده بر یکی مجلس Triomphe de Venus وبر دیگری مجلس Couron-nement de Faune نقش شده،دوتصویر ایستاده هم در آنجا هست یکی ازفرانسواژزف امپراطور اطریش دیگری از ناصر الدین شاه ، اینصورت دومی کار یکی از نقاشان درباری است و از مشاهدهٔ آن میتوان در یافت که این نقاش در تذهیب بیشتر مهارت داشته است تا در شبیه سازی آن هم صورت تمام تنه .

باوجود کثرت اطاقهای بزرگ و کوچك باید گفت که‌هیچکدام از آنها اثاثهٔ لازمی را که برای استخدام آنها بعنوان اطاق پذیرائی یا اطاق غذاخوری یا خوابگاه ضرورت پیدامیکند ندارند و اگرچند میزوصندلی که در بعضی از آنها گذاشته‌اند وشاه معمولاً مهمانان غیر مسلمان خود را در آنجا ها میپذیرد نبود میشد گفت که هیچیك از آنها اصلاً اثاثه‌ای ندارند .

همین وضع می‌فهماند که برای شاه عمارت مخصوصی در هیچیك ازاین قصور عدیده نیست بلکه‌هروقت او بخواهد میتواند هریك ازآنهارا برای‌هرمصرفی که لازم باشد مرتب نماید بهمین نظر در روز هر جا که هوسش اقتضا کند توقف میکند حتی تا موقع صرف غذای روزانه هیچکس نمیداند که شاه کجا غذا میخورد و در حقیقت هم چون شاه زیاد در بند میز ودستگاه نیست هرجا بخواهد بسرعت سفره را پهن میکنند .

ایامی که شاه در طهران آقامت دارد اوقات روزانهٔ او شبیه بهم میگذرد مثلاً در این فصل حوالی ساعت ۹ صبح از اندرون بیرون می آید وتا موقع نهار معمولاً بکار رتق وفتق امور مملکتی که غالباً از امور شخصی شاه جدائی ندارند میپردازد و درحل این معضلات اغلب اوقات با صدر اعظم دو بدو یا باحضور چند تنی که وجودشان برای پاره ای مذاکرات لازم باشد درباغ گلستان قدم میزنند .



عمارت بادگیر

چون موقع صرف غذا میرسد یعنی بین یازده ونیم وظهر شاه بخواندن روزنامهٔ فرانسه که اعتماد السلطنه مترجم مخصوص او آنها را ترجمه میکند گوش می دهد و اعتمادالسلطنه که مردی فوق العاده زیرك است ونبض شاه رانیز کاملاً دردست دارددراین ترجمه بخوبی اقتضای مزاج اعلیحضرت رارعایت مینماید ومطالب را طوری بقالب ترجمه میریزد که مورد پسند شاه واقع شود ، آنوقت شاه قاه‌قاه‌میخندد اماو وقتیکه با مطالب خطرناکی دست بگریبان میشود و در بیان آنها باشکال بر میخورد من‌بیچاره‌رابزحمت می اندازد وشاه در آن باب از من توضیحاتی میخواهد .

بعد از آنکه غذاتمام و غلیون صرف شد درباریان سلام میکنند و بیرون میروند و شاه باعملهٔ خلوت که شغل عمده شان تهیهٔ وسایل تفریح خاطر ملوکانه است بصحبت مشغول میشود و بقیهٔ روز بغیر از اوقات کار واستراحت بهمین شکل میگذرد .

۱۲ نوامبر - ۱۸ ربیع الاول

اندرون در قسمت شمالی قصر است و من تا کنون چندبار داخل آن شده‌ام ، گاهی

از در نارنجستان که مخصوص رفت وآمد شاه‌است گاهی نیزاز در معمولی که‌ازراه‌خیابان در اندرون بدر الماسیه منتهی میشود • این‌در اخیر که نیز باندرون راه دارد هیچوقت باز نیست واینکه آنرا باین اسم موسوم ساخته‌اند بعلت آینیه های کوچکی‌است که‌روی آن کار گذاشته‌اند وازدور مثل الماس میدرخشد •

هروقت که‌از در نارنجستان‌داخل‌شوم بدستورشاه‌است ودراین‌صورت‌خواجه سرائی بامراومرا تا اندرون هدایت میکنند ولی اگرازاندرون‌مرا‌برای‌عیادت‌مریضی بخواهند از درخارج میروم تا بحیاطی که خواجه‌سرایان درآنجا منزل‌دارند میرسم و پیش آغاباشی که سیاهی بلند بالا ولاغر اندامی حبشی‌است میروم ، جناب اعتمادالحرم اگرهم همیشه



سردر الماسیه

همراه من همه جانیاید اقلاً مرا تا دری که در آخر دالانی است هدایت میکند و آنجا بخواجه سرایان مخصوص خانمی که باید بعیادت اوبروم تحویلم میدهد و من ازدری که فوراً از عقب بروی ما بسته میشود داخل حیاط بزرگی میشوم ومیبینم که یك عدهٔزیاد زنانی که خود رادر چادر سفیدی مثل کفن پیچیده‌اند بفریاد خواجه‌سراها هر کدام بگوشه‌ای

متواری میشوند و باطاقهای خود که همه طرف حیاط را گرفته جز طرف جنوبی که متکی بموزه و نارنجستان است یابحیاطهای کوچکتر دیگری میروند .

در وسط این حیاط بزرگ که باغچه‌هائی مربع شکل دارد و درخت چنار های بلند و پربرك در آنها کاشته شده عمارت دو طبقه‌ایست بنام خوابگاه که شاه معمولاً شبها در آنجا استراحت میکند .

عمارت خوابگاه که مربع شکل است برروی زیرزمین کم ارتفاعی ساخته‌شده‌و دورا دور آن غلام‌گردشی است با ستونهای عدیده و بتوسط پلکانی بمرتبهٔ اول راه‌دارد و در جلوی آن سردری است که بشکل طاق برروی آن قرار گرفته و در وسط این‌سر در یك پلکان مرمری است باپانزده پله .

عمارت خوابگاه ازبالا منتهی میشود ببام مسطحی که در دور آن نردهٔ کم‌ضخامتی کشیده و روی آن گلدانهائی پر از گل گذاشته‌اند و همین کیفیت نمایش‌وجلوهٔ‌عمارت را بیشتر کرده .

چهار طرف عمارت با حجاری وسر ستون های گچی و نقوش گچ بری تزیین‌شده و برسر در پنجره‌های بیضوی‌شکل آن از گل وبوته گچ بریهای بسیار زیبا ساخته‌اند و این ترتیب درتمام طبقات عمارت رعایت شده .

البته کسی که در چنین قصر آرام مجللی که هزارزن بپاسداری آن مشغولند می خوابد بهترین خوابها را می بیند و بخوش‌ترین وضعی سر بربالین‌استراحت میگذارد.

بلی هزار زن بلکه اگر بتوان بگفتهٔ کسی که بی‌اطلاع نبود اطمینان حاصل کرد از این مقدارهم بیشتر !

این عده زن که در اندرون زندگی میکنند مثل گله ای که بچوپانانی سپرده باشند تحت نظر چهل تن خواجه سرای سفید وسیاهند .

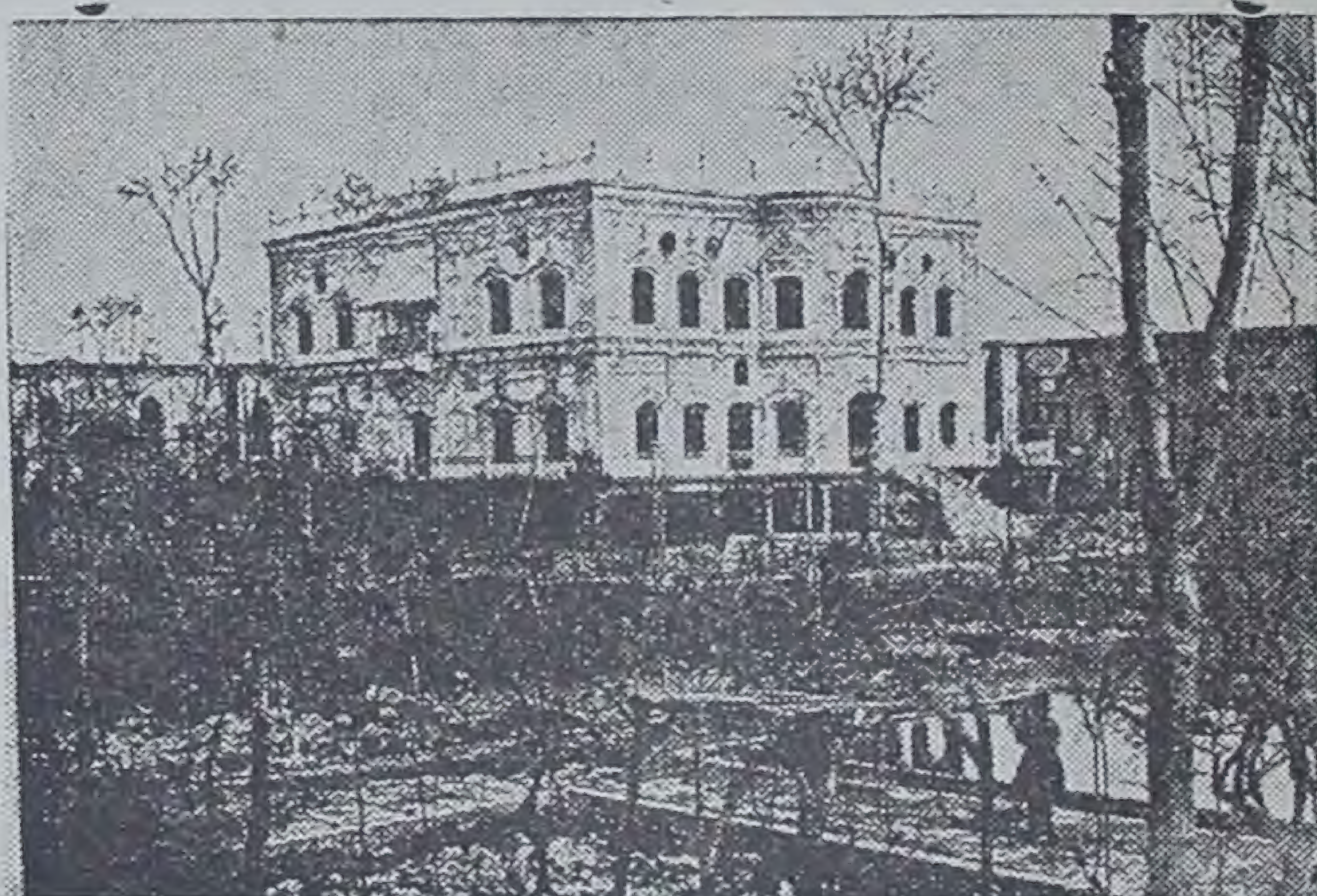
شاهنشاه ایران باچنین جاه وجلال شاید حق داشته باشد که پادشاهان دیگری را که ساده وبدون این قیود و دستگاه ها زندگی میکنند بدیدهٔ تحقیر بنگرد چنانکه ناصرالدین شاه درسفر اول خود بفرنگستان وقتی که ملتفت شد که ویلهلم اول امپراطور آلمان یك‌زن بیشتر نداردو ملکه اگوستارا باومعرفی کردند گفت عجب‌امپراطور آلمان یك‌زن بیشتر ندارد آن‌هم بااین‌پیری.

در میان سوگلیهای اندرون ناصر الدین شاه دونفر نظر بمشاغلی که در عهدهٔ ایشان گذاشته اهمیت خاصی‌دارند یکی انیس‌الدوله که مأمور پذیرفتن خانمهای فرنگی محترم‌است‌دیگری امینه اقدس که کلیددار خزانهٔ پادشاهی‌است .

خانمهای اندرون بچند طبقه منقسمند : طبقهٔ اول زنانی که شاهزاده خانمند و پسرانشان میتوانند بسلطنت برسند ، طبقهٔ دیگر زنان سوگلی که بعضی از ایشان بملاحظاتی برشاهزاده خانمها هم برتری‌یافته اند .

زنان طبقهٔ اول هریك عمارتی مخصوص بخود دارند درصورتیکه زنان طبقهٔدیگر اکثر باهم دریکجا منزل میکنند یااینکه هریك بعنوانی بخدمت یکی از زنان سوگلی منتسب اند .

تمام این زنان بنسبت مقامی که درهریك از دوطبقه دارند ازشاهمواجبمیگیرند مگر بعضی از زنان طبقهٔ دوم که خرجشان با حرمهای سوگلی است و شاه فقط بآنها گاه‌گاهی انعامی میدهد .



عمارت خوابگاه

لباس زنان اندرون نسبة ساده است وتفصیل زیادی ندارد ، یلی برتن دارند که جلوی آن‌را ازسینه بپائین با دکمه می‌بندند وتا پائین کمر می‌آید و از زیرآن پیراهن کوتاهی پیداست و زیرجامه‌ای می‌پوشند که از زانو پائین‌تر نمی‌آید و روی‌آن شلیتهٔ پربادی است .

نیم‌تنه و پیراهن بقدری کوتاه است که باهر تکان مختصری قسمتی از بالاتنه نمایان میشود .

برای آنکه چیزی ازقلم نیفتاده باشد میگوئیم که این زنها غالباً چهار قدی برسر می اندازند و آن را درزیر چانه گره می‌زنند برای آنکه گیسوان زیاد و بافتهٔ ایشان را که روی دوش و پشت سرشان آویزان است مستور دارد بعلاوه بعضی از ایشان جوراب سفید نازکی نیز بپا میکنند ، خلاصه لباس همه از پیر گرفته تا جوان بهمین وضع است .

زنی که میخواهد در اندرون حرکت کند چادر نمازی بر سر می اندازد و دم در کفش خود را میپوشد و حرکت میکند اما اگر بخواهد بیرون بیاید حرکت

صورتی دیگردارد باین معنی که بلباس مخصوص تمام زنهای مسلمان که اجباراً بایدهمان رادربر کنند درمی‌آید تا بآزادی بتواند در کوچه ها قدم بزنند .



شاهزاده ظل‌السلطان

در کوچه لباس همهٔ زنها یکی است تا آنجا که شناختن ایشان حتی بر شوهرانشان نیز ممکن نیست .

زن بعد از آنکه شلوار بلندی را که آبی تیره و گاهی هم بنفش و اگر سیده باشد سبز است و تا بند پا را میگیرد پوشید چادری سیاه یا نیلی رنگ که آستین ندارد و تا مچ پائین می‌آید و همهٔ اندام را میپوشاندبر سر می‌اندازد و صورت را در زیرروبندی

مخفی میکند و از سوراخهای آن که بی‌شباهت بغربال کوچکی نیست می بیند و نفس میکشد .

اگر چه این‌لباس رو برای همهٔ زنان ایرانی ازجهت شکل و رنگ و جنس پارچه یکی است لیکن نباید تصور کرد که حال لباس زیر هم همین است .

اندرون شاهی مرکز تفنن بازی و آرایشگری زنهاست و ازهرجا بیشتر درآنجا بازار آن رواج دارد وجائی است که نمایشگاه مخصوص جواهرات گرانقیمت وپارچه‌های نفیس و البسهٔ زربفت محسوب میشود وهر زنی دربند این است که با چه‌آرایش ونمایشی رقبای خود راسرافکنده‌ودوستان خودرا شاد نماید. مثلاً اگرزنی‌میخواهد که لباسش از جهت جلوه وجمال منحصر باشد میفرستد هرچه از آن‌پارچه دربازاربدست می آید بخرند تا دیگری نتواند ازهمان لباس داشته باشد ومن زنی را میشناسم که در عرض یك ماه برای همین قبیل خریدها ۳۰۰۰۰ فرانك پول داده است .

اما جواهرات که درآرایش جای خود دارد بخصوص در مملکتی مثل ایران که معدن مروارید و فیروزه است وهر کسی یك قسمت مهم از ثروت خود را صرف خرید جواهرات میکند .

قیمت‌جواهراتی راکه شاه درروزهای سلام با خود دارد تا صد ملیون تخمین‌زده‌اند اگرچه قیمت‌جواهراتی که بعضی از اهل حرم باخود دارند هرگز باین پایه نمیرسد ولی باز آن هم‌نمایندهٔ‌مبلغ خطیری است .

پیش از آنکه از اندرون خارج شویم باید از محمد خان کوتوله نیز که قاصد مخصوص اعلیحضرت و پیغام‌بر او پیش اهل حرم است ذکری بکنیم .

نباید تصور کرد که اهمیت این مرد هم بتناسب قد اوست ، اگر چه او مؤدب و متواضع است و وقتیکه در خیابانهای گلستان قدم میزند دستهای خود را درآستین کرده برروی سینه صلیب وار میگذارد لیکن پیش شاه و نسوان حرم بعلت محرمیتی که دارد بسیار متنفذ و مقتدر محسوب میشود .

جای این سؤال باقیست که آیا با وجود دیوارهای بلند اندرون وزندگانی‌صومعه نشینی زنان‌حرم وچادر و روبند وخواجه سرایانی که دائماً مواظب ایشانند این زنان دست از پا خطا نمیکنند و مرتکب امری که این‌همه ازآن وحشت دارند نمیشوند؟ من که دراین باب شك دارم .

حکایت یکی از دختران شاه که فقط نسبت نزدیك او باعلیحضرت اورا از غضب ملوکانه نجات داد و همدستش جابجا بقتل رسید و داستان زن دیگری که باین اندازه با شاه قرابت نداشت و نتوانست موجب حامله بودن خود را پیان کند ونزدیك بود که بقتل برسد همه شاهد صدق این مدعی است .

۱٤ نوامبر - ۲۰ ربیع‌الاول

شاهزاده ظل‌السلطان پسر ارشد شاه که دوروز است بطهران وارد شده کالسکهٔ خود را پی من فرستاد.

عمارت او که درقسمت شمال شرقی شهر واقع شده در ورودی مجللی دارد که بالا خانه‌ای روی آنست و مثل در خانهٔ هر یك از محترمین قراولانی دم در آن پاسداری میکنند.

پس از آنکه ازاین درگذشتیم از حیاط بزرگی که حوضهائی پرآب و باغچه های پرگلی دارد میگذریم بعد بعمارت اصلی میرسیم که درهائی بزرگ وسردری بلند دارد. غلامی مرا بتالار بزرگی برد که بزرگی آن از بزرگی عمارت و عظمت مقام صاحب آن حکایت میکرد.

بعد از چند لحظه انتظار جهت اعلام ورود من بحضرت والا مرا باطاقی که نور ضعیفی آنرا روشن کرده بود هدایت نمودند، شاهزاده را دیدم که با تأنی ووقار مخصوصی ببازی شطرنج مشغول بود عیناً مثل اینکه بحل یکی ازمعضلات مملکتی مشغول است.

بمن گفت که ازاین بازی اطلاعی داری؟ که من تاکنون هیچوقت دربازی شطرنج نباخته‌ام. این بیانات را شاهزاده باسلاست مخصوص میگفت و وقتیکه من باو نزدیك شدم مرا بنشستن بپهلوی خود دعوت کرد ولابد قصد اواین بود که من مهارت او را دربازی تحسین کنم.

ظل‌السلطان مردیست تنومند و کوتاه قامت و چهل سال دارد، موی سر و سبیل و ابروان او سیاه سیر است و پوست بدنش بسیار تیره رنگ، چشم چپش لوچ واز چهره‌اش سخت کشی ورعونت میبارد، کلامش کوتاه وقاطع‌است ومیفهماند که او بفرمان دادن و مردم را باطاعت واداشتن عادت کرده است. ازاین مراتب گذشته او درمملکت مظهرقدرتی است که موجب نگرانی شده و شاه باشارهٔ صدراعظم علی‌الاجبار بمحدود کردن او قیام نموده است.

پسرارشد شاه برتمام جنوب ایران حکومت میکند وپای تخت او اصفهان است که درمیان پای تختهای سابق این مملکت هنوزمقام اول را دارد، ظل‌السلطان درآنجا در حقیقت سلطنت میکرده واختیار جان ومال زیردستان خود را داشته.

این شاهزاده دراصفهان بتهیهٔ قشونی دست زده بود که میتوانست هرآن او را دراجرای منویاتش کمك کند واگرروزی‌میخواست‌چنانکه‌خود عیناً گفته بود که‌بربرادر خودیعنی ولیعهدقانونی‌مملکت بشورد ومدعی سلطنت او شود ازاو پشتی بانی نماید.

صدراعظم چون ازاین خیالات ظل‌السلطان اطلاع یافت و دانست که او مقاصدی ازاین قبیل درسردارد و وجودش تهدیدی برای‌آیندهٔ مملکت است بعلاوه دربیرحمی و افزایش ثروتی که بی‌پایان است از هیچ اقدامی صرف‌نظر نمیکند و مردم همه ازاو در

وحشتند شوکت اورا هم درهم شکست وازحکومتش انداخت .

شاید جمع مال مرض ارثی تمام قاجاریه باشد چه پدر او ناصرالدین شاه هم گذشته ازجواهرات ملیونها پول نقره وطلادارد که در کیسه‌های مهرشده دراندرون محفوظ است وشاه گاه گاه آنها را که بنظم تمام روی هم چیده‌اند باسر عصا میشمارد .

۱۹ نوامبر - ۲۵ ربیع الاول

اعلیحضرت امروز بقولی که درراه درباب نمودن موزه بمن داده بود وفا کرد وناظر خود مجدالدوله را مأمور نمود که با من همراه باشد .



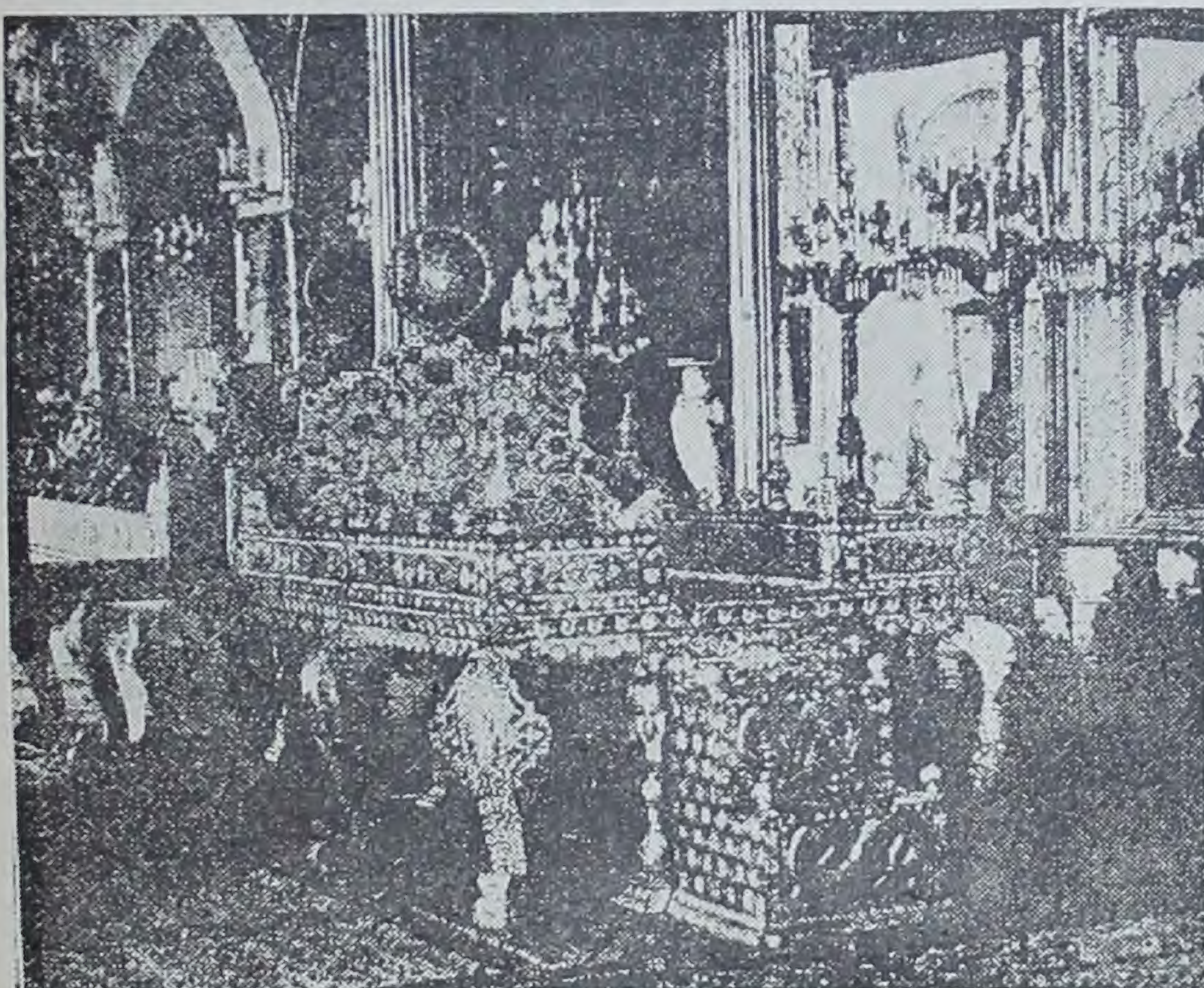
ناصرالدینشاه در عمارت موزه مشغول تقسیم کیسه های پولیست که مستوفیان برای انعام آورده اند

نردهٔ آهنی جلوی سردر ودر خود عمارت بازبود ، باهم ازپله ها بالا رفتیم وابتدا درطرف چپ بتالاربزرگی وارد شدیم که‌از کثرت آینه‌کاری و چهل چراغ میدرخشید ، این تالار را تالارشوری میگویند .

درست دروسط یك تخته قالی اعلی که‌برروی زمین افتاده و نقش آن مربعهائی است که دورا دور آنها گلدانهائی ساخته اند سه نفر میرزا نشسته وبی سروصدا مشغول تحریرند .

قلمدانی در زیر بازوی چپ و کاغذی دردست چپ بین شست و چهارانگشت باز خود دارند ودردست راست ایشان قلمی نیی است و مثل عثمانیها و عربها ازراست بچپ مینویسند ولی برای آنکه بسنیها تشبه نکرده باشند ازبالای کاغذ بنوشتن شروع میکنند درصورتیکه سنیها ازپائین ابتدا مینمایند۱ .

درته تالار مابین دوپنجرهٔ هلالی شکل تخت مشهورطاوس بجلوهٔ تمام میدرخشد ، این تخت گرانبهاترین غنایمی است که نادرشاه بعد از مغلوب کردن پادشاه هند از دهلی بایران آورده است۲ .



تخت طاوس

تخت طاوس بتخت مرمرشبیه است ومثل آن حکم بستر را دارد و جنبهٔ تختی آن کمتر است .

دراطراف قسمت افقی تخت باستثنای پایه ها که بدوپله مرتبط وبرمیزی متکی

۱ـ هیچ معلوم نشد که مقصود مؤلف از این گفته چیست زیرا که در ابتدای بتحریر میان شیعه وسنی هیچ فرقی نبوده ونیست . (مترجم)

۲ـ مؤلف دراینجا هم دچاراشتباه شده چه این تخت همان تخت طاوس معروف نادری نیست (رجوع کنید بشمارهٔ چهارم سال سوم مجلهٔ یادگار) .

است راهروی قرار دارد و در کنارهٔ خارجی آن طارمیهائی است کوچك و بزرگ که آنرا دور میزنند .

بالای آن متکائی است که روی آن قرص آفتابی بصورت آیینهٔ مستدیری قرار گرفته و از یك قطعه الماسی که درمیان آن نهاده‌اند اشعه‌ای باطراف می‌تابد . دردوطرف این آفتاب صورت دومرغی است رو بروی هم که درست نمیتوان گفت ازچه جنسند ، مردم میگویند طاوسند وعلت اینکه تخت را هم طاوس نامیده‌اند همین است .

تخت قریب بیك متر از کف اطاق ارتفاع دارد وتکیهٔ آن برشش پایه است بشکل خرطوم فیل ودوستون کوچك درجهت طول یکی دربالا دیگری دروسط .

تخت طاوس تماماً از ورقه های طلا میناکاری شده وبمقدار کثیری جواهر برنگها وحجمهای مختلف مزین است وقیمت آنرا تا ۱۵۰ میلیون فرانك برآورد کرده‌اند .

پس ازتماشای این تخت از دری که با در اطاق شوری دریك طبقه واقع شده داخل موزه شدیم :

موزه تالار بسیار طویل ومرتفعی است که طاق آنرا هلالی زده‌اند ودردوطرف مابین هردهانهٔ طاق پنج اطاق فرعی است، دریك طرف چندپنجره دارد و درطرف دیگر عین نقش آنها را روی دیوار کشیده‌اند . بردیوار ها مقدار کثیری تصاویر است که در طرف مقابل قرینهٔ آن مکرر میشود وبرطاق چهل چراغها وآیزهائی آویخته شده وبر کف زمین وروی ستونها نیز شمعدانهائی است .

دراین تالارچهل صندلی نهاده‌اند که روی چوب آنها را ورقه هائی ازطلای ضخیم پوشانده و درمیان این صندلیها تختی است مثل تخت طاوس با این تفاوت که این تخت بشکل کرسی است ومتکای بلندی برروی آن گذاشته‌اند ومیگویند که فتحعلی شاه چندبار بر این تخت جلوس کرده .

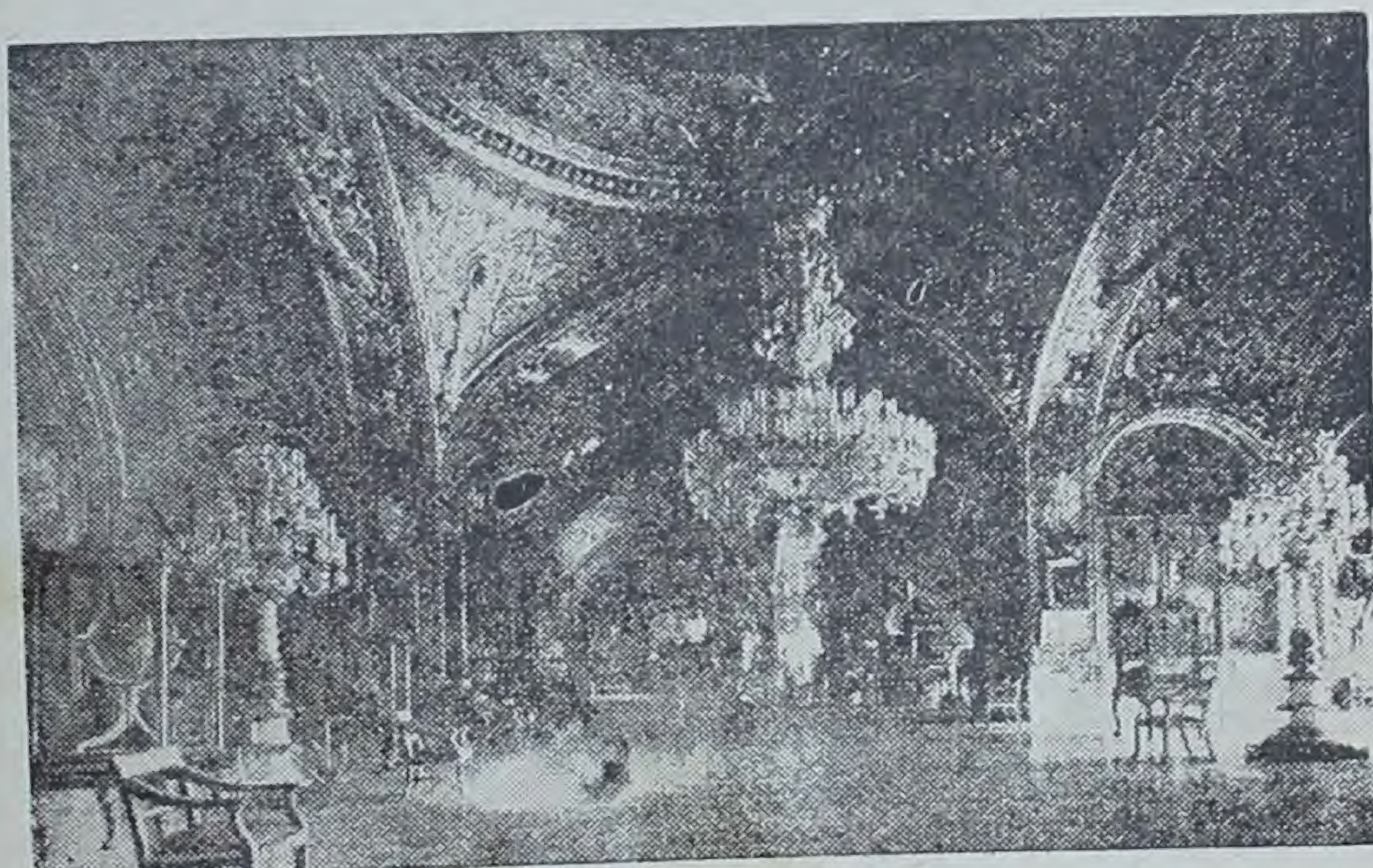
در وسط عمارت ظروف بزرگی ازچینی وبدل‌چینی کارفرانسه وآلمان وروسیه را ردیف کرده‌اند و درمیان آنها نیز یك مقدار ظروف کوچکتر است که آنها را برروی سه نیمکت طلا کوب گذاشته‌اند ،گنجه ها وقفسه ها هم پرازهزارقسم اسباب واشیاء است .

درمیان این‌اسباب واشیاء اگرچه یك‌عده ازهرجهت‌قیمتی‌اند لیکن‌اسباب واشیائی نیزدیده‌میشود که‌نمیتوان‌هیچگونه ارزشی برای آنهاقائل شدفقط چون‌شاه درطی‌سفر های خود درفرنگستان ازآنها خوشش آمده آنهارا خریده وبموزه فرستاده است مثل‌چوبهای خراطی شدهٔ سویسی وآلمانی وبادبزنهای معمولی وعکسها یا نقاشیهای بسیارپست حتی دوصورتی هم که ازناپلئون سوم وملکه ویکتوریا درآنجاست‌چندان عالی نیست .

ازاشیاء صنعتی ایرانی چیزی که درآنجا دیده میشود بعضی اقسام اسلحه و قلمدان و مجمر میناکاری شده و غلیونهای مرصع و آفتابه های زیباست و نزدیك یکی ازپنجره ها مقداری بشقاب وقاب های کار (سور) است که پادشاهان فرانسه آنها را هدیه

فرستاده‌اند ودریك جعبه آینه هم یك عده ساعت و انفیه دان وشیرینی‌خوری وسکه های طلا و شمشهائی ازاین فلز این طرف وآن طرف ریخته است .

ازاشیاء قدیمی دراین موزه فقط بعضی مسکوکات و مقداری ظرفهای مختلف که بعضی ازطلا واکثر گلین است وآنها را از زیرخاك بیرون آورده‌اند می بینید ، گاهی هم باکمال اعجاب بشیشه هائی برمیخورید که ازالماس یا ازجواهر دیگر مملواست . اعلیحضرت نفیس ترین اشیاء خود را باین موزه آورده است مثل تاج فتحعلی شاه که درطرف چپ تالار گذاشته شده و سراپا غرقه درجواهر ومروارید است دیگرحوض شیشه‌ای بزرگی است شبیه بحوضهائی که ما ماهیهای سرخ را درآن می‌اندازیم وآن تقریباً تا بالا پراز مروارید های ظریفی است بحجمها و رنگهای مختلف و درته تالار صندوقچه ایست که بزرگترین قطعات الماس متعلق بشاه درآن است و مجدالدوله بمن اطمینان داد که این قطعه یکی ازبزرگترین الماسهای دنیاست و درپائین تخت هم بالش مروارید دوزیست که من موقع ورود بطهران در روزسلام آنرا روی تخت مرمر دیده بودم .



موزه وکرهٔ مخصوص شاه

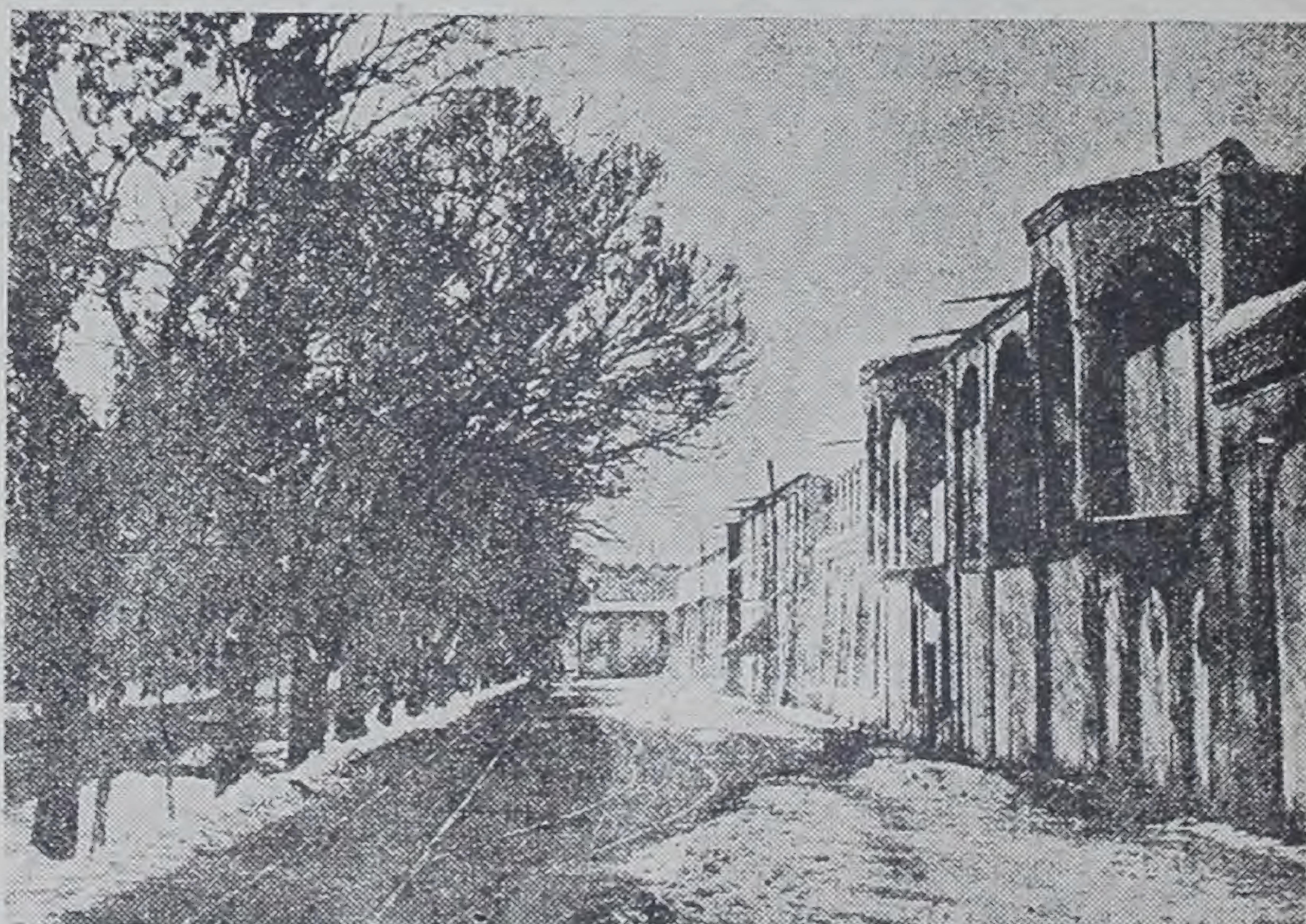
کرهٔ جغرافیائی مخصوص بناصرالدین شاه هم چیزی دیدنی است . این کره را در یك جعبه آینه روی میزی در طرف دست راست یعنی همان طرفی که پنجره ندارد گذاشته‌اند .

اصل آن یك پارچه طلاست که روی آن الماس نشانده‌اند و قطعات عالم‌را بوسیلهٔ جواهرات مختلف مشخص نموده و بعضی نقاط مثل طهران وپاریس و لندن وغیره را با یاقوت یا زمرد یا الماس یا فیروزه یا جواهر گران قیمت دیگری نشان داده‌اند .

این کره اگرچه چیز بدیعی است ولی باید گفت که با وجود پولی که صرف تهیهٔ آن شده و بقول مجد الدوله یك میلیون تومـان خرج برداشته باز چندان مفید فایده بشمار نمیرود .

اجمالاً موزهٔ طهران با اینکه خزانهٔ ثروت و گنجینهٔ اشیاء نفیسه است از جهت آثار هنری چیز قابل ملاحظه‌ای ندارد باین معنی که هریك از اشیاء آن اگرچه تك‌تك هر کدام قیمتی دارند لیکن ارزش صنعتی آنها بسیار کم است ٠

زیر زمین موزه انبار ظروف چینی و گلین است و نباید تصور کرد که قسمتهای مختلف این محل برای نمایش اشیاء اختیار شده بلکه هرچه را زیادی و بیقدر دانسته در آنجا ریخته‌اند تا هروقت احتیاجی بآنها پیدا کردند درپی آنها بروند ٠ آنقدر ظرف و بشقاب کوچك و بزرگ روی میزها و دیوارها حتی روی زمین برروی هم انباشته‌اند که گذشتن از



خیابان ناصریه وسردر دارالفنون

میان آنها خالی از صعوبت نیست ، خلاصه هرظرفی که درچین و ژاپون و درهر مملکتی که باین هنرشهرت دارد یا ظروفی که سابقاً در ایران میساخته‌اند در این مخزن بزرگ روی هم انبار شده است ٠

۲۰ نوامبر - ۲۶ ربیع الاول

امروز شاه رسماً اولین خط تراموای را در طهران افتتاح نمود٠ این خط که از میدان توپخانه بسمت مشرق میرود ازخیابان چراغ گاز ومقابل بازار پامنار نزدیك سفارت

روس میگذرد • واگونها را طوری ساخته‌اند که یك قسمت وسط آنها محفوظ و پوشیده است تا زنها در آنجا بنشینند و با مردها مخلوط نشوند •

بیم آن میرود که این کار که امتیاز آن بیك شرکت بلژیکی واگذار شده دوامی نکند مگر آنکه روحانیون آنرا بمنفعت خود تشخیص دهند ودست ازمخالفت بردارند • تراموای برای طهران بسیار مفید است و بپیاده خدمت بزرگی میکند زیرا که عبور از خیابانها مخصوصاً از خیابان چراغ گاز بعلت کثرت سواره و شتر برای شخص پیاده‌اشکال فراوان دارد •

۲۲ نوامبر - ۲۸ ربیع‌الاول

اعلیحضرت شاه که همیشه نسبت بمن عنایت مخصوص دارد و شکارچی بودن مرا هم میداند بمن اجازه داده است که هر وقت میخواهم درشکارگاه های سلطنتی بشکار بروم حتی یکی ازکالسکه های سلطنتی را هم باختیار من گذاشته است تا بتوانم براحت و بی‌زحمت بآنجا ها بروم •

تاکنون چندبار ازاین اجازهٔ شاهانه استفاده کرده و بسلطنت‌آباد برای شکارمرغان ماهیخواری که‌زمستانها بآنجامی‌آیند رفته‌ام• امروزبدوشان‌تپه رفتم‌وپس ازگذشتن ازآن بلندی و باغ بطرف دست راست پیچیدم و درپای تپه های جلوتر ازکالسکه پائین آمدم

هنوز دست بکار نشده یك گله آهو دیدم ، اما همینکه یك گلوله بسمت آنها خالی کردم ملتفت شدم که آهو ها از تیررس تفنگ من بیرون‌تر جسته‌اند •

دراین‌دشتهای بی‌پایان که جزخار شتریهای‌یك‌قد چیزی دیگر دیده نمیشودتشخیص فاصله بسیار مشکل است •

ده دقیقه‌گذشت تا من بمحل اولی آهو ها یعنی بکنار جوئی که از حوضهای باغ دوشان تپه بیرون می آید و بمزارع اطراف میرود رسیدم ، اگرچه آهوئی نزدم ولی بشکار ده دوازده مرغ شکاری موفق آمدم ووقتم تلف نشد •

خرگوش در میان علفهای اینجا زیاد است ولی زدن آن آسان دست نمیدهد • روی تپه های اینجا که آنها را بهمین مناسبت زیادی خرگوش دوشان تپه خوانده‌اند سه خرگوش دیدم که زیر سنگی باندازهٔ پنجاه سانتی متر مکعب قرار گرفته بودند •

دراینجادسته‌دسته کبکهای‌سرخ فام‌می‌بینید که‌چون کمتر کسی‌دراین قوروق‌گاه‌جسارت شکار آنها را دارد از انسان فرار نمیکنند و زیر پای شکارچی از این طرف بآن طرف می‌جهند •

از خوشبختی بشکار یك تیهو نایل آمدم و من تاکنون این مرغ را ندیده بودم تیهو که ظاهراً از روی آوازش این اسم را باو داده‌اند پرنده ایست قدری از کبك خاکستری کوچکتر و پرهای دمش که مثل پرهای دم شتر مرغ‌مجعد است بطرف بالاست.

از قراریکه میگفتند پلنگ بطلب طعمه تا این حدودمی آید و بلد من لاشهٔ بزی رابمن نشان داد که بتازگی بچنگال یکی ازپلنگان تیز دندانی که در کوههای مجاور قرار دارند دریده شده بود • روز شکار من تمام شد و من با مقدار زیادی پرنده که زده بودم بمنزل برگشتم •

۲۳ نوامبر - ۲۹ ربیع الاول

امروزبرف برقلل البرز نمودارگردیده وشب گذشته مقدار زیادی ازآن بر کوه باریده است ولی هنوز برفی در دامنهها فرود نیامده .

چند روزی است که مرتب برای من ازهرطرف پیشکشی میرسد و این بشکرانهٔ شفا یافتن اعلیحضرت است براثر معالجات من و برای وفا بقولی است که اطرافیان شاه درتبریز دربخشیدن اسب و قالی و اسلحه و اشیاء دیگربمن داده بودند ضمناً میخواستند بفهمانند که بصحت مزاج اعلیحضرت کمال علاقه را دارند .

یکی ازهمکاران ایرانیم که درپاریس تحصیل کرده بمن گفت که اگرتو چند سالی درایران مانده بودی ومردم واوضاع و احوال را بهتر از این میشناختی میتوانستی در ناخوشی شاه دست کم ۱۰۰۰۰۰ فرانك پیشکشی بگیری اما چون هنوز از این کیفیات بیخبری دیگران ازبی اطلاعی تو دراین بابها سوء استفاده میکنند .

البته بمن یك چنین مبلغی نرسید ولی غیراز بخشیدن ۲۰۰۰ فرانکی که درپاریس بعنوان مساعده وخرج سفربمن داده شده بود آنچه گیرم آمد عبارت بود ازدواسب عربی زیبا یکی ازطرف امین‌السلطان دیگری پیشکشی امین‌الدوله و چند قطعه قالی قدیمی گران‌قیمت وچند قطعه جواهر ویك جبهٔ شال کشمیرآستر پوست وچندطاقه شال وغیره • این اشیاء از کسانی بمن رسید که انصافاً من هیچ حقی بگردن ایشان نداشتم .

۲۹ نوامبر - ٤ ربیع الثانی

میرزا علیخان طبیب وزیرجنگ برای من نامه‌ای خواند که یکنفر فرانسوی از کردستان باو نوشته و داستان حوادث ناگواری را که درآنجا بسر او آمده بود شرح داده بود •

این فرانسوی در کردستان مثل یك مسلمان تمام عیارچندین زن اختیار کرده بود ولی سعیش این بود که این زنها هنرقالی بافی را بدانند تا ازهنر و حاصل دسترنج آنها بتواند زندگی کند .

آن فرانسوی دراین کاغذ شرحی ازحال وبائی که درمغرب ایران کشتارمیکند نوشته بود و این بلاشبهه همان وبائی است که درخرم دره روز ۱٦ صفر خبر بروز آنرا در کرمانشاه بما داده بودند .

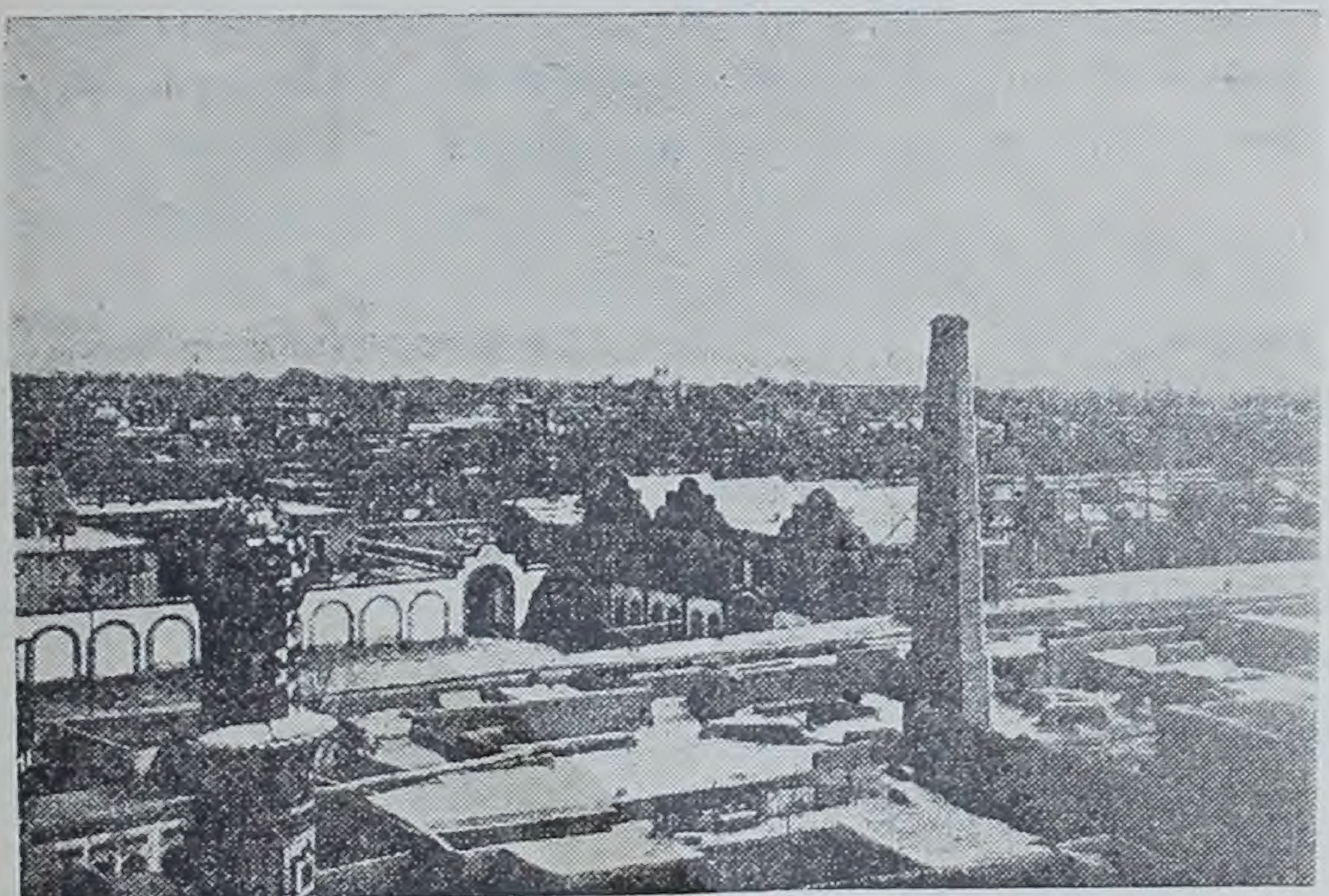
این وبا بعد از وارد ساختن تلفات بسیار درعراق عرب ازراه کارون بشوشتر و ازطریق دیاله بکرمانشاه رسیده بود وحالیه بسنندج و همدان و ملایر درسرراه شرقی طهران

رسیده و چنین بنظر میرسد که درایران شدت آن رو بکاهش گذاشته و درشرف تمام شدن است .

۱۹ دسامبر - ۲۶ ربیع الثانی

امروز بدیدن نیرالملك رئیس مدرسهٔ دارالفنون که پیرمردی محبوب است وقریب بشصت سال دارد رفتم وفرصتی یافتم که با او این مدرسهٔ زیبا را تماشا کنم .

نیرالملك برادرمخبرالدوله وزیرعلوم است وچون دراین ایام مخبرالدوله درطهران نیست ازبرادرخود کفالت میکند .



مدرسهٔ دارالفنون

مدرسهٔ دارالفنون و ضمایم آن قریب نصف قسمت شمال شرقی ارك را بین میدان توپخانه و خیابان دراندرون از طرفی و بین خیابانهای الماسیه و ناصریه گرفته و دو در آن دراین دو خیابان باز میشود ، همین وسعت فضا میرساند که ساختمانهای آن بسیار وسیع است و حیاط آن بقدری وسعت دارد که میتوان در آن عملیات ورزشی و پیاده نظام و توپخانه را نیز اجرا نمود .

ناصر الدین شاه دارالفنون رادرسال ۱۲۶۸ یعنی دوسال بعداز جلوس خودتأسیس کرده و در ابتدا نظر او این بوده است که در آنجا صاحب منصب و مهندس نظامی و غیر نظامی و طبیب و مترجم تربیت کند اما بعد کلاسهائی هم درآنجا برای تعلیم معدن شناسی وموزیك جهت تربیت معلم موزیك نظامی باز کرد .

درمیان معلمین اولی دارالفنون یك عده هم صاحب منصبان فرانسوی بودند که آنهارا شاه درسال ۱۸۵۵ (۱۲۷۳ هجری) بایران خواسته بود . براثر تعلیمات این عده صاحب منصبان مهندسی وتوپخانه دو رشتهٔ ریاضیات و رسم هندسی،در ایران ترقی کلی حاصل کرده .



مسیو ریشار

دروسی که امروز در این مدرسه داده میشود عبارتست از ریاضیات و جغرافیا وهیئت و فیزیك و شیمی و معدن شناسی ومعرفةالارض ورسم و نقاشی و فنون نظامی (توپخانه و پیاده نظام) وطب و زبان های فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی وروسی .

لابراتوار های خوبی در دسترس شاگردان هست تا بتوانند از علم بعمل بپردازند اما طب چون هنوز عقاید مذهبی اجازه نداده است بهمان صورت علمی است وجنبهٔ عملی ندارد . دارالفنون کتابخانه‌ای نیز دارد که یك عده از کتب اروپائی در آن جمع است و برای مطالعهٔ معمولی میتوان از آن رفع احتیاج نمود .

شاگردان این مدرسه که عده شان بدویست میرسد شبانه روزی نیستند ، صبحها ساعت هشت می آیند و ساعت سه‌عصر مرخص میشوند و نهار را در مدرسه میخورند و هر سال بایشان یك‌دست لباس تابستانی و یك دست هم لباس زمستانی میدهند .

درمیان معلمین دارالفنون دونفر فرانسوی هستند که چندین سال است بایران آمده اند و مورد احترام کلی مردمند یکی مسیو ریشار معلم زبان فرانسه که همشهری من و ازمردم‌اوتره۱ درولایت‌فرانش کنته۲ نزدیك گری۳ است دیگری مسیو وویلیه۴ مهندس معدن و فارغ‌التحصیل مدرسهٔ‌سنت اتین۵ که‌طرز کشف و استخراج‌معادن را تعلیم‌میدهد .

وجود این دوتن چون هردو دارای ملکاتی فاضله و درراه ایفای بوظیفه جاهدند وتاکنون‌مصدر خدمات‌مهمی شده اند حقیقةً موجب سر بلندی‌فرانسه وفرانسویان‌درایران شده است .

ادارهٔ لابراتوار های فیزیك و شیمی با میرزا کاظم از علمای ماهر ایرانی است که مدتی مدید درپاریس بتحصیل اشتغال داشته است .

Autrey - ۱ Franche - Conté - ۲ Grey - ۳ M. Vauvillier - ٤

Sainte - Etienne - ٥

۲۸ دسامبر - چهارم جمادی الاولی

امروز شاه یکی از دخترانش را بعقد عزیزالسلطان عزیز دردانهٔ خوددر می آورد . عزیزالسلطان دوازده سال و اخترالدوله دختر شاه هشت سال دارد. من در تماشای صف پیشخدمتانی که با مجموعه‌های بزرگ هدایای این عروسی را میبردند شرکت کردم . عدد ایشان بیش از صد نفر بود ، برروی این مجموعه هااقسام مختلف از اجناس بازاررا میبردند و درمیان آنها بیش از سیصد کله قند قرار داشت ، اما زیادهم نباید گول ظاهرخورد زیرا که باحتمال قریب بیقین تمام این اشیاء را برای تظاهر واظهار تشخص از بازار کرایه کرده اند ولی چون کرایه کننده شخص عالیجاهی است آخر کار کرایه‌دهندگان خواه ناخواه آنها راپیشکش خواهند نمود .



مسیو وویلمیر

٤ ژانویه ۱۸۹۰ - ۱۲ جمادی الاولی

هیچوقت دیده نشده است که کسی عرضحالی تقدیم شاه کند مگر آنکه با آن یك کیسهٔ کوچك ابریشمی یا ترمه‌ای پر یا نیم پر از پول همراه باشد .

همین اواخر امین‌السلطان شش کیسهٔ پرتقدیم کرد و چهار روز قبل سرتیپ‌عباس قلیخان شاگرد سابق مدرسهٔ مهندسی نظام پاریس که حالیه آجودان وزیر جنك است از همین قبیل کیسه‌ها با عریضه‌ای سربمهر پیش شاه گذاشت و امروزصبح‌هم مشیرالدوله کیسهٔ بزرگی که تا بحال من بآن بزرگی ندیده بودم بحضور ملوکانه آورد .

تمام این کیسه‌ها پر از پول طلاست و تقدیم آنها بمنظور گرفتن مقامی است ، در سلسلهٔ مراتب اجتماعی ایران هیچ کاری بدون پیشکش صورت نمیگیرد وچون این‌تقدیمی بمنزلهٔ قیمت خرید مقامی است که تقدیم کننده طالب تحصیل آنست اهمیت آن بخوبی واضح میشود .

چیزی که مورد اعجاب من قرار گرفته مهارتی است که شاه بدون آنکه دست بکیسه‌ها بزند درتعیین مقدار محتویات آنها دارد ، بیك نگاه سبك سنگینی آنها را در می یابد و آثار این فراست بر وجنات او لایح میگردد ، همین نگاه قدر آنها را بر او مشخص میسازد و دیگر احتیاجی بشمردن پول داخل کیسه‌ها پیدا نمیکند .

۸ ژانویه - ۱۶ جمادی الاولی

امروز میرزا علیخان طبیب نایب‌السلطنه وزیر جنك مرا برای یك مشاورهٔ طبی باندرون او برد .

شاهزاده فقط يك زن دارد که دختر یکی از اعمام شاه است و باو بسیار محبت می ورزد .

همینکه پیش او رسیدم بمن هزار سفارش کرد و گفت که تا نتیجهٔ مطالعهٔ خود را در باب این مریض باو نگویم از اطاق نظام که تالار بزرگ مخصوص وزیر جنك است و او در آنجا انتظار مرا خواهد کشید بیرون نروم .

این اولین باری نبود که نایب‌السلطنه پی من میفرستاد چه من مکرر برای معالجهٔ او یا زیر دستانش بتوسط او خواسته شده بودم . همین اواخر از جانب او پیش معتمد نظام رفتم و در نتیجه بیکی از طرق معاملهٔ طبیب و مریض که در ایران معمول است آشنا شدم ، توضیح آنکه پس از شناساندن مرضش که نزله بود و دادن دستور لازم و بیرون آمدن دیدم که مرا که بحیاط رسیده بودم صدا میکند . پس از مراجعت بمن گفت که



امین‌السلطان و درطرف راست او امین‌الملك ، امین خلوت ، عزیزخان ، ابوالحسنخان و نصرالله میرزا ،
درطرف چپ او : امین‌السلطنه و ناظم خلوت .
درصف پائین : جلال‌الملك و محمد خان .

اگر نوشته‌ای باو بدهم که اورا خوب خواهم کرد هزار تومان بمن خواهد داد . چون من زیر این بار نرفتم اظهار تعجب شدید کرد ، لابد نه از این بابت که خطر مرگی برای خود در پیش میدید بلکه از آن جهت که من از گرفتن این مبلغ گزاف که گذشتن از آن از اختیار امثال او خارج بود ابا کرده بوده .

عمارت مسکونی نایب‌السلطنه درارگ درمجاورت اندرون قرار دارد و تقریباً ضمیمهٔ عمارات سلطنتی بشمار میرود و با وزارت جنك مرتبط و فقط باغ تخت مرمر میان آنها فاصله است بشکلی که برای رفتن ازخانهٔ شاهزاده بگلستان هیچ لازم نیست که ازخیابان و کوچه بگذرند.

این قسمت از ارك که درمشرق خیابانهای شمالی جنوبی داخلی واقع شده مهمترین قسمتهای آنست چه درجنوب آن قصور سلطنتی وعمارت نایب‌السلطنه و وزارت جنك واقع شده‌ودرشمال آن‌جز اصطبلهای سلطنتی و قراولخانه درطرف جنوب وجبه خانه درسمت شمال و یك مسجد متروك چیزی‌دیگر نیست.

۱۴ ژانویه - ۲۲ جمادی‌الاولی

هشت روز است که من مشغول مداوای صدراعظم که بمشمشه مبتلی‌شده، پس ازآنکه باو اطمینان دادم که قطعاً معالجه شده است لوله کاغذی که روی‌آن بخط فارسی چیزی نوشته و چندین مهر برآن بود بمن داد ومعلوم شد که‌آن قبالهٔ زمینی است نزدیك میدان توپخانه روبروی باغ لاله زار که آنرا صدراعظم بمن بخشیده تا درآنجا برای خود خانه‌ای بسازم.

پس ازآنکه امین‌السلطان این قباله‌را بمن داد وازمعالجات من اظهارتشکر کرد گفت که این زمین را باین امید بشما وامیگذارم که درآن بمیل خود خانه‌ای بسازید وباین ترتیب بماندن درایران مجبورشوید.

درمدتی که امین‌السلطان مریض بود غالباً با اعضای خاندان‌او حشرداشتم. دولت این خاندان ازپدر امین‌السلطان که سقاباشی ناصرالدین شاه بود و بمقام صدارت رسید شروع شده است.

این سقاباشی نه خواندن میدانست نه نوشتن ولی درعوض هوشی تیز و حافظه‌ای سرشارداشت و دردورهٔ صدارت خود باکفایت‌تمام حکومت‌می کرد.

موقعیکه او مرد یعنی درتابستان ۱۳۰۱ ناصر الدین شاه پسر ارشدش میرزا علی اصغرخان را بمقام پدر ارتقاء داد و همان لقب امین‌السلطانی را باو عطا کرد و او کمی بعد بمقام صدارت رسید.

امین‌السلطان قامتی بلند دارد بلندتر ازحد متوسط، چهره‌اش گشاده و با صفا وچشمانش سیاه است وعیبی در ظاهر صورت‌او دیده نمیشود، ریشی کوتاه دارد که انبوه و مشکی است و مثل شبق میدرخشد، ابروانش پرپشت و پیوسته است وایرانیها این نوع ابرو را از اسباب زیبائی شخص میشمارند. شخصی است محتاط و اخلاقاً جدی، با دوستان بشاش وخوش صحبت است و درمحاوره‌آثار کمال هوشیاری ازبیانات او ظاهرمیشود. خلاصه میتوان گفت که صدراعظم اعلیحضرت مردی است بسیار لایق

که میتواند درکاربری و اخذ تصمیم حزم را با اراده توأم کند و مشاغل عالیهٔ خود را باین ترتیب بخوبی پیش ببرد.

امین‌السلطان که ۲۸ سال بیشتر ندارد ازسه برادر دیگرخود مسن‌تراست.

امین‌الملك که درجوانی تحصیلات دینی میکرد و میخواست مجتهد شود امروز وزیرمالیه و صاحب جمع یعنی رئیس اصطبل و بارخانهٔ شاه است، حسین خان ۱۷ ساله است و با اینکه هنوز مو برعذارش ندمیده وبزن بیشتر شباهت دارد تا بمرد پدر دو فرزند است.



شاه سوار کالسکه درحال گردش درگلستان

امین‌السلطان یك خواهرهم دارد که درعقد امین‌السلطنه ازاعضای وزارت مالیه است. صدراعظم ایران یك زن بیشترنگرفته وازاو پنج شش فرزندآورده که چهارتن ازایشان پسرند.

اعلیحضرت گاه گاه درمواقع مهمانیهای خانوادگی بمنزل صدراعظم میرود ومن دریکی ازاین مهمانیها که برای شاه متضمن منافع بیشماری است حاضربودم. شاه قریب بیك ساعت پیش امین‌السلطان ماند و درهمین مدت قلیل عایدات شاه عبارت بود ازچند کیسه پرازاشرفی، یك عده اسب و بازشکاری و مقداری شال وقالی ومیزوصندلی اعلی و اسباب دیگر.

اسبها راکه‌یکی یکی برای پیشکش می‌آوردند میر آخور یکی را اسبی بسیار ممتازدیگری را اسبی خوش روش سومی را نجیب و اصیل معرفی میکرد و البته ازشکل

و هیئت ظاهری آنها که لاف از آنرا درمقابل شاه فضولی میشمرد و شاید هم زیاد متوجه‌آنها نبود حرفی برزبان نمی‌آورد .

٥ فوریه - ١٤ جمادی‌الثانیه

امروز پسرآخری شاه که چهارماهه و ازدختر باغبان باشی یکی ازباغهای ییلاقی سلطنتی بود مرد٠این زن که نام اورا باختصار «باشی» میگویند یکی اززیباترین زنان حرم ناصرالدین شاه است و پیش امینه اقدس زندگانی میکند و این خانم‌مأمور تربیت آن ستارهٔ نوزاد است .

امینه اقدس از این مأموریتی که باو داده شده کاملاً راضی است زیرا که تربیت‌یك دختر زیبا آن هم دختری که منظور نظر اعلیحضرت است وسیلهٔ خوبی است برای‌آن که شاه را بعمارت خود بکشد و هرزنیکه می بیند شاه کمتر باو توجهی دارد از اینقبیل وسایل برمی‌انگیزد .

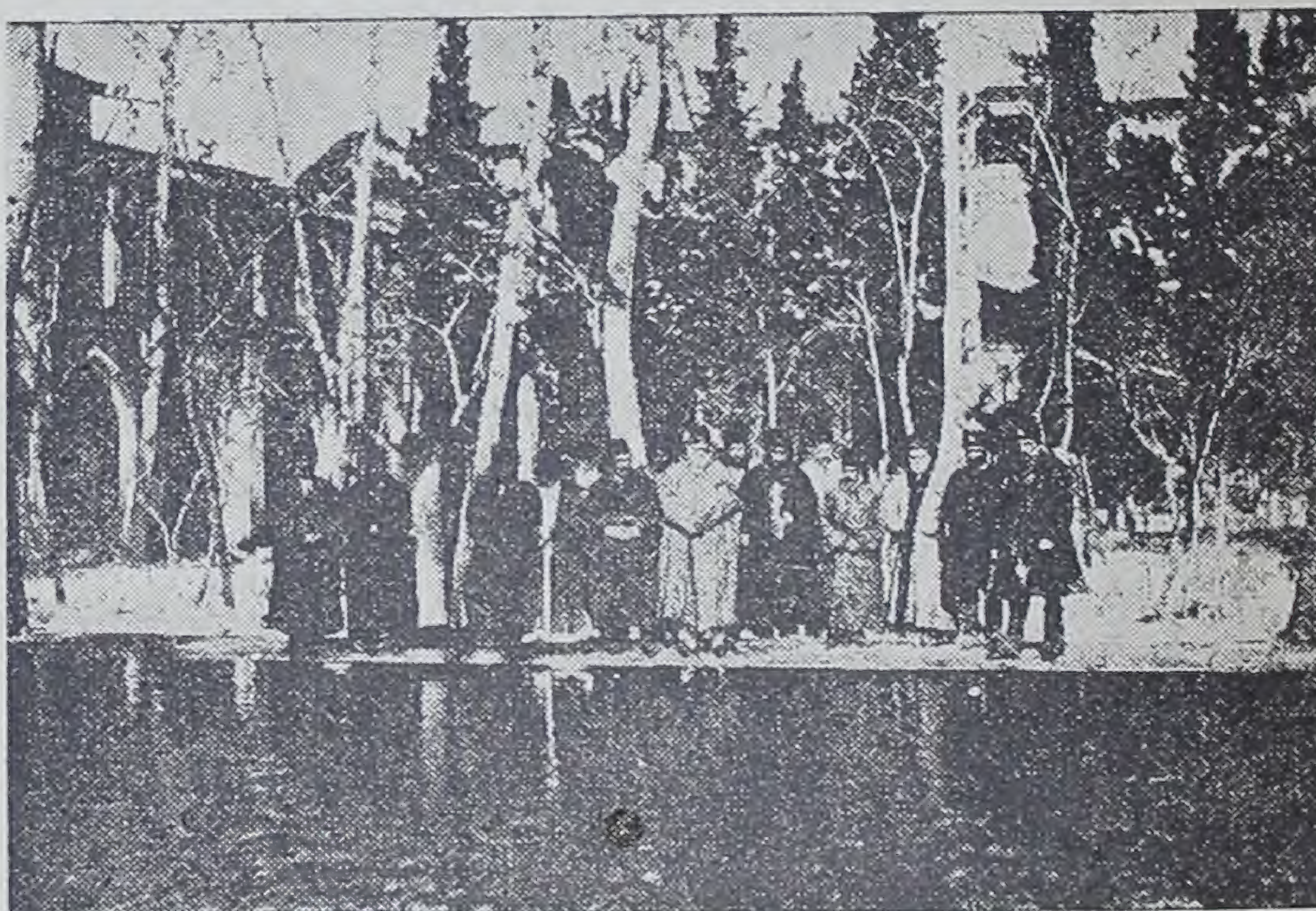
آرزوی تمام زنهای اندرون اینست که از شاه بچه‌ای بیاورند و این آرزو چنان در ایشان شدید است که هروقت بطبیب میرسندعمدهٔ صحبتشان با او درهمین باب است‌و بسیار اتفاق می‌افتد که‌یك عده حقه باز هم ایشانرا در دام خود می‌اندازندواز ایشان استفاده‌های هنگفت میکنند .

فرزندگرو زندهٔ محبت شاه است نزدمادر وباعث خوشبختی اوست . زنیکه عقیم است و این وسیله را برای جلب محبت شاه دردست ندارد ومی‌بیند که سال بسال شاه از حال او نمیپرسد طبیعی است که ببرانگیختن وسائلی دست بزنند و شاه را بسمت خود بکشاند ویکی ازبهترین این وسائل جمع کردن چند دختر زیباست درخدمت خودتاشاید شاه بآن طرف متمایل شود ودستی بسر وگوش یکی ازآنها بکشد .

امینه اقدس اگرچه پیر شده وفرزند هم نداردلیکن ازاین جنس زنها نیست‌واگر بتربیت خانم‌باشی قیام کرده فقط از لحاظ علاقه وجان‌نثاری خاصی است که نسبت بشاه دارد ؛ شغل مهم خزانه‌داری شاه و اعتماد تام و تمامی که اعلیحضرت نسبت باودارد اورا از تشبث باین قبیل زمینه سازیها بی‌نیاز میکند چه‌علناً می‌بیند که طرف مهر ومحبت شاه است ولی چنانکه پیش هم اشاره کردیم بدبختی عظیمی درکمین اوست و چیزی نمانده است که بکلی ازحلیهٔ بصر عاری شود .

شش هفت سال قبل چشم راست‌او کور شد وحالیه روز بروز بینائی چشم‌چپ‌او نیز کم میشود واطبای ایرانی اوبا معالجات سرسری‌ودواهائی که تنها اثرآنها کمك بسرعت سیر مرض است اوقات را بتفنن میگذرانند درصورتیکه اگر این چشم را هرچه زودتر عمل کنند از کوری جلوگیری بعمل خواهد آمد .

مداوای این قبیل خانمها کار آسانی نیست زیرا که طبیب باید دیپلومات باشد تا بتواند بفهمد که کجای خانم درد میکند وچه دردی دارد چنانکه من بزحمت توانستم بفهمم که امینه اقدس بچه مرضی مبتلی است باین علت که اولاً یك عده مردم نفعشان دراین بود که ناخوشی این زن طول بکشد وچون ازدخالت من بیم داشتند هر قدر میتوانستند



شاه ونایب السلطنه وملك آرا و عزالدوله وجمعی ازاعیان در گلستان

درطلب من کوتاهی میکردند ثانیاً اگر من درمعالجه دخالت میکردم بالاخره درمی یافتم که اوچه مرضی دارد وخانم با اینکه سه بارمن بمعالجهٔ او رفته بودم ازهردردی مینالید مگر ازچشم ، هیچوقت چشمان خود را بمن نشان نمیداد تا اینکه یکروز صبح که من از اندرون از در نارنجستان بیرون میآمدم وشاه دم در منتظر من بود احوال امینه اقدس را از من پرسید . گفتم او از دردهائی مینالد که بنظر من چندان مهم و قابل نگرانی نیست . شاه با اضطراب گفت حال چشمان اوچطور است ؟ گفتم اعلیحضرتا تابحال کسی ازاین بابت بمن چیزی نگفته است .

شاه که این را شنید آغا بهرام خواجه باشی امینه اقدس را صدا کرد وبتندی بلکه با خشم و غضب باو عتاب و بمن اشاره نمود که همراه آغا بهرام بروم . من ببالین امینه اقدس رفتم و خانم این دفعه دیگر چشمان خود را بمن نشان داد و بدون تردید سؤالات مرا جواب گفت.

زنان مسلمان عادةً همه درمقابل اطبای فرنگی همین حال را دارند . یکی ازایشان

وقتیکه باصرار شوهر خود که اروپا را دیده بود و فرانسه هم حرف میزد مجبور شد که برای معالجه با من ملاقات کند در پشت پرده ای قرار گرفت تا من و او هیچکدام همدیگر را نبینیم. اشکال عمدهٔ کار در نشان دادن صورت است. زنی که چشمانی دلفریب دارد در نشان دادن آنها اشکالی نمی بیند اما دیدن دهان وسایر اجزاء صورت او آسان نیست. غالباً تصورشان اینست که طبیب از گرفتن نبض میتواند بهر دردی که دارند پی ببرد و این وهم را اطبای قدیمی درمغز ایشان فرو کرده‌اند.

۸ - فوریه ۱۷ - جمادی الثانیه

در حرمهای خصوصی شاه دوتن زن خارجی مقیم‌اند، اولی که روزی مرا برای ناخوشی مختصری که داشت نزد خود خواند اصلاً اهل قسمت فرانسوی سویس است. این زن که دروینه پرستار بچه‌های منشی سفارت ایران شده با او بطهران آمده‌وامروز تحمل این زندگانی محدود و محصور بر اوسخت ناگوار می آید، دیگری دختر خانمی فرانسوی‌است که برعکس از زندگانی خودبحدی راضی است که باوجود اصراراقوامی که ببردن او آمده بودند حاضر بترك ایران‌نشده. این دو زن‌کاملاً مثل زنان‌ایرانی‌در حرم مقید زندگی میکنند وهروقت هم بیرون بیایند با چادر وروبند است.

۱۷ فوریه - ۲۶ جمادی الثانیه

هر روز بعیادت امینه اقدس میروم، حال او بهتر و درد قطع شده لیکن مرض هر روز دوقدم جلوتر میرود زیرا که هیچکس بعمل که تنها بآن وسیله میتوان جلوی آنرا گرفت تن در نمیدهد. همینکه کمترین بهبودی در حال او ظاهر میشود مرا غریق تشکر میکند و بمن چای و شیرینی میدهد و بیچاره چنین می پندارد که علاج او در دست من است و اگر بیشتر بمن لطف کند من زودتر اورا معالجه خواهم کرد و چون باین‌امرایمان‌پیدا کرده‌درهیچ عملی که موجب جلب‌رضای خاطر من شود مضایقه‌نمی‌نماید، همین امروز بمن گفت که بشاه عرض کرده است که من هرچه برای ساختن خانه‌ای در زمینی که امین‌السلطان‌بمن داده است لازم دارم بمن بدهد وشاه‌هم گفته است که‌ساختن خانه بعهدهٔ من است و خانم بقدری از تحصیل این جواب از جانب شاه مسرور است که آنرا پیوسته برخ من میکشد.

همین چند روزپیش در حضور من دو صندوق بزرگ را که چند خانه برروی هم‌داشت باز کرد و در آن دو ازچهارصد تا پانصد قطعه‌اشیاء ازجواهر بود مثل تکمه‌وانگشتری و تسبیح و غیره. من بیش از همه فریفتهٔ درشتی زمردها ومرواریدهاشدم مثلاً درمیان آنها تسبیحی از زمرد بود که درشتی دانه‌های آن از اندازهٔ تخم کبوتر بود تا تخم مرغ معمولی. مرواریدهای گرد از دانهٔ فندق‌درشت‌تر بودندو بعضی‌از آنها که درازترند درشتی

آلها از این مقدار نیز بیشتر است . یك قطعه زبرجد گرد در میان آنها دیدم که از یك نصف گردوی درشت بزرگتر بود . یاقوتها که بیشتر آنها نتراشیده بودند هر کدام را تراش نداده باشند درشت‌ترند ، الماسهای آبدار بیشتر پهن و مستطیل‌اند و در میان آنها بعضی نیز زردرنگ‌اند و یك قطعه‌هم نیلگون بود .

بزرگترین فیروزه‌ای که مشاهده شد شکل بیضی داشت بطول چهار تا پنج سانتیمتر برنگ آبی تیره واز خالص‌ترین اقسام آن بود .

بعد از این نمایش امینه اقدس ساعتی را که شاه بعنوان ارمغان برای‌او ازفرنگستان آورده بود بمن نشان داد و بداشتن آن می بالید . جعبهٔ ساعت تماماً الماس نشان بود وزنجیری آنرا می بست که از دوازده زبرجد ترکیب شده بود وقطعات کوچك الماس آنها را بهم متصل میکرد . امینه اقدس پیش از آنکه این صندوقها را ببندد از یکی از آنها یك انگشتری الماس که آنرا بشکل هشت گوش تراشیده بودند وزیبائی مخصوصی داشت بیرون آورد و باکمال لطف بمن بخشید .

روزی دیگر امینه اقدس مرا بتماشای حمام خود فرستاد. این حمام دو قسمت دارد وتمام دیوار های آن از مرمر است ، قسمت اول محل رخت کن و آرایش و قسمت دوم برای استحمام است . حوضی در میان سر بینه است که فواره ای از آن میجهد و با آب خود که بصورت گرد باطراف پراکنده میشود فضا را خنك میکند و طاقچه‌هائی در آنجاست که در آنها هر قسم اسباب آرایش گذاشته و در دو طاقنمای قرینه عده ای قالی نهاده و از آنها بستر راحتی درست کرده‌اند .

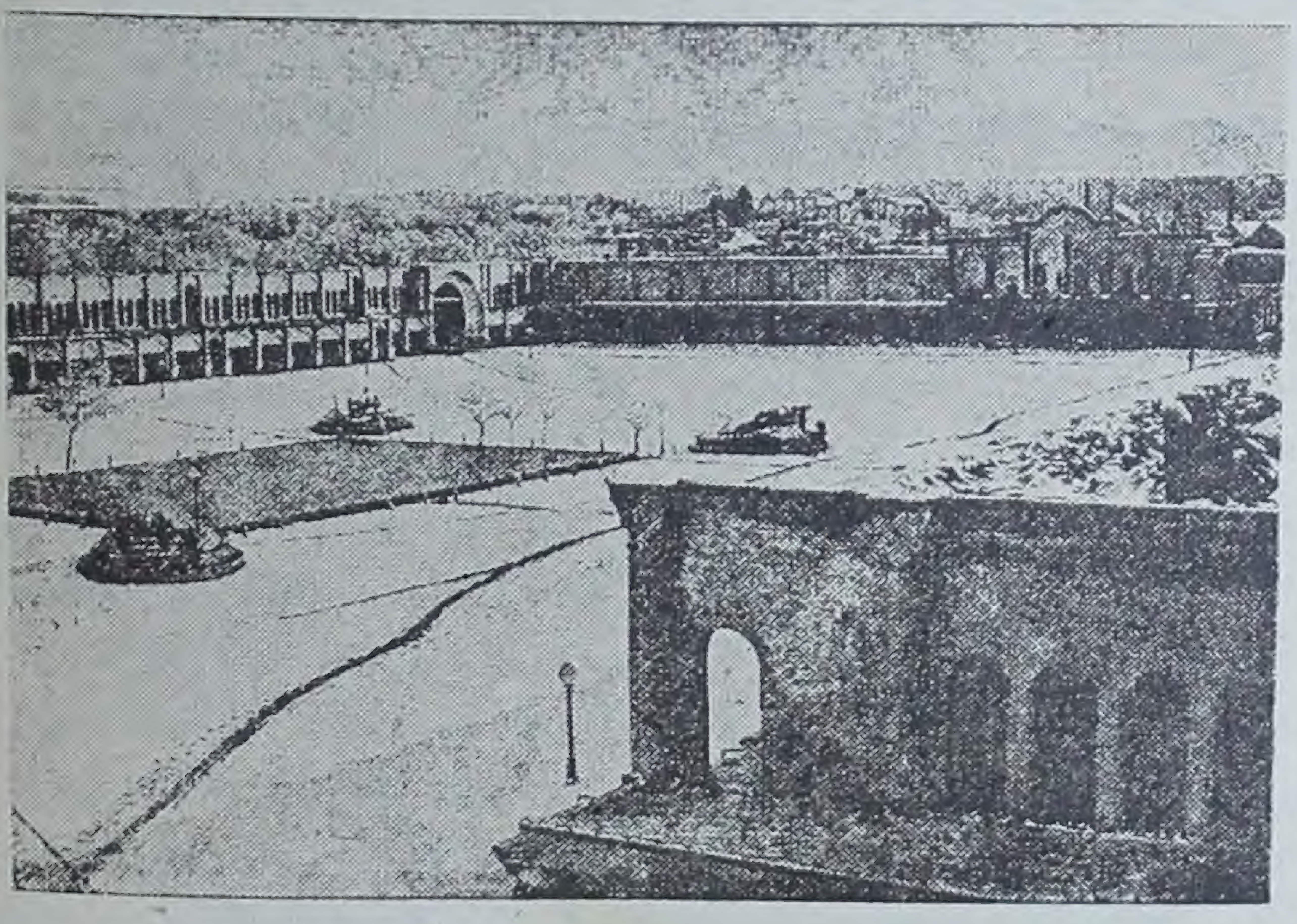
در این قسمت خانم لباسهای خود را پیش ازآنکه بگرمخانه داخل شود میکند ، گرمخانه دو خزینه دارد پر از آب که درجهٔ حرارت آنها با یکدیگر متفاوت‌است و ترتیب استحمام باین شکل است که استحمام کننده ابتدا ده دقیقه در خزینهٔ آب سرد و ده دقیقه در خزینهٔ آب گرم و ده دقیقه‌هم بیرون از هر دو داخل حمام که ببخار گرم‌شده میماند سپس برای او حوله‌های پشمی‌می آورند و او بسربینه می آید و تا مدتی درآنجا دراز میکشد وگاهی قریب بیك ساعت در آنجا میماند تا خوب بحال بیاید .

بعد از استراحت نوبت آرایش میرسد و این کار بسیار دقیق وطولانی است ، با حنا ناخنهای دست و پا را رنگ و با سرمه مژگان را سیاه و بزرگتر میکنند و آنها را مصنوعاً تا بالای بینی میکشند و واجبی نیز در مورد خود بکار میرود ، گیسوان را مثل حصیر رشته‌رشته می‌بافند. خلاصه در آرایش زنی که شاه دستمال خود را قبلاً بسمت او انداخته وشب بایدآمادهٔ‌هم بستری باشد از رعایت هیچ نکته فروگذاری نمیشود ... مدت دوام این آرایش نصف روز تمام است .

طهران حمامهای متعدد بهمین وضع دارد لیکن‌مردم غیر مسلمان نمیتوانند بآنها قدم بگذارند .

۲۷ فوریه - ۷ رجب

طهران که میگویند از کلمهٔ «طاهر» مشتق است در زمستان بهیچوجه شایستهٔ این عنوان نیست زیرا که باران که از بهار تا آخر پائیز اثری از آن در میان نبود این ایام تمام‌خاك معابر را بگل مبدل ساخته است و برفی که درماه قبل در شبهای سرد زمستان باریده و آنرا از بامها بکوچه ریخته اند در معابر تنگ‌محلات قدیمی هر گونه عبور ومرور را مشکل ساخته است ، تنها ارگ از این حالت مستثنی است زیرا که اگر هم برفهای آنرا بیرون نبرده باشند لا اقل آنها را در بعضی قسمتها روی‌هم جمع کرده و راه رفت و آمد را باز نموده‌اند .



میدان توپخانه در زیر برف

طهران که‌تقریباً دارای ۱۳۰۰۰۰ نفر جمعیت‌است دردورادور خود باروئی دارد که آنرا منحصراً از گل ساخته‌اند . این بارو بشکل هشت ضلعی نا منظم یا بهتر بگوئیم مربعی است که چهار دیوار کوچك اضلاع آنرا قطع کرده‌اند . امتداد اضلاع این بارو درست شمالی‌جنوبی یا شرقی غربی است ودرهرطرف از چهار جهت آن سه دروازه‌است که‌مجموعاً دوازده دروازه‌میشود ولی درضلع شمالی‌امروز دو دروازه بیشتر نیست‌زیرا که دروازهٔ شمیران را در موقع ساختن دیوار شمال شرقی بارو از میان برده‌اند .

هر یك از این دروازه ها طاقهائی برج دار و بلند دارند و آنها را باکاشیهای‌الوان مزین ساخته‌اند و شباهت آنها بیکدیگر زیاد است .

مابین شهر طهران و این بارو فاصله زیاد است چه در هر طرف آن باغهای محصور وسیع و اراضی بایر پهناور و مزارع و موستان و قبرستان خانه های شهر را از بارو جدا کرده‌اند .

میدان توپخانه که یك عده توپ در آنجا هست و در شمال ارگ قرار دارد در حقیقت میدان مرکزی شهر است . از شش دروازهٔ آن که از آنها دو دروازهٔ سمت ارگ مهمتر محسوب میشود بچهار جهت شش خیابان بزرك ممتد است که در دو طرف غالب آنها درخت کاشته‌اند و در بیشتر اوقات سال بخصوص در بهار و پائیز از کنار آنها نهر آبی نیز میگذرد .

این خیابانها عبارتند از خیابان امین‌السلطان ۱ و لاله‌زار در شمال که از محلات نوساز طهران میگذرند ، دو خیابان الماسیه و ناصریه در جنوب که بارگ و بازار و محلات قدیمی پایتخت متوجهند ، خیابان چراغ گاز که از آن هم میتوان بدروازهٔ شمیران رفت و هم بایستگاه راه آهن شاهزاده عبدالعظیم . خیابان دیگر خیابان مریضخانه‌است که راه قزوین و اروپا از آنجاست .

اگر خیابان مریضخانه را از طرف مغرب و خیابان چراغ گاز را از طرف مشرق امتداد دهیم میتوان گفت که طهران کهنه در جنوب این خط و طهران نو در شمال آن قرار دارد .

قسمت شمالی طهران بداشتن کوچه‌های زیبا و مستقیم و حیاطها و باغهای وسیع و عمارات زیاد ممتاز است بخصوص که تمام سفارتخانه‌های خارجی غیر از سفارت روس که در آخر خیابان چراغ گاز در جانب قسمت قدیمی شهر است بقیه در این قسمت شمالی واقع شده .

اگر از میدان توپخانه بسمت شمال دو خیابان شمالی جنوبی را بگیریم عمارت صدر اعظم و باغ لاله‌زار و سفارتخانه های ممالك اروپائی و ممالك متحدهٔ امریکا و عثمانی و عمارت و ابنیهٔ جهانگیرخان وزیر صنایع و باغ بزرگ امین‌السلطان را درسر راه می بینیم .

در برگشتن اگر خیابان سیف الدوله ۲ را اختیار کنیم بعمارت بهارستان میرسیم که امروز اقامتگاه یحیی خان مشیرالدوله است و باغ وسیعی دارد که مدرسهٔ بزرگ سپهسالار با وجود عظمت بهیچوجه فضای آنرا تنگ نکرده .

کمی فاصله از میدان بهارستان در ضلع جنوب غربی کوچه‌ای که از آنجا بلاله‌زار برمیگردند منزل شاهزاده ظل‌السلطان واقع است و ظل‌السلطان غیر از این خانه مالك پارکی

---

۱ - خیابان علاءالدوله سابق و فردوسی حالیه

۲ - خیابان شاه آباد

است نزدیك باروی شهر قریب بپارك امین الدوله .

از میدان بهارستان اگر امتداد خیابان نظامیه را بگیریم طرف دست چپ ما مسجد سپهسالار است بعد از آن بخانهٔ محقر دوست من اعتمادالسلطنه میرسیم که بی سر و صدا در آنجا در میان کتب خود زندگی میکند ، طرف دست راست قبرستانی قدیمی است و بعداز آن در چندقدمی سفارت روس بخیابان چراغ گاز وارد میشویم .



مسجد سپهسالار

میدان دیگر شهر میدان مشق است که میدانی وسیع و محصور است و درقسمت تازه ساز شهر و برای مشق نظامیان ساخته شده و گاهی هم شاه سپاهیان را درآنجا سان می بیند . درمیدان مشرق نزدیك درغربی میدان توپخانه است یعنی همینکه چند قدم از این درخارج و درخیابان مریضخانه داخل شدید بدر میدان مشق میرسید .

خیابان الماسیه که داخل ارگ میشود وخیابان ناصریه یا خیابان شمس العماره یعنی دوخیابان جنوبی میدان توپخانه راه وصول بمحلات قدیمی شهراند و دراین محلات جز ایرانی کسی دیگرساکن نیست .

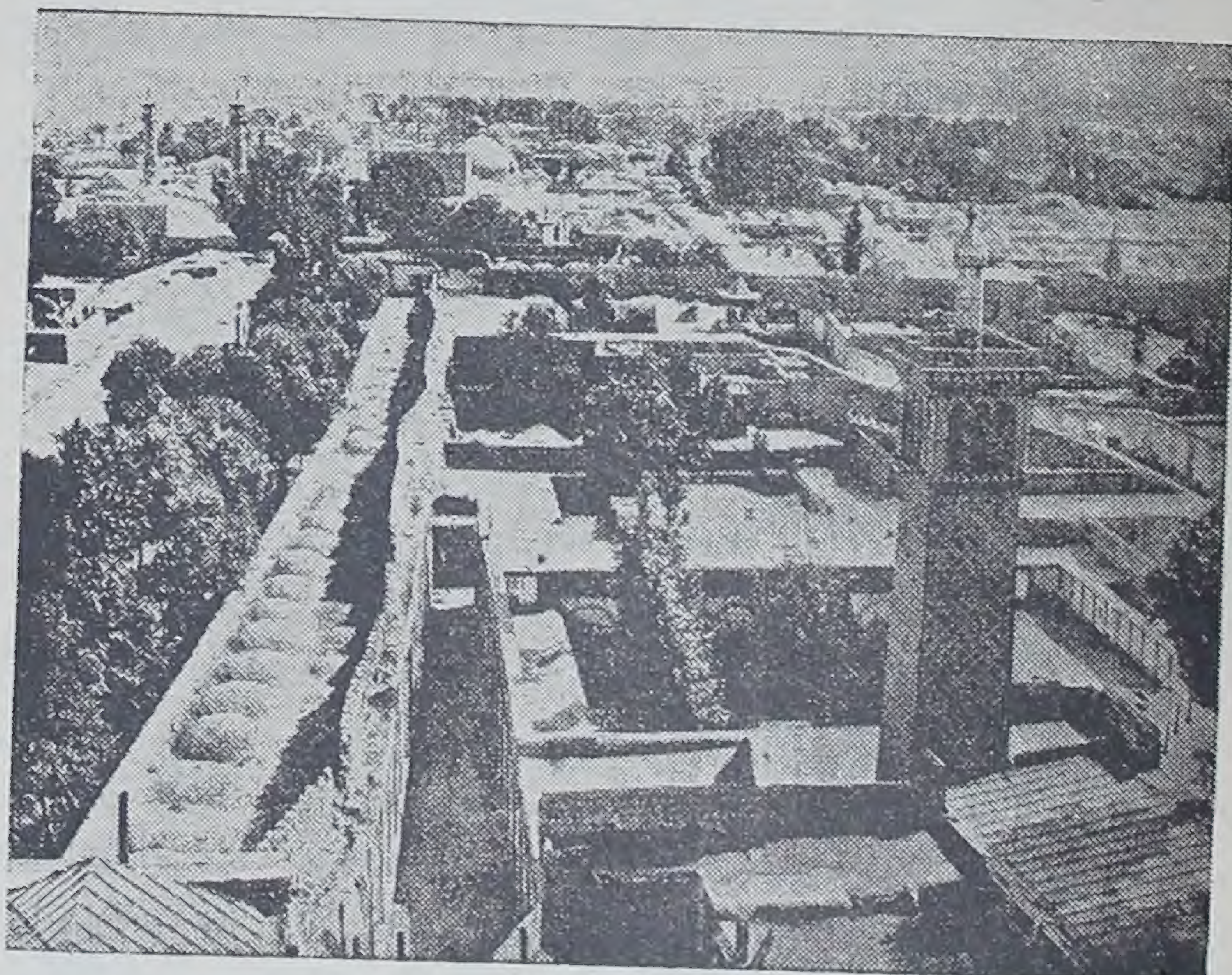
کوچه ها و محلات تنگ و پر پیچ وخم است وجمعیتی که چندان پاك وپاکیزه هم نیستند درهر قدم دررفت وآمدند . کثافت آنها بینهایت است مخصوصاً پائین بازار ودر کوچه هائی که راه میدان قاپوق و میدان مال فروشها و محلهٔ یهودیهاست ممکن نیست که انسان از آنها بگذرد و دائم با بوی عفونت لاشهٔ مردارهمراه نباشد .

محلهٔ بازار درجنوب وجنوب شرقی ارگ است و اختصاص آن بکوچه‌های طاقداری

است که جابجا سقف آنها را برای جریان هوا و رسیدن نور سوراخ کرده‌اند . وجود این طاقها عابرین و کسبه را در تابستان از شدت آفتاب و در زمستان از برف و باران محفوظ میدارد .

تمام ایام سال ودرهر ساعت از روز ازصبح تا غروب این بازار ها پر ازجمعیت است با این حال شترها و قاطرهائی که بار دارند از آن جا میگذرند .

در بازار بزرگ درخیابان جبه خانه واقعست وجلوی آن میدان کوچکی است که آن سبزه‌میدان میگویند . اگر فرنگی ناشناسی بخواهد وارد بازارشود وبلدی همراه



بازار ومسجد شاه

نداشته باشد درپیچ وخمهای بازارگم میشود نه باین جهت که نتواند دراین دالان های عریض وطویل که غالباً امتداد مستقیم دارند راه باز گشت خود را نشان بگذارد بلکه چون جمعیت وچهار بازار و کوچه های بن‌بست درآن زیاد است شخص‌غریب‌در آنجاسر گردن میماند مثلاً نزدیك مسجد شاه بازار بزرگی است که پس از مقداری امتداد بسمت جنوب متوجه مشرق میشود وبعد ازآنکه دوثلث آن طی شد بازار دیگری از آن منشعب میگردد که متوجه شمال است وتا خیابان چراغ گاز امتداد می‌یابد بشکلی که‌خانهٔ امین‌الدوله طرف دست راست وسفارت روس طرف دست چپ آن واقع میشود و در

هرقدم از آن کوچه های تنگی قراردارد که از آنها نیز کوچه‌های دیگری متفرع میگردد و انتهای آنها یك میدان یا کاروانسرائی است که در آنها چند درخت کاشته و بارهای تجارتی را روی هم انبار کرده‌اند . همین کیفیت است که شخص غریب را در بازارهای طهران سرگردان میکند وحس جهات یابی را ازاو میگیرد .

بازار عالم خاصی است باین معنی که نمایندهٔ هر نوع شغل وتجارت وصنعت را در آن میتوان یافت ولی از خوشبختی مشتریان نمایندگان هرصنف در محلهای مخصوصی جمعند و اصناف مختلفه با هم مخلوط نمیشوند .

در دوطرف دیوارهای ضخیم بازار که سقفها بر آنهامتکی اند قدم‌بقدم طاق نماهائی باسم دکان ومغازه ساخته‌اند که سراسر آنها پر از کالاست .

در کنار هریك ازاین دکانها کارگر یا کارگرانی نشسته‌اند که باهمان تأنی مخصوص مشرق زمینی که تاحدی حاکی ازنقص آلت وافزارکار آنهاست مشغول حرفهٔ خودهستند ومن تاکنون دربازار کسی را ندیده‌ام که ایستاده کار کند .

یك نفر فرنگی تازه وارد بی‌اختیار درمقابل قالیها وپارچه ها و انواع اسلحه‌ای که در بازار گسترده است بتماشا می‌ایستد و اگر طالب خرید اشیاء عتیقه باشد بهتر از بازار طهران جائی را نخواهد یافت و تمام روز از تماشای کتابهای تذهیب شدهٔ نادر و ظروف طلاکاری قدیمی و کاشیهای طلائی که امروز دیگر مردم ایران ازساختن‌مثل‌آنها عاجزند سیر نخواهد شد وهرقدر بخواهد میتواند از استوانه های فلزی‌عهد کلدانیان و و آشوریان وعیلامیان و مهرهای دورهٔ اشکانی وساسانی ومسکوکات سلسله‌های‌مختلف حتی هخامنشیان که چند قرن پیش از اسکندر کبیر در ایران سلطنت میکرده اند برای خود بخرد .

آب مشروب طهران مثل غالب شهرهای دیگر ایران از قنات است و تمام‌آن از دامنهٔ البرز می آید. دهانه‌های چاههای این قنوات که از همان راهها قنوات را کنده و دورا دورآنها خاك را تپه کرده‌اند در تمام جلگهٔ بیرون شهرمخصوصاً دربیرون‌دروازه های شمیران و دوشان تپه نمایان است .

آب طهران چون از البرز می‌آیداز شمال داخل شهرمیشود وخانه بخانه ازمنازل اغنیاگرفته تاخانه های فقرا همه را مشروب میکند ولی البته فقرا غالب اوقات فدای اغنیا میشوندوعموماً در تابستان که از همهٔ فصول احتیاج بآب بیشتر است طهران گرفتار بی آبی است .

درنتیجهٔ وضع ناپسند توزیع آب بتوسط مجاری رو باز غالب اوقات بعضی از امراض بسرعت تمام سراسر شهر را میگیرد و ابتلای عمومی دست میدهد .

درمحلات قدیمی وبازار آب دروسط کوچه ها درجوی‌تنگ کم عمق سرپوشیده‌ای جاری است وهرچند قدمی سوراخ گشادی درآن ترتیب داده‌اند که هر خانه ازآنجا

آب میبرد و اکثر اوقات اشیاء آلودهٔ خود را هم در آنجا میشوند. بعلاوه کثافات کوچه و راه هم ازهمانجا داخل آب میشود. با این وضع حال آبی که مردم بدبخت محلات دور از مرکز طهران مینوشند معلوم است که چیست.

یخ نیز مثل آب درممالك گرم مخصوصاً ایران اهمیتی خاص دارد و بیشتر آنرا از کوههای البرز بخصوص دماوند می‌آورند وتقریباً در تمام مدت سال قاطر ها آنرا از دماوند بطهران میرسانند و مردم عادت دارند که حتی زمستان هم شربت و آب را بایخ استعمال کنند.

غیراز این منبع دراطراف باروی طهران نیز یخچالهای زیاد هست که عمقی چندان ندارند و آنها را روزها درزمستان آب می‌اندازند وشبها یخ می گیرند بعد یاآن یخ‌را



بستر ملوکانه ۱.

برای فروش ببازار میفرستند یا در گودالهای زیر زمینی یخچال که سقفی ضخیم دارد برای تابستان انبار میکنند.

یك عده ازاعیان طهرانی درطرف مغرب شهر یعنی درمحلهٔ سنگلج و اراضی بین

---

۱ ــ هنگام خواب شاه چه درقصور سلطنتی چه در زیر چادر همیشه دو نفر بر بالین او کشیك میدهند در بیرونی دو پیشخدمت مرد و در اندرونی دوزن خدمتکار و کار ایشان اینست که دست‌و پای شاه را درحال خواب آرام آرام مالش‌دهند وبااین عمل بفهمانند که از مراقبت غفلت ندارند.

دروازه قزوین و دروازه باغشاه پارکها و باغهای بزرگی ساخته اند که یکی از آنها امیریه است متعلق بنایب‌السلطنه.

چون تمام زیبائی این باغها ازبرکت مقدار آبی است که بآنها میرسد آنها را مخصوصاً درمحلاتی ساخته‌اند که آب شهر ابتدا بآنجا وارد میشود تا بتوانند بیشتر و بهتر ازآن استفاده کنند.

درطهران ازهر درختی بهترچنار رشد دارد واینکه یکی ازسیاحان قدیمی‌طهران را «شهرچنار» نامیده بی‌سبب نبوده است.

۲ مارس - ۱۰ رجب

بنا های طهران همه خشت و گلی است، دیوار ها و بامها را با کاه گـل ضخیم می‌اندایند واگرهم آجر بکار ببرند براثر حدت آفتاب تابستانی از هم متلاشی میشود وحالیه که بارانهای زمستانی شروع بریزش کرده سقفها و دیوار های پوسیده غالباً فرو میریزد وبچه ها و حیوانات رازیر آوار میگیرد، اصطبلها خراب میشود و پاره ای قسمتها ازسقف بازار ها برسر دکاندار ها پائین می‌آید و تلفات بسیار وارد میسازد.

در طهران معمولاً ازخرداد تاآبان باران نمی‌آید و امسال بارانی که عادةً در پائیز بایستی بیاید دراوایل زمستان شروع شده. اگر چه باران طهران کم است ولی وقتی دراینجا میبارد شدت‌آن بسیار زیاد است. برف هم دراواسط زمستان غالباً عصرها یا شبها می‌آید ودانه های آن درشت است.

۵ مارس - ۱۳ رجب

امروز روز عید میلاد امیر المؤمنین علی است و شیعه علی رغم اهل تسنن بعلی ابن ابی‌طالب تقریبا همان منزلتی را میدهند که‌برای حضرت رسول قائلند. بعدازظهر درمیدان مشق سان سپاه بود و امشب چنانکه درهریکی از اعیاد ایرانی مرسوم است آتش‌بازی خواهد شد.

سان سپاه عبارت بود از دفیله رفتن یك عده سرباز از جلوی شاه با یك عد. سرتیپ که اکثر سپاهی ندارند و نداشته‌اند و نخواهند داشت واز نظامی بودن بهمان درجه ولباس اکتفا کرده اند.

اگر از یك فوج سوار که لباس قزاقی ببر دارند وسرهنك و چند نفر از صاحب منصبان عمده وجزء ایشان روسی اند بگذریم‌بقیهٔ نظامیان تعلیمات صحیحی ندیده‌اند و امر عجیب اینکه بمحض‌برهم خوردن سان وسلام هریك ازصاحب منصبان و سربازان بی‌کارخود میروندباین‌معنی که باستثنای قراولان سلطنتی که درارگ قراولخانه‌ای‌دارند و سواران قزاق که بقزاقخانه واقع در شمال میدان مشق میروند برای بقیه جا و مکان معین دسته جمعی نیست بلکه هر چند نفر مأمور قراولی دم عمارات دولتی و خانه های

اعیان ومردم دیگرند وهردسته پس از ختم سلام راه کار خود را پیش میگیرند وبعضی هم تفنگ و فشنگ را تحویل ذخیره میدهند و بکار و کاسبی معمولی مشغول میشوند .

۲۰ مارس = ۲۸ رجب

امروز روزعید نوروز است ومن بعادت هرروز ازخیلی زود بانتظار بیرون آمدن شاه ازدرنارنجستان در باغ گلستان قدم میزنم. اعلیحضرت بیرون آمد ومرا باشاره‌ای بخدمت خود خواست ومن پیش رفتم. دامن خود را که پراز فیروزه بود گشود وازآن میان بادقت تمام سه قطعهٔ درشت‌تر را جدا کرد سپس جمیع آنها را تحت آزمایش آورد واز آنها آنرا که منظم‌تر وخوش شکلتر بود برداشت وبمن داد وگفت این عیدی شماست.

نوروز درحقیقت اول سال رسمی ایران نیست چه سالهای اسلامی قمری است واعیاد وایام سوگواری ایشان درعرض سال، همچنانکه پیش ماثابت است ثابت نمی‌ماند فقط نوروز لایتغیراست وهمیشه درست با روز اول اعتدال ربیعی یعنی موقعیکه آفتاب ببرج حمل میرسد وبهار شروع میشود تطبیق میکند ونتیجهٔ این کیفیت چنین شده است که امروز زمان تحویل باساعت شش ونیم بعدازظهر مصادف گردیده وآنرا اخترشناس باشی شاه استخراج نموده است .

تالاربزرگ موزه که مراسم سلام درآنجا بعمل خواهدآمد خیلی زودتر ازساعت شش ازجمعیت پرشده بود، تمام اعیان مملکتی درآنجا جمع بودند و وزرا وصاحبان مناصب عالی برجاهای خود قرار داشتند حتّی من درمیان ایشان چندتن ازصاحب منصبان نظامی خارجی راهم دیدم .

این صاحب منصبان خارجی که کم وبیش لباس صاحب منصبی ایران رابدادن تعارف خریده‌اند درحقیقت خوش نشینانی هستند که خواسته‌اند با استخدام این لباس یا ترکیب کردن آن با اجزاء دیگری ازلباسهای نظامی گوناگون لباسی داشته باشند که برای مجلس تقلید مناسبتر مینماید تابرای مجالس جدی .

اعلیحضرت ساعت شش بتالار واردشد وبردرقالی زربفت کهنه‌ای که درپای تخت فتحعلیشاه انداخته بودند برسم معمولی ایرانیها نشست وبربالش مروارید دوزتکیه داد. شاه مثل روزهای سلام یامهمانیهای بزرگ درجواهرغرقه بود ونورفراوان چهل چراغهای بزرگ وشمعدانها وچراغهای دیواری تلالؤ عجیبی بآنها میداد بعلاوه منظرهٔ این تالار که سراپا آینه‌کاری است بسیار خیره کننده است .

درهریك ازدوطرف تخت عده‌ای از روحانیون ایستاده‌اند و روبروی شاه درچهار قدمی صدراعظم برپا ایستاده وچندقدم عقب‌تر درطرف چپ ظهیرالدوله رئیس تشریفات وداماد شاه قرار گرفته، من دردوقدمی عقب سرامین السلطان ایستاده‌ام اماقدری متمایل بطرف راست تا درجلوی جمعیت‌های مختلف اعیان دولت را بهتر ببینم .

درسردقیقه معین اخترشناس¹ باشی با وقار تمام وقدمهای آهسته بجلوی شاه می آید وپس ازتعظیم ساعت بدست شروع سال نورا اعلام میکند سپس عقب عقب خارج میشود و دوتن ازسادات بشاه تبریك و سلامت باد میگویند. درحینی که این دوتن سید مشغول عرض تبریکند شمایل حضرت علی بن ابی طالب را دست بدست میگردانند وهمه آنرامیبوسند بعد هر کس چنددانه گندم باین امید که سال آینده² سال ارزانی وفراوانی باشد میخورد.



میدان ارگ در روز نوروز

امام جمعه یایکی دیگراز مجتهدین درداخل ظرفی آیاتی ازقرآن مجید رامینویسد وپس از حل کردن آن در مایعی قسمتی از آنرا بشاه می آشاماند وبقیه را نزدیکان و مینوشند.

بعد ازتمام شدن این مراسم مجدالدوله سبدبزرگی راکه پرازسکه‌های تازه‌ضرب شده بود وبآنها که‌مثل بیست سانتیمی های قدیمی ماست شاهی سفیدمیگویند پیش شاه گذاشت وشاه ازآن ابتدا بملاها بعدبشاهزادگان درجهٔ اول مقداری داد سپس دوجیب لباس روی مرا پر کرد ودیگران هم یکی یکی ازجلوی شاه گذشتند وعیدی خودرا گرفتند وبا این رسم که تیمنی برای زیادشدن ثروت عیدی گیرنده درسال نواست مراسم نوروزی پایان یافت.

سابقاً با این شاهی سفیدها اشرفی نیزمخلوط میکردندلیکن ناصرالدین شاه این رسم را از بین برده است.

۳۰ مارس - ۷ شعبان

امروزصبح وقتیکه برای عرض سلام بشاه نزدیك شدم یك قطعهٔ بزرگ یاقوت دردست من گذاشت و گفت این چیست ، دیدم یاقوتی است نتراشیده وبسیارخوشرنگ وباندازهٔ یك تخم مرغ ودرعرض سوراخی دارد که بلوری درآن داخل کرده‌اند.

اعلیحضرت بمن گفت که ازاین سوراخ که حالا بسته است سابقاً ریسمانی میگذرانده وآنرا بگردن گوسالهٔ زرین سامری می آویخته‌اند، بعد گفت که این قطعه یاقوت را درایام قدیم ازحبشه بهند برده بودند ونادرشاه آنرا ازآنجا بایران آورده است.

۳۱ مارس - ۸ شعبان

امینه اقدس تقریباً بکلی نابیناشده است. من‌از دوماه پیش میخواستم چشم اورا عمل کنم ونگذارم که‌کار باینجا بکشد ولی بمن اجازهٔ این‌عمل داده نشد وشاه که نمی خواست برخلاف رضای محبوبهٔ خود رفتار کند اوراکاملاً آزاد گذاشت وتوطئه‌سازان درباری چنان این زن بدبخت را دچار تردید کردند که‌بموقع دست بکاری نزد تامرضش روز بروز شدت یافت ابتدا اورا بنهایت درجه ترساندند وبعداز آنکه اورابتعقیب دستور من‌درباب عمل کردن‌مصمم دیدند گفتند که باید درخارجه عمل کند تاافتخارمعالجهٔ او نصیب من نشود ولطمه‌ای بمقام و نفوذ ایشان وارد نیاید ودر این توطئه‌جمعی ازخواجه‌سرایان هم دخیل‌بودند مخصوصاً آغابهرام که اشتیاق‌شدیدی بدیدن اروپا در خدمت خانم خود داشت آتش اورابرای‌مسافرت تیزتر میکرد.

عاقبت نقشهٔ ایشان بنتیجه رسید وامینه اقدس بهمراهی سعدالسلطنه حاکم قزوین وآغابهرام خواجه باشی بطرف وینه‌حرکت کردند ولی‌قبلاً لازم‌شدکه من بشاه عملی که‌باید درچشم خانم اجراشود توضیح وباو اطمینان دهم که عمل خطری ندارد و فوریت آن بلکه تأخیر زیادی را که در این راه روا داشته‌اند باو بفهمانم وبگویم که هر قدر بیشتر در این‌کار تسریع شود زیادتر از قوهٔ بینائی او خواهدماند اما پیش خود میگفتم که اگرچیزی از آن بجا مانده باشد چه تصور من این‌بود که این‌زن حال که بکلی کور شده تصمیم بمسافرت گرفته است وامید اواینست که چشمان اورا بیناکنند.

اقلاً این‌بار دهم بود که شاه اندکی قبل از حرکت امینه اقدس بمن گفت که: «شما مطمئناً میتوانید این عمل رابکنید؟» و غرضش ازادای این جمله نمودن حال تردیدی بود که دردادن اجازهٔ این سفرداشت درصورتیکه‌احتراز از این سفر قبلاً بخوبی ممکن‌بود.

البته این‌دوره با ایامی که شاهنشاهی نمیتوانست خود ازمملکت خویش‌خارج شود یا بالاتر ازآن ببیرون‌رفتن‌یکی اززنان‌خود رضادهد فرق‌فاحش کرده‌زیرا که‌ناصرالدین شاه اول پادشاهی است که برخلاف سیرهٔ قدیمی از مملکت خود بمیل شخصی قدم‌بیرون

گذاشته و حالیه هم براثر القاآت جدی مشاورین فرنگی خود که طبیب فرانسوی اورا هم باید ازجملهٔ ایشان شمرد رفتاری کاملاً مخالف باآداب دیرینه اختیار کرده واین تغییروضع تا حدی هم نتیجهٔ هوش و فکر باز وسیعهٔ صدر خود شاه است که مزیت آداب فرنگی را درمی یابد ومیل باقتباس آنها دارد ومیخواهد که خرافات معمول بین مردم را براندازد.

ناصر الدین شاه دریکی از سفرهای اولی خود بفرنگستان دوتن از زنان محبوبهٔ اندرون یعنی انیس الدوله و عایشه خانم راهمراه برد اما درمسکو مجبورشد که ایشان را بطهران برگرداند وبراثر همین تجربه بود که در دادن اجازهٔ حرکت بامینه اقدس تردید داشت بخصوص که ازتوطئه بازیهای درباریان واهل حرم هم بی اطلاع نبود ولی در آخر کارچون دلش بحال این زن بیچاره میسوخت استرحاماً باو چنین اجازه‌ای داد.

۱٤ آوریل ۲۳ شعبان

مسیو دبالوا که دورهٔ مرخصیش سرآمده بود بطهران برگشت وکارهای سفارت فرانسه را شخصاً دردست گرفت وتصادفاً بارون درپ ۱ وزیرمختار بلژیك هم در همین موقع بنمایندگی این دولت بطهران واردشد.

در این ایام امتیاز بانکی بصورت بانك استقراضی بدونفر روس یکی بنام پولیاکف ۲ دیگری باسم رافالوویچ ۳ داده شده وخیال این دوتن این بوده است که امتیاز کشیدن راه آهنی را نیزدرایران بگیرند ولی بتحصیل این امتیاز ثانوی توفیق نیافته‌اند. چنین بنظر میرسد که با اعطای این امتیازات پی‌درپی ایران بالاُخره بتمامی بدست خارجیان بیفتد.

۳۰ آوریل - ۹ رمضان

در این ماه اکثر اوقات باران می بارد فقط گاه گاه آفتابی که رو بگرمی است می‌تابد. برف هنوز بر قلل البرز نمایان است و بهمین علت درجهٔ حرارت هوا حالت اعتدال دارد با وجود این من درمقابل اشعهٔ آفتاب این فصل احتیاط را ازدست نمیدهم و کلاه چوب پنبه‌ای خود را بر سر میگذارم.

نهم رمضان است و ایرانیها در این ماه یعنی در مدت سی روز از سپیدهٔ صبح تا غروب آفتاب از خوردن و استعمال دخانیات خود داری مینمایند. البته رعایت این ترتیب سخت است ولی در عوض شبها هم غذا میخورند و هم دخانیات استعمال میکنند.

در این ماه چون اکثر مردم روز را میخوابند روزها کوچه ها و بازارها از جمعیت خالی است، بر خلاف شبها تمام مدت حتی تا صبح رفت و آمد و قال و قیل همه جا بر قرار است.

---

۱ - le baron d' Erp   ۲ - Poliakoff   ۳ - Raffalovitch

با این ترتیب می بینید که طرز روزهٔ مسلمین با روزهٔ عیسویان بکلی متفاوت است و اگر مسلمین بهمین دلخوشند که از این جهت برعیسویان امتیازی دارند میتوانندمطمئن باشند که کاملاً در تحصیل این امتیاز توفیق یافته‌اند •

۲۴ مه - سوم شوال

امروز سفارت انگلیس جشن تولد ملکه ویکتوریا را میگیرد و من هنگام صبح که برای عمل آب چشم بدرالسلطنه یکی از شاهزاده خانمهای اندرون از جلوی سفارت میگذشتم غلامهای آنجا را دیدم که تمام بیرقهای سفارتخانه را می افراشتند •

برای آنکه عمل چشم بدرالسلطنه با رعایت حفظ‌الصحه انجام شود او بدستور من از شاه اجازه گرفته است که در عمارت زیبای نگارستان این کار صورت بگیرد و مجاز باشد که در آنجا تنها تا شفای کامل بیابد بماند.

عمارت نگارستان در شمال میدانی است بهمین نام و در محلات تازه ساز شهر واقع شده.

مدخل باغ که بنای نگارستان در داخل آنست در بزرگی است که بالاخانهٔ وسیعی بر بالای آن ساخته‌اند. پس از آنکه از خیابان عریض وطویل مستقیمی که در دوطرف آن چنارهای کهنی است بگذرید بیك ردیف بنا میرسید که درحقیقت راهرو بناهای بعدی است. این بناهای دومی در مرکز باغ ساخته شده و در آخر آنها حیاط مربعی است دارای عمارتی با اطاقهائی مانند هم. این حیاط اندرون نگارستان است•

فتحعلیشاه باغ نگارستان را بسیار دوست میداشت و غالباً در آنجا اقامت میکرد و داستانهائی که عوام از این پادشاه نقل میکنند یك قسمت راجع بباغ نگارستان است مثلاً میگویند که شاه زنان حرم خود را بهمان حالی که حوا از بهشت بیرون آمده بوداز بالای سرسره‌ای امر بسر خوردن میکردتا اینکه بحوض پرآبی میرسیدند واو ازتماشای این منظره لذت میبرد، همچنین مشهور است که این پادشاه از ششصد زن خود ششصد فرزند داشت و پنجاه تن ازآنان در یك سال بدنیا آمده بودند •

امر مسلم اینکه فتحعلی‌شاه ریشی بسیار قشنگ داشت که پهنا و درازی آن ازحد معمولی متجاوز بود و شاید هم نقاشها چون دانسته‌بودند که شاه این قسم ریش را دوست میدارد در نمایاندن آن بر روی پرده‌ها قدری راه افراط رفته باشند. از این قبیل است پرده‌ای که در عمارت سلطنتی دیده میشود و در آن شاه با ریش دراز بر تخت نشسته و دوازده نفر از پسران او در دو طرف شاه ایستاده‌اند. البته‌برای کسی که این همه پسر داشته دوازده تن چیز قابلی نیست، شاید اختیار این دوازده نفر بمناسبت شباهتی است که ایشان از حیث ریش با پدر خود داشته‌اند و اگرچه این شباهت کامل نیست اما شاه لابد بداشتن چنین فرزندانی با این محاسن بارز برخود می بالیده است •

برگردیم برسرقصهٔ عمل چشم بدرالسلطنه . اطاقی مخصوصاً دریکی از گوشه‌های عمارت برای این کارمهیاساخته وپرده های ضخیم تیره رنگی برای دفع نور آفتاب جلوی پنجره‌ها آویخته بودند . تخت دراز محکمی که بدستور من درست شده بود درمیان اطاق قرار داشت و روی آن توشك و چند نازبالش گذاشته بودند . اسباب عمل ولوازم بستن زخم‌هم روی میزی در دسترس من بود و برای شروع بعمل هیچ لنگی نداشتیم .

بدرالسلطنه که پسر زیبای شش هفت ساله و برادرش با سه خواجه سرا و چندتن



عمارت ومیدان نگارستان

از دوستان دور اوراگرفته بودند بار دیگر استخاره‌ای کرد تا ببیند که عاقب عمل‌خوب خواهد بود یا نه ۱ . چون استخارهٔ بدرالسلطنه خوب شد همه‌او را باین کار تشویق کردند و خیر و سلامت گفتند . چون دیدم موقع برای شروع بعمل مناسب شده اورا طلبیدم و زنان دیگر با پسر و برادر او بیرون رفتند ، تنها خواجه سراها ماندند .

بدرالسلطنه بچهار پایهٔ کوچکی که بتخت تکیه داشت نزدیك شد و قرآنی را راکه برآن بود و برادرش باو داده بود برداشت و بوسید و برجای اولی گذاشت بعد ببالای تخت رفت و راحت دراز کشید . در تمام مدت عمل صدا از کسی بر نمیخاست تا اینکه من گفتم که عمل بخیر و خوشی خاتمه یافته و جای هیچ نگرانی نیست .

---

۱ - ایرانیها بسه طریق خیر و شر میکنند یا با استخاره با تسبیح و قرآن یا با گرفتن فال یا بطریق رمل با انداختن چهار کعبتین بر صفحه‌ای از مس .

امینه اقدس را در وینه پروفسور فوکس ۱ در ۲۴ آوریل یعنی یك ماه قبل عمل کرده و هنوز آنجاست . میگفتند که بدرالسلطنه هم میخواست که با او باروپا برود ولی امینه اقدس باین امر رضا نداد تاهمه چنین تصور کنند که شاه این لطف رافقط در حق او نموده است ٠

۹ ژوئن - ۲۰ شوال

مریضهٔ من شفا یافته و بیش از حد وصف خوشحال است و چند روزی است که با عینك شیشه‌بزرگ دودی بباغ می‌آید و از ته دل اظهار مسرت میکند ٠

اعتمادالحرم از طرف شاه که چند روز از طهران غایب بود و تازه آمده دراین باب بمن تبریك گفت واظهار داشت که شاه میخواست که بدرالسلطنه را هم با امینه‌اقدس بفرنگ بفرستد اماچه خوب‌شد که نفرستاد زیرا که امینه اقدس با اینکه خرج بسیار کرده کور بایران بر میگردد . پروفسور فوکس از او ۱۵۰۰ تومان که تقریباً ۱۱۰۰۰ فرانك میشود حق عمل گرفته و این غیر از انعامهائی است که داده‌شده ٠

۲۳ ژوئن - ۲۴ ذی‌القعده

امینه اقدس که از وینه برگشته باندرون وارد شد . شاه مدتی بود که میخواست برای رفتن بییلاق از طهران بیرون رود ولی انتظار بر گشتن امینه اقدس را میکشید ، ماهم از اینکه دیگر میتوانیم ازشهرخارج شویم بسیارخوشحال شدیم و دعاهای‌خود را مستجاب یافتیم زیرا که گرما طاقت فرسا شده است و خواب راحت ممکن نیست .

مردم معمولاً روزها را در زیر زمین و شبها را بر پشت بام میگذرانند . با اینکه برفهای البرز دائماً در پیش چشم است آفتاب سوزان آرام و راحت را از همه میگیرد.

میرزائی که برای من راپورت طبیب اطریشی امینه اقدس را بفارسی ترجمه کرده بود بمن گفت که در آنجا چنین نوشته است که چشم خانم بعد از عمل میتواند پنج‌انگشت دست را اگر در امتداد سوراخ مصنوعی سفیدی چشم قرار دهند ببیند ، بعد بشوخی گفت که عجب در این است که حکیمباشی اطریشی در این نوشتهٔ خود همه جا عنوان این کلفت قدیمی اندرون شاهی را «علیا حضرت ملکه» یاد کرده است .

با این حال میرزای مزبور که نامش میرزا محمد خان و برادر امینه اقدس است بمن اطمینان داد که خواهرش بکلی نابیناست حتی پیش از حرکت از طهران هم کور بود ومطلب راکسی بشاه نمیگفت . عقیدهٔ احمدخان هم که در سفر اطریش سمت‌مترجمی امینه اقدس را داشت نیز همین بود و او میگفت که اطبای اطریشی هم عمل را بیفایده میدانستند ولی وزیر مختار ایران در وینه در این باب اصرار داشت و ایشان باصرار او باین کار رضا دادند و بالنتیجه فایده‌ای بدست نیامد ٠

---

۱ - Fuchs

۲۵ ژون-۷ ذی القعده

مینه اقدس من ودکتر خود حسینخان را که دکترجوانی است فارغ التحصیل از مدرسهٔ طبی پاریس نزدخود خواند . حسین‌خان درراه بمن گفت که خانم در رسیدن بوینه یکر هیچ‌چیز را نمیدید و جز اثر نورقوی مثل نورالکتریك هیچ‌چیز را تمیز نمیداد و همین کیفیت بی‌ثمر بودن‌عمل‌را واضح میکرد .



دوخواجه سرای سیاه میان چندتن ایرانی

همینکه پیش امینه اقدس رفتیم دیدم که غمگین و گرفته وازدنیا بیزاراست‌ودیگر شکی در کوری خود وامیدی بآینده ندارد . دیروز درموقع رسیدن باندرون بکسان خود گفته بود که دلم‌میخواست که چشم داشتم‌و رخت شوئی میکردم. دیدن این‌وضع جگرمرا کباب کرد ، سعی کردم که ازاو دلجوئی کنم باو گفتم که‌اگراین ایام حالت‌خود راچنین میبیند نتیجهٔ خستگی‌ورنج سفراست ولی‌دیدم که این‌حرفهادیگر درمزاج اومؤثرنمی‌افتد واین بدبختی‌چنان امید اورا بیاس مبدل ساخته که بهیچ بهانه ای نمیتوان‌حالت‌غم‌واندوه او را ازمیان برد .

۲۶ ژون - ۸ ذی القعده

چون فردا باید از طهران حرکت کنیم برای خداحافظی پیش بدرالسلطنه‌رفتم ، او را دیدم که با خوشحالی تمام با پسرخود رکن‌السلطنه مشغول‌بازی‌است . پس از صرف چای دو مجموعه یکی پر از شیرینی دیگری مملو از میوه پیش من گذاشتند بعد صحبت بداستانی که در این ایام تازگی داشت یعنی مراجعت امینه اقدس کشید . بدرالسلطنه

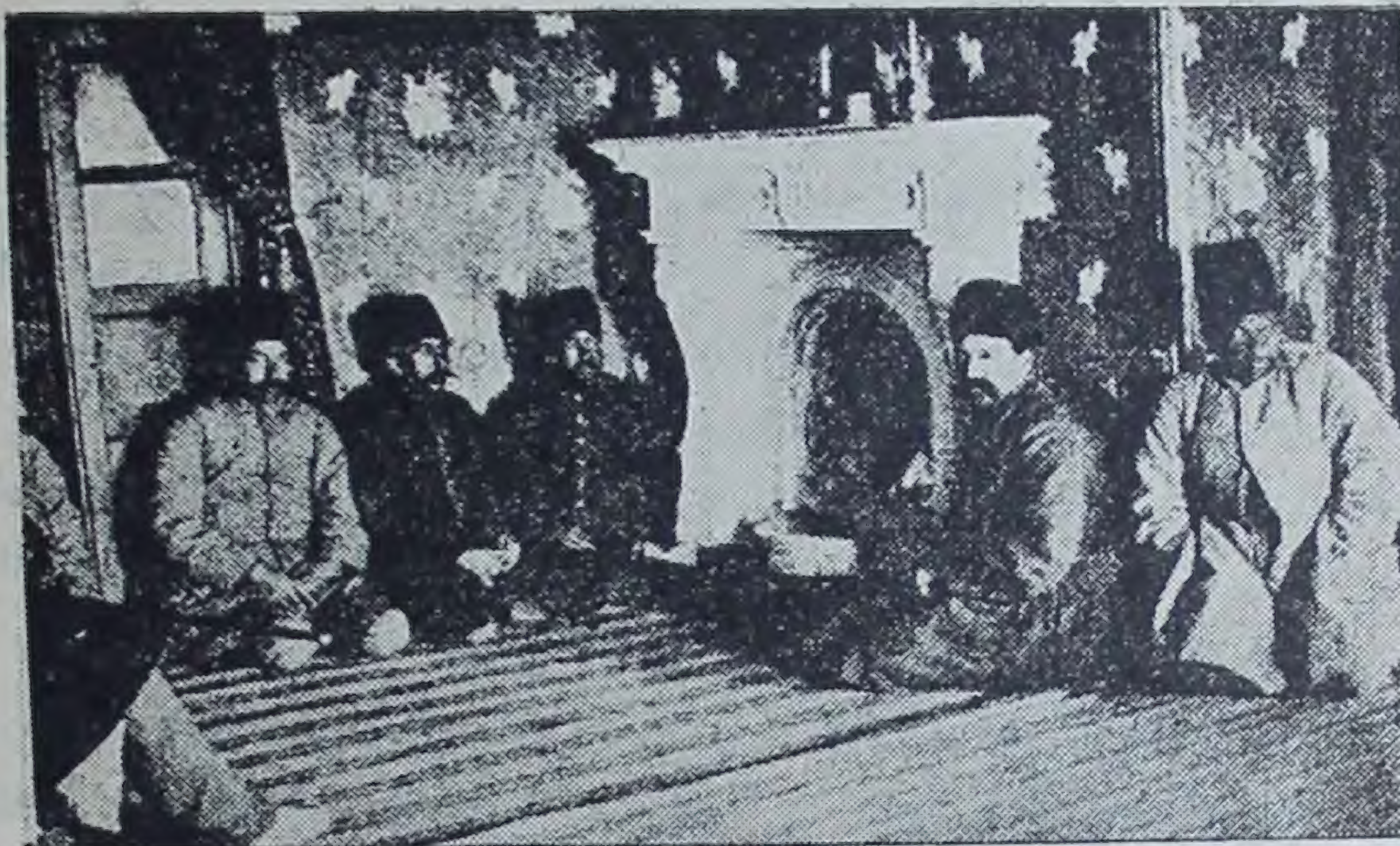
که حال خود را مثل حال امینه اقدس میدانست با کمال سادگی گفت چقدر خوشوقتم که با وجود تحصیل اجازه بوینه نرفتم سپس از کثرت خوشحالی که بر او مستولی شده‌بود انگشتری جواهر نشان خود را از انگشت بیرون‌آورد وبمن بخشید و بالطف مخصوص گفت که این‌انگشتری در روز عمل هم‌در دست من بود امیدوارم که برای شما نیزاسباب خیر و سعادت باشد.

با اینکه انگشتری مزبور بسیار گرانبهاست بدرالسلطنه ازمن عذر خواست‌که نمیتواند قیمتی تر ازآن چیزی بمن ببخشد و گفت امیدوارم که شاه نسبت بشما مرحمتی بهتر بنماید ، ازاو تشکر کردم و بعد از خداحافظی بیرون‌آمدم.

بعد از آنکه بمنزل برگشتم دیدم که پیشخدمتی یك قطعه نشان شیروخورشید از درجهٔدوم باکاغذی برای من‌آورده ودر کاغذ نوشته شده‌بود که فرمان‌آنرا امین‌السلطان پس از ثبت دفتر نزد من‌خواهدفرستاد.

این بود عاقبت توطئهٔ جماعتی که امینه اقدس را درآن موقع که من میگفتم وهنوز فرصت‌باقی بود از عمل بازداشتند واورا بتحمل سفری که جز پشیمانی نتیجه‌ای‌نداد وآن بیچاره را بکلی کور کرد مجبور ساختند.





فصل چهارم

قصور ییلاقی وشکارگاه های شاهانه ـ البرز ومازندران

شاه هرسال‌ازاواسط بهار تا اواسط پائیز بقصدگردش ازطهران بیرون میرود و ایام گرما را در قصرهای ییلاقی یا در گردش میگذراند و بهر کجا که میلش میکشد گاهی باین طرف گاهی بآن طرف اردو را باخود میکشاند ولی غالباً در اواخر خرداد که گرما شروع بشدت میکند ازطهران بطرف دامنه های البرز حرکت میکند.

باید گفت که ناصرالدین شاه طبیعت ایلیاتی را ازدست نداده و صحراگرد حقیقی است چه‌غیر از سفر ییلاقی تابستان درپائیز حتی زمستان هم گاهی هشت روز هشت‌روزایام را بشکار در دوشان تپه و سواحل جاجرود میگذراند واگر این هم نباشد غالب اوقات را باچند پیشخدمت بشاهزاده عبدالعظیم یابقصرهای نزدیك پایتخت میرود چنانکه ازهفتم ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ تادوازدهم دردوشان تپه واز سیزدهم تابیست و پنجم درجاجرود که اولی در دو فرسخی ودومی در پنج فرسخی مشرق پای تخت واقعند بشکارمشغول بودیم.

با وجود اینکه مدتی زیاد ازطهران دور نشده بودیم ناصرالدین شاه قریب بپانصد زن را همراه خود داشت ومنظرهٔ سان ایشان که درسی کالسکه وهفده تخت روان حرکت میکردند خالی از غرابت نبود.

دراین کالسکه‌های عهد عتیق غالباً چهار زن می نشینند ولی تخت روان گنجایش دو نفر را بحال چهار زانو دارد و اگر پست و بلندیهای راه ولغزیدن پای قاطرها نباشد یکنفر براحت میتواند درآنها بخوابد .

تخت روان بستر سر پوشیده‌ایست ازچوب که یك در بیشتر ندارد وچهارطرف آن را پرده‌آویخته‌اند وآنرا بوسط دوتخت که بدو قاطر بسته‌اند محکم‌می بندند،دوقاطری که باید این تخت روانرا ببرند یکی در جلو بسته میشود دیگری در عقب . کسی کـه از سواری اسب بترسد برای مسافرت در ایران وسیله‌ای بهتر ازاین ندارد مخصوصاً این مرکوب سنگین وسیلهٔ منحصر بفرد مسافرت نسوان است و از کجاوه بمراتب راحت تر است .

عمارت دوشان تپه در کنار بیابان بر روی تپهٔ مجزائی ساخته شده و ازجاده بآنجا دوراه هست‌یکی ازگوشهٔغربی که سرآن‌بازاست دیگری ازضلع جنوبی که ازهمان ابتدا دو قسمت میشود و دوطرف آنرا دیوار کشیده و بر رویآنها طاقهائی تصویر کرده‌اند .

اگر ازهمین راه اخیر که راه معمولی عمارت است بآن سمت حرکت کنیم پس از طی سربالائی سختی‌ابتدا باطاق خواجه سرایان میرسیم که طرف دست راست واقع‌است و ازآنجا که‌گذشتیم دیوارهای اندرون پیدا میشود ، پس ازپیچیدن بسمت‌چپ وگذشتن ازاین دیوارها غربی‌ترین نقطهٔ قلهٔ دوشان تپه که ازتمام قسمتهای دیگرآن بلند تراست ظاهرمیشود وبرروی همین قسمت‌است که عمارت مخصوص شاه را ساخته‌اند . این‌عمارت مهتابی وسرپوشیده‌ای دارد که ازآنجا میتوان منظرهٔ طهران و تمام بیابان اطراف را بخوبی تماشا کرد .

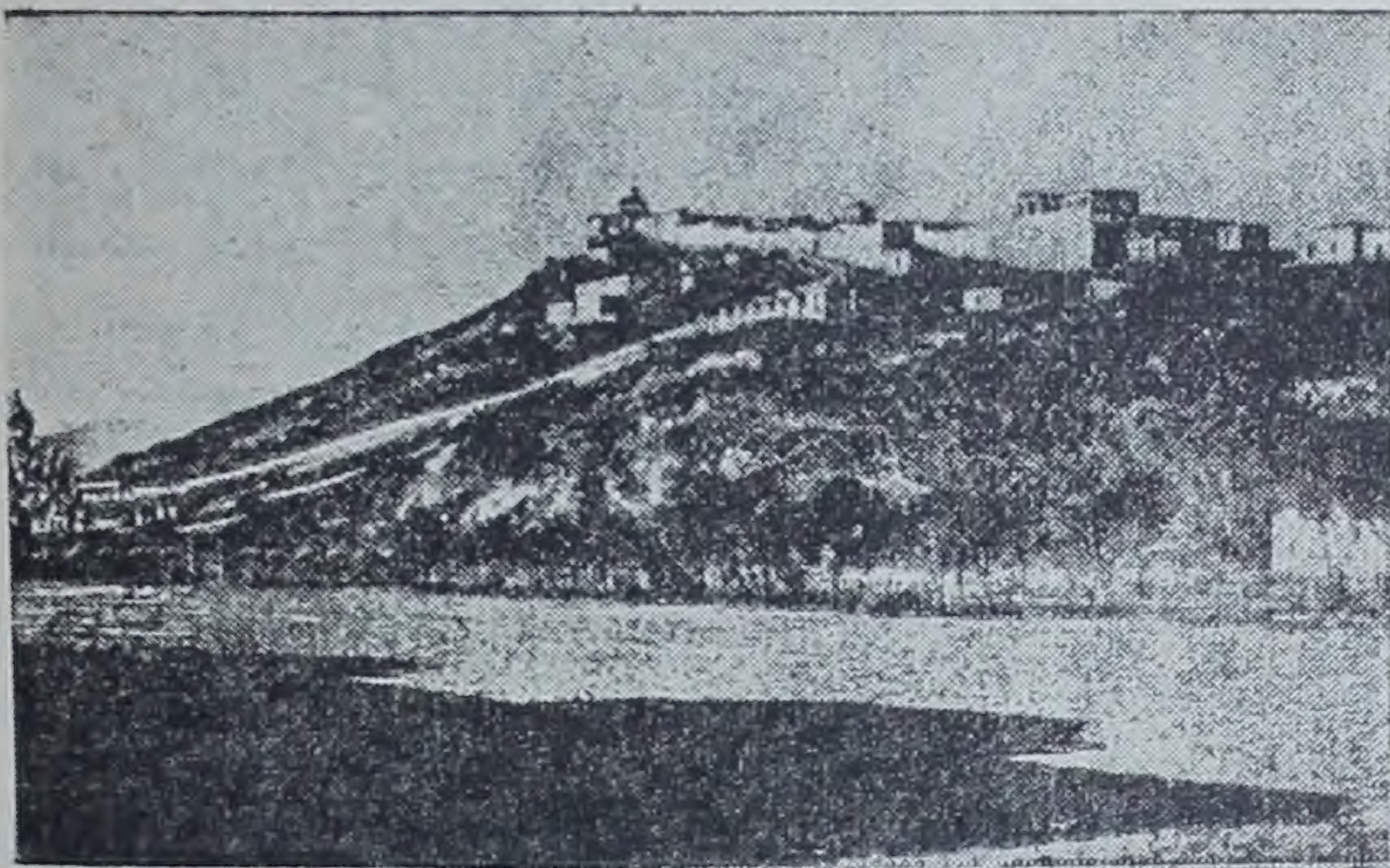
باغ دوشان تپه در پائین تپه و درکنارجادهٔ جنوب عمارت واقع شده وباغ وحشی دارد که درآن یك میمون و چهارشیر نرو ماده متعلق بکوههای‌اطراف شیراز ۱ ، سه‌ببر ازمازندران و یك یوز وسه‌پلنگ ازسواحل جاجرود و پنج خرس دماوندی هست واین خرسها که پای‌آنها را بکنده های درخت بسته‌اند هروقت که کسی بآنها نزدیك میشود غوغای عجیبی برپا میکنند .

اصطبل شاهی درطرف مشرق درکناردیوار باغ واقعست ، قدری دورتر در زیر درختان خانه های کوچکی‌است که همراهان شاه درآنجا منزل دارند ، منزل من چسبیده بمسکن اعتمادالسلطنه است .

دراینجا تصادفاً من بخدمت انیس‌الدوله سوگلی شاه که تاکنون او را ندیده بودم و مرا بحضورخواست رسیدم .

۱ـ مؤلف تصور کرده است کـه شیراز بهمین مناسبت از کلمهٔ شیر مشتق شده در صورتیکه این‌تصور بیجاست (مترجم)

انیس‌الدوله خانمی است بسنی قریب پنجاه ، قدری سمین با صورتی گوشت‌آلود و پهن اما متناسب وبا این قیافه پیش ایرانیان نمونهٔ کامل زیبائی محسوب میشود .



دوشان تپه

میگویند زنی‌خیرخواه و زیرك است ، بهرحال درلطف وخوش صحبتی او حرفی نمیرود و همه وقت متبسم وخوش احوال است تنها موقعیکه بیاد او می‌آید که باین سن رسیده وهنوز فرزندی نیاورده است بسیارمغموم میشود و درد بچه داشتن درد عمومی اندرون شاهی است .

شکارگاه در دوشان تپه چندان با خیر و برکت نبود زیرا که نه بزکوهی دیده شد نه آهو ولی من که بهمان شکارهای معمولی قناعت کرده بودم باز باخود چیزی بخانه آوردم ودست خالی برنگشتم .

روز شانزدهم با همان وضع یعنی همان کالسکه ها و تخت روانها بسمت مشرق حرکت کردیم و از دشت که گذشتیم از اولین دامنه های البرز عبور نمودیم و ساعت سه بعد از ظهر پس از عبور از کاروانسرائی بجاجرود رسیدیم ، راه ما درسمت راست جادهٔ مشهد سر وطرف چپ عمارت سرخ‌حصار بود .

جاجرود جزشکارگاه چیزی دیگر نیست و محل اقامت شاه در اینجا اگرچه وسیع است لیکن ساختمان معماری مهمی ندارد وبربلندی در ساحل راست رودخانه‌ساخته‌شده و نزدیك آن چند خانهٔ دهاتی و منازلی جهت اعیان عمده و وزرائی که‌معمولاً دراین قبیل سفرها باشاه همراهند برپاست و عده‌ای هم با وجود سرمای هوا در زیر چادر منزل دارند .

بمحض اینکه بجاجرود رسیدیم شاه بمن اجازه داد که درهرجا میخواهم بشکار بپردازم مخصوصاً اصرار کرد که بچند بیدستانی که در کنار رودخانه بود بشکار بروم ، من علت این اصرار را ندانستم اما از تبسم شاه فهمیدم که حقه‌ای در کار هست .

آخر کار دانستم که این بیدستانها که ازهمه جا قوروق آنها سخت‌تراست شکاری دارد که تنها شاه میتواند آنها را بزند وآن یك عده دراج است که ازعربستان آورده وهنوز باوجود مواظبت کاملی که ازآنها میشود بآب وهوای این قسمت آموخته نشده‌اند .

من در این بیدستانها تفحص بسیار کردم و بیکی ازآنها تیری انداختم باین قصد که بشکار این حیوان که تاکنون ندیده بودم آشنا شوم بعد بسرعت از آنجا دور شدم تا بانداختن تیری دیگر میل نکنم چه بهمان تیر اول جمعی از آنها را دیدم که در میان بید های تازه رسته بسرعت راه فرار پیش گرفته‌اند .



بازدار سواره

با این حرکت شاه بمن فهماند که مردی بسیار خوش قلب است وخیلی میل‌دارد که نسبت بکسی که شایستگی خدمت او را پیدا کرده مهربانی کند . خوشبختانه من تا بحال سر و کارم با کسی بوده است که بعلت احساسات قلبی عالی مرا اسیر محبت خود کرده .

بعد از چند روز جستجوی بی ثمر روز نوزدهم مأمورین سواره خبر آوردند که در ساحل چپ رودخانه و در طرف شمال شرقی یك دسته بز کوهی را دیده اند .

شاه دستور داد که فردا ساعت نه حرکت کنیم و بمن گفت که سر ساعت برای

حرکت حاضر باشم . البته من تخلف نمیکردم بخصوص که شاه برای اینکه من دررکاب باشم بتازگی یکی ازاسبان خاصهٔ خود راکه اصلاً خراسانی و پر طاقت است و پنج سال بیش ندارد بمن بخشیده ومن با این اسب ودواسب دیگری که دارم بخوبی میتوانم شکار کنم ولی برای این قبیل شکارها که درطی آن چندین اسب حاضر یراق خسته میشود سه اسب چندان چیززیادی نیست .

روز بیستم ساعت نه صبح بقصد بز های کوهی حرکت کردیم وچون شب برف مختصری باریده بود مأمورین بهتر میتوانستند جا پای آنها رادنبال کنند .

پیش از همه یك عده گراز دیدیم که نزدیك شدن بآنها برای ما آسان نبود ، اگرچه رسیدن بآنها با زحمت مختصری امکان داشت ولی ایرانیها مثل سایر مسلمین گوشت گراز را نمیخورند واگرهم آنرا بکشند نعش آنرا برزمین می اندازند ومیروند .

ساعت یازده بز های کوهی را نشان دادند ، اسبها را رها کردیم و پشت تخته سنگی که سواران مأمور باید شکارها را بآن سمت برانند پنهان شدیم .

پنج بز کوهی دیدیم که روی برف می غلطیدند ، چون صدای پای اسب مأمورین را شنیدند ابتدا گوشهای خود را تیز کردند سپس برخاستند و با کمال احتیاط بی آنکه از خود شتابزدگی نشان دهند بطرف ما درحرکت آمدند .

شاه که طبعاً اول از همه بتیراندازی میپرداخت یکی از آن بزان زیبا راکه نربود زد سپس از هر طرف شلیك تفنگ شروع شد و مثل این بود که بیك دسته سرباز امر شلیك داده شده باشد ولی تمام این تیراندازیها بجز آنکه آن چهاربزدیگر را درفرارعجولتر کند نتیجه‌ای نداد چنانکه بیك چشم برهم زدن از نظر ما ناپدید گردیدند .

ازآن تخته سنگها که پائین آمدیم وبدشت قدم گذاشتیم دیدیم که بعجله چادرهائی زده و نهاری جهت ما درآنجا چیده‌اند . محتاج بذکر نیست که اشتهای انسان مخصوصاً اگر مثل امروز صبح سرمای خشکی نیز اورا بحال آورده باشد برای صرف این قبیل غذاهای شکاری تاچه اندازه تیز است .

نهار که تمام شد همه انتظار رسیدن دستورشاه را داشتند، اعلیحضرت مرا بخدمت خواست و گفت دیگر امروز میل بشکار ندارد و میخواهد استراحت کند وفرداهم بطهران بر میگردد ولی بمن اجازه داد که درشکاری که با باز میشود شرکت کنم و من با اینکه برف شروع شده بود بقدری بدیدن این منظره عشق داشتم که آن را با کمال میل پذیرفتم .

شاه دوباز دار و چندنفر از پیشخدمتان را که نایب ناظر نیز در میان آنها بود در اختیارمن گذاشت . این شکار دوساعت طول کشید و من چندان ازآن لذت نبردم زیرا که از دیدن حال وحشت شکار درچنگال باز بسیار متأثر میشدم ، تنها ازآن میان چندعدد کبك

وتیهوبچنگ ما افتاد و ساعت چهار خسته و کوفته برگشتیم ، اسبی که‌شاه بمن‌مرحمت کرده است‌دراین راه بسیار بکارمن‌خورد.



شاه درزیر چادر شکاری

در روز بیست و یکم برف همچنان می بارید فقط نزدیك غروب قطع‌شد بهمین جهت‌دیگرحرکت امکان‌نداشت اما روز بعد با اینکه‌برف ضخیمی برزمین بود شاه بشکار مهمی پرداخت که از ساعت ده صبح تا چهار بعد از ظهر طول کشید .

زمین پستی و بلندی بسیار داشت و اگر هم راه تنگی در آنجابود بعلت‌وجود برف آنرا نمیشد تمیز داد و جز بعضی درختهای ضعیف و تنك که از زیر برف نمودار بودند در تمام آن فضا چیزی دیگر بنظر نمیرسید . قریب دو ساعت از این کوه بآن کوه و ازاین دره بآن‌دره رفتیم وغرض ما رسیدن بیک پلنك و يك یوز بود که‌نشانی آنها را در مکانی خیلی دور تر از محلی که پریروز در آنجا بودیم داده بودند .

اردو بسرعت حرکت میکرد ومن که‌در راه‌برای زدن‌یك روباه وعوض کردن‌اسب خود شاید بیش از ده‌دقیقه توقف نکرده بودم نیم ساعت تاختم تا بشاه رسیدم واگرجای پای اسبها برروی برف نبود شاید اصلا نمیتوانستم اردو را پیدا کنم .

ساعت يك بمحلی که درندگان را در آنجا دیده بودند رسیدیم ، جای پای گراز و قوچ و بز کوهی فراوان دیده میشد ، عاقبت مأمورین اکتشاف جای پای دو درنده را نشان دادند که‌تازه از این مکان گذشته و بطرف شمال رفته بودندو این دو قاعدةً بایستی همان پلنك و یوزی باشند که ما بعقب آنها میرفتیم . از اسبها پائین آمدیم وتوقف

کردیم ، سوارها از چپ و راست بتفحص روانه شدند و شاه که ما با او همراه بودیم ببالای تخته سنگی رفت و بمدد دور بینی قوی دودرنده را که گاهی ظاهر و زمانی پنهان میشدند یافت و گفت که آنها بخط مستقیم در سرزمین بلندی در پانصد متری ما هستند • اسبها را سوار شدیم وقریب یك ربع ساعت بیشتر ازدره بالا رفتیم بعد اسبها را رها کردیم و بی‌سرو صدا بر تپه‌ای قرار گرفتیم و از آنجا که چشم اندازوسیعی داشت دودرنده رادیدیم که بقدپلنگی درصد و پنجاه متری نزدیك بوته خاری خوابیده بودند .

سوارهائی را که بجستجوی درندگان رفته بودند دیدیم که بسمت ما برمیگردند، ماهم بسرعت وبشکلی که کسی ما را نبیند خود را بتخته سنگی نزدیکتر بآن حیوانات رساندیم شاه که نمیخواست درندگان از جا برخیزند و دید که آنها در تیر رسند تفنگ خود را خواست و اول تیر را رها کرد ، بعد همهٔ ما بتیراندازی پرداختیم • دیدیم که درندگان ازجا نجنبیدند ، آنوقت مجدالدوله با تیراندازان دیگر بسمت حیوانات حمله برد و بیك ضرب قمه بدون هیچ خوف وهراس شکم یکی از آنها را درید . این مرد عجیب مظهر عزم و شجاعت بود •

بعد معلوم شد که درندهٔ دیگر سر تیر رفته بوده است • دو درندهٔ شکار شده دو پلنگ همقد بودند ضعیف اندام و همین ضعف اندام آنها میفهماند که در این بیابانهای خشك همه‌وقت طعمهٔ صحیحی گیرایشان نمی‌آمده .

ازاین شکار بسیار لذت بردم و از اعلیحضرت ممنونم که وسیلهٔ تماشای آنرابرای من فراهم ساخت .

برای شاه و همراهان اوشکار درنده ترین حیوانات امری عادی است چه ایشان پلنگ را مثلاً همانطور که ما خرگوش را شکار میکنیم شکار میکنند • برای من نقل کردند که وقتی پلنگی که تحت تعقیب بود بغاری پناه برد و چون بیرون آمدن اوطول کشید یکی از قراولان داخل غار شد وپلنگ از وحشت خود را از غار بیرون انداخت و شاه اورا کشت ، اگر چه قراول بیچاره با جان خود بازی کرده بود .

بالاخره پس از این شکار مظفرانه در حالیکه نعش دوپلنگ را باخود میکشیدیم و اسبهای گرسنه و خسته را خرامان می‌آوردیم غروب آفتاب بمنزل بر گشتیم و اسبها از اینکه از این سفر پرخوف وخطر راحت شده بودند راضی بنظر میرسیدند.

بعد از این روز آفتابی دو روز باران سیل مانندی در گرفت و برفها را آب و جاده‌ها را گل کرد بهمین جهت حرکت امکان نداشت ونمیشد پا از خانه بیرون گذاشت اما از بدبختی منازل ما خوب نبود و بام آنها که هفت هشت ماه بر اثر آفتاب سوزان شکاف برداشته بود در زیر این باران میچکید و ما را خیس میکرد . روز بیستم که دیگر قابل ماندن نبود جاجرود راترك گفتیم وبطهران بر گشتیم .

۲۷ ژوئن ۱۸۹۰ = ۹ ذی‌القعده ۱۳۰۷

چنانکه پیش هم اشاره کردیم معطلی شاه برای بیرون رفتن از طهران انتظار رسیدن امینه اقدس بود بهمین جهت امسال حرکت از طهران بتعویق افتاد و امروز که چند روز از تابستان گذشته تازه ما صبح از طهران که در گرما و گرد و خاک غرقه‌است حرکت کردیم و بصاحبقرانیه رسیدیم . شاه وقسمتی از اهل اندرون‌درعمارت منزل‌دارند و بقیهٔ همراهان در زیر چادرند .

راه صاحبقرانیه از دروازهٔ شمیران است و عشرت آباد و قصر قاجار و ضرابخانه و باروتخانه و باغ بزرگ سلطنت‌آباد همه در طرف راست جاده‌اند نزدیک بسه ساعت طول کشید تا ما باین باغ رسیدیم و طی این فاصله در این مدت کم آن هم در گرمای تابستان کم کاری نبود .

این جاده معمولا پر از گرد و خاک است ولی برای عبور شاه قبلاً آنرا آب‌پاشی کرده بودند ؛ درختانی نیز در دو طرف جاده است که بر آن سایه می‌افکنند و درمیان آنها در هر طرف بوته‌هائی از گل سرخ دیده میشود که مثل آبی که در جوی روان باشد بپیکر درختها پیچیده و در طلب هوا و آفتاب تا نوک آنها بالا رفته و منظرهٔ بسیار مفرحی ترتیب داده‌اند .

چادر و دستگاه بلطف شاه تهیه شده باین معنی که اعلیحضرت بجای آنکه حسب‌المعمول یکی از چادر های سلطنتی را در اختیار من بگذارد سه ماه قبل از جیب خود صدتومان بمن داد تا هر قسم اسبابی را که میخواهم برای این سفر بمیل خود قبلا تهیه کنم ، من هم چهار چادر خریدم یکی چادر بزرگ یکی چادر نوکری ؛ یکی برای آشپزخانه و یکی‌هم بشکل چهار چوب برای اسباب و لوازم سفر .

چادر بزرگ که مربع شکل و دو چادریست که روی هم میزنند حکم منزل مرا دارد و چادر اولی داخل و خارج آن سفید و بوسعت ٦ متر مربع است و چادر دومی که وسعتش ٤ متر مربع بیش نیست از خارج آبی تیره رنگ است و از داخل آنرا با قلمکارهائی پوشانده‌اند که روی آنها مجالس شکار تصویر شده مثل شیرها و گوزنهائی که ازدست شکارچی تا میتوانند میگریزند وطاوسی که‌دم زیبای‌خودرا گسترده ومرغان گوناگونی که بر شاخسار ها و گلها مشغول پروازند .

اگر این چادر را درست باز کنم فضای قابلی را میگیرد وخالی از اهمیت‌نمیشود بخصوص که باصطلاح فراشها چادری بیست طنابه یا بیست میخه است .

اما با تمام این وسعت و دو طبقه بودن و چهار پوش ضخیم پارچه ای و راهرو یك متری که بین دو چادر قرار داشت بازاین منزل غیر از چادر چیزی دیگر نبود و اگر من میخواستم با وجود نقش‌های زیبای قلمکارهای‌آن چادربودن آنرا فراموش کنم

آفتابی که تیغ‌وار بر سقف آن میتابید بی‌اختیار این نکته را بیاد من می‌آورد ۰

با اینکه ساعت چهار بعد از ظهر است میزان‌الحراره در خارج از چادر درسایه ۳۱ درجه را نشان میدهد و در چادر با اینکه یك طرف آن بـاز است میزان حرارت ۳۵ درجه است بحدی که من در موقع نوشتن هنوز یك کلمه را تمام نکرده مـرکب قلم خشك میشود و این شاید مقداری‌هم از خشکی خود کلمات باشد ۰ نمیدانم وسط تابستان چه خواهد شد ؟

رنگ چادر آشپزخانه نیلی یعنی از همان کرباسی است که زنهای ایرانی در شهر بر سر می‌اندازند و آنرا هم چادر میگویند ، رنگ دو چادر دیگر سفیداست ۰



چادر بزرگ

چهارده قاطر برای بردن چهارده چادر و سایر بار و بنهٔ من بیابان‌گرد دراختیار من گذاشته شده بود ، از این گذشته سه اسب داشتم که مواظبت آنها با مهترم عـزة‌الله بود ۰ عزة‌الله مردی است آرام طبع و ملایم تا آنجا که هیچوقت نمیشود اورا عصبانی کرد و من تا بحال یعنی در عـرض ششماهی که در خدمت من است صدای اورا بلند نشنیده‌ام ۰ با این بار و بنه که ادارهٔ عالیهٔ آن با پیشخدمتم سلطان‌علی استوباصطلاح معمول اورا ناظر میخواند براه افتادم ۰

در ایران غیر از عناوینی که بمنزلهٔ اسم شخصی است و آنها را دولت بایشان داده است یا درست‌تر بگوئیم آنها را بایشان فروخته است هر کسی هم عنوانی را کـه بنظرشان خوب می‌آید بمیل شخصی اختیار میکندچنانکه یکی خان است ودیگری‌سلطان

و بنا بر همین اساس است که سلطانی پیشخدمت من شده است . برخلاف آو آشپزی دارم کـه تنها لقب شایسته برای او غذا خراب کن است وجز این لیاقت عنوانی دیگر ندارد ، سلطانعلی از او حمایت دارد و سعی او اینست که اورا روزی آشپزباشی کند.

۳۰ ژوئن - ۱۲ ذی‌القعده

چادرهای مرا تنها در باغ بیرونی حسن‌آباد که باغی زیباست و بدوستم اعتمادالسلطنه تعلق دارد زده اند . حقیقةً اگر پشه‌هائی که از حوض بزرگ باغ بر میخیزند و غالباً خدمتشان میرسم نبود برای زدن چادرها محلی از این دلنشین‌تر پیدا نمیشد .

آب و سایه فراوان است و از اینجا تا طهران را بخوبی از باغ میتوان داد . در قسمت پائین‌تر باغهای سایه رو و فرحبخش وسیعی‌است که منازل ییلاقی سیاسیون خارجه در زیر آنها مستور میماند . در یك طرف تجریش قرار دارد کـه سفارت فرانسه در آنجاست ، پائین‌تر زرگنده است که سفارت روس در آنجا واقع سده ، سفارتخانهٔ عثمانی درسر آسیاب وسفارتخانهٔ انگلیس درقلهك طرف دست چپ است . مجموعهٔ این ییلاقات را شمیران می نامند . بعضی میگویند که این کلمه از نام (سمیرامیس) که عمارتی در این ناحیه داشته گرفته شده و بعضی دیگر عقیده دارند که اصل کلمه شمس ایران بوده است .

طرف مشرق نیاوران است که قصر سلطنتی صاحبقرانیه مقر اقامت اعلیحضرت در آنجا ساخته شده وکامرانیهٔ نایب‌السلطنه هم که تا رستم آباد ممتد است در همان آبادی قرار دارد .

نه اینکه فقط شاه وهمراهان او وسفارتخانه‌ها تابستان عازم ییلاقات میشوند بلکه دراین فصل گرمای شدید که حتی درطهران آب مشروب هم بقدرکافی یافت نمیشود قریب بثلث مردم شهر باین ییلاقات مهاجرت میکنند و بیشتر بشمیران میروند .

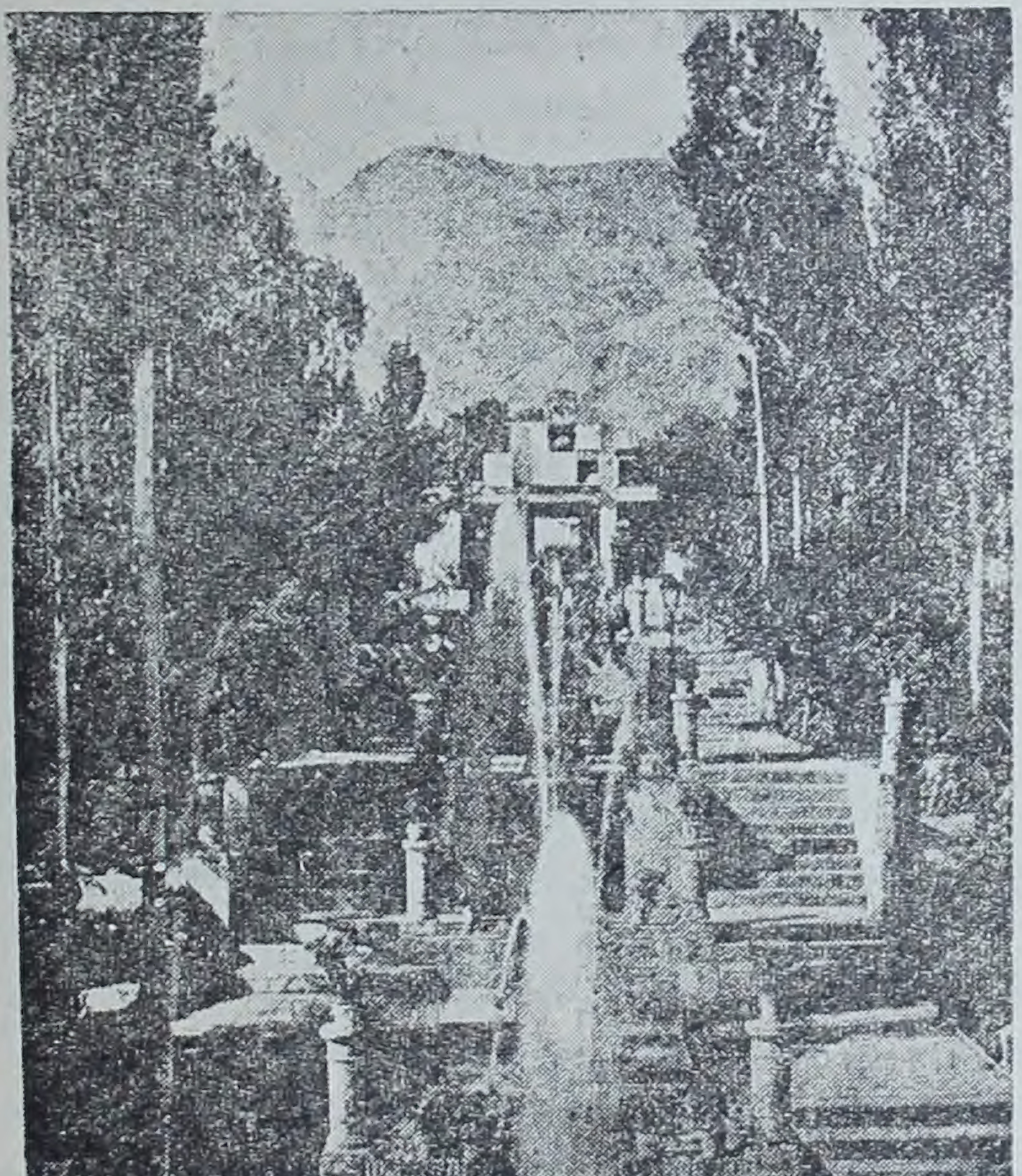
همینکه فصل گرما نزدیك میشود مردم طهران بدهات شمیران هجوم می‌آورند و درهر گوشه وکنار دامنه های کوه چادر میزنند وکسانیکه از مسافرت ترسی ندارند بار و بنهٔ خود را بدرهٔ لار میبرند و بعضی دیگر بکنار چشمه‌های آب معدنی که از دماوند بیرون می‌آید بآبادیهای ایرا و اسك وآب‌گرم میروند ودرفصل تابستان کنار این‌چشمه ها پر ازچادر است .

دوم ژوییه - چهاردهم ذی‌القعده

قصرصاحبقرانیه در بالای‌نیاوران دردامنهٔ تپه‌هائی که ازشمال براین‌آبادی مشرفند ساخته شده . قسمت جنوبی صاحبقرانیه در تابستان چندان برای سکونت خوب‌نیست زیرا که باغهای‌آن که متوجه دشت است درست نمیتواند جلوی تابش‌آفتاب را بگیرد باین جهت تمام روز اشعهٔ خورشید بلامانع برآن می تابد .

در ورودی صاحبقوانیه در طرف مغرب در انتهای خیابان وسیعی است، پس از

عبور از حیاطی محاط ببنای کم ارتفاع که منزل قراولان و نوکران در آنجاست و گذشتن از زیر طاقی بباغی میرسیم که نمای شمالی قصر بطرف آن است . موقعیکه من ازحسن آبادباین باغ رسیدم وسایهٔ درختان تنومند و حوضهای محصور در گل را دیدم نفسی تازه کشیدم و از خنکی هوای آن احساس فرحی بی اندازه کردم .



باغ کامرانیه

در این طرف قصر صاحبقرانیه دو عمارت بسیار سادهٔ متوازی است که عمارتی قدری کم ارتفاعتر آنها را بیکدیگر متصل میکند . این عمارت وسطی درطبقهٔ اول تالار عظیمی دارد درصورتیکه دو عمارت دیگر فقط مرکب از یکعدهٔ زیاد اطاق است .

درجهت جنوبی منظرهٔ قصر بشکلی دیگراست باین معنی که چون زمین نشیب دارد ساختمانها طبیعةً روی بلندی ساخته شده .

اندرون در قسمت شرقی واقع و بقصر چسبیده است . قدری دورتر در سراشیبی روبرو یعنی نزدیك بدر ورودی قسمت آشپزخانه و آبدارخانه است .

روزها اعلیحضرت غالباً اوقات خودرا در زیرزمین خشك عمارت که در زیر تالار بزرگ قرارداد میگذراند و این تالار را برای پذیرائیهای رسمی و سلامهای ایام عید ساخته‌اند . شاه پس از صرف نهار اگر هوا مساعد باشد بتالار می‌آید و در آنجا می نشیند .

اندرون صاحبقرانیه یکی از بهترین اندرونهای سلطنتی است وظاهراً حرم شاه در اینجا ازسایر اندرونها راحت تر وخوش ترند .

در بالاتر از محلی که ناصرالدین شاه عمارت حالیه را ساخته سابقاً قصرفتحعلی‌شاه بوده و این شاه آنرا خراب کرده و قصرخود را بعوض آن در میان این پارك وسیع بنا نموده قریب چهل منزل جدا جدا که هر یك اقلاً سه اطاق دارند برای زنان حرم ساخته است وجلوی‌آن که ازهمه بزرگتر است ایوان بزرگی ترتیب داده .

ازاین منازل گذشته در طرف دست راست عمارت مجزائی است مخصوص بامینه اقدس و درطرف چپ عمارتی دیگر مخصوص بانیس‌الدوله که دیواری‌آنهارا از منازل سایر اهل حرم جدا میکند . عمارت انیس الدوله که چند دستگاه است سابقاً برای مهد علیا مادرشاه ساخته بودند .

چهاردهم ژویه - شانزدهم ذی‌القعده

گرمای زیاد مارا بحرکت مجبور میکرد بهمین جهت مقارن طلوع‌آفتاب راه لار را پیش گرفتیم و از اولین دامنه‌های البرز بالا رفتیم .

سرزمینی که ما ازآن میگذریم خشك است وقله‌هائی مستدیر دارد که ازدور هیأت آنها بی شباهت بدریائی متموج نیست ، در بعضی نقاط نیز خاك رسهای رنگارنگ در زیر پا مشاهده میشود .

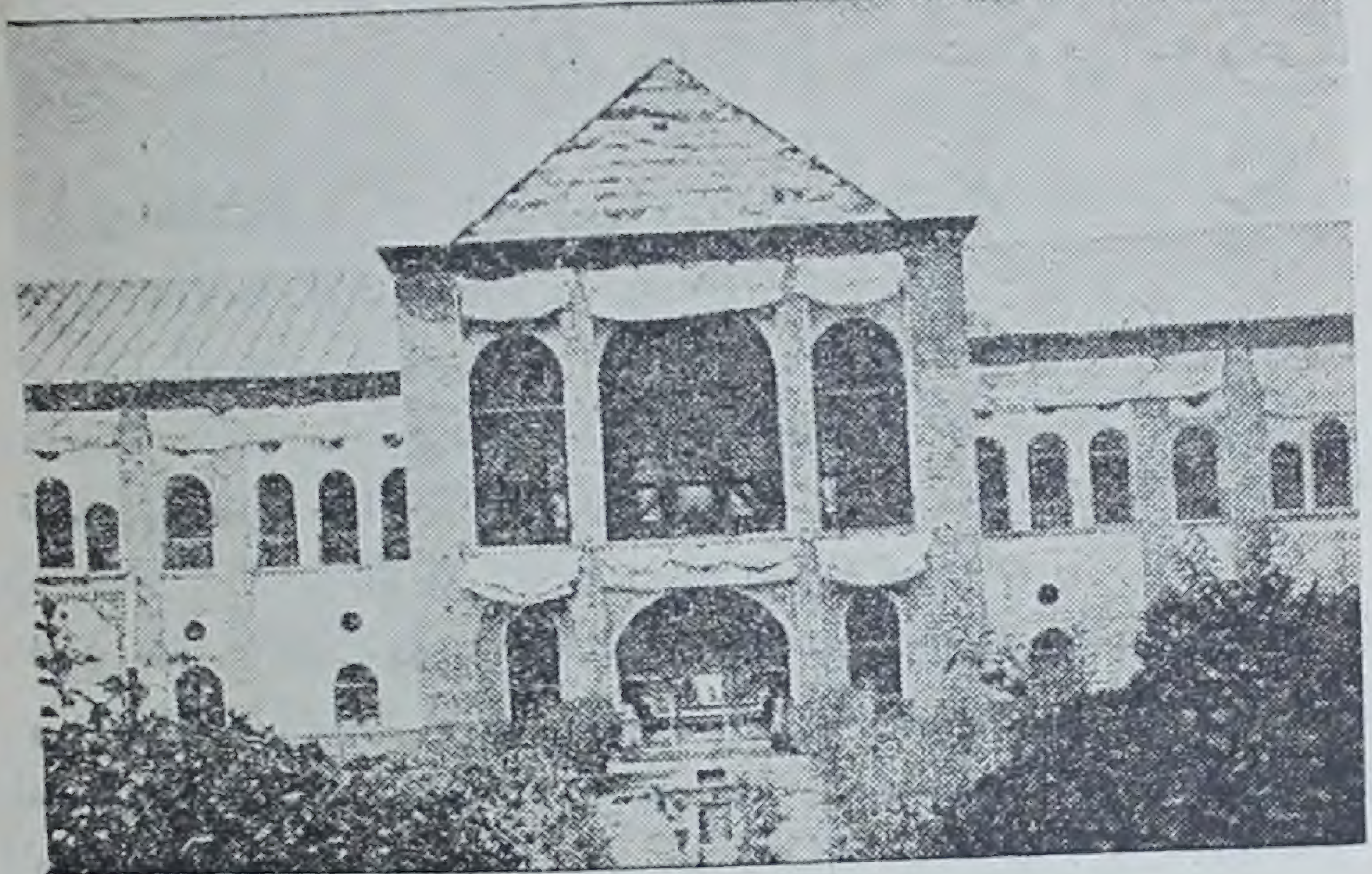
عبور ازگردنهٔ قوچك برای مسافرسوار خالی از خطر نیست بهمین نظر اسبهارا آزاد کردیم تا بهر زحمتی باشد پیشاپیش بروند وخود ما هم از چپ براست و از راست بچپ جلو میرفتیم و برای اینکه از بلندی پرت نشویم هر قدر میتوانستیم از پائین تر این راه را طی میکردیم تا اینکه بآبادی لتیان در کنار راست جاجرود رسیدیم و در آنجا اردو زدیم . جاجرود در این نقطه پرآب و سریع‌السیر و خروشان است و این حال البته تا وقتیکه گرما شدت نیافته و لااقل قسمتی از بستر آنرا خشك نکرده دوام خواهد داشت .

ماده سگ من که بل ۱ نام دارد از صدای غرش آب وحشت زده بود و جرأت

---

۱ - Belle

نمیکرد که از آن بگذرد اما وقتیکه دید که من بآن طرف رودخانه رسیده‌ام خودرا بآب زد ، بیچاره با همهٔ دست و پائی که برای رسیدن بخشکی کرد نمیتوانست پیش من بیاید وآب اورا تاپنجاه متر پائین تر برد تاتوانست بخشکی بیاید .



قصر صاحبقرانیه ضلع شمالی

چادر شاه که چادر های اندرون را دنبال آن زده اند و عدهٔ آنها از وقتیکه از صاحبقرانیه حرکت کرده‌ایم اندکی کمتر شده‌است در زیر درختستانی بر پاست وشاه که در راه بشکار سرگرم شده بعد از ظهر باردو رسید واززیرچتر خود مرا که بکار زدن چادرهای خود مشغول بودم صدا کرد و چون پیش رفتم خرگوشی را که شکار کرده بود بمن داد .

با اینکه ارتفاع زیادی را بالا نرفته بودیم شب دیدیم که بین درجهٔ حرارت اینجا با صاحبقرانیه فرق فاحشی است آسمان بقدری فیروزه فام و پاك وصاف است که افق آبی رنگ اروپا بهیچوجه با آن قابل قیاس نیست . آسمانی که من شبیه باین آسمان دیده‌ام آسمان الجزایر وتونس است . زنجره‌هائی که از بالای درختها گوش را کر میکنند تا نزدیك صبح دست از ساز وآواز خود بر نمیدارند .

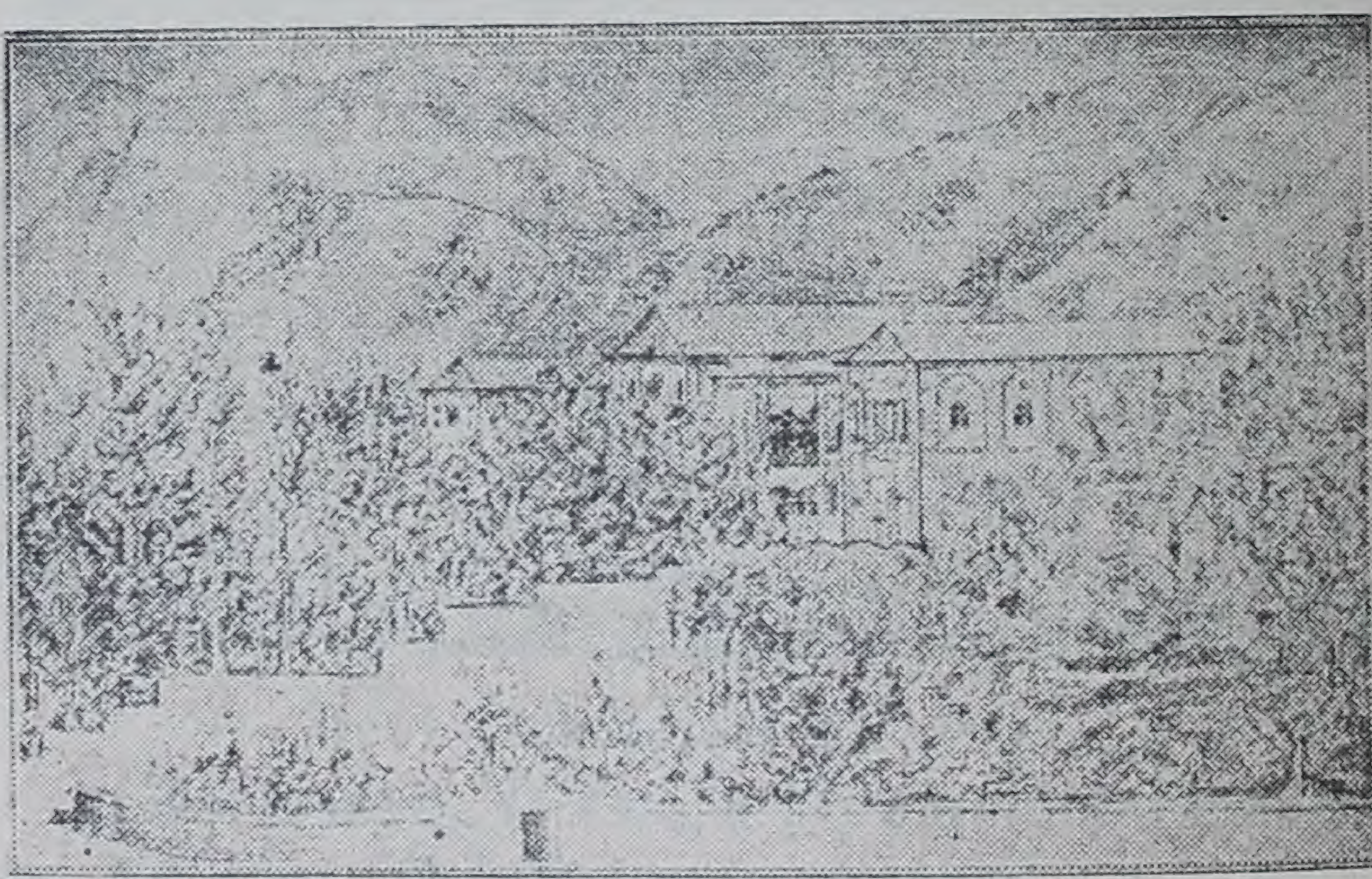
من که در پناه نور ستارگان درجلوی چادر خود نشسته بودم درعظمت و هیأت با شکوه طبیعت که شبها چنین دلفریب و روز ها چنان اندوه افزاست بتحیر می نگریستم و میدیدم که دراین ساعت طبیعت در حکم دورنمائی است که جزئیات آن در زیر بخاری آبی رنگ محو شده وفقط خطوط دور کوهها وخط الرأس آنها که باافق تلاقی‌میکند نمودار است وروشنائی شب نظر را تا دورترین حد امکان جلو میبرد .

رسیدن سکوت و آرامش شب بدرندگانی که در دره های عمیق اصراف منزل دارند مجال میدهند که درطلب طعمه از زوایای خود بیرون بیایند، پیش خود خیال کردم که غرش یکی ازآنهارا از دور میشنوم ، هرقدرگوش دادم خبری نبود و کوچکترین صدائی بگوش نرسید حتی دیگرصدای زنجره ها نیز قطع شده و سکوت طبیعت مطلق است ، بقول شاعر : «دراین سرزمین عطرآگین همه چیزسر بر بستر راحت گذاشته است».

من‌هم بدرون چادر قدم گذاشتم تابانتظار رسیدن فردا خوابی راحت کنم وصبح را که چندان هم دور نیست زودتر برخیزم .

۵ ژوئیه - هفدهم ذی القعده

پس ازآنکه سه فرسخ راه درظرف سه ساعت یعنی از ساعت شش تانه صبح طی کردیم بلواسان بزرك رسیدیم . راه امروزی ما از راه دیروزی‌آباد تر و سرسبزتر است چه‌در هر گوشه درته‌دره‌ای‌درختزاری دیده‌میشود واز هر کنار صدای نهری بگوش میرسد . اردوی ما در ته یکی ازاین دره‌ها و در دامنهٔ کوههای مرتفعی فرودآمده ،



قصر صاحبقرانیه ضلع جنوبی

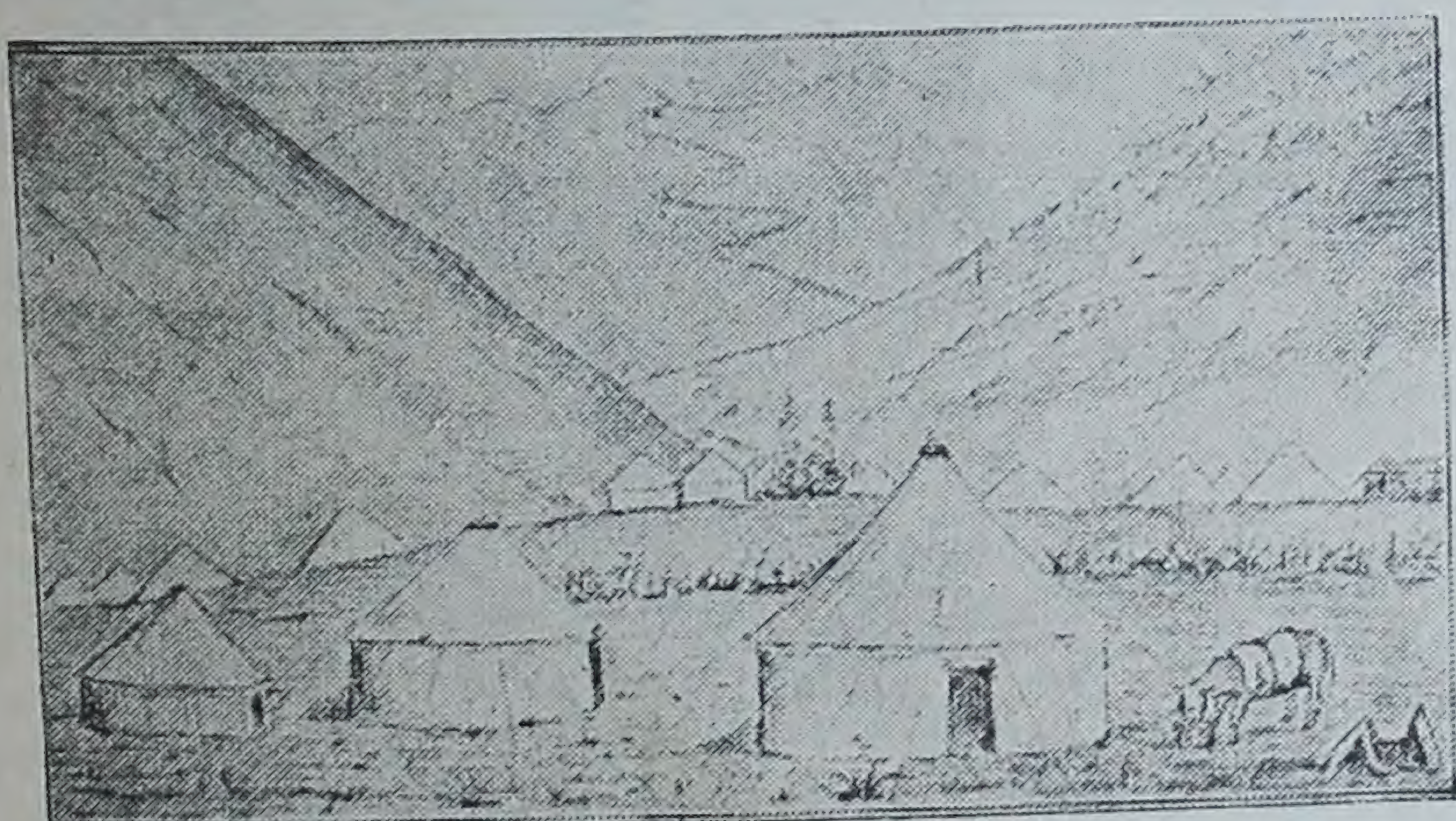
قلل این کوهها در بعضی نقاط پر برف و در بعضی نقاط دیگرخالی ازآنست واین وضع حاکی است که قسمتهای گود را برف پر کرده و قسمتهای برجسته ازآن خالی مانده‌اند.

مقابل ما کوهی است که فردا باید ازآن بالا برویم ، راههای باریك متعددی را که روی‌آن نمایانست از دور می بینیم .

۶ ژوبه - هیجدهم ذی‌القعده

پس از آنکه از اردو خارج شدیم و از میان حیوانات و عملجات که ببار کردن چادرها مشغول بودند گذشتیم شروع ببالا رفتن کردیم و تا یك ساعت از همان راههائی که از لواسان میدیدیم بالا رفتیم . این راهها خیلی سر بالاست ومن از دیدن آنها بیاد راه قدیم کاتارو ۱ به کرزاتس ۲ درقره طاغ افتادم .

بعد از آنکه بقله رسیدیم معلوم شد در ارتفاع ۲۵۰۰ متر هستیم در هر طرف ما چه درته دره‌ها چه در دامنهٔ مقابل درجهت شمال قطعات بزرگی از برف دیده میشود . اندکی که پائین آمدیم بجلگهٔ وسیع لار که رودخانه با عرض زیاد از مغرب آن بمشرق جاری است رسیدیم . آب این رودخانه صاف و پر از ماهی است و در کنار آن قبلاً چادر قرمز سلطنتی را افراشته بودند . سالهائی که شاه بسفرهای دور نرود هرسال دراین موقع بلار می آید .



لواسان وجادهٔ لار

لار که در زمستان زیر طبقهٔ ضخیمی از برف مستور میماند در تابستان خنك و روحبخش است و بمحض اینکه برف آن آب میشود بعضی از ایلات ۱ برای چراندن احشام و اغنام خود بآنجا می آیند و بعضی بمن گفتند که این مردم حیوانات خودرا حتی تا ارتفاع ۴۰۰۰ متر هم میبرند تا علفهائی را که تازه از زیر برف سر بیرون آورده و اندکی بعد آفتاب سوزان آنها را نابود میکند بچرند .

این ایلات سیاه چادرهای خودرا دسته دسته نزدیك برودخانه یا یکی از شعب آن میزنند و ما از پیش یك عده از آنها گذشتیم و زنها را دیدیم که بدرست کردن ماست

مشغول بودند وطرز تهیهٔ آن چنین است که شیر تازه را در کوزه های بزرگی میریزند و در آفتاب بیندی می آویزند تا حرارت آفتاب آنرا ببندد بعد آنرا با برنج پخته میخورند وغذای مهم ایشان همین است •



اردوی لار

درطرف مغرب چند کوه است که شکل مستدیر منظم آنها بسیاردلرباست بخصوص که هر کدام برنگی مخصوص در نظرجلوه‌میکنند ، نظر باختلاف فاحشی که بین رنگهای زرد وقرمز وآبی تخته سنگها با رنك سیاه دره‌ها وجود دارد منظرهٔ جلوی چشم ما بی شباهت بیك قطعه عقیق عظیمی نیست •

درطرف مشرق قلهٔ با شکوه دماوند بجلال تمام بر سرپا ایستاده ولی باید دانست که ازاینجا با اینکه زمین مرتفع است دیدن آن ممکن نیست • اینکه میگویم که زمین زیر پای ما مرتفع است باز ارتفاع آن از ۲۳۰۰ متر بیشتر نیست و هنوز تا قلهٔ دماوند ۳۸۰۰ متر دیگر راه است •

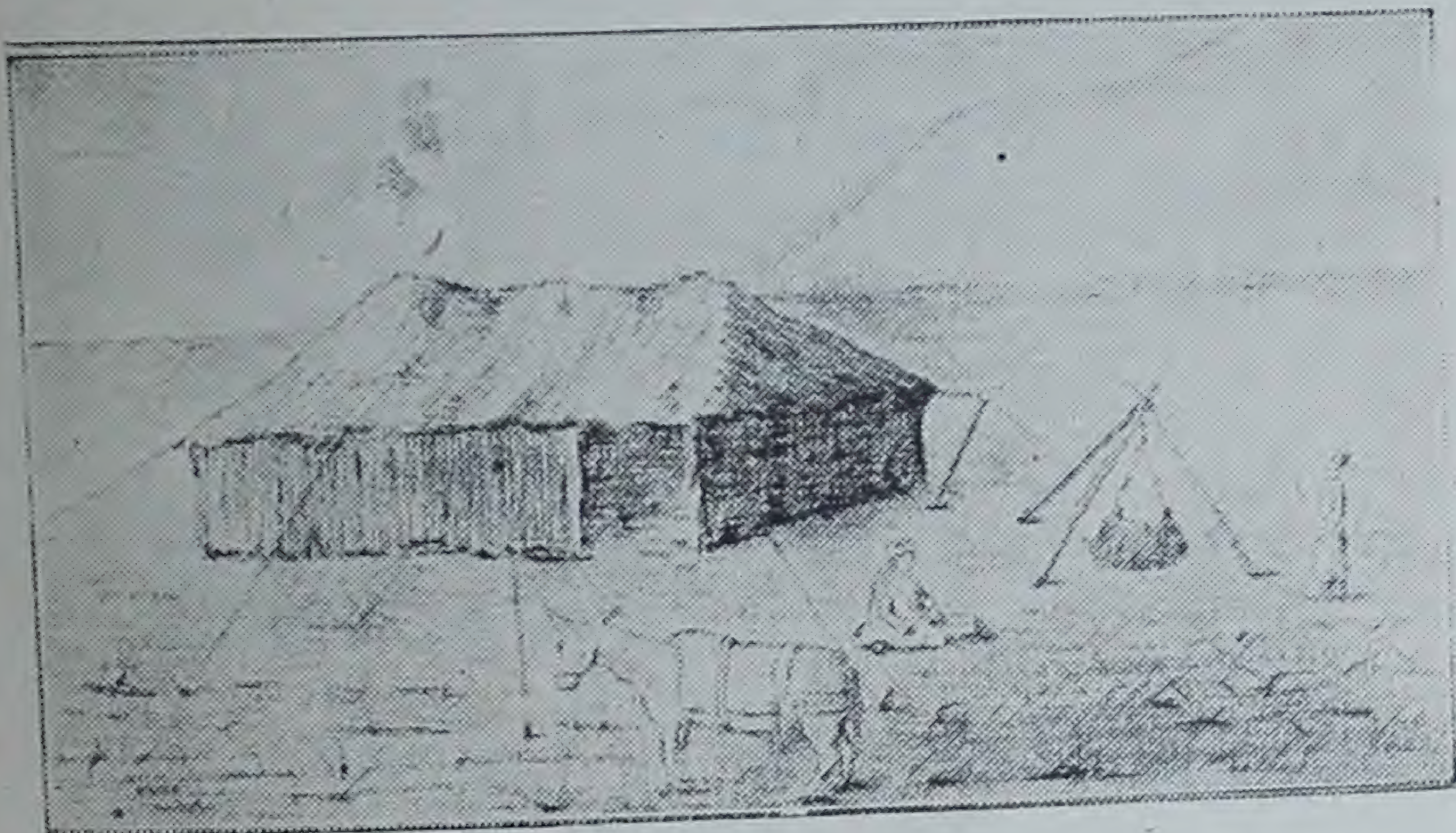
قلهٔ سفید پربرف آن درمقابل آفتاب میدرخشد و دردامنه های آن برفهای شفاف با بقایای مواد مذابی که سابقاً ازدهانهٔ این آتش فشان بیرون آمده مخلوطند •

رودخانهٔ لار پر از ماهی قزل آلاست و انواع خالدار لذیذی از آن دیده میشود که من درایام اقامت درقره طاغ ازآنها در رودخانهٔ ریکا[۱] نیزصید کرده بودم• این نوع ماهی مخصوصاً در نزدیکی سرچشمهٔ آن که غار بزرگی است تقریباً بارتفاع یکی ازدروازه های طهران زیادتر یافت میشود• شاه ده دوازده عدد ازاین ماهی ها را که از ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر طول داشتند وآنها را با دام نزدیك چادر سلطنتی گرفته بودند برای من فرستاد•

Rieka -۱

۸ ژویه - ۲۰ ذی‌القعده

امروز اردو بنه کیلومتر دورتر یعنی بکنار سیاه پلاس رود ازشعب دست راست لار انتقال یافته ، کسانیکه دودستگاه چادردارند دستگاه دوم را قبلاً درکنار سیاه پلاس رود زده‌اند ولی من که یك دستگاه بیشترندارم هنوز منتظرم رطوبتی که‌آن دیشب براثر ریزش باران پیدا کرده خشك شود تا بتوان آنرا ازاردوگاه سابق باینجا آورد .



طرز ساختن مامت

بل‌سگم همه جا بامن است و سلطانعلی با وفا هم که‌تفنك مرا بدوش دارد با من همراه است . بعزم اینکه بخدمت شاه که درگوشه‌ای ازبیابان پرعلف مشغول شکاراست برسم ازاسب پیاده شدم و تفنك را برداشتم و با بل براه افتادم و درآنجا بشکارچند بلدرچین موفق شدم .

درمدت غیبت من چادرهایم را بمحل جدید آورده و درنقطه‌ای زده بودند ، همهٔ آنها خشك شده جز جدار خارجی چادر بزرگ که هنوز رطوبت دارد و بهمین جهت درست نمیتوان آنرا بازکرد وکشید .

سه روز درسیاه پلاس ماندیم . اعلیحضرت هیچوقت اجازه نمیداد که میخ چادرها زیاد دریك نقطه ثابت بماند مثل اینکه بتصوراو این میخها دراین صورت خواهند پوسید پس ناچار باید هوا بخورند وهرچند روز ازجائی بجائی دیگرمنتقل شوند ازاین گذشته نقل و انتقال دائمی ازلوازم زندگانی ایرانی و ازلحاظ حفظ صحت ازواجبات است زیرا که در این قبیل اردو ها چون کسی بفکرنظافت اجباری نیست دو سه روز که بگذرد خون وامعاء گوسفند هائی که هرروز و درهرطرف میکشند چنان فضا را کثیف ومتعفن میکنند که دیگر اقامت درآنجا ممکن نمیشود .

در اینجا هر شب باران می بارد بهمین علت روزها میزان‌الحراره تا دوازده درجه پائین می‌آید و بعضی ازهمراهان پالتوی خز خود را میپوشند ولی من پس ازبرگشتن از شکار بیك پالتوی نازك قناعت میکنم چه در این ارتفاع اگر بیشتر از این خود را گرم نگاه دارم باعث زحمتم خواهد بود ۰



منظره قلهٔ دماوند از لار

غالب اوقات که بکوههای اطراف بفاصلهٔ صدمتری برای شکار میروم چون بنتیجه‌ای نمیرسم نفس زنان بر میگردم ۰ ایرانیها حق دارند که سواره بشکار میروند زیرا که باین شکل غالباً موفق میشوند اما برای تقلید از ایشان انسان باید مثل آن جماعت از طفولیت بتیراندازی بر روی اسب و بحالات مختلف آن آموخته شود ۰ تیراندازان سوارهٔ ایرانی بقدری در این کار ماهرند که در حال سواری اطمینان بزدن شکار بیشتر است تا بحال پیاده و من یك عده از این تیر اندازان را دیدم که تیرشان خطا نمیکرد از از آنجمله سعدالدوله است که شاهی سفید را در روی هوا با تیر زد ۰

در راه بین سیاه پلاس واردوگاه سابق ما خرابه‌هائی است مرکب از چندیوار خراب و یك سقف و چند پله ۰ بمن گفتند که در اینجا برجی بوده است از آثار قرن هفتم هجری که آنرا بیادگار اسلام آوردن صدهزار مغول در اینجا ساخته بودند ۰ این داستان افسانه‌ای بیش نیست آنچه مسلم و تاریخی است اینکه ارغون خان مغول در اینجا بجهت خود قصری ساخته بوده ودرهمین قصر بتاریخ ۶۹۴ هجری پسر و جانشینش غازان اسلام آورده است ۰

اعتمادالسلطنه با اینکه سرسری بکاوش این خرابه‌ها پرداخت در آنجا مقداری

کاشی زرنگار و دو شمعدان مسی یافت و من هم با اینکه زیاد نگشتم چند قطعه کاشی شکسته از همان جنس بدست آوردم •

۱۱ ژویه - ۲۳ ذی‌القعده

امروز از جلگهٔ لار خارج شدیم و پس از دور زدن قلهٔ دماوند از مغرب بجنوب آن بپلور که کنار پلور رود واقعست رفتیم .

پلور رودخانه‌ای سیلابی است که از جنوب غربی متوجه جهت شمال شرقی است و در درهٔ تنگی جریان دارد و پس ازآنکه برودخانهٔ دیگری که مستقیماً ازجنوب می‌آید می پیوندد برودخانهٔ لار میریزد •

آبادی پلور مابین این دو رودخانه و قدری پائین‌تر از ملتقای آن دو نهر واقع شده • راه ما منحصر بود بکوره راهی که مهندسین آن‌پای گوسفندان بوده‌اندنه دست انسان بهمین جهت سه فرسخ راه را در چهار ساعت طی کردیم ودر سر راه بچند سیاه چادر ایلاتی برخوردیم • کوهها در همه جا تقریباً بخط مستقیم تا مجرای رودخانه‌پائین می‌آیند و چون فضای هموار کافی در این حدود نیست چادرهائی را که قدری بزرگتر بودند نتوانستند بزنند و همه کم و بیش مجبور شدند که با تدابیر مخصوص و بزحمت زیاد جائی برای خود در یکی از پیچ و خمهائی که رود پلور درست کرده یا در روی تخته سنگهائی که کمی صاف شده ترتیب دهند و همین کیفیت بر آن باعث آمده بود که چادر ها را هر یك در نقطه ای در پشت تخته سنگها بزنند و تمام اردو را نشود یك جا دید •

چادر شاه را نزدیك دهانهٔ رودخانه در ساحل راست آن زده‌اند و جلوی آن پلی است یك چشمه که راه آمل از روی آن میگذرد و میرزا نظام‌آجودان شاه که قسمتی از ساخت این پل کار اوست از این هنری که نموده بر خود می بالد و تا حدی هم حق دارد زیرا که ساختن پل در میان این کوههای بی نظم مرتفع و این دره های عمیق که بیك طغیان ناگهانی ممکن است دهانهٔ آنرا پر وآنرا خطرناك کنند کاری آسان‌نیست•

از چادر من که جزء آخرین چادرهای بالای رودخانه است قلهٔ زیبای دماوندچنان نزدیك دیده میشود که گوئی بلافاصله پشت همین کوههای زیر پای ما قرارگرفته •

نمیدانم چه قدرت عظیمی این تودهٔ جسیم را با کوههای مرتفع دیگری که حکم پایهٔ آنرا دارند چنین استوار داشته و چه حوادث معرفةالارضی بتشکیل آن کمك کرده است ؟

در دامنه‌های جنوبی دماوند برف کمتر وجود دارد و تخته سنگهای سیاه آن تا نزدیك قله تقریباً همه جا عریان است بهمین نظر کسانیکه میخواهند بقلهٔ آن صعود کنند از همین طریق یعنی از جهت شرقی واز راه رینه‌عازم آنجا میشوند ومازندرانیها که

تابستان برای آوردن گوگرد بسمت دهانهٔ آن میروند همین راه را اختیار میکنند وتا جائی که بخارات گوگردی مانع تنفس میشود پیش میروند و از آنجا گوگرد برای مصارف شخصی یا ساختن باروت می آورند . بخارات قلهٔ دماوند گاهی بقدری زیاد است که بشکل ابر دورادور آنرا میگیرد و این قلهٔ عظیم را در زیر خود مستور و مخفی مینماید .



سیاه پلاس

دو روز دراین درهٔ مخوف تنگ وپر پیچ و خم ماندیم و از حدت حرارت که درسایه ۳۰ درجه بود و نداشتن هوای آزاد بسیار در عذاب بودیم و از اینها بدتر بهر طرف که قدم میزدیم مار جلوی چشم ما نمودار میگردید و همین امروز که ۲۴ ذی‌القعده است نوکر من یکی از آنها را که داخل چادر شده بود گرفت .

این مارها از آن افعی‌های شاخداری نیست که من در الجزایر و قره طاغ دیده بودم ولی شباهت بین آنها زیاد است چه این مارهاهم بهمان کوچکی و کوتاهی و تیره‌رنگی هستند و سرشان نیز مانند سر آن افعیها مثلثی شکل است . دست یك نفر قاطرچی و چند رأس از چیوانات را هم همین شب گذشته مار گزیده است .

۱۴ ژوئیه - ۲۵ ذی‌القعده

امروز از راه دیگری که شمالی‌تر و قدری از راه پریروزی بهتر بود بجلگهٔ لار برگشتیم ودر چهل چشمه نزدیك مصب سیاه پلاس رود تقریباً دو کیلومتری اردوگاه سابق اردو زدیم .

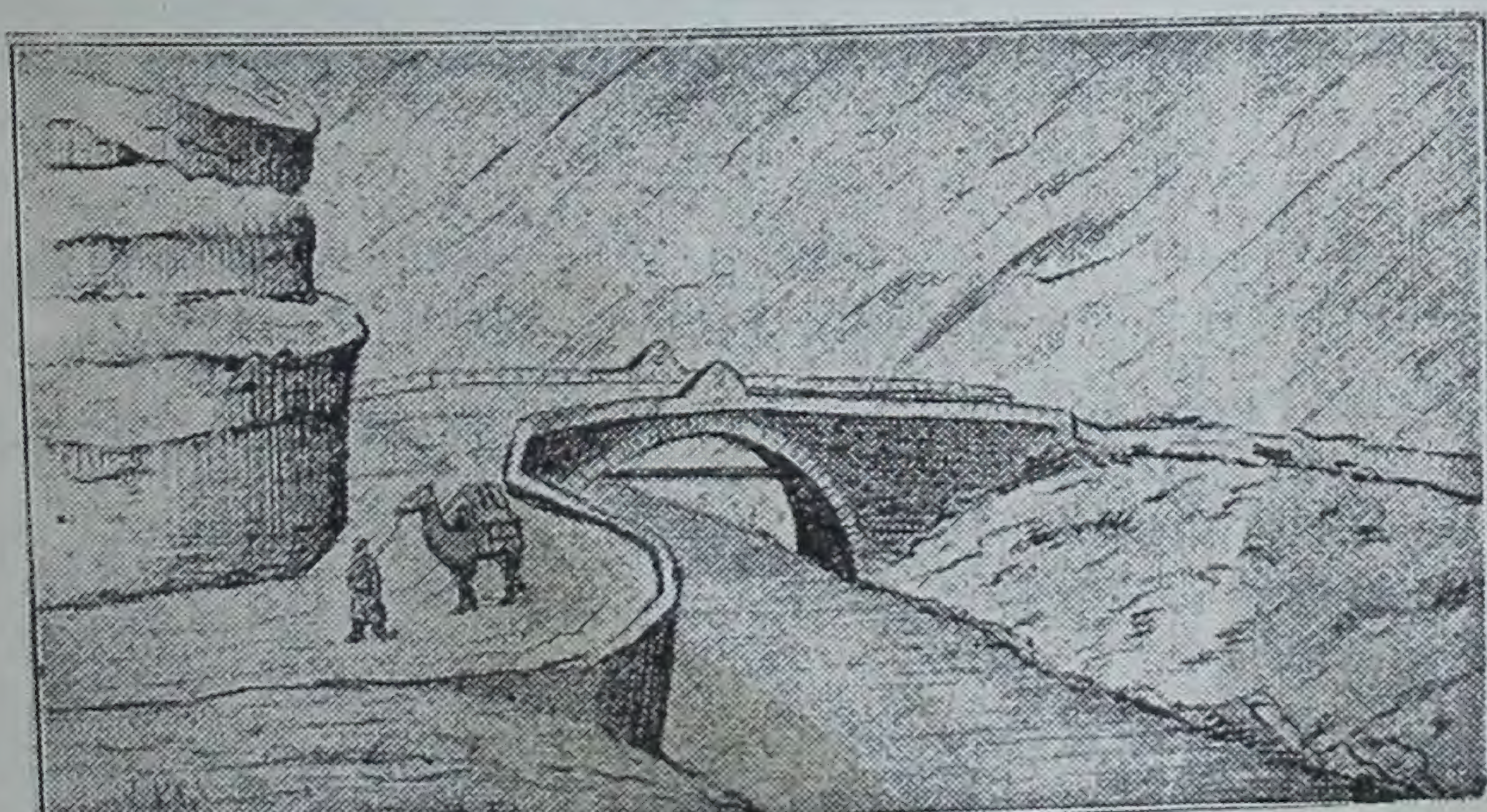
۱۴ ژویه - ۲۵ ذی‌القعده

أمروز روزعیدملی ماست ، دیشب هوافوق‌العاده سرد بود وساعت سه صبح میزان‌الحراره نه درجه را نشان میداد ، همهٔ ما درزیرپوستین که لبادهٔ بلندی است از پوست گوسفند و آستری پشمی دارد خوابیده بودیم ، پوستین برای این قبیل ارتفاعات ازلوازم است •

هرکه را میدیدیم از سر درد می‌نالید وعلت‌آن تنها باد و بیخوابی نبود بلکه نباتات این حدود که عطری تند و زننده دارند این سر درد را تولید کرده • اثر بوته های مرزه و همیشه بهار از زیر فرش چادرها که بعجله دیشب برای حفظ خود ازباد برپا داشته‌ایم نمودار وباعث زحمت است • دورا دور ما نباتات مناطق پرآب بابرگهای پهن بقدری زیاد وعطرآنها باندازه‌ای زننده است که مارا بعذاب‌آورده • باوجوداین مصائب بازمن فکرخود را متوجه پاریس ساخته وچنین فرض میکنم که این روز عید را درآنجا سرمیکنم •

۱۵ ژویه - ۲۶ ذی‌القعده

سرمای دیشبی تمام روزباقی بود ومابی‌آنکه پشیمان باشیم اردو را بآبادی‌مرغزار که دردوفرسخی وبرسر راه نیاوران است انتقال دادیم • ازچادر که بیرون آمدم اسبی



پل پلور

را درآنجا مرده وافتاده دیدم معلوم شد که افعیهای پلور او را زده‌اند ، قاطرچی‌خودم را که ماردستش‌را زده بود دیگرندیدم ، بیچاره چون نمیتوانسته است که با ما راه‌بیاید پیش ایلات‌آن حدود مانده •

۱۶ ژویه - ۲۷ ذی‌القعده

امروزساعت پنج صبح حرکت کردیم نزدیك بساعت نه بافجه رسیدیم . راه ابتدا تا ۲۵۰۰متر سربالائی بود بعداز دامنهٔ تندی تا ۲۰۰۰متر پائین آمدیم ، این راه با اینکه شاه قبلاً صدتومان برای تعمیرآن داده بود صورت خوبی نداشت .

افجه ازجهت خرمی و سبزی نقطهٔ بسیار قشنگی است و درمدخل دره‌ای که چند رودخانه ازآن میگذرد وپرازدرخت است واقع‌شده. کوچه‌ها براثرآمدن‌ها پرازجمعیت است وبازارها که برسقف آنها تیرهائی انداخته وآنهارا باشاخ وبرگ پوشانده‌اند حاوی همه قسم جنس وکالاست .

عدهٔ زیادی ازهمراهان‌درخانه های اهالی منزل گرفتند ، چادرها را هم پراکنده‌و دورازیکدیگر درباغها یا درمزارع مجاور زدند.

۱۷ ژویه - ۲۸ ذی‌القعده

پس ازچهارساعت طی طریق بنیاوران رسیدیم ، دریك ساعتی افجه پلی است که دراطراف آن مناظرعجیبی دیده میشود باین معنی که‌آب رودخانه درتخته سنگهای عظیم راهی بعمق دو تاسه متر باز کرده ودرطرف دست راست ما درجلوی دهانهٔ پل آبشاری است بارتفاع هفت تاهشت متر که فواره مانند از دهانه‌ای قریب بپنجاه سانتی‌متر بیرون می‌آید وبوجودآمدن این دهانه نیز در کوه کارهمان آب است .

تقریباً در وسط راه بهمان جاده‌ای که ازآنجا بلار رفته بودیم رسیدیم وگردنهٔ قوچك را که بالا رفتن ازآن بمراتب سهلتر ازپائین‌آمدن ازآن بود پائین‌آمدیم .

باردیگر درصاحبقرانیه منزل گرفتیم ، ارتفاع اینجا بحد معقول یعنی ۱۵۰۰متراست و امیدواریم‌که گرما زیاد اسباب زحمت مانشود ، بهرحال هرچه باشد ازشبهای سرد چهل چشمه بدترنخواهد بود .

۲۰ ژویه - ۲ ذی‌الحجه

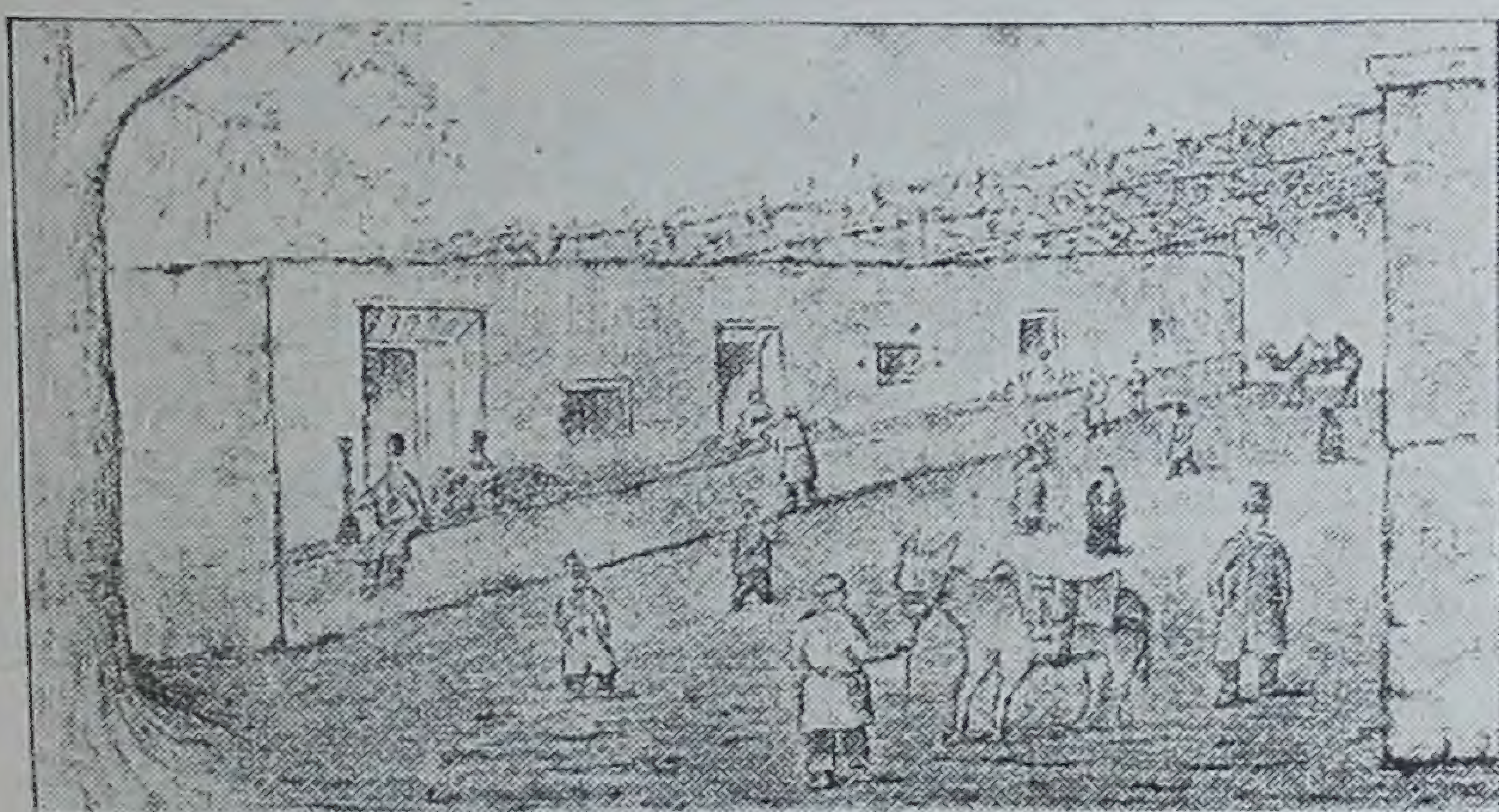
اعتمادالسلطنه‌مثل‌سفر پیش‌ما بصاحبقرانیه‌در آبادی ییلاقی‌خودحسن‌آباد با مادروتنها زن خود که شاهزاده خانم‌است۱ منزل کرده ، هنوز یك شب بیشتر ازبرگشتن ما نگذشته بود که دزدان شب بخانهٔ او زدند و از راه سوراخی که از خارج بدودکش بخاری یعنی بقسمتی ازدیوار که ضخامتش ازهمه جا کمتربود باز کرده بودند مثل کسانیکه وضع خانه را بخوبی بدانند بآنجا وارد شده و سه صندوق پرازاسباب را خالی کرده و محتویات آنها را با لباسهائی که شب بیرون‌آورده بودند و ساعت و کیف و پول صاحب خانه که درجیب جلیقه‌اش بود همه‌را برده بودند. اعتمادالسلطنهٔ بینوا صبح که ازخواب برخاست حتی‌یك شلوارنداشت که بپا کند بهمین‌جهت نتوانست سرساعت معهود بخدمت شاه برسد .

۱- عادت در اینجا براین جاری است که مرد غیر شاهزاده‌ای که شاهزاده خانمی را بزوجیت بگیرد تا او هست نمیتواند زن دیگر بگیرد .

شاه قراولی را پی او فرستاد وقراول خبرواقعه را آورد و گفت که اعتمادالسلطنه برای شرفیابی منتظراست که لباسهائی را که ازطهران خواسته برای او بیاورند .
شاه چون ازحالت مضحك مترجم خود مسبوق شد قاه‌قاه خندید ووقتیکه اعتمادالسلطنه بحضور رسید خود قصه را بتفصیل نقل کرد وخدا را شکرمیکرد که دزدان فقط مال اورا برده وصدمه دیگری باو نزده‌اند .

۲۶ ژویه - ۸ ذی‌الحجه

حقیقت امر اینست که صدمه‌ای که دزدان بخانم اشرف‌السلطنه زن هوی و هوسی اعتمادالسلطنه زده بودند بسیار غم انگیز بود زیرا که دزدان بی‌انصاف تمام لباسهای فاخرخانم را که درکارتهیهٔ پذیرائی انیس‌الدوله بود برده بودند و خانم از این جهت بسیار تأثرداشت .



بازار افجه

سه چهار روز بود که درقسمت بین بیرونی و اندرونی حسن‌آباد چادر های متعدد زده بودند و صدای هاونها که ادویه میکوبیدند بفلك میرسید وتمام طاقچه های عمارات ازشیرینیهائی که تازه پخته بودند وبرای سرد شدن روی آنها گذاشته بودند پربود .
امروزصبح اسباب پذیرائی مهیا بود ، درروی سفره‌های درازی که برزمین گسترده بود بشقابهائی قرارداشت پرازحلویات گوناگون ومیوه های مختلف و هندوانه های کوچك و بزرگ باشکال متنوع وبمقدارزیاد و برای شرب حوضچه هائی را پرازآبهای معطر کرده بودند وچندین من یخ درآنجا فراهم بود .
انیس‌الدوله خیلی‌زودتر ازموقع صرف نهار رسید وبا این‌عمل میخواست بفهماند که باین دعوت کمال علاقه را دارد . وی بازنان همراه خود درسه کالسکه نشسته بودند

و پنجاه سوار دور کالسکه های ایشان را داشتند و خواجه سرایان سوار اسب درمقابل درهای کالسکه ها میتاختند واز آنجا منفك نمیشدند . اشرف السلطنه وسایل پذیرائی کامل این عده حتی سواران را هم تا غروب آفتاب تهیه دیده است .

۲۷ ژوئیه - ۹ ذی الحجه

وزیرمختارروسیه دبوتزوف ۱ که تازه وارد شده امروزدرصاحبقرانیه رسماً بحضور شاه باریافت. ازوقتی که من بایران آمده‌ام سفارت روس را منشیان آن اداره میکرده‌اند ، ابتدادوپوگژیو ۱ بود که‌سال پیش درماه جمادی‌الاولی مردبعد دواشپیر ۲ که‌قریب‌ششماهی است جای او را گرفته • اکنون با رسیدن این وزیرمختار هیأت اعضای سفارت روس تکمیل شده یعنی هم وزیرمختار دارد هم منشی هم مترجم • دواشپیر را در اوایلی که بشغل سیاسی وارد شده بود من درقره طاغ شناخته بودم ، دراینجا هم او را مثل اوایل مردی فعال ودرراه خدمت بمملکت خود ساعی دیدم •

۲۸ ژوئیه - ۱۰ ذی الحجه

تمام این روزها بعد ازظهر باد وطوفان برمیخیزد و گرما طاقت فرساست و شبها در دنبال طوفان شدید باران فراوان میریزد • همهٔ ما متأسفیم که شرفیابی وزیرمختار روسیه ما را مجبور کرد که باین زودی ازجلگهٔ لار پائین بیائیم زیرا که‌حالا می‌بینیم که تحمل شبهای سرد آنجا برای ما ازگرمای سوزان اینجا آسان‌تر بود •

با وجود این گرما باید امروز برای حضور درمراسم عید قربان بطهران برویم • عید قربان را مسلمین بیادگارحضرت ابراهیم میگیرند و دراین روز هرمسلمان مؤمنی باید لااقل جوجه‌ای را سر ببرد . سلطان عثمانی بدست خودگوسفندی را در اسلامبول قربانی میکند ولی درطهران شاهنشاه امر بکشتن شتری میدهد تا ازسلطان عقب نمانده باشد و چون ازمباشرت بنحرشترا کراه دارد هرسال ازاین حق شاهانه صرف نظرمیکند وآنرا بیك نفر شبیه بخود که روز عید لباسی فاخر دربرمیکند وبراسبی آراسته می‌نشیند وامیگذارد . این مرد بقدری بشاه شبیه است که تامدتی مردم اورا بجای شاه میگرفتند .

مراسم نحر شتر قربانی درمیدان نگارستان صورت میگیرد و شاه با لباس تمام رسمی با همراهان در بالاخانه می نشیند جمعیت زیاد در کنار منازل اطراف یا روی پشت بامها برای تماشا می‌ایستند .

شتر را که سراپا غرقه درزینت وآرایش است ازخیابان ظل‌السلطان با یك دسته نظامی وشاه یك روزه که‌نیزه‌ای دردست دارد وارد میدان نگارستان میکنند درحالیکه بیچاره شترقربانی پیش‌می‌آید و بیخبرانه سرخود را بطرف چپ وراست برمیگرداند . همینکه حیوان بوسط میدان رسید جل وجهاز لطیفی را که براو انداخته بودند برمیدارند

۱- de Butzof   ۲- de Poggio   ۳ - de Speyer

و با یك نیزه حلقوم اورا میشکافند هنوزحیوان بینوا جان نداده جمعیت با فریاد و تنه زدن بیکدیگر برسراو میریزند و قطعه قطعه گوشت اورا ازدست یکدیگرمیربایند .

این قبیل مراسم چه بعنوان سوگواری برای ائمه باشد چه بعنوان قربانی منتهی درجه تعصب مردم را ظاهرمیکند چه در روز عاشورا عامه آنقدر برسینه میزنند که خون



صرف غذابرسم ایرانی

ازآنها جاری میشود و درعید قربان باین عنوان که ثواب دارد گوشت شتر را خام خام میخورند وبرسر بدست آوردن قطعه‌ای ازآن بسر ومغز یکدیگرمیکوبند .

۳۱ ژویه - ۱۳ ذی‌الحجه

امروز امینه اقدس عازم مشهد است باین امید که بینائی از دست رفتهٔ خود را از حضرت رضا باز بگیرد . همراه او بقدری سواره و پیاده و قاطر زین کرده هست که گوئی اردوئی با او حرکت میکند و میتوان گفت که هیچیك از ملکه های فرانسه هم درعهد سلطنت سلسلهٔ مروونژی۱ با این جاه ودستگاه حرکت نمیکرده .

این زن خرد جثهٔ جاه طلب و عظمت جو هروقت که فرصتی بدست آرد [با] تکای نفودی که درشاه دارد باگستردن بساط تظاهر مقام خصوصی خود را برخ مردم میکشد و دراین باب هیچگونه ملاحظه‌ای بکارنمی‌بندد .

---

۱ - Mérovingiens

میرزا عبدالله خان مستشار وزارت خارجه باستقبال وزیر مختار روس برشت رفته بود براثر ابتلا بتبی درآنجا فوت کرد ، تبهای گیلان درتابستان خطرناك وبعضی اوقات مثل همین مورد کشنده است .

۶ اوت - ۱۹ ذی الحجه

باردیگر ازنیاوران حرکت کردیم ولی این دفعه بقصد شهرستانك بود که درشش ساعتی ما قرار دارد . درسه ساعت اول بازحمت بسیار ازکوه ها بالا رفتیم تا بارتفاع ۳۴۰۰ متر رسیدیم . راه عبارت ازجاده های باریکی است درحاشیه کوهها و دنبال ما رشتهٔ دراز قافلهٔ زنان اندرون است که بگردن قاطرها چسبیده و بلندیهای راه آنها را گاهی ازنظرما مخفی وزمانی پیش چشم ما نمایان میسازد .

چادرهای خاکستری رنگ را روی سنگی تیره رنگ زدند و درجلوی هر کدام از آنها چتری بود بیك رنگ مخصوص تقریباً بهمان اندازه که زن همراه بود ، هرخانمی که میخواست قرارگاهش مشخص باشد چتری بیك رنگ خاص اختیار کرده بود بهمین جهت چادرها وچترها بخوبی ازدور دیده میشد .

ازگردنه که گذشتیم منظرهٔ باشکوهی درجلوی چشم ما نمایان شد باین معنی که مثل امواج دریائی متلاطم یك عده قله درپیش نظرما آمد که درطرف مشرق آنها دماوند با اندام عظیم خود برهمه برتری و سروری داشت . بعد از اندك مدتی چند کوه را که مستوراز کاکوتی واسطخودوس بود دور زدیم . طرف دست راست ما دره های عمیقی دیده میشد که در ته آنها چند آبادی دورافتاده بنظرمیرسید ، بعد از طی سرازیری تندی بشهرستانك رسیدیم .

نزدیك برسیدن بمقصد از دور منظره و محل ییلاقی شاه را دیدیم . بیرونی آن عمارتی است مستطیل که قسمت تحتانی آن در روی بلندی و بسمت جلو ساخته شده و برروی آن بنائی است یك طبقه و اطراف آن ازهرجهت بازاست و درقسمت جلو حیاطی وسیع و پردرخت دارد که دروسط آن حوضی مدورقرار گرفته .

اندرونی بسمت حیاط محصور و مربعی باز میشود ونسبت بما درطرف چپ واقع شده ولی اگر از جلو آنرا ببینند درطرف راست بیرونی قرار یافته است .

ازسرچشمهٔ رودخانه که چند صد متر بالاتر ازعمارت سلطنتی است تمام دره دیده میشود ، چادرها را درامتداد این رودخانهٔ سیلابی برپا داشته‌اند .

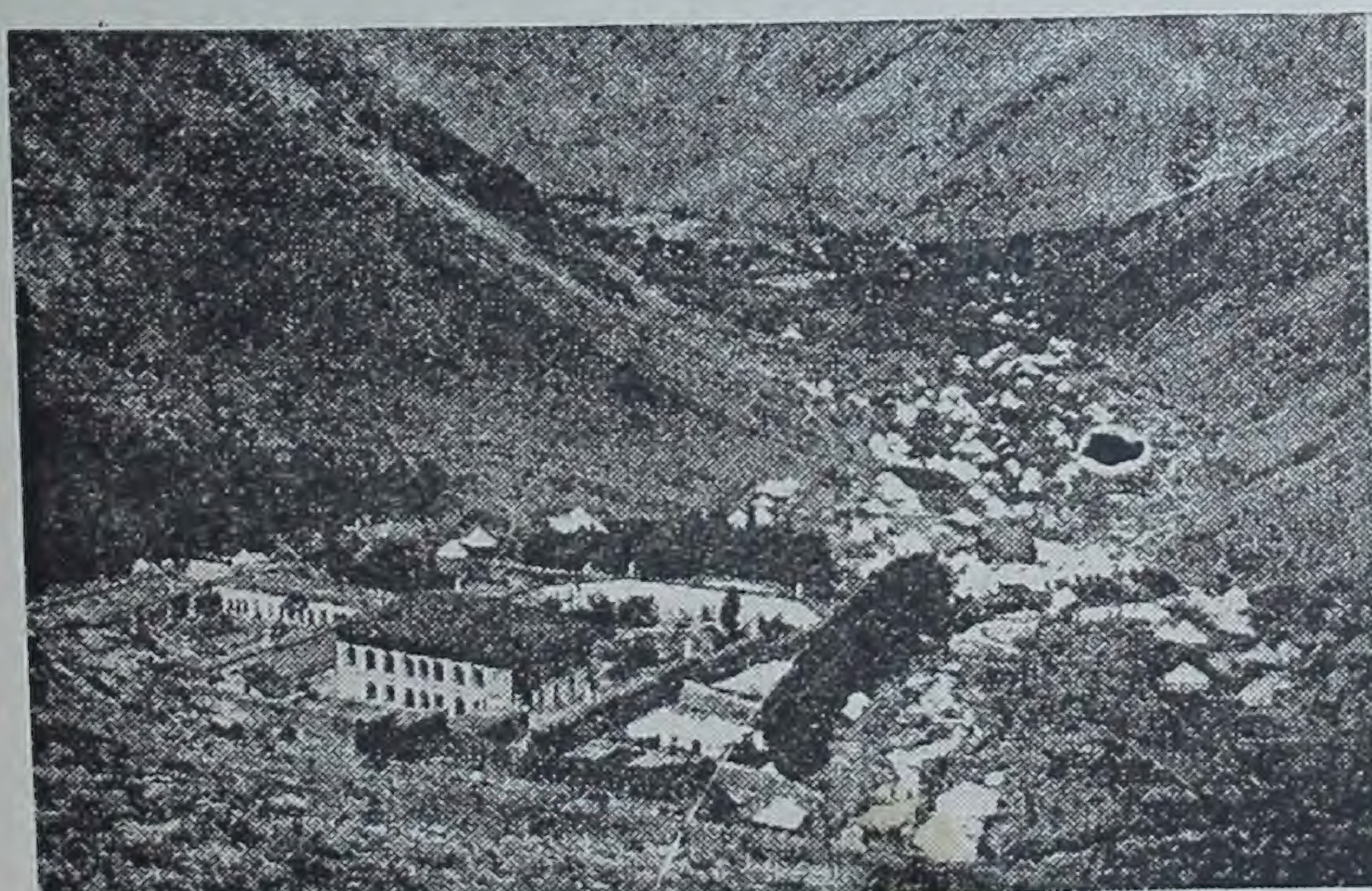
۱۳ اوت - ۲۲ ذی الحجه

شاه مرا باخود بشکار بز کوهی برد . بعداز طی پیچ و خمها و تفتیش دامنه های کوهها بمدد دوربینی قوی بالاخره چهارعدد ازآنها را پیدا کردیم که ازما خیلی دور و درمحل مرتفعی براحت درپناه آفتاب خوابیده بودند .

بسمت محل شکار ها براه افتادیم و از کوره راه هائی گذشتیم که هر آن بیم افتادن و شکستن گردن ما میرفت ، حقیقةً راههای بز روی بود که حتی جای پا نیز بر آنها نمی‌ماند . عاقبت بارتفاع ۳۲۰۰ متری رسیدیم و دیدیم که بعلت نزدیکی بشکارها دیگر سواره جلو رفتن صلاح نیست و اگر این دویست مترفاصله را با اسب برویم صدای پای اسبها ممکن است شکارها را فراردهد . ناچار نفس زنان راه سربالائی را پیاده پیش گرفتیم و چون نمیخواستیم زیاد هم جلو برویم همینکه ببالای تخته سنگی که مشرف برحیوانات بود و از آنجا میشد آنها را هدف قرارداد ایستادیم . شاه ده دوازده تیر انداخت وماهم بتیرباران پرداختیم اما شکارها ازتیررس جستند وهنوزهم میدوند وماهم خسته و کوفته شب بمنزل برگشتیم وچون برگشتن را اجباراً پیاده آمده بودیم خستگی ما از رفتن که سواره انجام میشد زیادتر بود .

۱۴ اوت - ۲۳ ذی‌الحجه

امروز روز آش پزان است . این آش مفصل وعجیب و غریب که از چهل سال قبل تاکنون هرسال شاه پختن آنرا دستورمیدهد بیادگار آشی است که در موقع بروز وبا



شهرستانك

چهل سال پیش شاه آنرا درشهرستانك پخته و با تناول آن بعقیدهٔ خود از ابتلای بمرض محفوظ مانده وبهمین جهت ازآن خاطرهٔ خوبی درخاطر نگاهداشته است و عقیده دارد که آن آش را بگردن او حق بزرگ و ثابتی است .

عملیات آش‌پزی ازساعت یازده صبح شروع میشود . در زیر چادر بزرگی که در مواقع دیگر آنرا برای نمایش تئاتر برپامیدارند چهارده گوسفند کشته رابدومیلهٔ آهنی که بچنگک‌های آهنی دیگراستوارشده‌آویخته اندتا درموقع آنهارا قطعه قطعه کنند در روی فرشی سینی‌های پراز ادویه و سبزیهای خوشبو ودسته دسته اسفناج و چغندر و میوجات مخصوصاً بادنجان و کدوی زیاد ردیف چیده شده .

همهٔ اعیان حاضر که یکی ازبرادران شاه وصدراعظم ریاست آنهارا دارند دوزانو می‌نشینند وبپوست کندن وپاك کردن‌وقطعه قطعه کردن میوه‌هاوسبزیها مشغول‌میشوند و شاگردآشپزها با دستهای کثیف ولباسهای غرقه در چربی گوسفند ها رابازور تمام پاره‌پاره میکنند .

اعلیحضرت مرا هم‌دعوت کرد که در این آشپزان شرکت کنم ، من هم اطاعت کردم و درجلوی‌مقداری بادنجان نشستم ومشغول شدم که‌این شغل جدید خودرا تاآنجا که میتوانم بخوبی انجام دهم . درهمین موقع ملیجك بشاه گفت که‌بادنجانهائی که‌بدست يك نفر فرنگی پوست کنده شود نجس است ونمیتوان آنها را درآشی که مسلمانها باید بخورند ریخت .



آش پزان شاه

شاه امررا بشوخی گذراند و برای آنکه روی عزیز دردانهٔخود رابزمین نینداز[illegible] مرا صدا کرد و بمحض اینکه من از جای خود برخاستم محمدخان پدر ملیجك با [illegible] مخصوص تمام‌بادنجانهائی را که من‌پوست کنده بودم جمع کرد وعمداً آنها رابانوك کا[illegible] برمی‌چید تادستش ببادنجانهائی که دست من بآنها خورده بود نخورد بعد بادنجانها و سینی وکارد راباخود بیرون برد .

بعد از ختم عملیات مقدماتی قطعات گوشت و میوه و سبزی و علفهای خوشبو و ادویه را داخل هم با دست در ده دوازده دیگ‌مسی که‌درحال غلیانند میریزند و آشی را که باآن میتوان یك‌فوج را سیر کرد درست میکنند.

قریب بیست نفرآشپز مأمور پختن این‌آش عجیب وغریب هستند و تا غروب زیر دیگها را باکنده های عظیم روشن نگاه میدارند.

تاموقعیکه آش‌پخت وقت‌ما بتماشای نمایشی گذشت که‌مسخره هابا لباسهای‌مضحك ترکی را مورد استهزاء قرار داده بودند.

بازیگری که خود را ترك کرده بود برای‌اینکه چاق جلوه کند چند نازبالش‌درزیر لباس‌خود گذاشته و آنقدراین کار رابابی‌احتیاطی انجام داده بود که‌سریکی از آنهااز زیر لباس اودیده میشد. دراین فاصله دوپسر بچه که لباس دختر در بر کرده بودند بآهنك شیپور و دایره ودنبك میرقصیدند. شاه‌از این مسخره بازی بی‌لطف بسیار کیف‌میکرد و بازیگران هم برای اینکه دوام کیف او را بیشتر کنند هرقدر ممکن میشد آنرا طول میدادند.

آتش زیر دیگها خاموش و آش‌پخته شد،آشپزها از آن درهرنوع ظرفی که دم دستشان بود میریختند و پیشخدمتان آنها را پیش کسانیکه سعادت تناول، این غذا را که شاه آش مخصوص خود میخواند یافته بودند میبردند.

باتمام این‌احوال هیچوقت هیچکس رغبت تناول آنرا نکرده است. برای من هم یك بشقاب آشخوری پراز آن آوردند. این‌مسلمانهای ساده‌دل که اگرمن بیك پرسبزی این‌آش دست زده‌بودم آنرا نمیخوردند طبیعی میدانستند که آشی را که ایشان پخته‌اند من باشتهای تمام ببلعم درصورتیکه این آش معجون‌سیاه رنگی است که دیدن آن اشتها را مشمئز میکند وبقدری بوی آن‌تندو ادویه و فلفل آن زیاد است که‌اگر کسی در خود جرأت لب زدن‌بآن رابیابد دهانش آتش میگیرد.

خلاصه از این آش که منحصراً محصول تفنن شخصی شاه است باحدی خیری نمیرسد و مآل‌آن اینست که آنرا دررودخانهٔ شهرستانك بریزند وآب آنراباخود ببرد.

۱۷ اوت - اول محرم ۱۳۰۸

امروز روز اول محرم است که ماه‌تعزیه داری ایرانیان و اقامهٔ مراسم‌سوگواری برای شهدای کربلاست بهمین جهت عدهٔ کثیری‌ملا و سید باقباهای بلند و عمامه های سفید و سبز وآبی باردو وارد شده‌اند.

یکی از ایرانیان وطن دوست وظریف بمن گفت که سه‌روز پیش بازیگرانی را تماشا کردیم که‌وظیفهٔ خود رابخوبی بانجام رساندند حالا نوبت ببازیگران دیگری‌رسیده

---

۱ — غرض از این ایهام جناسی است که‌درزبان فرانسه بین دوکلمهٔ شا = Chat بمعنی گربه و لفظ «شاه» وجود دارد (مترجم)

است که جای دستهٔ پیشین‌را گرفته‌اند. این‌دسته رابدون اینکه بخواهم ایهامی بکاربرده باشم باید گربه‌های ایران‌خواند ۱ زیرا که‌ایشان هم‌مثل گربه در هر خانه ای بعزت و خوشی جادارند ولی‌در هرجا هم از کثافت کاری خودداری نمیکنند.

۲۴ اوت - هفتم محرم

شهرستانك برای ما تمام آن لطفی‌را که طالبیم ندارد . درهٔ شرقی غربی‌آن با اینکه در میان دو کوه محصور است ودربعضی نقاط وسعتی پیدامیکند امادرمحلی که ما اردوزده ایم ازسه‌طرف بسته‌و تنگ‌وگرفته است بهمین جهت اندك بادی که‌درامتداد این دره‌بوزد همینکه باردوی مامیرسد عیناً مثل‌اینکه ازدهلیزی بیایدشدت عجیبی پیدا میکند ودر مقابل وقتیکه‌هوا حرکتی ندارد ازبی‌هوائی انسان نمیتواند نفس بکشد. گرمای اینجا شدید نیست چه میزان‌الحراره‌هیچوقت در روزاز ۲۵ درجه بالاتر نمیرود و شبهاهم به ۱۰ درجه میرسد بلکه بعلت انقلابات هوا و بارانهای متوالی درجهٔ حرارت غالباً پائین ترنیز می آید.

آب رودخانهٔ شهرستانك که مشروب‌ماست از زمین که‌میجوشد مخلوط بگچ‌وخنکی آن هشت درجه‌است و تنها امتیاز آن‌همین است وفضل دیگری که دارد اینکه کثافات اطراف‌را زایل میکند و اگرآن نبود همهٔ مامسموم میشدیم.

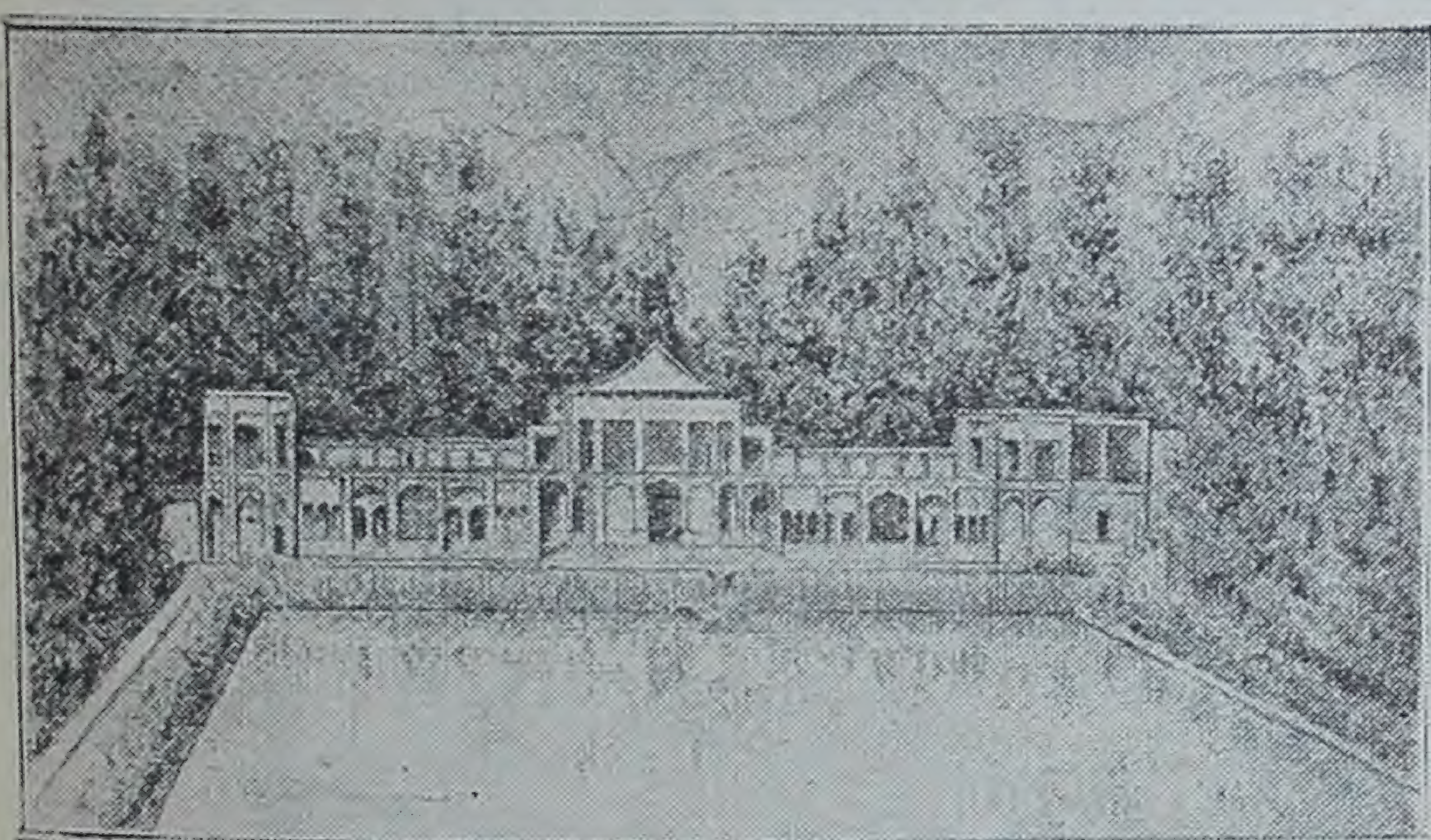


عصرانه شاه

کوههائی که ازهمه طرف برمامشرف و اطراف ما را محصور کرده و از خلال آنها جزباریکه ای‌از آسمان چیزی دیگری نمودار نیست همه‌آهکی‌اند ودرچندجابراثر حرکات معرفةالارضی یك طبقه از احجار بشکلی برجسته نمایان شده چنانکه گوئی سقفی براثر فشاردیوارها شکاف برداشته است.

ارتفاع این کوهها بقدری است که هروقت من بقصد شکار برآنها بالا میروم و بمرتفعات مهمی میرسم بازسبزه هائی را که اتفاقاً برقلل جبال وجود دارد و از پائین می دیدم باز بهمان وضع سابق مشاهده میکنم و مثل اینست که چیزی از کوه را بالا نیامده ام.

در اردوی ما که ارتفاع آن از ۲۵۰۰ متر هم کمتراست بلندی زمین و کمی هوای آزاد همهٔ مارا دچار زحمت کرده‌است. شاه غالباً گرفتار سردرد است و دیگران نیز کم و بیش همین حال‌را دارند، همه بی‌حال‌وازاقدام بکاری که قدری‌استقامت لازم داشته باشد عاجزند بومیان هم هیچ کاری رابا‌حرارت و پشت‌کار انجام نمیدهند تا آنجا که سه‌روز طول کشید تاده‌تن ازایشان زمینی راجهت زدن یك چادر بزرك آن هم بزحمت زیاد هموار کردند.



آبدار خانهٔ سلطنت آباد

امروزامین‌السلطان عقب‌من فرستاد و بعد از آنکه بخدمت او رفتم حکم نشان شیروخورشید را که‌در طهران داده‌شده بود بمن‌داد اما بایدبگویم که‌این‌لطف‌صدراعظم اعلیحضرت هرچه بود بآن اندازه که دیروز اعطای نشان « لژیون دونور » بتوسطوزیر مختار فرانسه درمن تولید مسرت کرد مرا مسرور ننمود.

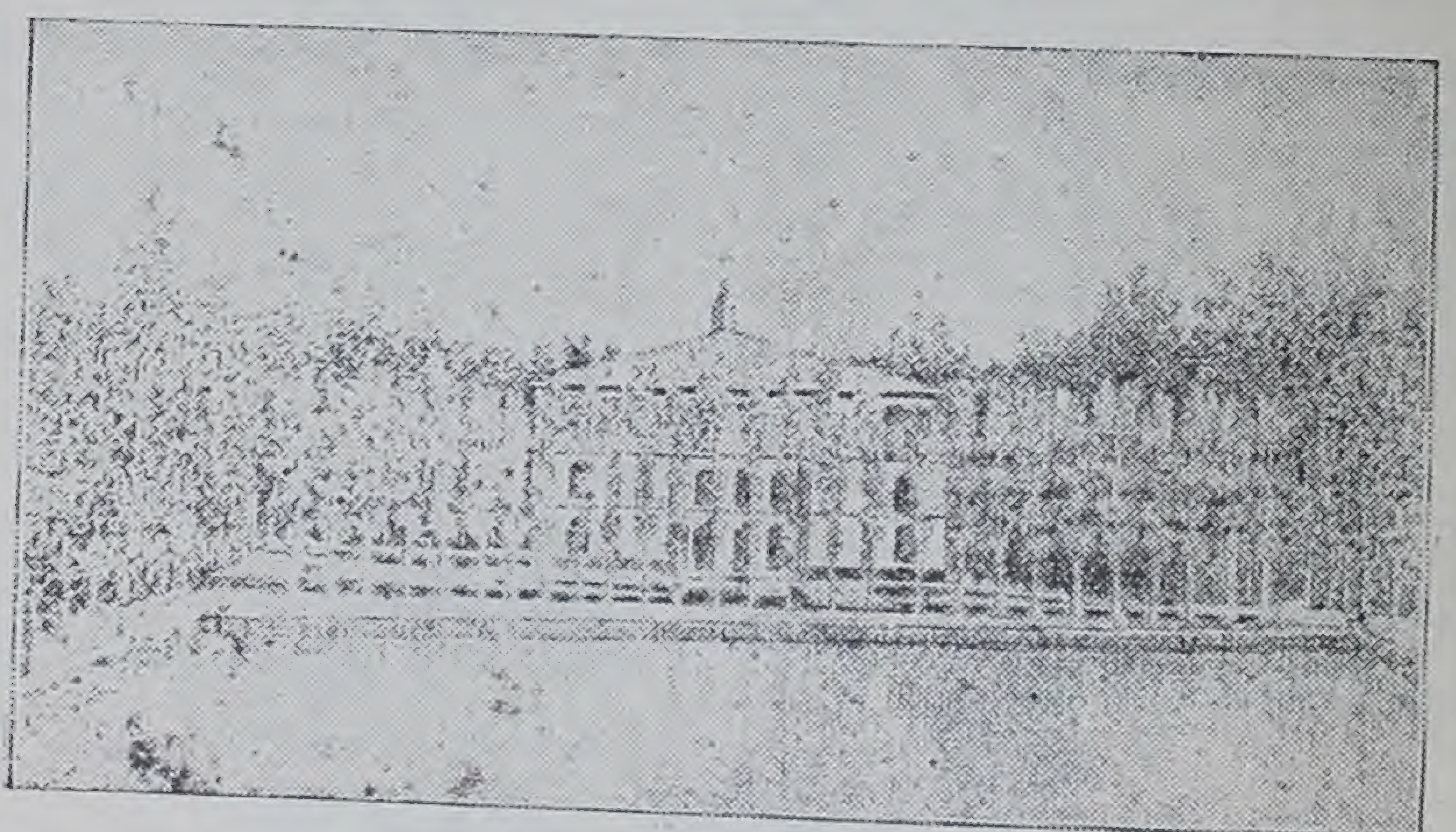
۲۶ اوت - ۹ محرم

طوفان و باران پی‌درپی فرامیرسد اماطوفان امروزی از همه مهیب تر و بالا دست همه محسوب بود.

نزدیك بیك ساعت بعدازظهر رعد شروع بغرش کرد و باریکه‌ای از آسمان که بالای سرما قرار داشت میدان جولان قطعات عظیمی از ابرهای سیاه‌شد، کمی بعد سیل باران که دوساعت طول کشید سرازیر گردید وهمهٔ ما را خیس کرد. از این باران از

دره های کثیری که دردورا دورماواقعست سیلابهای خروشانی که گاهی پیداو گاهی در پشت تخته سنگهاوزیر طبقات زمین ناپدید میشدند و دوباره در نزدیکی ماقوی تر و مهیب تر نمایان میگردیدند بوجود آمد.

در موقعیکه همه خیال میکردند که طوفان پایان یافته غرشهای مهیب دیگری از آسمان بگوشها رسید ، باران دوباره گرفت و تگرگ مثل آنکه طبلی را بصدا در آورند سقف چادر های ما را بنوا درآورد ، صدای خفیفی از دور شنیده شد ولی طولی نکشید که شدت و نزدیك شدن آن بما مورد توجه قرار گرفت . باران و تگرگ ایستاد و وقتی که من ازچادر خود بیرون آمدم حیرت زده دیدم که بهمنی از سنك بطرف من پیش می آید . بهمن در چهل متری چادر من سرازیر شد و چندین چادر ازچادر های مستخدمین را زیر گرفت ، مهترها فقط فرصت اینرا پیدا کردند که پابند اسبها را ببرند ، با وجود این یکی از اسبها در زیر آوار ماند و بزحمت فراوان آنرا از



قصر سلطنت آباد

آنجا بیرون کشیدند ، این بلای تازه همینکه برودخانه دربیست متری چادر من رسید متوقف شد . جای بسی مسرت است که این تخته سنگهای عظیم در فرود آمدن بیکدیگر می خورند وسیلابهائی که آنها را می آورند تاحدی جلوی آنها رامیگیرند والا اگر بهمان سرعتی که سرازیر میشوند پائین بیایند بلای بزرگی برای اردو خواهند بود . خرمنی که از همین نوع بهمنها در ساحل چپ رودخانه درست شده دومتر ارتفاع وده متر عرض دارد .

ساعت شش وقتیکه این انقلابات تمام و باردیگر کوهها تا قله نمایان شد دیدیم که دامنهٔ آنها از تگرك سفید است وچنین بنظر میرسید که وسط زمستان باشد بخصوص که درجهٔ هواهم بنه رسیده بود .

۲۸ اوت - ۱۱ محرم

برأثر بدی هوا و سرما مجبور شدیم شهرستانك راترك كنیم وهمه از این پیش آمد راضی بودیم . از همان راهی كه آمده بودیم برگشتیم و بعد از دوروزهنوز بعضی از دره ها پر ازتگرگ بود. پس از گذشتن از نیاوران جنب صاحبقرانیه بسلطنت آباد آمدیم و در آنجا رحل اقامت انداختیم .

شاه و اهل حرم درعماراتی كه مخصوص بهر یك بود مستقر شدند . در داخل حصار منزل كوچكی است با باغی كه باغبان باشی درآنجا ساكن است ، اعتماد السلطنه در منزل باغبان مقیم شد و من چادرهای خود را در وسط باغ زدم . صدراعظم عمارت مهیائی دارد نزدیك در ورودی قصر، چادرهای همراهان درجهٔ دوم و سوم را در طرف برپا داشته‌اند .

ظاهراً شاه هم از آمدن از شهرستانك شاكی نباشدزیرا كه درآنجا نه‌توانسته‌بود زیاد بشكار برود نه سواری و هواخوری كند چرا كه برائربدی هوااو كه عمرخودرابطی كوه ودره گذرانده مجبورشده‌بود كه روزها را بصرف غذا و گذراندن‌چندساعت درچادر نهارخوری كه در سر چشمهٔ رود شهرستانك زده‌بودند بشام برساند . غیر ازآن دفعه كه من با او بشكار رفتم‌شاه فقط یك مرتبهٔ دیگر بشكاررفته بود ولی این‌بار از دفعه پیش كامیاب تر برگشته‌ودو بز كوهی زده بود .

۶ سپتامبر - ۲۱ محرم

از وقتیكه باینجا رسیده‌ایم روزی نیست كه طوفانی نباشد ، این حال وحدت آفتاب طاقت ما را طاق كرده ، هروقت اینجا باران می بارد قلل كوهها را تگرگ سفید میكند. اگرچه درجهٔحرارت‌از۲۵ بیشترنیست لیكن طوفان هوا را كه‌قابل تحمل‌است‌پیوسته‌خراب میكند وسرمای‌شب درزیر چادر موذی است .

۸ سپتامبر - ۲۳ محرم

طوفان تمام شده وآفتاب برحدت خود افزوده است بطوریكه میزان الحراره‌در سایه ۳۰ درجه را نشان میدهد اما شبها باز خنك‌بلكه سرد است .

شاه كه بشكار آهو بپائین دوشان تپه رفته‌بود دست خالی برگشت‌چه در این‌فصل بعلت خشكی جلگه‌ها حیوانات شكاری مثل مردم طهران بكوهها‌پناه‌برده‌اند، من‌هم كه دودفعه با سك خود در پی‌شكار رفتم‌بهمین حال برگشتم.

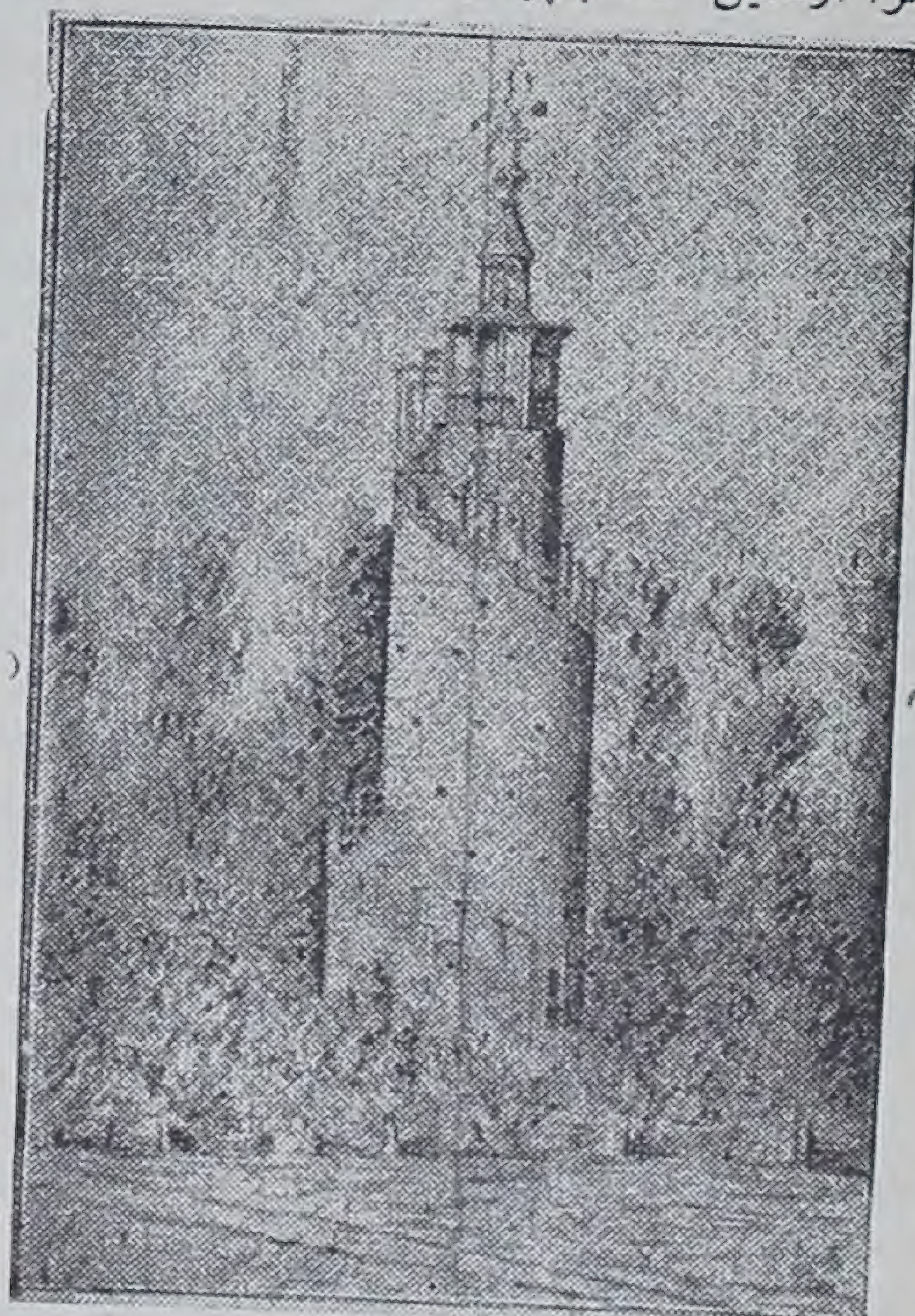
۱۵ سپتامبر - ۳۰ محرم

قصر سلطنت آباد و ضمایم آن بزرگترین عمارات ییلاقی‌شاه در خارج‌طهران واز چند عمارت كه درباغ وسیع پرآبی ساخته شده‌مركب‌است .

بعد از گذشتن ازدر ورودی و عبور از خیابان پردرختی بینای وسیعی میرسیم که قسمت مرکزی قصر محسوب میشود و قسمت کم ارتفاعتری از پهلو آنرا بیك برج یا عمارت مربع شکلی متصل مینماید . صدراعظم هروقت میخواهد زاحت کند و از شر مردم مزاحم فارغ باشد باین عمارت پناه میجوید .

عمارت مزبور مشتمل است بر آبدارخانه و آشپزخانه ودرطرف دیگر آن حوضی بزرك وبعد از آن عمارت بیرونی است ودر سمت دست راست برج ساعت سلطنت آباد قرار دارد که از میان درختان سر بافق کشیده .

عمارت اندرونی درته باغ قدری درطرف چپ بیرونی است ودر نزدیکی آن ساختمانی است که شاه آنرا «موزهٔ تاریخ طبیعی» میخواند . این موزه فقط ازعکس حیوانات درست شده وتمام دیوارهای آنرا ازهمین عکسها پر کرده‌اند .



برج ساعت سلطنت آباد

عمارت بیرونی دوطبقه است وطبقهٔ دوم آن سرسرائی دارد ودروسط آن تالار بزرگی است که درنوع خود بیمانند بشمار می آید .

دیوارهای این تالار را باسنك های مرمری که روی آن نقش گل و بوته کنده‌اند مزین کرده‌اندو در وسط آن حوضی است که فوارهٔ باریکی باران ریزی ازآب برآن می افشاند وهوارا خنك ترمیکندو پنجره‌ها که شیشه های الوان دارندحدت تابش نور را کمتر مینمایند .

دورا دور این تالار دوطبقه‌اطاق است، شاه معمولاً در طبقهٔ پائین در تالاری رو بشمال می نشیند ولی کمتر موقعی غیراز موقع صرف نهار دراطاق میماند زیراکه اگر بشکار نرود بیشتر اوقات او بقدم زدن درخیابانهای سایه‌دار باغ میگذرد ودرهرساعتی‌از این عمل لذت میبرد ، من‌هم تابتوانم از گردش دراین باغ که منزلم چسبیده بآن است ودری بآن دارد که کلیدش پیش خودم‌هست تمتع میبرم .

برج ساعت بتقلید یکی‌از آتشگاه‌ها ساخته شده وبی‌شباهت ببرج مرموز مانی ۱ در شهر نیم ۲ نیست .

این برج مرکب از چندطبقه است که همه دور یك‌محورمرکزی دورمیزنندبا این تفاوت که‌هرطبقه‌ازطبقهٔ‌پائین‌تر کوچکتر میشودودر دورآنهاپلکانی‌است که‌بوسیلهٔ‌آن بیك مهتابی که‌ساعت در آنجاست میتوان راه‌یافت . دیروز موقعیکه من‌مشغول طراحی این برج بودم شاه مرادید وپیش من‌آمد وبعداز آنکه تصویر را با اصل برج تطبیق کرد و باانگشت درختان سمت‌چپ باغ رابمن نشان داد گفت که‌این‌برج که این اندازه سیاه نیست، بعد برای‌اینکه هنرخودرا در نقاشی‌برخ‌من بکشد مداد را از من گرفت و با چند خطی که‌بعجله درروی تصویر کشید سایهٔ درختان را سیاه‌تر کرد تاقسمتی از برج را که برآن روشنائی تافته بود درروی کاغذ روشن‌تر جلوه‌دهد.من هم‌این دستکاری‌اعلیحضرت را محترم شمرده وبهمان حال‌باقی گذاشتم.

بنای اندرون نیزخالی ازاهمیت نیست وخوابگاهی جهت‌شاه دارد که‌در جلوی‌آن واقع شده ودر مرتبهٔ اول آن تالار بسیار باشکوهی است . عمارات اهل حرم درطرف دیگر دردورا دور حیاط قراردارند و ازاین‌حیث‌بین آنهاو بین اطاقهای سایرساختمانها تفاوتی دیده نمیشود.

۲ سپتامبر - ۵صفر

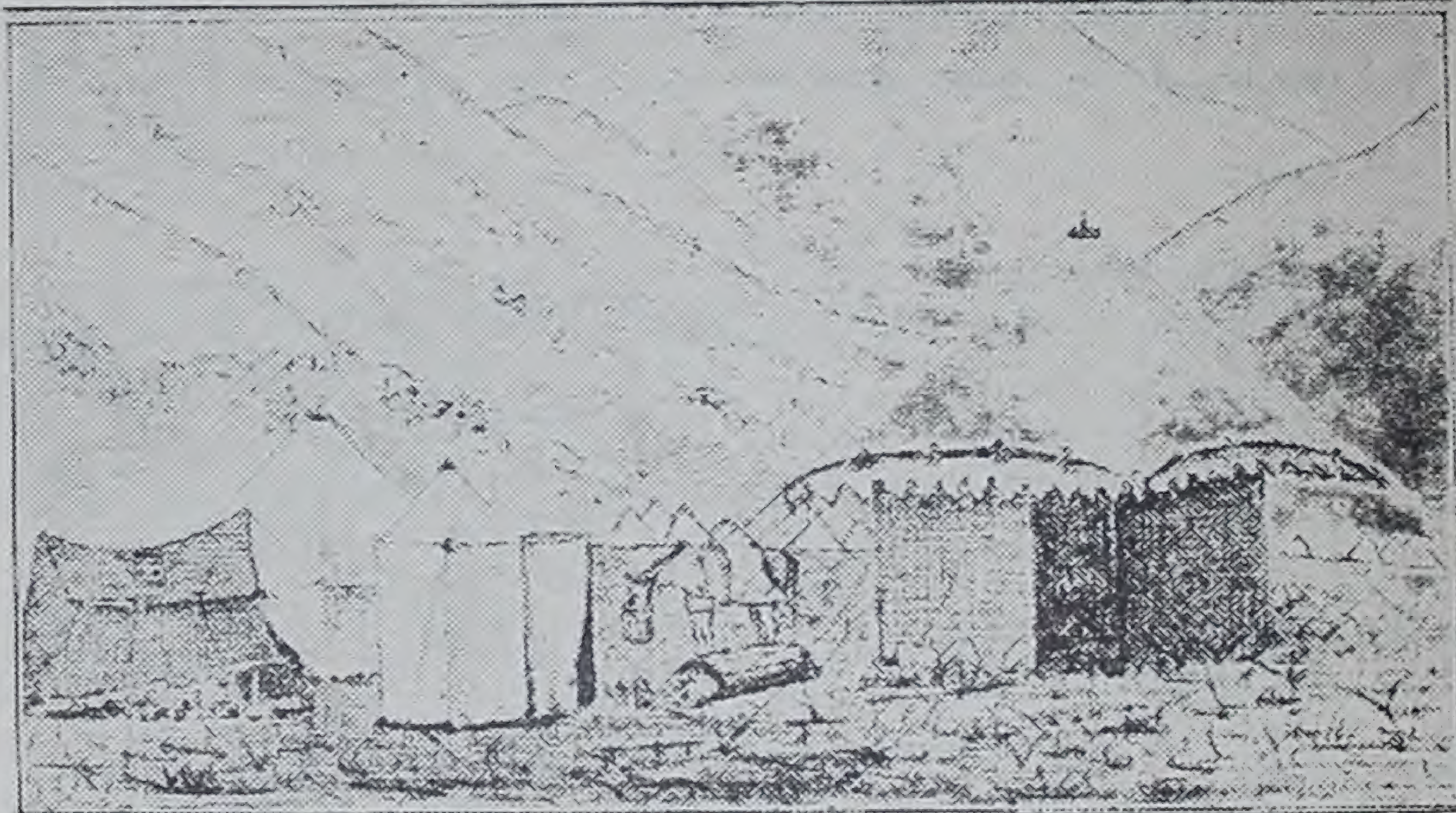
امروز اهل‌حرم مهمانی بزرگی دارند وهمهٔ دوستان خود راکه‌دسته دسته از راه میرسند دعوت کرده‌اند. فردا روزتولد ناصرالدین‌شاه است . اهل اندرون شب‌را جشن میگیرند تافردا برای استفاده ازمراسم جشن آزاد باشند . امشب در جلوی قصر توپ انداختند و آتش بازی کردند ، هنوزشب نشده بود که این کار شروع وفشفشه ها بسمت آسمان پرتاب گردید .

امشب ساعت هشت نایب السلطنه درکامرانیه یکصدوده نفررا بشام مفصلی دعوت کرده قصر و باغهارا چنان‌روشن‌نموده‌اند که گوئی روزاست وباین‌ترتیب نمایش‌عجیبی بآن داده‌اند نایب‌السلطنه عزیز السلطان سوگلی شاه‌را دعوت کرده وی در سر میزشام در سمت دست چپ‌امین السلطان بین‌صدراعظم ووزیر مختار امریکا نشست . بعد از صرف

---

۱ - Magne   ۲ - Nîmes

شام آتش بازی که در این قبیل مهمانیها از ضروریات شده است برپاشد ، مراسم آن و دیر آوردن شام این لطف راداشت که شب ما را بوضعی که کسل نشویم ودراین مملکت راه دیگری برای گذراندن آن نیست برگذار کرد .



چادر من در گلندوك

۲۵ سپتامبر - دهم صفر

ازسلطنت آباد بگلندوك رفتیم ، گلندوك بر کنار جاجرود واقعست ودر این محل پل دایری است که ازآنجا بلار میروند وما سال گذشته از همین نقطه برگشتیم .

درهٔ رودخانه در اینجا عریض و هوای آن آزاد است و برای محل اردو جای خوبی است بشرط آنکه از قسمتهای خشك دره که تعفنات آن موجب زحمت است دورتر باشیم اما شاه باین مسأله اهمیتی نداده وخودرر کناررودخانه درمیان درختها چادرزده است

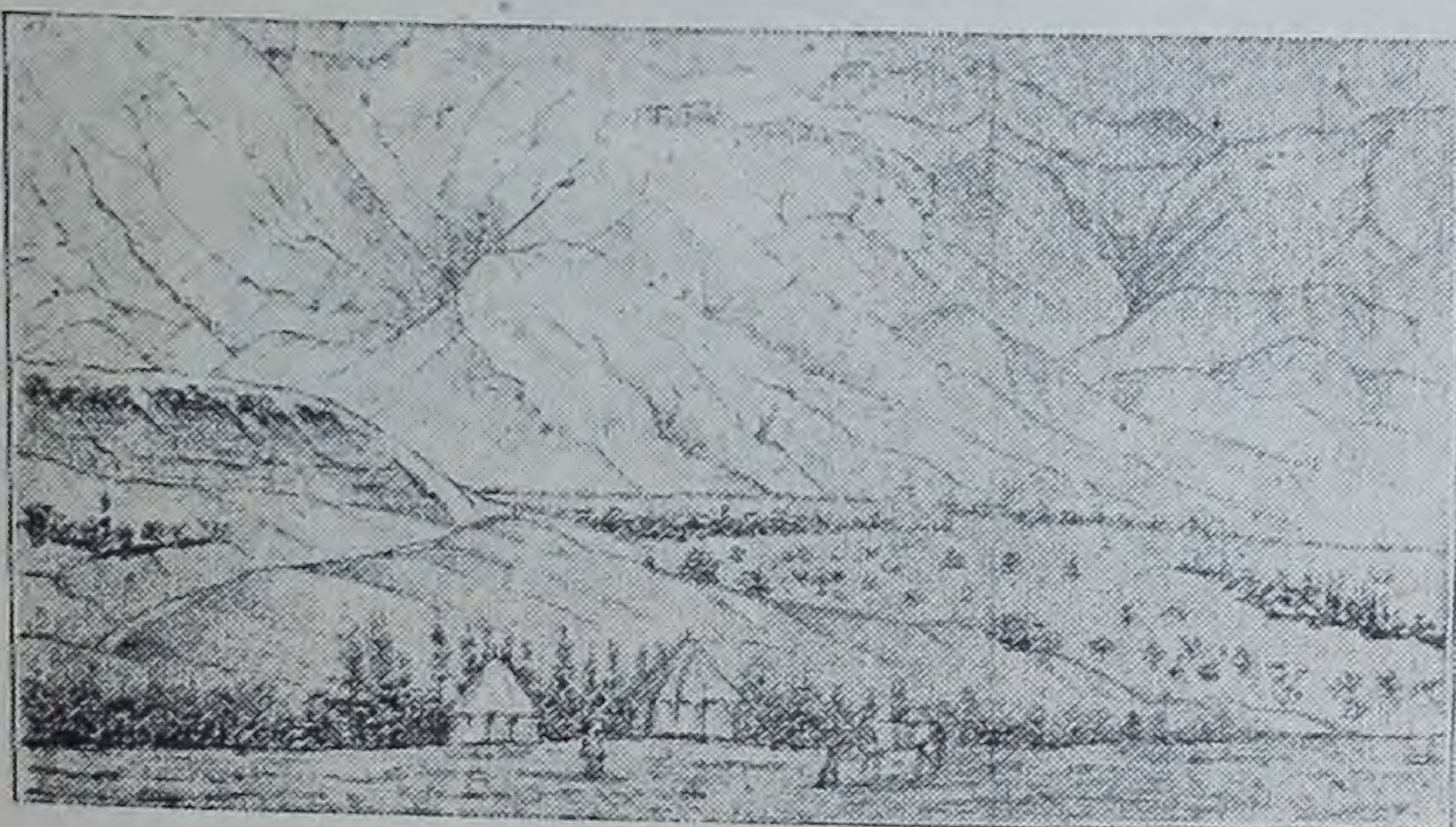
من چادر خود را در دویست متری ساحل رودخانه قبل از رسیدن بپل درسرزمینی بارتفاع ۱۸۰ متر و درپای کوه زدم . چون منزل من از سایر چادر ها دورتر و نزدیك بجاده است بل سگم از آنجا دور نمیشود و بفطانت مخصوص بقراولی میپردازد . وقتی که من عازم خدمت میشوم دمچادر سرپا می ایستد و با چشم رفتن مرا مواظبت میکند، همینکه از نظر او غائب شدم بمحل خود برمیگردد و بیدار میخوابد ، در مراجعت بمحض اینکه مرا می بیند بجلوی من میدود ومثل اینکه گم کردهٔ خود راباز یافته باشد بنوازش و اظهار مهربانی فراوان میپردازد ، از همه چیز گذشته بل مهربان است وارباب خود را دوست میدارد من ازچادرخود مدخل درهٔ افجه را که درمیان کوههای پردره وتیزه دار قرار گرفته می بینم وراه لتیان را که درطرف راست یعنی شرق آن واقع شده مشاهده مینماید .

۲ اکتبر - ۱۷ صفر

بعد از آنکه یك شب در قصر عشرت آباد که نزدیکترین قصور شاه بطهران

و در بیرون دروازهٔ شمیران واقعست توقف کردیم بشهر برگشتیم .

تشریفاتی که برای برگشتن اعلیحضرت بپای تخت معمول داشتند بیشتر از تشریفاتی بود که درموقع حرکت مجری شد چه در زمان حرکت این کار بعجله ودر بی نظمی انجام گرفت و هر دسته جدا حتی بعضی اشخاص تنها با اسب یا کالسکه بجای آنکه بدربار بیایند مستقیماً عازم ییلاق شدند و عزیمت دسته‌جمعی صورت نگرفت درصورتیکه در برگشتن برعکس بود .



گلندوک

شاه با کالسکه‌ای که بشش اسب عالی دم قرمز و کاکل بسر بسته‌اند بسمت پای تخت عازم شد وسه مهتر یدك کش که لباس چسب پوشیده‌اند بمحض حرکت اسبان کالسکه بپای آنها میتازند ، شاطرها باعصاهای مخصوص دوطرف کالسکه رادارند و پیشاپیش ایشان سواران کشیك درحرکتند و ماهم سوار اسب در عقب آنها میتازیم .

باین وضع از جلوی پارك وسیع امین‌الدوله که گرد وخاك درختان آنرا سیاه کرده گذشتیم و بخیابان شمیران وارد شدیم سپس از مقابل نگارستان و عمارت ظل السلطان و از میدان توپخانه عبور کرده از طرف خیابان ناصریه بارك رسیدیم وسفرهای تابستانی امسال و دورهٔ چادرنشینی ، بانتهارسید .

منزل‌ما در پائین ارك خانه‌ایست که سابقاً ضمیمهٔ اندرون فتحعلیشاه بوده ودرآن در خیابان جبه خانه بازمیشود واز راه حیاط تکیهٔ دولت بگلستان راه دارد . هم منزل من شاهزاده محمد میرزا کاشف است وباهم جمع خوشی داریم .

۱۲ مه ۱۸۹۱ - ۳ شوال ۱۳۰۸

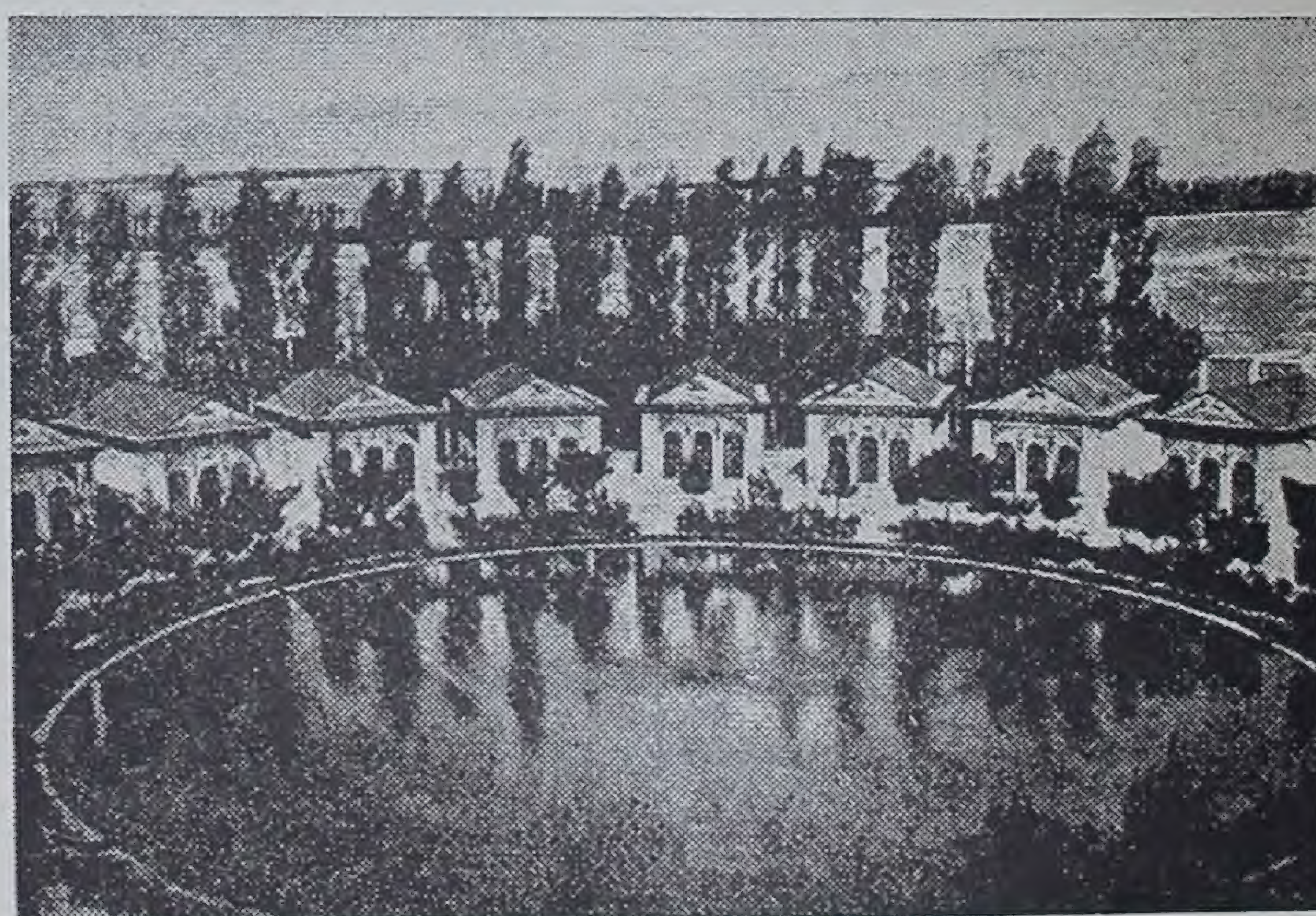
امسال مرحلهٔاول توقف ما عشرت آباد است . قصر آن چندان مهم نیست وباغهای

آن هم کم‌وسعتتر از باغهای ییلاقی دیگر است بعلاوه بعلت نزدیکی بطهران هوای آن نیز چندان با هوای طهران تفاوت ندارد تا انسان خودرا در اینجا راحت‌تر بیابد مخصوصاً بارانهای دائمی تولید زحمت دیگری کرده .

در هرطرف در ورودی چنداطاق ساخته شده ، درطرف دست راست آبدارخانه و اطاق دفتر ودرطرف چپ در انتهای باغ مربع شکلی بیرونی است از نوع بیرونیهای خیلی معمولی اندرون که در قسمت آخر قصر واقع است وضعی خاص دارد و عمارت خوابگاه آن بصورت یك برج واقعی است دارای سه مرتبه روی یك طبقه زیر زمین وهر قدر عمارات اهل حرم کوتاه و کوچك است خوابگاه بلند وبزرك مینماید .

عمارات اهل حرم خانه های کوچك مجزائی است که آنهارا درردیف هم و بیك شکل دور حوض ساخته‌اند و منظرهٔ هریك از آنها از دوربی شباهت بقبرنیست . دیوار بلندی برآنها مشرف است و یك‌ردیف درخت‌تبریزی آنهارا از نظر اشخاص نامحرم مستور میدارد .

قصر قاجار عمارتی است مربع شکل که در هرگوشهٔ آن برجی ساخته شده و مدخل آن بطرف باغ وحیاط داخلی است و ازبالاخانهٔ چند طبقهٔ آن منظرهٔ زیبائی از



اندرون عشرت آباد

طهران نمودار است عمارات آن که بسبك ایرانی زینت شده اختصاص عمده ای ندارد وشاه هم دیگر برای اقامت بآنجا نمیرود .

۱۶ مه - ۷ شوال

باران پیوسته فرو میریزد ، ماهم بطهران برگشتیم تادرموقع مساعدتریعنیوقتی که هوابهتر شود باز بیبابان گردی برگردیم .

این ایام تمام ایران بعلت امتیاز دخانیات بیك کهشرکت انگلیسی دادهشده ومحل آن در باغ ایلخانی ۱ در مقابل سفارت عثمانی و آلمان قراردارد جوش و خروش غریبی برپاست و در همه جا مردم باعتراض برآن برخاستهاند ، در شیراز کار بغوغا کشیده و چند نفر مجروح شدهاند ودر همین طهران هم نارضامندی علنی است وهرروز کاغذ های تهدیدآمیز حتی باندرون نیز میرسد و گفتگو هائی از توطئه برضد جانشاهدرمیان هست و مادهٔ کهن مذهب بابی مستعد انفجار شده و زبان بدخواهان نیز بکار افتادهاست مثلاً چند روزی است کهامین السلطان بچشم دردخفیفی مبتلی گردیده و من بمعالجهٔ او مشغولم ، مردم در خارج چنین شهرت دادهاند کهشاه اورا کور کرده .

احوال بر این منوال است و هیچکس نمیداند که چه خواهد شد همینقدر مسلم است که صورت خوشی نخواهدداشت ، شاه نگران و امین السلطان مضطرب است و اشخاصی را که من معمولاً ملاقات میکنم بآیندهامیدی ندارند .

وزیر جنك نایب السلطنه مأمور شده است که تمامدرهائیرا که بقصر سلطنتیراه دارد بجزچهار در که حفظ آنها سهلاست بگیرد حتی از توقیف بعضی اشخاص که بالاُخرهشاه بآن رضا داده صحبتدر میان است . اعتمادالسلطنه که طبیعةً رشادتزیادی ندارد و وجداناً نیز بخود اطمینان قلب ندارد همینکه شنیده است کهمیرزافروغیمنشی ادارهٔ اورا توقیف کردهاند از ترس در اندرون در اطاق خواجه سرایان بست نشسته و ۴۸ ساعت در آنجا بوده تا آنکه شاه اورا بحضور خواسته و او راامر کردهاست که از بست خارج شود . از تمام این کیفیات بوی بدی برای آینده استشمام میشود .

۱۹ مه - ۱۰ شوال

امروز روز جلسهٔ سالیانه انجمن «آلیانس فرانسه» بود و من بار دیگر بریاست آن انتخاب شدم .

خطر بزرگی از بیخ گوش این انجمن بیچاره گذشت باین معنی که درمیان اینهمه سروصدای توطئه رئیس نظمیههم از حال نگرانی شاه استفاده کرده درگزارشیمخصوص انجمن ما را درردیف انجمنهای سری و فراموشخانه بقلم آورده و مثل مجالس بابیه آنرا خطرناك معرفی نمودهبود .

اما ما بآسانیبشاه فهماندیم که آلیانس فرانسه جمعیتیاست که نهدرمسائلسیاسی مداخله میکند نه در امور مذهبی بلکه اساسی است کههمه ممالك عالم آنرا پذیرفته و

---

۱ — عمارت خزانه داری حالیه در خیابانفردوسی که ابتدا منزل محمودخان کلانتر طهران بود ودر همانجا هم قرةالعین معروف را کشتند (مترجم)

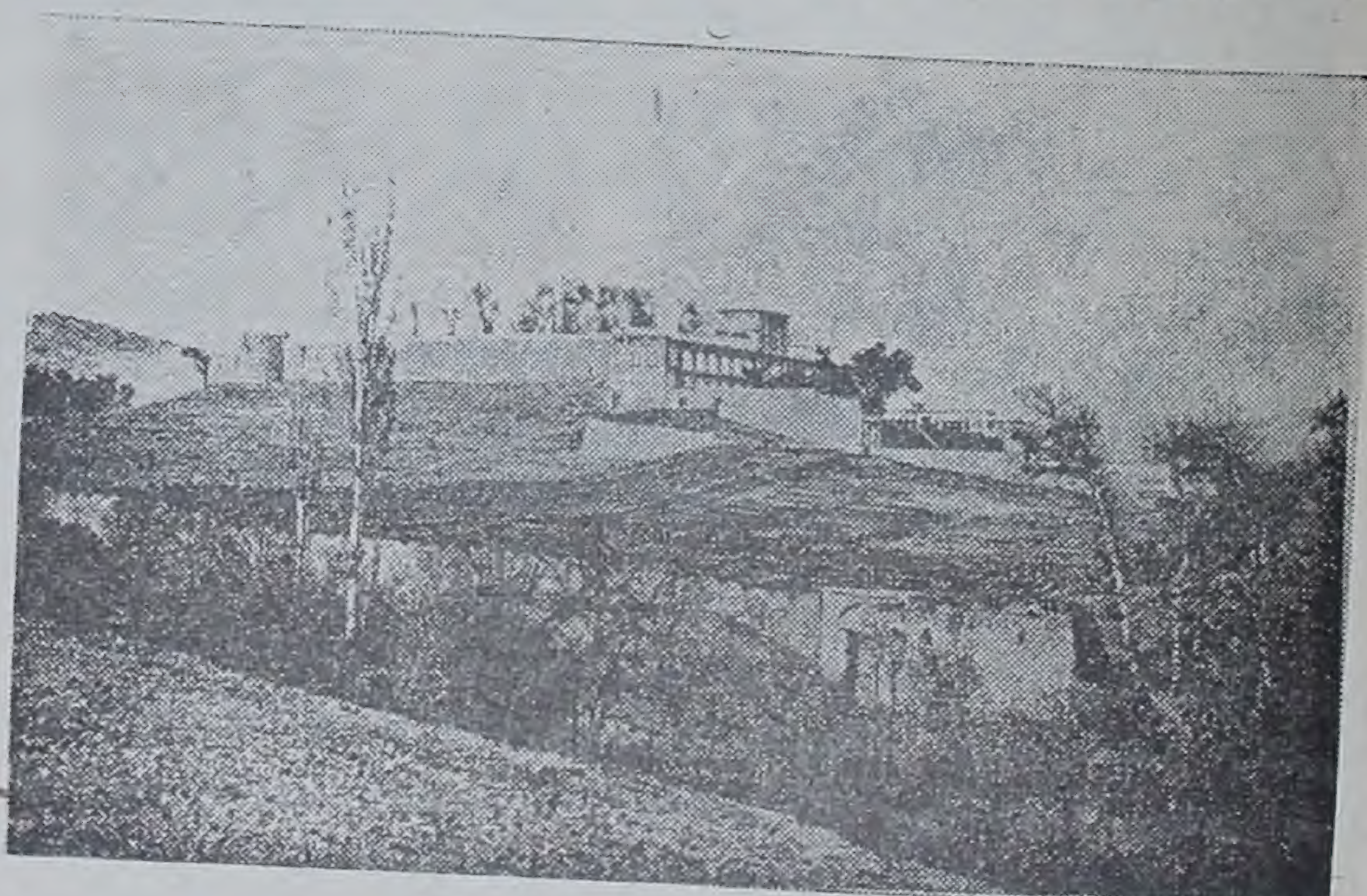
برهم زدن آن برای او که دوست مملکت فرانسه است خوشایند نخواهد بود.

بعد از این توضیحات که شاه با کمال حسن نیت آنها را پذیرفت نه اینکه آن را برهم نزد بلکه آن را تحت ریاست عالیهٔ خود گرفت وفرمانی داد که در هریك از مدارس دولتی تالاری را باختیار انجمن آلیانس فرانسه بگذارند.

باین ترتیب در این موقع مشکل که تحریك شاه بآزار واذیت اشکالی چندان نداشت عشق حقیقی اعلیحضرت بمملکت فرانسه بر سوء نیت بدخواهان غلبه کرد و نگذاشت که او از رأی ایشان تبعیت کند.

۱۲ ژوئن = ۴ ذی القعده

امروز از طهران حرکت کردیم لیکن اوضاع واحوال بسیار بد است، خدا کند که در غیبت ما باردیگر آرامش برقرار گردد.

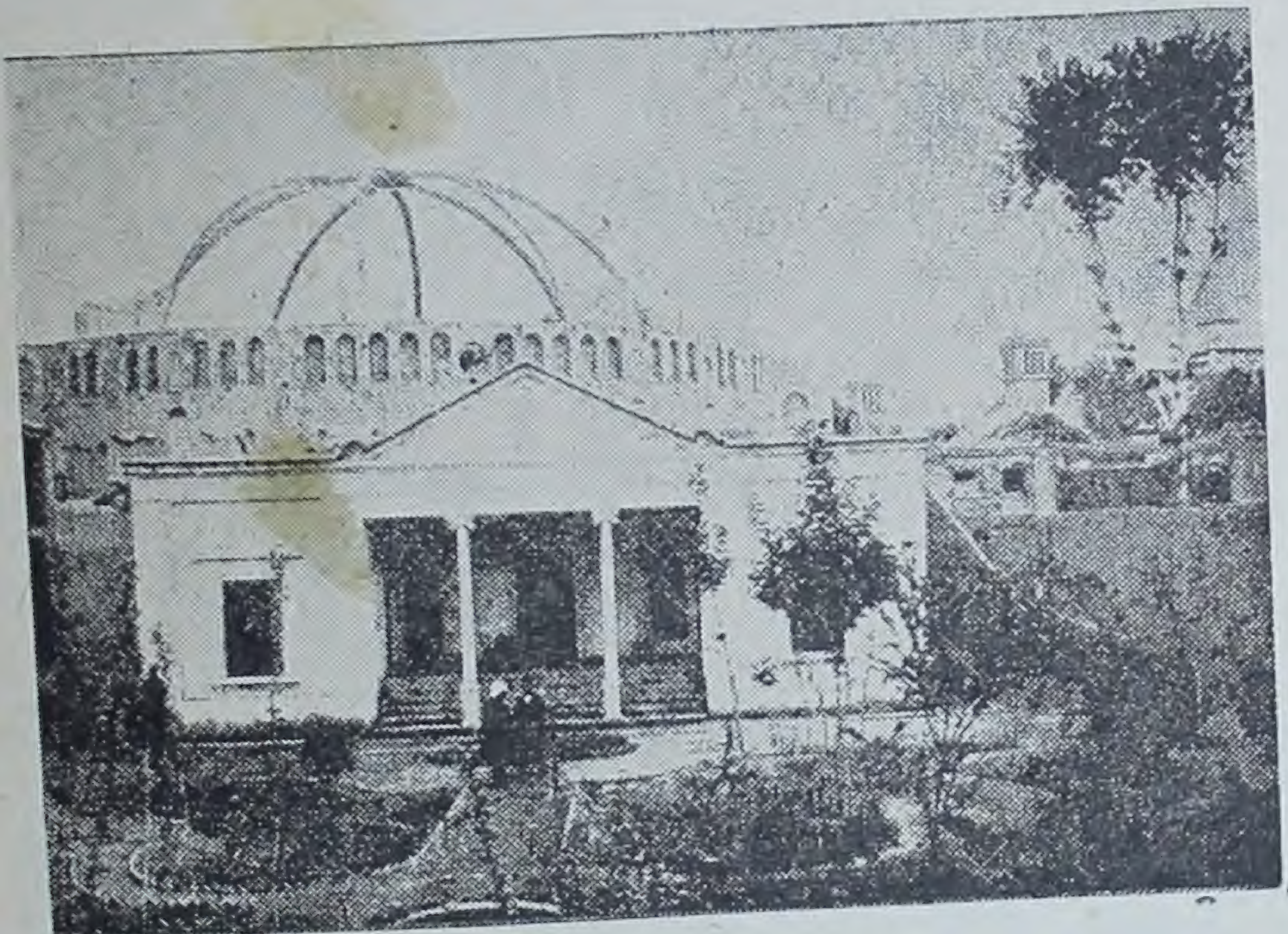


قصر قاجار

باز بصاحبقرانیه آمدیم ولی جمعیت امسال ما قدری بیشتر از پارسال است و علت آن وقایع جاری طهران است، بعضی اشخاص از ترس بما پیوسته و بعضی دیگر برای آنکه جان نثاری خود را در مواقع سخت بشاه بنمایانند باما حرکت کرده‌اند.

امسال من چادرهای خود را زیر چادرهای صدراعظم یعنی نزدیك دیوارهای قصر در قسمت شرقی باغ در سرزمین خشك وسنگلاخ زده‌ام وازآنجا افق بی پایان را می بینم بطوریکه رستم آباد وسلطنت آباد و باروت سازی وضرابخانه و قصر قاجار وعشرت آباد و طهران

ودد آنجا مسجد سپهسالار و طاق تکیهٔ دولت وصحرای اطراف را تاپای کوه تحت نظر دارم . درطرف چپ من دوشان‌تپه ودخمهٔ گبرها پیداست . این دخمه درروی تپه‌ای که‌در مشرق مزارحضرت عبدالعظیم بانتها میرسد قراردارد ودرمجاورت شهرری همان راگس توراة که وطن طبیب شهیر ابوبکر محمدبن زکریاست واقع شده .



منزل دکتر فوریه در ارك ازدیك تکیهٔ دولت

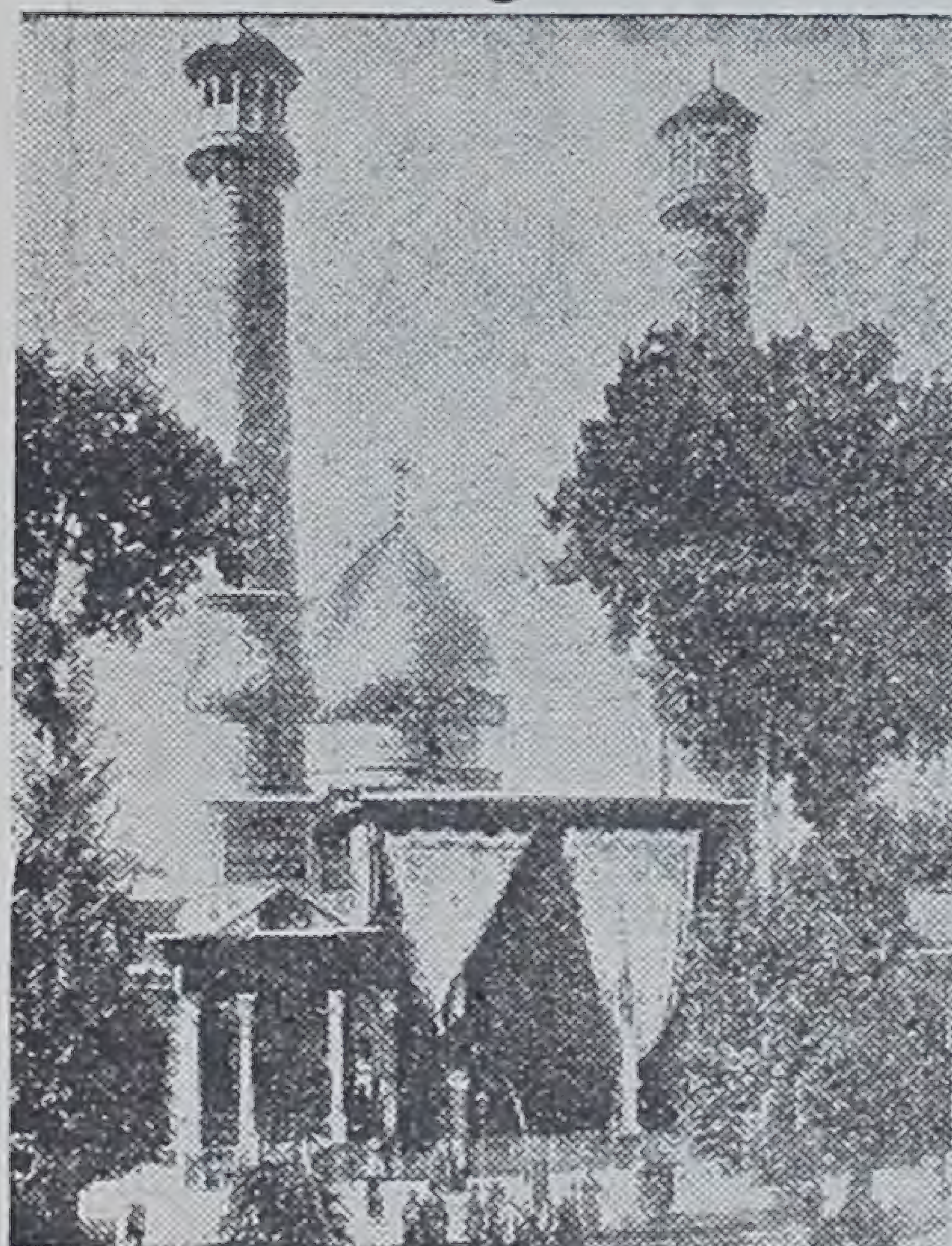
مزارحضرت عبدالعظیم که دردوفرسخی جنوب شهرطهران قراریافته قصبهٔ کوچکی است و راه‌آهنی که تنها راه‌آهن ایران محسوب میشود آنرا بطهران متصل میکند وهر روزجمعه جمع کثیری زن ومرد و بچه را ازپایتخت بآنجا میبرد تا روزخودرا در آطراف گنبد طلای مرقد حضرت عبدالعظیم بن امام موسی کاظم بگذرانند . اعلیحضرت هم غالباً درهمین روز برای زیارت بآن مکان مقدس که همه وقت مزارعدهٔ فراوانی از مردم بوده وجهت مقصرین عمده حکم بست را دارد میرود .

بفاصلهٔ کمی ازاین مزار یعنی درمحل چشمه‌علی نقش برجسته‌ایست بر سنگ شبیه بنقاشی عمارت نگارستان که درآن فتحعلی شاه برتخت نشسته و پسران او که در بلندی ریش با پدرهمچشمی میکنند دردوطرف تخت او ایستاده‌اند .

از ری که بین مزار شاهزاده عبدالعظیم و کوههای شرقی آن واقع شده امروز جز مقدار زیادی خرابه چیزی باقی نمانده فقط دوبرج از آن برجاست که یکی را بتازگی ناصرالدین شاه تعمیر کرده و ازدیگری که کوچکتر است قریب بنصف آن خراب شده درصورتیکه ری مدتها پایتخت ایران بوده وزمانی پرجمعیت ترین و آبادترین بلاد آسیا

بشمار می آمده و درقرن ششم هجری نزدیک بیک ملیون سکنه داشته تا آنکه بدست چنگیزخان زیروزبر گردیده است .

برجی که تعمیر شده از آجر پخته است ، ازطرف خارج دیوارههای آن چندترکی است و از پائین تا بالا بشکل شکافهائی مستقیم وزاویه‌دار در آن تعبیه نموده‌اند که بچهار لبهٔ مطبق ختم میشود و آن چهار لبه که نمایش زیبائی دارد بر فرق بنا حکم تاجی را پیدا کرده .



مزار حضرت عبدالعظیم

هرمختصر کاوشی که دراین خرابه‌ها بعمل آید منجر بکشف یکی از آثار قدیمی قابل استفاده میشود .

من چندین ظرف گلین صیقلی شده و یکعده کاشیهای لعابی هشت گوش سالم دارم که از همین کاوشها بدست آمده‌است اماچون هر کس میتواند آزادانه درآن خرابه ها کاوش کنداین کار بمیل و دلخواه وبدون رعایت روش علمی صورت میگیرد .

قدری بسمت مشرق دردامنهٔ شمالی کوهی که خرابه‌های ری دردامنهٔ جنوبی آن قرار گرفته دخمه ای است که دیوار های سفید آن از دور از میان سیاهی افق بخوبی نمایان است .

در بالای این دخمه که سر آن باز ومواجه با هوای آزاد است گبر ها مرده های خود را میگذراند تا دربرابر آفتاب مومیائی شود یا آنکه مرغان طعمه خوار که همیشه در اطراف آن درپروازند آنها را بخورند وبنا بدستور زردشت ازلاشه‌های آنها آب که عنصرمقدسی است آلوده نگردد .

ازجماعت گبران آتش‌پرست امروز در ایران عدهٔ زیادی باقی نمانده چه‌این‌عده از هشت هزار نفر متجاوز نیست .

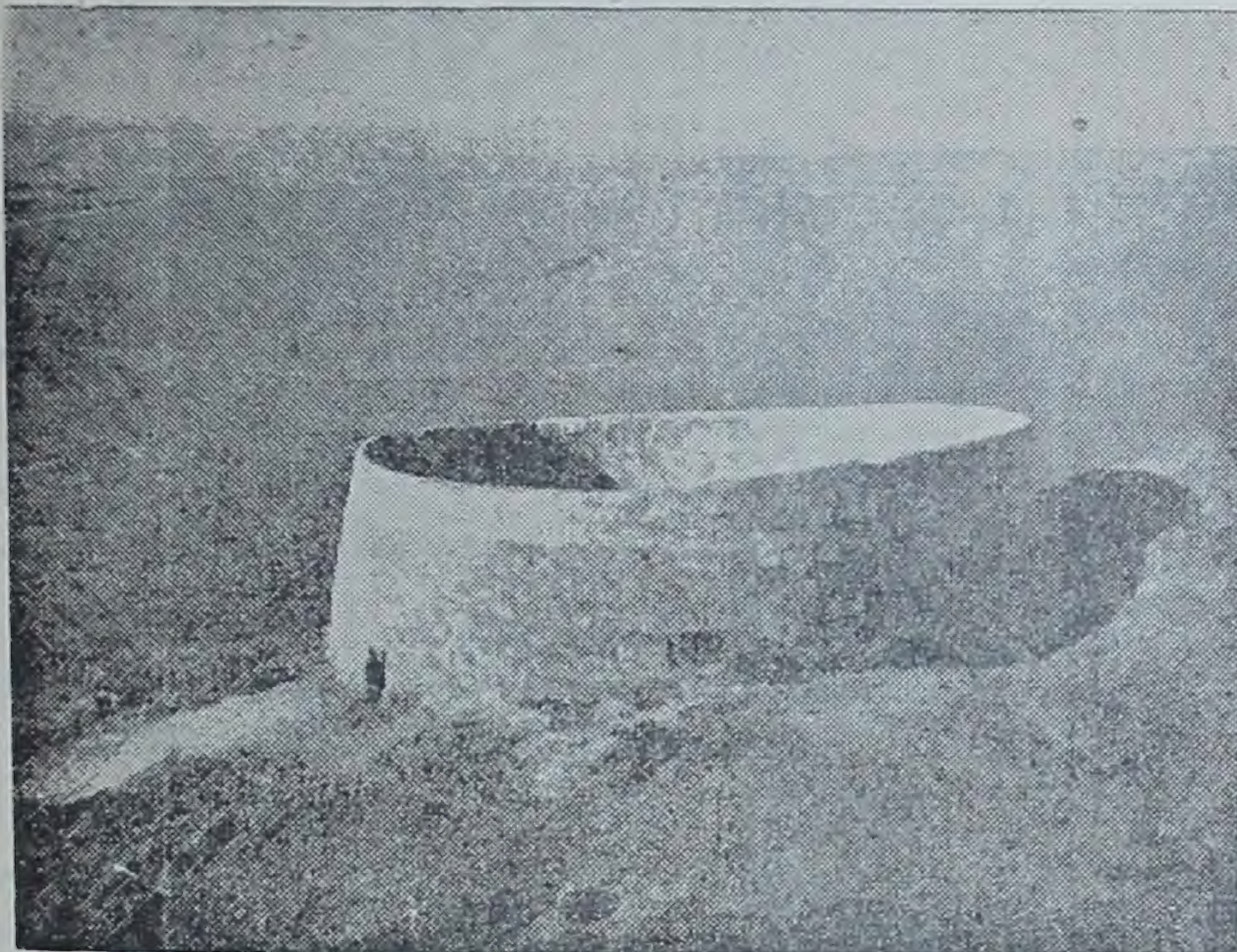
رئیس آخری ایشان مانکجی که مقارن همین زمان در محل اقامت‌خود در طهران فوت کرده درمحل التقای‌دو خیابان ایلخانی و ظهیرالدوله که از محلات نو شهر است مسکن داشت .

زردشتی ها عموما مردمی آرام‌طبع اند و مهارتشان در باغبانی پیش‌همه محرزاست .

۲۰ ژوئن - ۱۲ ذی‌القعده

تقریباً هرروز طوفان بپا میشود و باران میبارد،چون معمولاً بر کوههای اطراف برف‌میبارد یا تگرگ فرو میریزدهروقت‌دراینجا باران ببارد درجهٔحرارت بنحومحسوسی پائین میاید وشبها مخصوصا سرد میشود .

اخباری که از طهران میرسد بهتر از آنها که در آنجا میشنیدیم نیست. مشکل دخانیات با بدی حاصل امسال دست بیکی کرده و بر هیجان مردم افزوده است.



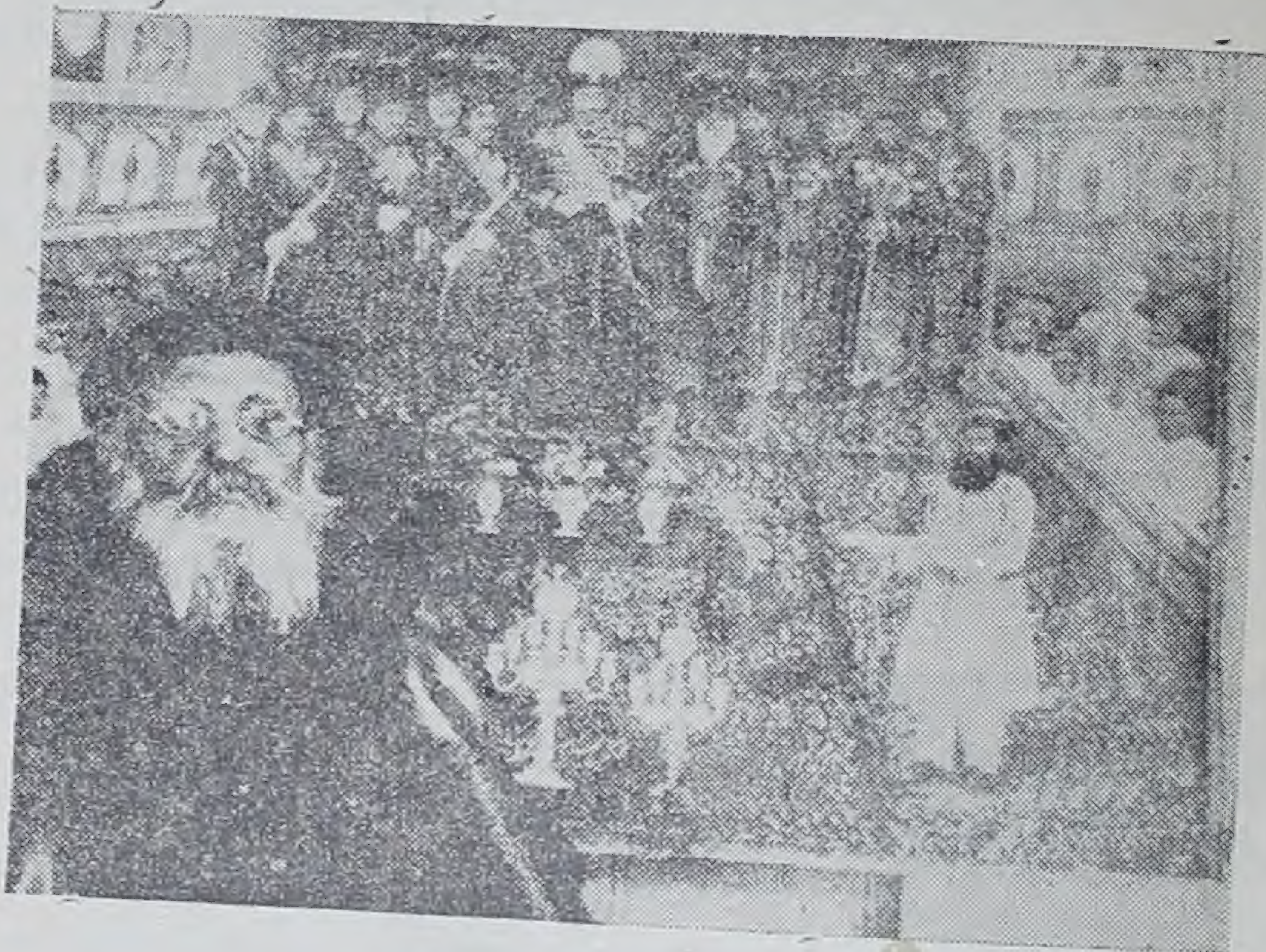
قلعهٔ گبرها

میگویند که در یزد مردم شورش نموده و چند تن بابی را کشته اند، راست یا دروغ این اخبار حالت اطرافیان شاه را که دستخوش نگرانی است اگر بدتر نکند بهتر نمیکند بطوری که همه مهرخاموشی بر لب زده و ازترس اینکه مبادا بهمدستی با ناراضیان متهم شوند صحبتی نمیکنند، دور امین السلطان را از هرطرف دارند واشخاصی مثل مشیرالدوله و اعتمادالسلطنه و کسانی که من یا ایشان را هیچ نمی بینم یا کمترمیبینم دائماً با او درملاقاتند.

۲۲ ژوئن - ۱۲ ذی القعده

شاه که ازگردش سلطنت آباد برمیگشت درحین عبور بچادر من آمد و گفت: «عجب تنها نشسته‌اید؟» و اعلیحضرت دراین بیان محق بود زیرا که دراطراف من چیزی جز قلوه سنك دیده نمی‌شد. نوکرهای من دو روز زحمت کشیده بودند تا سنگهای داخل چادر را ازآنجا خارج کرده بودند اما تنها همین یك گرفتاری نبود چه بمحض فرا رسیدن شب رتیلاهای درشتی که هریك ازجهت جثه بموشی میمانند ازهر طرف به

جولان مشغول میشوند و براهنمائی نور چراغ از همه جهت بسمت من میدوند و من پاهای خود را برای آنکه از شر آنها محفوظ بماند از زمین بلند میکنم و بپند صندلی تکیه میدهم. با اینکه هرشب عدهٔ زیادی از آنها را می کشم باز شب دیگر می بینم که درعدهٔ آنها نقصانی راه نیافته.



مانکجی و مجلس پذیرائی از او

شاه بمن گفت که. «صندلی زیادی دراینجاجمع کرده‌اید» من در این‌خصوص‌جوابی نداشتم زیرا که سه‌صندلی تاشو سفری اینگونه قابل توجه ملاطفت انگیز یا کنایه آمیز نبود. این سه صندلی که جای زیادی را نمی گیرد برای من کافیست، البته برای یك تن ایرانی که نه با صندلی سر و کار دارد نه با میز سه صندلی زیاد بلکه زائد است. صندلی را ایرانیها فقط از راه تفنن برای پذیرائی اروپائیان یا برای آنکه آشنا بودن خود را بآداب فرنگی برسانند بکار میبرند.

۲۴ ژوئن = ۱۷ ذی القعده

امروزاعتمادالسلطنه شام‌مفصلی بافتخارامین‌السلطان داد زیرا که با اوآشتی کرده ولی تصور نمیکنم که این‌آشتی‌ازروی صدق وصفا صورت گرفته باشد. من‌هم درجزء دعوت شدگان بودم.

در این قبیل شامها که مدعوین فقط درچشمهای یکدیگر نگاه میکنند ودرصحبت کمال احتیاط را بخرج میدهند مثل حالی که امشب بین دو دشمن دیروزی دیدیم‌چندان لطفی ندارد ولیکن چیزی که باعث اعجاب من شده بود مهارت مشیرالدوله درصحبت‌و

تملق گوئی او باامین‌السلطان و وضع طبیعی مخصوصی بود که او در این ملاقات بخود میداد . من تا این ایام چنین حالی ندیده بودم ودر این بحث بخوبی دریافتم که‌ایرانی تا چه حد آب زیر کاه و محیل و متملق است و تاچه اندازه در زندگی با بی حیائی قدم برمیدارد .

بعدازشام بساط انواع بازی گسترده شد ومدعوین بعدازآنکه غذای‌مختصردیگری صرف کردند درحدود ساعت پنج‌صبح بمنازل‌خود بر گشتند .

در اوایل بهار شاه تصمیم گرفته بود که پائیزسفری بشیراز برود حتی باامین‌الملك وزیر مالیه دستور تهیهٔ مخارج این سفر نیز داده شده بود ولی این‌اوقات شنیده میشود که شاه از این سفر صرف نظر کرده و بخیال شکار تصمیم برفتن ببعضی از نواحی مازندران دارد .

بعضی میگویند که علت این تغییر تصمیم ترسی است که شاه ازمردم ناراضی شیراز دارد و بعضی‌دیگر بر این عقیده‌اند که لئامت شاه درخرج وفکر مخارج گزافی که چنین سفری خواه ناخواه پیش خواهدآورد اورا از تعقیب خیال سابق‌خود بازداشته . شاید هم علت اصلی این باشد که چون حاصل امسال خوب نشده و مردم در قحطاند شاه نخواسته است که باحرکت خود این حال سخت را سخت‌تر کند . اگر این باشد باید شاه‌را باین حسن‌نظر تبریك گفت اما جلوی تهمت و بد زبانی را که باب شد. نمیتوان گرفت حتی در باریان که معمولا مردمی خود دارند و در نهفتن حقایق مهارتشان کمتراز استادی ایشان‌در تلقین زهر تملق نیست همین حال‌را دارند وحال‌این‌جماعت وخامت‌اوضاع را میرساند .



عزیز السلطان

۲۵ ژوئن = ۱۸ ذی القعده

امروز بعد ازظهر عزیز السلطان یکی از پسران جوان شاه را بشکار دعوت کرده است .

ملیجك تا بهتر بگوئیم پدرش ازهیچ چیز ملاحظه ندارند . وجود این بچه کثیف خود رأی در دربار گذشته ازاینکه چیزی برشأن شاه نمی‌افزاید باعث سرشکستگی او نیز شده و همه اینکار را تقبیح میکنند . بنظرمن محبتی که اعلیحضرت باین‌بچه حیوان چشم‌دریده دارد بکلی غیرطبیعی است درصورتیکه انسان از دیدن اطفال نازنین خود شاه حظ میبرد و تعجب‌میکند که اوچرا آنهمه محبت را ازاطفال خود برمیگیرد وباین

عزیزدردانهٔ بیجهت متوجه میسازد ٠

۲۷ ژوئن - ۲۰ ذی‌القعده

امروز خدا باعلیحضرت پسر جدیدی مرحمت کرده ٠ مادر این طفل نوزاد برادر-زادهٔ خانمی است که سال قبل من او را عمل کردم ، زنی‌است جوان ودختر کی هفت ساله ازشاه دارد ٠

اگرچه ازاین قبیل نوزادها گاه بگاه دراندرون قدم بعرصهٔ وجود میگذارند ولی ناصرالدین شاه اگرهم از اینها بیشتر زن داشت باز نمیتوانست بجد خود فتحعلی شاه که ازجهت کثرت اولاد شهرتی عالمگیردارد برسد ٠

۳۰ ژوئن - ۲۳ ذی‌القعده

این ایام‌مشکل‌تازه‌ای برمشکلات سابق افزوده شده‌است باین معنی که‌کاتی گرین فیلد۱ دخترجوان ۱۷ ساله را بتازگی یکی از رؤسای کرد باسیری گرفته و بمیان ایل خود برده است .

این زن دختر یکی از قنسولهای سابق انگلیس است که پدر او درایران مرده و املاکی اژخود گذاشته که بزن او رسیده است ویکی ازعلل تعرض‌آن خان کرد هم باو همین ثروت واملاك بوده ٠



اردوی ایلات دردره لار

کاتی از ترس آنکه باوزیاد آزار نرسانند قبول اسلام کرده اما سفارت انگلیس بنابر شکایت مادر او دراین باب بشاه مراجعه نموده و بر خلاف میل اعلیحضرت

---

۱ - Katty Greenfield

برگرداندن دختررا خواستار شده وشاه هم دستور داده است که خان کرد دختر را پس بدهد واگر اطاعت نکند بزور اورا ازوی بگیرند ودر این باب تحقیقات کنند تا قضیه مطابق قانون وعدالت فیصله یابد .

٤ ژویه ـ ۲۷ ذی‌القعده

شاه اسب دیگری بمن مرحمت کرده تا در سفرها در رکاب باشم و درراهها از او جدا نشوم .

پر واضح است که این ایام خاطر شاه از بابت اخباری که از بلاد مختلفه میرسد وحکایت ازاغتشاش میکند سخت نگران است .

۷ ژویه ـ ۳۰ ذی‌القعده

امروز بنیم فرسخی یعنی بلشکرک که دردره‌ای تنگ و کنار رودخانه واقع است است رفتیم . یکصد و پنجاه زن اندرون که امینه اقدس نابینا هم درمیان ایشان است وسعی بسیار دارد که درهیچ نقطه جای خودرا خالی نگذارد باما همراهند ، این زن که همه‌وقت میکوشید که از دیگران ممتاز باشد دراین سفر هم تنها با سر وصدای مخصوص مسافرت میکند وبا اینکه تمام زنهای اندرون حتی انیس‌الدوله براسب سوارند او باکلفتهای خود با پنج کالسکه وپنجاه سوارجلودار ویك شاطر که درمقابل در کالسکهٔ او میدوید راه میپیماید اما تمام این کوکبه وجاه و جلال فقط برای طی دو کیلومتر بیشتر نیست .

۸ ژویه ـ اول ذی‌الحجه

امروز سه فرسخ راه رفتیم وقسمت اول راه ما همان راهی بود که سال قبل‌پیموده بودیم اما نه برای رفتن بلواسان بلکه ازوسط راه بطرف راست یعنی مشرق بپیچیدیم و درچهار باغ که نقطهٔ زیبائی است و مزارع آن در کنار نهری پشت سر هم قرار گرفته اردو زدیم .

۹ ژویه ـ ۲ ذی‌الحجه

سال گذشته مستقیماً از لواسان بلار رفتیم ، امسال بعد از آنکه سه ساعت تمام‌راههای خطرناکی را طی کردیم درفیل زمین که انتهای دره‌ایست وتپه‌های سیصدچهارصدمتری برآن مشرفند فرود آمدیم .

هیچ نقطه زمین همواری که بتوان برروی آن چادری را هرقدر هم کوچك باشد زد بدست نمیآید ناچار چادرشاه و اهل حرم را دربالای تپه‌ای زده و سایر چادر ها را هم در بستر رودخانه‌ای که تقریباً خشك است برپا داشته .

۱۰ ژویه ـ ۳ ذی‌الحجه

پس از یك ساعت سربالائی بجلگهٔ لار سرازیر شدیم و بعد از یك ساعت دیگر طی طریق درحالیکه قلهٔ دماوند همیشه جلوی چشم ما بود بسیاه پلاس که اردوگاه‌دوم سال قبل ما بود رسیدیم .

جلگه و تپه های اطراف بعلت بارانهای متوالی که تا همین ایام دوام داشت ازسال گذشته سبزتر وخرم تر است .

۱۲ ژوئیه - ۵ ذی الحجه

بعد از طوفان تگرگی آمد که همه جا را درجامهٔ سفید گرفت • دراین سرمادوتن از افراد ایل را عروسی میکردند وحجلهٔ ایشان را که نباید دراین هوا چندان گرم باشد ترتیب داده بودند . این حجله از چند گلیم که ترکان بآن دوروبه میگویند و آنها را بر چهار تیر نهاده و از آنها چادری درست کرده‌اند ترتیب داده شد .



حجله عروس ایلات

این چهار چوب را بتوسط طنابهائی که یکسر آنها بانتهای چوبها بسته وسردیگر آنها را زیر تخته سنگهای بزرگی گذاشته‌اند قائم کرده‌اند •

یك تخته قالی معمولی در کف چادر گسترده است وعروس را اقوام او در همین حجلهٔ سردستی نشانده و انتظار مقدم داماد را دارند • آداب عروسی و عمل زناشوئی نیز درهمین مکان صورت خواهد گرفت •

۱۳ ژوئیه - ۶ ذی الحجه

باران و طوفان که دنبالهٔ آن تقریباً هیچوقت قطع نمیشود چادرهای ما راغیرقابل سکونت و زندگی ما را مشکل کرده است • زمین همه جاگل و مرطوب است ، حال چادرهای شاهی که آنها را برلب رودخانه زده‌اند ازحال چادرهای ما بهتر نیست و من

حقیقةً نمیدانم این یکصد واندی زن را که در بیست چادر مقیمند وتا روزحرکت ازآنها بیرون نمی آیند چگونه نگاهداری میکنند وبایشان چه میگذرد ، واقعا برای اینکه باین وضع بسازند بایستی مدتها مشق اینکار فوق‌العاده را کرده باشند .

شاه شخصاً همیشه درحرکت است وهریك از ما لااقل این مسرت را داریم که بتبعیت ازاو چه درشکار چه درگردش کم وبیش مجبوریم وهمین حرکت تاحدی مارااز ناملایمات ماندن درزیرچادر خلاص میکند .

هرقدر بادان زیاد است شکار کمتر بدست میآید ، بااینحال وبا اینکه هوا بهیچوجه برای شکار مساعد نیست درعقب آن میرویم . شاه درتفحص بزوقوچ کوهی استولی من بهمان بلدرچینهائی که‌درزیر علفهای بلند ته دره پنهانند قناعت میورزم .

شاه و صدراعظم امروزصبح دچارلرز مختصری شده بودند ، من فرصت را غنیمت شمرده پیشنهاد کردم که جای اردو را عوض کنند . پیشنهاد من پذیرفته شد وچادرها را بنقطه‌ای بلندتر که صدمتر تا این محل فاصله داشت وزمین آن خشك تر وشیب آن برای جریان‌آب باران بیشتربود انتقال دادند .

۱۷ ژویه = ۱۰ ذی‌الحجه .

امروز روز عید قربان است ، بعلت کثافات گوسفند های قربانی شده و رطوبت هوا ناچارسیاه پلاس را ترك گفتیم وبنیم فرسخی یعنی یرخان لرخان که درمنتهای سیاه - پلاس رود ولار رود واقعست تغییرمحل دادیم .

دراینجا باد شدید و سردی ازجانب مشرق میوزد . دراین فصل مثل سال گذشته شبها سرد وحرارت روز درساعت هشت صبح ۱۴ درجه است وحتی درگرمترین ساعات نیز از۲۲ درجه تجاوزنمیکند .

۲۰ ژویه = ۱۳ ذی‌الحجه

امروز درحضورما دوسان مخصوص صورت گرفت . بامر اعلیحضرت قریب هزار الی هزار و دویست مادیانی را که تمام مدت تابستان‌آزادانه درمراتع اطراف دماوند چرا میکنند بحضور اوآوردند . این عده مادیان را مستحفظین‌آنها درساحل چپ رود لار که برساحل‌آن بودیم بوضع نامنظمی ازجلوی ما گذراندند . درمیان‌آنهامادیانهائی زیبا دیده میشد هم ازنژاد عرب وهم ازنسلهای خالص خراسان .

امین‌السلطان از طرفی دیگر شتران و استران بارخانهٔ شاهی را ازسان خود گذراند و این‌کار بتوسط صاحبجمع برادر کوچك او صورت گرفت ، شترها بنظرچندان قوی بنظر نمی‌آمدند وچنین میمود که بعلت جوانی قدرت‌کاری را که ازآنها میخواهند ندارند وبهمین جهت غالباً درطی راه برها کردن بعضی ازآنها مجبورمیشدیم .

۲۱ ژویه = ۱۴ ذی الحجه

امروز بمنتهی الیه جلگهٔ لار آمدیم ودرپای تپهٔ مرتفعی که مشرف بجادهٔ افجه است اردو زدیم •

خبر رسید که سوارانی که بساوجبلاغ فرستاده شده بودند بالاخره خانم کانی گرینفیلد را ازدست خان گرفته و بمحل مطمئنی انتقال داده‌اند تا از راه عدلیه بکار او رسیدگی



زنان واطفال ایلات

شود• انگلیسها از این بابت خوشحالند وشاه هم البته ازاینکه یك نگرانی ازنگرانیهای او کاسته شده خوشوقت است •

۲۲ ژویه = ۱۵ ذی الحجه

مثل سال گذشته ازافجه گذشتیم و شب را در گلندوك اما درخودآبادی قریب بیك فرسخ بالاتر ازپل گذراندیم • هنوزحاصلها را برنداشته بودند و درست نمیدانستیم که چادرها را کجا بزنیم تا ازشر گرمائی که دراین تنگها حکمفرماست آسودهٔ باشیم •

۲۳ ژویه = ۱۶ ذی الحجه

درامتداد ساحل راست جاجرود در درهٔ تنگی که درمیان کوههای بلند بازشده و رگهای معدن آهن درآنها نمایان است حرکت کردیم • غرش آب دراین قسمت بعلت

نشیب تند رودخانه و تخته سنگهائی که در راه سیر آن افتاده فوق‌العاده زیاد است . بغیر ازیك سربالائی تند بقیهٔ راه برای سوارچندان بد نیست .

دامنه های کوهها همه جا تقریباً خشک است فقط دوآبادی خرم که درطی طریق دیده شد خاطرما را طراوتی تازه بخشید . این دوآبادی که یکی درطرف راست دیگری درسمت چپ راه واقع است درزیر درختان چنار وتبریزی وبید و سنجد و اشجار بلند دیگرپوشیده شده . اوشان که ما بآنجا فرودآمدیم نیزهمین حال را دارد وباغهای خرم آن دردوسمت رودخانه چشم را روشنائی دیگری میدهد .

۲۴ ژویه - ۱۷ ذی‌الحجه

ساعت ده شب مراسم آتش بازی بعمل آمد . این‌ساعت برای ایرانیها که سرشب میخوابند وگاهی برای این کارمنتظرغروب آفتاب نمیشوند ساعتی بسیارناباب بود وعلت اینکه درچنین ساعت دیری آتش بازی شد آن بود که قاطرحامل لوازم این عمل همین ساعت رسیده بود .



شاه وشکارش

افروخته شدن آتش در این ساعت وسر وصدای آن اسبها را بزحمت انداخت و عینا همانطور که درجلفا اتفاق افتاده بود طنابها را پاره کردند ومیخ طویله‌ها را کندند و بدون آنکه بچادرهای ما توجه داشته باشند باینطرف وآن طرف گریختند . این کیفیت طبعاً پیش‌چشم شیعیان مرتضی‌علی که فردا روز برگزیده شدن او بخلافت یعنی عید غدیراست بهیچوجه مهم بشمار نمیرود .

۲۵ ژویه . ۱۸ ذی‌الحجه

برای رفتن بشهرستانك درهٔ جاجرود را تا قریب بسرچشمهٔ آن بالارفتیم ، این قسمت از راه خالی ازلطف نبود چه درختان کهن گردو همه جا مارا در زیر سایه های خود داشتند .

در این طرفها آب دائمی است بهمین جهت فاصلهٔ آبادیها از یکدیگر کم است چنانکه ازاینجا تا رسیدن بدرهٔ رودخانه پنج عدد ازآنها را در سر راه دیدیم . اینکه فاصلهٔ آبادیها را کم گفتم باصطلاح خود ایرانیهاست چه معمولا دراین مملکت فرسخها باید رفت تا بیك آبادی رسید .

بعد ازچهار ساعت راه‌پیمائی وگذشتن از یك سربالائی طولانی و پائین آمدن ازدامنهٔ تندی بآبادی شهرستانك رسیدیم و یکی دو هزار متری قصر سلطنتی اقامت اختیار نمودیم .

شاه که زیاد میل بماندن دراینجا ندارد و میخواهد بنقاط شمالی‌تر برود دستور داده است که چادر اورا نزدیك آبادی زده‌اند . هنوزنرسیده چادر قرمز او وچادرهای سفید اندرون را درهمان نقطه برپادیدیم .

هنوز درهیچ‌جا ببرداشت محصول شروع نکرده‌اند ومردم که انتظار آمدن ما را بقاعدهٔ معمول دراواخر تابستان داشتند و میتوانستند دراین فاصله محصولاتی راکه ببار آمده باشد درو کنند ازاین رسیدن نابهنگام ما درتعجب افتادند بهمین علت بعجله بدرو پرداختند ولی تا اینکار بانجام برسد قسمتی از محصول آن بیچاره ها زیر دست و پا رفت .

زنها با چوب وچماق تاحدی که بتوانند فراشان ودواب دولتی را ار دور مزارع خود میرانند و عیناً مثل کسانی که جن دیده باشند فریاد می کشند ، این عمل تا موقعی مفید بود که چهارپایان وقاطرهای بارخانه نرسیده بودند ، همینکه این ستوران رسیدند دیگر بهیچوجه جلوگیری ازآنها میسر نشد و آنچه ازمزارع درو نکرده مانده بود نابود گردید .

۲۶ ژویه . ۱۹ ذی‌الحجه

امشب در حدود ساعت سه امینه اقدس دچار حمله شد . شیخ الاطبا وفخرالاطبا طبیبان مخصوص او بر بالین او چمباتمه زده بانداختن دانه‌های تسبیح‌خود مشغول بودند.

واقعاً این زن نابینا دیوانه است که با این‌حال خواسته است اسب سوار باماداراین سفر کوهستانی مشکل که در هرقدم پای اسب بسنگی میخورد و مشرف بسقوط می‌شود همراهی کند اما چه میتوان کرد ؟ این زن حتی هنوز بنابینائی خود اقرار ندارد وچون این راهها را از قدیم خوب می شناخته همهٔ مناظر آن را برای اطرافیان خود وصف میکند عیناً مثل اینکه همه‌جارا می بیند .

ارادهٔ قوی وعجیب او برهمهٔ موانع غالب می‌آید ، با اینکه کور است و بیم آن میرود که فالج نیزشود باز بعید نیست که بقیهٔ راه را با تخت‌روان با ما بیاید .

۲۷ ژوئیه = ۲۸ ذی‌الحجه

امروز اهالی شهرستانك با عملهٔ شاه که میخواهند جو مردم را برای دواب خود بگیرند بنزاع برخاستند . این مردم دهاتی واقعاً بدبختند چه علاوه بر آنکه محصول سالیانهٔ آنها تقریبا بکلی در زیر چادر ها نابود شده یا دواب اردو آنها را خورده اند باز آنچه راهم که درخانه ذخیره کرده‌اند ازآنها میخواهند ودر این صورت معلوم نیست که این بینوایان چگونه خواهند توانست زنده بمانند . فی‌الواقع بایدکارد باستخوانشان رسیده باشدکه باوجود صبر وتحمل ذاتی وترس ازقدرت حکومت قیام کرده وبانو کران دولت دست بگریبان شده‌اند .

۳۰ ژوئیه = ۲۳ ذی‌الحجه

با اینکه میترسیدیم که بواسطهٔ کسالت امینه اقدس نتوانیم بسفر خود ادامه دهیم امروز امر رسید که حرکت کنیم و امینه اقدس تحت معالجه وسرپرستی شیخ‌الاطباء در عمارت سلطنتی شهرستانك بماند تاشاه ازشکار کلاردشت بر گردد .

۳۱ ژوئیه = ۲۴ ذی‌الحجه

امروز بطرف مازندران حرکت کردیم و شاه بمن وعده داد که مرا بشکار قرقاول ببرد .

درهٔ عمیق وسنگستانی و تماشائی رودخانهٔ شهرستانك را تا دوفرسخ یعنی تامحل لورا که درآنجا این دو رودخانه بهم میرسند و رود کرج را درست میکنند طی کردیم و ازاینجا ببعد امتداد ساحل چپ لورا راکه رودخانه ای زیبا و سریع‌السیر و گاهی نیز سیلابی است پیش گرفتیم . آب این‌رودخانه صاف ومایل بسبز تیره‌است و میگویندکه درآن‌ماهی‌قزل‌آلا زیاد دیده میشود .

این دره تقریباً درهمه‌جا تنك ودردوطرف آن کوههای عظیم است . ازاین کوهها تخته سنگهای بزرگی بطرف رودخانه فرودآمده وعظمت بعضی ازآنها بقدری‌است که در پاره‌ای نقاط راه راهم تاحدی بسته و بستر رودخانه را پر کرده‌اند . باتمام‌احوال این جاده جادهٔ بالنسبه خوبی‌است .

پس ازسه ساعت ونیم طی‌طریق بگچه‌سر رسیدیم . علت اینکه این محل را باین نام خوانده اند ورقه های گچی است که از دور بخوبی بر بالای کوههای اطراف دیده می‌شود .

چادر شاه را در دو کیلومتر جلوتر ازچادرهای دیگر زده بودند . من درآنطرف رودخانه محل زیبائی را دیدم ودستور دادم که چادرهای مرا در آنجا بزنند . از پل یك چشمه که درجهت طول شکافی داشت گذشتم . و بآنطرف رودخانه رفتم . باد شمالی بشدت می وزید .

اول اوت = ۲۵ ذی‌الحجه

پس ازآنکه ازسر بالائی تندی بالا آمدیم بنقطه‌ای رسیدیم که رودخانه های شمالی وجنوبی ازآنجا سرچشمه میگیرند ، آنها که پشت سر ما بجهت جنوب می روند

متوجه اراضی مرتفع جنوبند و آنها که در جلوی ما بشمال متوجهند بسمت بحرخزر جریان دارند .

در اینجا ما درست وحسابی در میان ابرها هستیم و ارتفاع زیر پای ما ۲۸۰۰ متر است ، مه غلیظی مارا فراگرفته وشبنم سفیدی لباسهای مارا مستور کرده .

در زیر پای ما مازندران وجنگلهای عظیم آن که گاهی گوشه‌ای از آنها از خلال ابر ومه دیده میشود قراردارد . بعد از آنکه با زحمت زیاد در ظرف یکساعت از دامنه پائین آمدیم بکندوان رسیدیم . این نقطه در درهٔ تنگی واقعست و در آنجا هیچ محل مناسبی برای‌زدن چادرها نمیتوان بدست‌آورد بخصوص که مه دائمی اجازه چشم‌باز کردن بکسی نمیدهد و گاهی‌هم این‌مه بباران ریز وسرد مبدل میگردد .

۲ اوت - ۲۶ ذی‌الحجه

اگر این مه وابر که از بحرخزر برمیخیزد دست ازسر ما برندارد نمیدانم‌چگونه شکار کردن برای ما میسر خواهد شد . باوجود این اصول جلو میرفتیم و گاهی‌میشد که درجلوی خود اسب را از شتر تمیز نمیدادیم .



توقف در دامنهٔ البرز

اگرچه راه‌خوشبختانه خوب و سربراست بود ولی چون خاک زمین رس‌است و بر اثر باریدن چسبنده و لغزنده شده شترها با پای گوشت آلود و قدمهای نا استوار خود دقیقه بدقیقه برزمین میخورند و راه عبور مارا سد میکنند و گاهی‌هم بته‌دره میغلطندو در این‌صورت راه ما باز میشود فقط چیزی که بگوش میرسد صدای مهیب جسمی است که بته‌دره میرود وهرچه را برسر راه خود می یابد باخود میبرد .

بیش ازدوساعت این راه سخت را با همین کیفیات طی کردیم و چون ساعت یازده نزدیك شد مه شروع بزایل شدن نمود و راه دره‌های جلو را پیش گرفت ، چون مه رفت و باو بسلامت گفتیم توانستیم بعضی از مناظر اطراف را به بینیم و بفهمیم که کوه های اطراف که در موقع حرکت خشك و بی علف بود حالیه پوشیده از درختانی کهن و مخصوصاً غان است .

محل اردوی ما درسیاه بیشه که بارتفاعی است قریب به ۲۰۰۰متر منظره‌ای بدیع دارد چه چادرهای ما را بر تپه‌ای که پایهٔ آن در دره‌های عمیق است ودرطرف دیگرآن کوههای مرتفع مستور ازجنگل با قله‌های آهکی بسیار زیبا دیده میشود زده اند و از اینجا چشم انداز ما لطفی بخصوص دارد اما افسوس که باران که از بعد ازظهرسر کرده کیف مارا بهم زده است ومن دلم بحال کسانی میسوزد که هنوز بزدن چادر های خود موفق نشده‌اند اما نه بجای زنان حرم که در یك دستهٔ صد نفری ازعقب ما میرسندوباید درحدود ساعت ۳ وارد شوند . وقتی که رسیدند چون لباسهای پنبه‌ای پرباد وآهار کرده در بر داشتند چنان آب در چین های آنها جمع شده بود که مثل ناودان از آنها باران می‌ریخت .

۳ اوت - ۲۷ ذی الحجه

شب گذشته تا صبح باران از آسمان فرو میریخت . امروز هم ازصبح تا شب مه غلیظی بود که مثل باران همه جا را تر میکرد - هوای بیرون بد است ولی داخل چادر ها هم با وجود چهارده درجه حرارت ازآن بهترنیست وشکایت همه ازسرما بلند است . ظاهراً این‌قبیل هوای مه‌آلود دراین فصل دراین نقاط همیشگی است واگرهم نباشدگرم است و این حال تا رسیدن سن باقیست .

دراینجا نه برای خوراك ما چیزی بدست می‌آمد نه برای اسبان . این حیوانات بیچاره تا آنجاکه طنابهای گردن آنها اجازه میداد هرچه را دراطراف خود یافته‌اند جویده‌اند حتی ریشهٔ درختانی را هم که بیشتر بامید رسیدن جو روزانه زیر پا لگدکوب کرده بودند ازمیان برده‌اند .

دراین میان چند فشفشه درهوا ترکید ، معلوم شد که ملیجك تفنن میکندومیخواهد ببیند که فشفشه در میان مه چه اثری دارد ضمناً هم بدیگران رسیدن خود را بسیاه بیشه بفهماند .

٤ اوت - ۲۸ ذی الحجه

امروز هم آسمان بهمان‌طرز سابق باقی بودیا مه غلیظ بود یا باران ، شاه‌بااینکه معمولا ازسماجت خود دست برنمیدارد از رفتن بکلاردشت منصرف گردید و فرمان برگشت داد و حسرت شکارقرقاولهای وحشی کلاردشت بدل من ماند .

اما این مراجعت بدون تفتیش و تفحص صورت نگرفت زیرا که شاه قبلاً از همه

طرف اطلاعاتی دراین باب بدست آورد و راهدارانی را نیز بسمت جادهٔ کلاردشت فرستاد و بعد ازآنکه همه باتفاق گفتند که راه قابل عبور نیست و شاه دانست که شترها در راه مانده وعده‌ای ازآنها تلف‌شده‌اند وازقاطرها نیزدسته‌ای مجروح شده وبرای برگرداندن بار وبنه بشهرستانك باید دوبارآنها را برد وآورد تصمیم بمراجعت گرفت ، واقعاً معلوم نیست که اگربجلوتر رفته بودیم چه برسر ما می آمد ؟



شاه درشکارگاه

این‌وضع ناگوار برآن باعث آمد که قاطرهارا کم وزیاد وجا بجا کنند ودرنتیجه ازچهارده قاطر که من دراختیارداشتم هفت رأس آنرا از من گرفتند ، ناچارآنچه را که ضروری تر بود بارکردم و با اسبهای سواری و سلطان علی درساعت شش صبح براه افتادم وبقیهٔ اثاثه را تحت نظرعزةالله مهترم در شهرستانك باقی گذاشتم ٠

دربین راه بار وبنه است که باین طرف وآن طرف ریخته ٠ این جمله یا بارقاطرهائی است که افتاده و زخمی شده‌اند یا بارشترهائی که دربین راه جان سپرده‌اند ونعش آنها درحین عبور دیده میشود ٠ من بیست نعش ازاین حیوانات دیدم و این البته غیر از شترانی است که بته دره ها غلطیده وديدن جسدآنها ممکن نیست ٠

راه در برگشتن بدتر ازموقع رفتن شده‌است‌بهمین جهت احتمال خطر برگشتن کمتر ازرفتن نیست ٠ اگر حوادث منحصر بهمان تلف شدن حیوانات بود باز وحشت زیادی نداشت ولی چون دراردوگاه پیش سه نفر ازتب موذی مرده‌اند اضطراب همگی

را فرا گرفته .

همینکه ببالای اولین بلندی راه رسیدیم دیدیم که مه اگرچه بکلی رفع نشده و آسمان هنوز ابر است ولی ازما دورمیشود . دراین افق گرفته اشیاء برنگ تیرهٔ تندی مینمایند مخصوصاً سبزی درختان ورنگ بنفش تخته سنگهای لوح که از زمین سر بیرون آورده‌اند نظر را بوضعی خاص جلب میکنند . جنگلهای بی‌پایان و کوههای جسیم که همه ازحد تناسب عادی بیرونند باین قسمت جلال وحشمت بدیعی بخشیده ودره‌ها بعمقی است که ازدیدن آنها انسان دچاردوارمیگردد و سیلابهائی که چشم نمیتواندآنها را ببیند از مرتفعات با غرش مهیبی بدرون دره ها فرو می‌آیند ولی همینکه پنجاه متر پائین تر بروید و کوه را دور بزنید دیگرهیچ صدائی بگوش شما نمیرسد وآن سیلابها را بصورت آب زیبائی مشاهده میکنید که با کمال آرامی دربستری ازسنگ گچ که از کثرت استعمال مثل مرمرصاف شده جریان دارند چند قدم پائین‌تر بصورت آبشارهائی کف آلود باراضی دوردست تر میریزند .

عین این منظره را ما درنزدیکی پلی که بین دو کوه بوضع غریبی درست کرده اند و ازمحل اردوی ذی‌الحجهٔ ما چندان فاصله ندارد دیدیم . این‌محل یکی ازسرچشمه های رودخانهٔ لوراست .

وقتیکه بگچه سر رسیدم دیدم که فراشها بافراشتن چادرسلطنتی مشغولند ، معلوم شد که شاه شب را دراینجا بسرخواهد برد ، چون من میترسیدم که چادرهایم امروز نرسد و بامشبم دراینجا دست ندهد پس ازاندك توقفی که برای استراحت وخوراك اسبها کافی بود بسمت شهرستانك حرکت کردم تا اقلامجبور نشوم که بین‌راه درزیر آسمان بی بالاپوش و حفاظ بخوابم .

درمراجعت بخیلی چیزها که در رفتن از دیدن‌آنها محروم مانده بودیم برخوردم ازجمله کوههائی دیدم که براثر نفوذ آب از آنها تیزه‌هائی سرخ فام وبلند شبیه‌برجهای ناقوس کلیسا درست شده بود و منظرهٔ آنها بی‌شباهت بخرابه های عماراتی که بسبك (گوتیك) ساخته میشود نبود .

کمی‌قبل ازملتقای دورودشهرستانك و لورا سیلابی‌جاری است که بلورا میریزد و بستری ازسنگ دارد که عمق‌آن بر ۲۰۰ متر بالغ میشود .

رود کرج ازجهت عرض وامتداد درحقیقت‌دنبالهٔ همان رود لوراست وهمان رودخانه است که اسمش عوض میشود درصورتیکه حال رود شهرستانك چنین‌نیست،مجرایش تنگتر و امتداد آن شرقی غربی است و عموداً وارد کرج میشودملتقای این دو نهر ۱۸۵۰ متر ارتفاع دارد .

بالاخره آرام‌آرام‌بپای اسبان درحدود ساعت شش‌شب بشهرستانك رسیدم چهارساعت

ازسیاه‌چشمه تاگچه سر وچهارساعت ازگچه سر تاشهرستانك طول کشیده. بودامینه‌اقدس دراندرون قصرسلطنتی منزل کرده واعضای‌اودر زیر چادرهائی که کنار رودخانه زده‌اند یکی از ایشان یعنی ناظم خلوت بمحض اینکه مرا دید ار چادر خود بیرون آمد و از من احوال اعلیحضرت راکه خیال میکرد در کلاردشت است پرسید ووقتیکه من گفتم که اردو



عده ای ازسادات و ملاها درمجلس‌روضه

فردا باینجا برخواهد گشت بسیار تعجب کرد ناظم‌خلوت که‌مردی‌خوش‌طینت‌است و بمن‌لطفی دارد مرا بچادر خود دعوت کرد ومن بمیل تمام مهمان نوازی او راپذیرفتم .

۵ اوت = ۲۸ ذی‌الحجه

شاه که پس ازصرف نهار ازگچه سر حرکت کرده بود شب باینجا رسید . چقدر خوب کردم که درگچه سر نماندم زیرا که بعد معلوم شد که چادرهای من نرسیده‌بوده .

قسمت اول جاده که براثرمه و باران خیس و زیر پای این همه اسب و قاطر که دوبار ازآنجا گذشته بودند لگدکوب شده بود بقدری خراب بود که قاطران بارخانه یك فرسخ نرفته مهتران را مجبور بتوقف میکردند . امروزهفت قاطرمن با اینکه نیم‌ساعت ازسایرقاطرها زودتررسیدند شب بشهرستانك وارد شدند . باید فردا صبح آنهارا بسیاه‌ـ چشمه برگرداند تا اثاثه‌ای که پیش عزةالله است بیاورند .

۶ اوت = ۳۰ ذی‌الحجه

چادرتکیه را نزدیك در خروجی قصرسلطنتی زدند زیرا که محرم فرا میرسد و باید

ده روزتمام مراسم‌تعزیه داری آل عبا را برپاداشت. آخوند وسید یعنی همان «گربه های» سال گذشته ازهرطرف میرسند وجا میگیرند . محال است که این جماعت چنین فرصت پرغنیمتی را ازدست بدهند ، این‌است که بی‌بار وبنه وزاد وراحله فقط با یك اسب وارد میشوند . این جماعت پیش خود چنین تصورمیکنند که حمل این‌همه بارسنگینی چه‌لازم مگر نه اینست که هرکس ازتهیهٔ بساط زندگی این طایفه سرببیچد مسلمان نیست ؟ شاه که باقامهٔ مراسم تعزیه داری علاقهٔ خاصی دارد برای‌آنکه بتواند چادر تکیه را درموقع معین درشهرستانك برپا کند ازسیاه چشمه تصمیم بمراجعت گرفت تا تعزیه داری بی‌حضور او صورت نگرفته باشد .

۱۸ اوت ـ ۲ محرم ۱۳۰۹

امروزساعت نه شب بقیهٔ اثاثهٔ من با قسمت دیگری ازبار و بنه‌ها رسید ، قاطرها وچهارپا داران ازشدت خستگی بحالتی هستند که دل انسان بحالشان میسوزد . شترها را ازراه برگرداندند ،این‌حیوانات‌بیچاره ازهمه بیشترصدمه دیده‌وقریب‌سی عدداز آنها هم درسیاه چشمه جان سپرده اند .

درگچه سر چادر و اثاثهٔ شاه را برآنها بار کردند وبا چادرها آنها را مستقیماً بسلطنت‌آباد فرستادند وچون دراینجا هم توقفی نکردند معلوم میشودکه شاه ازفکرشکار قرقاول منصرف شده ومن ازاین باب متأسف شدم زیرا که دلم میخواست که این قسم شکار را هم ببینم .

۱۰ اوت ـ ٤ محرم

کاتی گرینفیلد بیرگشتن نزد مادرخود راضی نشد ، همینکه او را آزاد کردند گفت که قبول اسلام وازدواج با خان کرد برضای شخصی او بوده است بهمین جهت فوراً پیش شوهر کرد خود برگشت .آخرین اخباری که ازساوجبلاغ رسیده بود این‌بود ، باین ترتیب این داستان پایان پذیرفت .

۱۶ اوت ـ ۱۰ محرم

امروز روز دهم تعزیه داری است ، تعزیه و تعزیه خوانان همانهاست که همیشه دیده میشوند. همه کم وبیش ازاین مناظر و از بابت گریه و زاری که برای امام حسین کرده‌اند راضیند . با اینکه چادرمن تا تکیه ۵۰۰ متر فاصله دارد صدای سینه زدن این دسته مردم بگوش من میرسد . پس‌ازاینکه خوب بسر وسینهٔ خود کوفتند با سینهٔ مکشوف دراردو راه می‌افتند وفریاد میکشند .

۱۸ اوت ـ ۱۲ محرم

تکیه بسته شد ولی مجدالدوله درچادرخود بساط روضه خوانی را پهن کرده وآخوندها

و سیدها پیش از آنکه اردو را ترك بگویند با هنری که در حرافی دارند بذکر مصائب ائمه و وقایع اسلام پرداختند.

با اینکه همه سرگرم این مراسم بودند باز خاطرها از جانب آذربایجان آسوده نبود چه از آنجا خبرهای بد میرسید و شهرت داشت که مردم تبریز برضد امتیازدخانیات شوریده‌اند.

۲۳ اوت - ۱۷ محرم

امروز جهانگیرخان وزیر صنایع درطهران فوت کرد. این مرد ارمنی تربیت شده و آزاد منش یکی از با محبت‌ترین مردم بود بهمین جهت فوت او مایهٔ کمال تأسف است، خواهر جهانگیرخان زن دکتر کلو که ۱ اولین طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه بود که در طهران فوت کرد و دکتر طولوزان۲ سلف من بجای او آمد.

۲۵ اوت - ۹ محرم

امروز از شهرستانك بسلطنت‌آباد آمدیم و من دوباره چادرهای خود را در باغ باغبان باشی بر پا داشتم.

۱۰ سپتامبر - ۵ صفر

امسال شکوه جشن سالیانهٔ تولد شاه از سالهای قبل کمتر بود و در شامی هم که پسر شاه نایب‌السلطنه داد مثل سابق شور و سرور وجود نداشت. همه رسیدن طوفان حوادث شومی‌را پیش بینی میکنند بهمین‌جهت‌در قول و فعل باحیتاط تمام قدم بر میدارند.

شاه که درسال۱۲٤۷ تولد شده حالیه بحساب تقویم شمسی ما شصت سال وبحساب تقویم قمری شصت و دوسال دارد زیرا که ماههای قمری از ماههای شمسی کوتاه‌ترند.

۱۷ سپتامبر - ۱۲ صفر

نگرانیهائی که شاه از جانب تبریز دارد حالی برای او جهت رفتن بشکار نگذاشته بهمین علت بدون اینکه احساس خستگی کند تمام اوقات خود را تا امروز بقدم زدن در باغ گذرانده است.

از وقتیکه باینجا آمده‌ایم امروز فقط بقصدشکار بقصر فیروزه که موضعی با طراوت و پر درخت است و در آن طرف دوشان تپه واقع شده رفتیم.

صحرای اطراف قصر فیروزه پر از خرگوش و کبك و تیهو است. آهو نیز گاهی در این ناحیه پیدا میشود ولی شکار آن دشوار است. بز کوهی بعضی اوقات از کوهها پائین و تا نزدیك تپه‌های مجاور می‌آید اما نه در این فصل.

بعلت بارانهای زیادی که امسال آمده شکارها هنوز از صحرا بکوهستانهامهاجرت نکرده‌اند بهمین نظر باید شکار فراوان بچنگ ما بیفتد و همه نصیبی از این راه حاصل

---

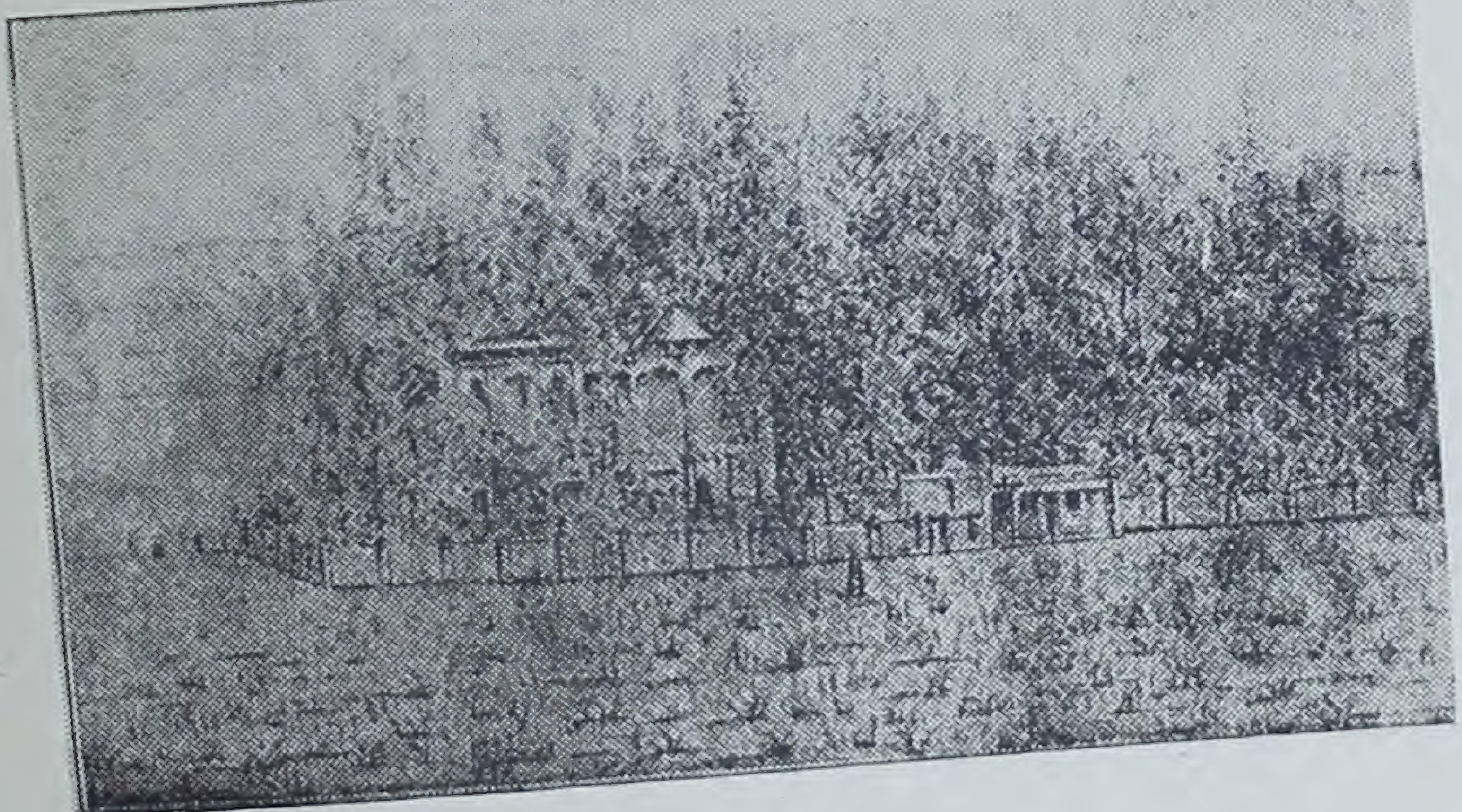
۱ - Dr. Cloquet   ۲ - Dr. Tholozan

کنند ، شاه هم البته با این سر گرمی تا حدی از نگرانیهای روزانه منصرف میشود و فراغتی از این بابت بدست می آورد .

۵ اکتبر = غرهٔ ربیع الاول

شاه که مثل روزهای گذشته غمگین است درباغ بقدم زدن مشغول است و حال روحی را دارد که بعذابی گرفتار آمده باشد . وقتیکه از سلطنت آباد کسل میشود بصاحبقرانیه که در این ایام بی سکنه و غم انگیز است میرود . این پانزده روز اخیر کار دائمی شاه همین بوده است .

۸ اکتبر = ٤ ربیع الاول



قصر فیروزه

شاه بالاخره تصمیم گرفت که ازسلطنت آباد حرکت کند وبسرخه حصار برود . این عمارت را باین علت که خرابه ای از سنگهای سرخ در انتهای باغ آن دیده میشود سرخه حصار خوانده اند .

بعد از گذشتن از دوشان تپه در راه دماوند و جاجرود افتادیم و اردوی خود را نزدیك كاروانسرائی زدیم .

عمارت سرخه حصار در دامنهٔ شمالی تپه‌ای ساخته شده تا از زحمت بادهای جنوبی محفوظ باشد . اطاق مستخدمین جلوتر و بیرونی عقب‌تر در بین دوباغ و اندرونی درعقب یعنی در قسمت چپ باغ دوم واقع شده ، تمام این بناها که بدیوارهای اندرون ختم میشود از وسط راه بخوبی نمایان است ، از ایوان عمارت که قدری متمایل بسمت شمال شرقی است قسمت وسیعی ازسلسلهٔ البرز که قلل آن سر بافق کشیده‌اند دیده میشود ، دامنه‌های نزدیکتر آن مرکب از یکعده تپه‌های رنگارنگی است که نظایر آنها را همه جادیده‌ایم

وضع این تپه‌های پائین‌کوه تقریباً در همه جا یکسان بنظر میرسد باین ترتیب که قسمت بالای آنها مستدیر و نشیب آنها ملایم است و هیچگونه شکاف یا زاویه ای در آنها دیده نمیشود و تخته سنگی که در دامنه‌های صاف آنها تولید بی‌نظمی کند وجود ندارد. خاك رسی که روی آنها را گرفته بر اثر ذوب برف و آب باران مسطح یا بنظمی تمام کنده شده است. بعد از زمستان یا پس از یك رگبار رنگهای مختلف این تپه ها چنان زیبا و جالب میشود که گوئی نقشهٔ برجسته‌ای را در پیش چشم گسترده‌اند.

۱۱ اکتبر - ۷ ربیع الاول

در اینجا هر روز باران می آید و با باد و طوفان همراه است. هر وقت اینجا باران ببارد بر کوه برف فرو می‌آید، قلل البرز همه سفید است بهمین جهت شبها سرد میشود و روزها هیچکس ازآفتاب متأذی نیست ومیزان حرارت در سایه ۲۵ و ۲۰ درجه است. بادی که از مغرب دراین درهٔ باز شرقی غربی و دراین ارتفاع ۱۴۰۰ متری میوزد زحمت ما را زیاد تر کرده است.

کاروانسرائی که من چادرهای خود را پشت آن زده‌ام بر سرجاده‌ای واقع است که از طهران می آید و در اینجا دو شعبه میشود، قسمتی بسمت مشرق بجاجرود میرود و قسمتی متوجه‌شمال ودماوند است.

۱۲ اکتبر - ۸ ربیع الاول

امشب شب سال کشته شدن عمر است، ایرانیها از این بابت خوشحالند و عثمانیها عزادار. این واقعه هرقدر موجب اندوه عثمانیهاست ایرانیها را مسرور میکند زیرا که ایرانیها عمر را غاصب حق آل علی میدانند و هر شیعی مذهب مقدسی از پیش آمد قتل عمر اظهار کمال مسرت میکند.

۱۴ اکتبر - ۱۰ ربیع الاول

امروز باز مقدمات تهیهٔ آش در کار است و شاه بهیچ قیمتی از آن صرف نظر نمیکندچنانکه‌تا آنرا بحلق ما فرونریزد بطهران بر نمیگردد.

۱۵ اکتبر - ۱۱ ربیع الاول

امروز شکارکنان بتماشای محلی رفتم که بتصور اعتمادالسلطنه باید محل عمارت آپامه ۱ باشد که گوبینو ۲ درتاریخ ایران خود محل آنرا درسرخه حصار معین میکند بعقیدهٔ من سرخه حصار که درهٔ تنگی است هیچ تناسبی برای یك عده ساختمانهائی که خالی از اهمیت نیزنباشند ندارد، ممکن است که در آنجا قلعه و دیده بانگاههائی وجود داشته بوده و شاید برج قرمزی که خرابهٔ آن در اینجا باقیست اثری ازهمان نوع قلعه‌ها باشد.

Gobineau - ۲ Apamée - ۱

غیر ازاین خرابه دراین طرفها هیچ اثری از ساختمانهای قدیمی یا پی وخرابه‌ای که وجود عمارتی را در سابق در این محل برساند دیده نمیشود . محلی را که من دیدم مسلماً یا جای قلعه‌ای قدیمی است یا جای سنگر و خندقی نظامی .



سرخه حصار

در آن‌طرف جلگهٔ دوشان تپه در سمت چپ در مقابل عمارت اندرون و راههای مازندران وخراسان زمین بالنسبه وسیعی‌است که کوه دایره‌وار همه طرف‌دور آنرا گرفته مگر طرف شمال غربی آن که باز است .

مدخل این زمین را بستر رودخانهٔ خشکی که ازشمال شرقی بجنوب غربی سرازیر میشده بسته است .

در ساحل راست این بستر چیز قابل اعتنائی دیده نمیشود جز آثار ساختمانهائی مربع شکل که ظاهراً جزء دیواری بوده است که دره‌های بین تپه هارا می بسته وخط دفاعی آبادی از جانب دشت محسوب میشده ولی بقدری این آثار باقیه ناچیز است که از ملاحظهٔ آنها چیز زیادی دستگیر انسان نمیشود .

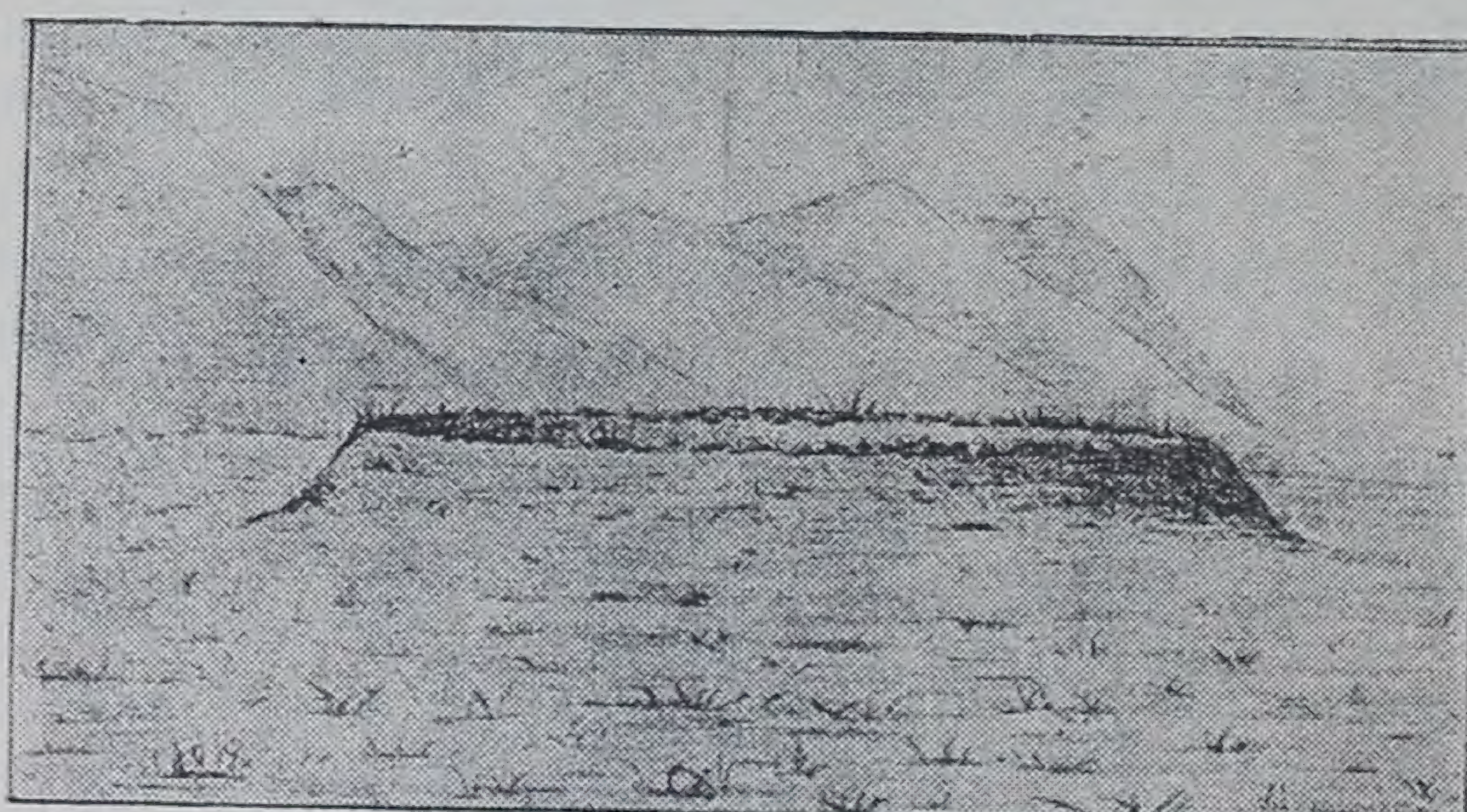
اما در ساحل چپ برخلاف سرزمینی است که متدرجاً ارتفاع آن بشکل غیر منظمی که طبیعی بنظر نمیرسد افزایش می یابد و درجنوب آن درطرف راست آثار تختگاهی است بارتفاع چند متر که حدود آنرا هنوز بخوبی میتوان تشخیص داد . پس از آنکه از بستر خشك رودخانه بگذریم و براین تختگاه بالا رویم می بینیم که زمین آنرا چندین بار زیر و رو کرده‌اند . این عمل یا کار بعضی ازکسانی است که در پی بیرون‌آوردن آثار عتیقه بوده‌اند یا کار دهاتیها که میخواسته‌اند از مصالح این بنا استفاده کنند .

ازاین تختگاه تا دامنهٔ تپه‌ها مخصوصاً درجهت شمال شرقی درهمه جا جز خرابه و سنگ پاره وآجر شکسته که همان کاوش کنندگان از زمین بیرون‌آورده‌اند چیزی دیگر

بچشم نمی آید. قدری بالاتر یعنی خارج از منطقهٔ منازل آثاریست که ظاهراً بقبرستان آبادی که خود نیز اکنون بزیر خاك رفته تعلق داشته است.

ازآثاری که در بعضی نقاط این محل مشرف برآثار دیگر دیده میشود میتوان حدس زد که آن متعلق بقصر رئیس یا بزرگ آبادی بوده. درچند نقطه ازاین محل حفاری کرده‌اند و من درآن نقاط ببعضی قطعات استخوان برخوردم ولی آن استخوانها بقدری کوچك بود که نتوانستم از مشاهدهٔ آنها باستنباط مطلبی برسم. همراه این استخوانها خرده شیشه‌های شفاف و کوزه شکسته وقطعاتی ازظروف بی لعاب یا لعابدار کبود و سبز و زرد و سفید بدست می‌آید ولی لعاب این ظروف آن تلألوئی را که در ظروف سفالین عهد قدیم می بینیم ندارد.

قطعات شیشه و کوزه و ظروف باقیماندهٔ ظروفی است که بگنجایشهای مختلف بوده‌اند ومردمی که آنهارا از زیر خاك بیرون آورده‌اند بتصور آنکه در درون آنها دفینه یاگنجینه‌ای باشد آنهارا شکسته‌اند. چون شکست ظروف مزبور تازه‌است ناچار بایستی این عمل زشت کار همین ایام نزدیك بما باشد.



تختگاه عمارت آپامه

من از دامنهٔ پر از سنك تپه ها بالا رفتم تا از قلهٔ آنها بهتر بتوانم آثار دیوار حصارها را تحت نظر بیاورم. وقتیکه بانتهای شمالی این محل رسیدم پی محکم برجی مربع شکل برخوردم که از ۲ تا ۳ متر ارتفاع داشت. بالای این برج فرو ریخته ودر آن مسدود و دورا دور آن از سنك و خاك پر شده و بهمین علت داخل شدن در آن ممکن نیست.

با این ملاحظات بنظر من تردیدی نیست که محل عمارت آپامه که گوبینو بآن اشاره کرده در اینجا بوده نه در سرخه حصار.

۱۸ اکتبر - ۱۴ ربیع‌الاول

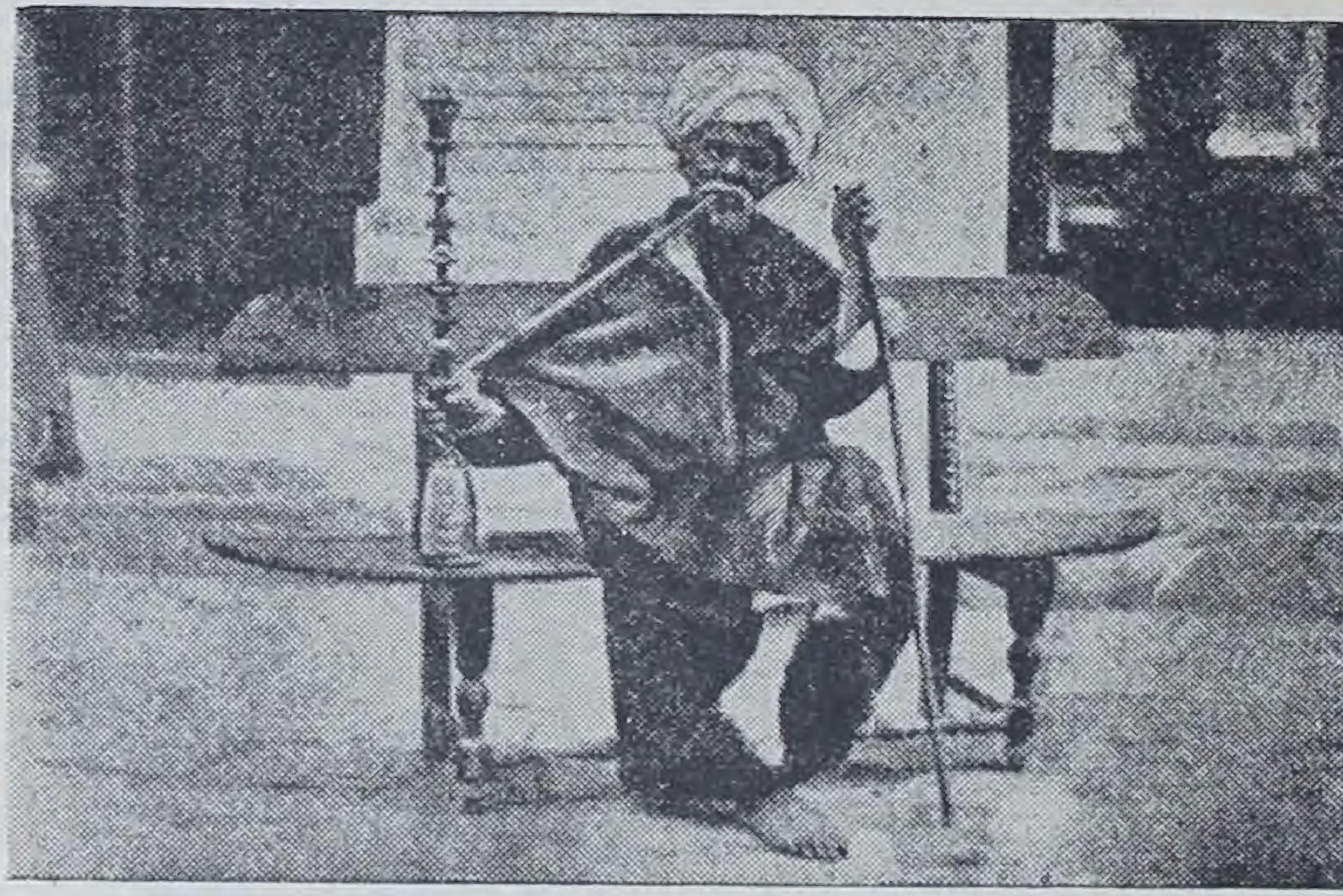
شب گذشته گرفتار طوفان سهمگینی بودیم ، در تمام مدت شب فراشها بکار محکم کردن میخ چادرها مشغول بودند و صدای تق تق ایشان شنیده میشود · با تمام این احتیاطات صبح معلوم شد که بعضی از چادرها را باد بزمین سرنگون ساخته و بعضی دیگر را برده است ماهم بی‌سر و صدا و بدون ساز و سرنا بطهران برگشتیم ·

من بمنزلی که سال گذشته اعلیحضرت در ارك بمن بخشیده‌اند رفتم و دیدم که هم منزلم چون تازه صیغه‌ای گرفته و بقصد تمتع بنقطهٔ دور دستی رفته آنجا را خالی نموده است · مردم ایران با اجرای جمیع آداب ازدواج زنی را بمدتی معین بنکاح در می‌آورند و چون این مدت بسر آمد هر دو طرف آزادانه سر خود را پیش میگیرند و دورهٔ ازدواج خاتمه می‌پذیرد ·

در باغ منزلم گل و گیاه نمو عجیبی پیدا کرده ، گلها بقامت بوته رسیده و تبریزیهائی که در موقع حرکت من بیش از دو متر طول نداشتند حالیه تا پنج متر قد کشیده‌اند ، چهار درخت بیدی را که من کاشته بودم و کلفتی آنها بیك مچ دست نمیرسید امروز بصورت درختهای حسابی در آمده‌اند · یك بوتهٔ گوجه فرنگی از سه تا چهار متر مربع زمین را گرفته و قریب صد میوه داده است ·

خدا کند که نارضامندی مردم از امتیاز دخانیات‌هم درمدت غیبت ما بهمین نسبت بالا نزده باشد · پای‌تخت بظاهر آرام است لیکن اخباری که از ولایات میرسدچندان اطمینان بخش نیست ·





فصل چهارم

امتیاز دخانیات - اغتشاشات و هیجان مردم

امتیازی برای انحصار دخانیات که براثر آن ممکن است ایران را بانقلاب بکشاند بشرکتی انگلیسی واگذار گردیده است .

این امتیاز تحت پانزده ماده تنظیم شده و تمام مواد آن بنفع امتیاز گیرندگان است ودولت ایران درمقابل مبلغی جزئی یعنی ۱۵۰۰۰ لیره درسال حق استفاده از دخانیات مملکت را بآن شرکت داده وماده اول امتیازنامه که ظاهری فریبنده دارد چنین میگوید که این مبلغ را شرکت چه نفع ببرد چه ضرر در آخر هر ششماههٔ اول از سال خواهد پرداخت .

اگرچه شرکت بموجب مادهٔ سوم متعهد است که ربع عایدی خالص خودرا بصندوق دولت ایران واگذارد وبموجب مادهٔ هفتم مقید شده که آنچه عوارض بدخانیات تعلق می گیرد تسلیم دولت کند ولی مادهٔ دوم مصرح است که ؛ «صاحبان امتیاز برای تشخیص مقدار توتون وتنباکوی محصول ایران وگرفتن اطلاعاتی دراین باب حق دارند که با صاحبان توتون وتنباکو داخل گفتگو شوند ودولت شاهنشاهی ایران باید بمامورین خود درمحل دستور دهد که وسایل تسهیل این کاررا از طریق زراعت کنندگان مواد دخانی فراهم کنند . فقط صاحبان امتیاز میتوانند که برای فروش توتون وتنباکو وسیگارت وسیگار

وتوتون انفیه جواز کتبی صادر کنند، غیر ازایشان احدی این حق را ندارد و نخواهد داشت. کسانیکه حالیه بخرده فروشی توتون‌وتنباکومشغولند میتوانند بشغل‌خود ادامه دهند بشرط آنکه کمپانی بایشان اجازه بدهد. »

برای آنکه معلوم شود که انگلیسها با ما درخارج چگونه معامله میکنند من مادهٔ چهاردهم‌این امتیاز را ذیلا نقل‌میکنم ؛

« در صورتیکه بین‌دولت ایران‌وصاحبان امتیاز اختلافی بروز کند حل‌آن درعهدهٔ حکمی که طرفین معین کنند گذاشته خواهد شد.

اگر دوطرف درباب انتخاب حکم‌نتوانند اتفاق رأی‌حاصل کنندحل‌اختلاف‌را باید بیکی‌ازسفرای امریکا یا آلمان یا اطریش مقیم‌طهران مراجعه‌کرد و رأی آن‌سفیرقاطع خواهد بود » .

این عمل یعنی کنار کردن وزیر مختار فرانسه بتوسط انگلیسها امری استثنائی نیست بلکه سیرهٔ جاریهٔ ایشان درمعاملهٔ با ما درهمه‌جا بهمین‌شکل است.

مادهٔ پانزدهم یعنی مادهٔ آخر این قرارداد چنین است .

« امتیازحاضره که دردو نسخه تنظیم شده بامضای‌اعلیحضرت پادشاه ایران‌موشح وبتوسط وزیر امور خارجه تصدیق وبین دولت ایران ومیجرتالبوت[1] مبادله شده ونسخهٔ فارسی آن معتبر است » .

این قرارنامه دورودراز مورخ‌است بتاریخ‌رجب۱۳۰۷ (مطابق ۲۱مارس۱۸۷۰) وآن‌را سفارت بریتانیای کبیر مهر و سرولف[2] امضا کرده است.

شرکت انگلیسی‌این امتیاز را با دادن رشوه‌هائی گزاف که بدوملیون لیره بالغ میشود گرفته وحق اینست که تحصیل‌آن باین‌خرج می‌ارزیده است.

یك‌اردو ازرعایای‌انگلیس و کارگران شرکت چه شرقی چه انگلیسی ازهرطرف بایران ریختند زیرا که لقمهٔ چرب و نرمی پیدا شده بود و رسیدن بآن برنج و خرج سفر می ارزید .

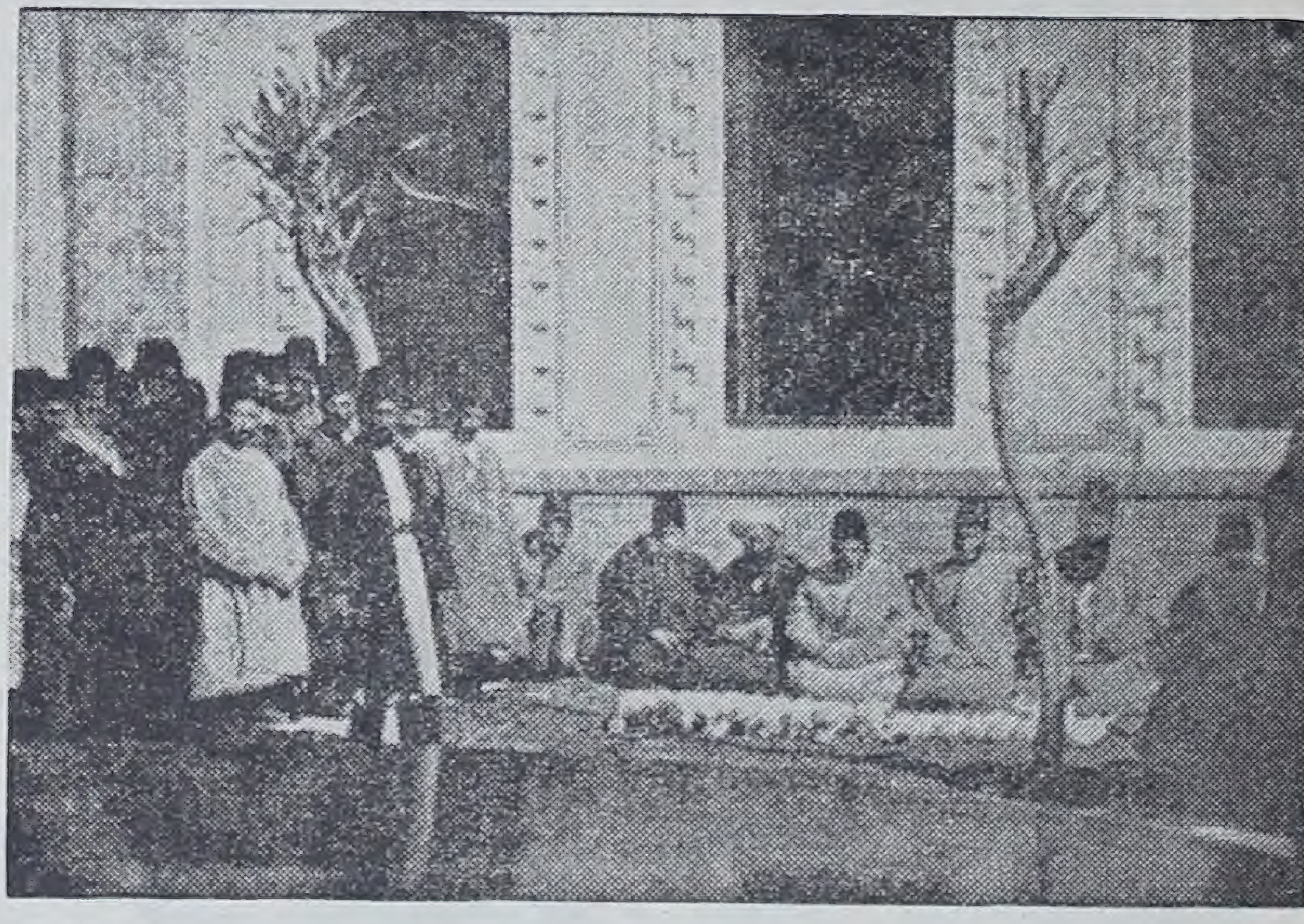
طولی نکشید که ورود اینهمه انگلیسی بایران تولید سروصدا کرد و آثار آن نمایان گردید باین معنی که‌درشهرهای بزرك فریاد و اعتراض مردم بلند شد حتی گفته میشود که دربعضی نقاط مثل یزدکار بشورش نیز کشیده . درطهران نیز حال‌طغیان‌ظاهر است ودولت دست بکار توقیف عده‌ای زده وهمین عمل اضطراب و وحشت عامه را دو چندان کرده است .

موقعیکه شاه بییلاق حرکت نمود حال بدین‌منوال بود وآثاری هم وجود نداشت که‌موجب اطمینان خاطر اوباشد. آتش خاموش نشده بود ودرزیرخاکستردرانتظارشعله کشیدن نهفته میزیست .

---

۱ - Major Talbot   ۲ - Sir H. Wolf

این مسئله مبتلی به هر ایرانی بود زیرا که کمتر کسی است در این مملکت از زن گرفته تا مرد که دخانیات استعمال نکند. در هر خانه که قدم بگذارید غلیون نیز مثل چای وقهوه بشما تعارف میشود. هیچ ایرانی متعینی نیست که در سفر غلیون‌دار خودرا با اسبی که غلیون وتنباکودان ودو منقل پر از آتش بر آن بسته‌اند همراه خود نبرد.



مأمورین برداخت

میگویند که سلسله جنبان این نهضت مخالف روحانیونند و کسی که بایشان دستور این کاررا داده رئیس روحانیون کربلاست. این امر تعجبی ندارد زیرا که کمتر فرصتی بهتر از این برای علمداری از نهضتی عمومی بدست روحانیون خواهد افتاد.

آیا انگشت دولت روسیه در این کار مداخله ندارد؟ بتصور من دولت روسیه هرگز نمیتواند در امری که موجب استیلای بدون مقدمهٔ انگلیس بر ایران باشد بیکار بنشیند. ممکن است که این دولت درمقابل استیلای انگلیس بر بعضی از نواحی جنوبی سکوت اختیار کند اما ببسط دامنهٔ سلطهٔ انگلیس بنواحی شمالی که از تبریز تا مشهد ممتد است یعنی آذربایجان و گیلان ومازندران و خراسان که مجاور سرحدات روسیه اند هرگز رضا نخواهد داد.

۱۲ اوت ۱۸۹۱ = ۱٤ محرم ۱۳۰۹

در تبریز مردم اعلانات شرکت را از دیوارها کنده وبجای آنها اعلامیه‌های انقلابی چسبانده اند. امیرنظام که با ولیعهد درباب سرکوبی شورشیان اختلاف نظر حاصل کرده چنانکه گفته میشود از پیشکاری آذربایجان استعفا داده وشاه امین‌حضوررا با دستور

هائی مخصوص مامور تبریز کرده است .

۳۰ اوت . ۲۱ محرم

مردم تبریز مستدعیات خودرا بشاه تلگراف کرده وباو خاطرنشان ساخته اند که از واگذاشتن منافع مسلمین بعیسویان که مخالف قرآن است خودداری نماید و اگر این تقاضا مورد قبول نیابد خود بااسلحه ازحقوق حقهٔ خویش دفاع خواهند کرد.

امیر نظام ظاهراً از ترس صدمه‌ای که ممکن بوده است بخاندان او وارد آید آنهارا بباسمنج که قنسول روس معمولا ایام تابستان‌را بآنجا میرود وحالیه نیز آنجاست فرستاده .



شاه ناظر پرداخت حقوق اعضاء است

۲ سپتامبر = ۲۷ محرم

از دیروز تابحال لاینقطع وزرا باتبریز مخابرات تلگرافی حضوری دارندتاآنجا که حتی بمامورین سیاسی خارجه نیز برای ارتباط با تبریز فرصتی داده نشده .

وزیر مختارما مترجم خودرا برای تحصیل خبر باینجا فرستاده بود ولی‌چون همه کارها درهیئت وزرا میگذرد و کسی هم براسرارآن اطلاعی نمی یابد هیچکس نتوانست که باو خبری بدهد .

امین‌السلطان‌وسفیر انگلیس ساعتهای متوالی باهم نجوی‌میکنند، شاه مشیرالدوله را پیش وزیر مختار روس فرستاده است اما ازاین گفتگوها و این مأموریت محرمانه کسی خبری بدست نیاورده است .

۴ سپتامبر - ۲۹ محرم

امروز معلوم شد که در تبریز ازچند روز قبل جمعیتی جلوی عمارت ولیعهد اجتماع کرده وبا تهدید و بسختی رعایت احکام قرآنی را مطالبه میکنند. چون دولت میترسد که این مردم ازقول بفعل بپردازند از سفیر روس خواسته است که دولت روسیه در کار تبریز مداخله کند.

شاه چون می بیند که روسها اصراری درلغو امتیاز دخانیات وانگلیسها سماجت در حفظ آن دارند سخت پریشان خاطر شده است. درابتدا میخواست که قشون بتبریز بفرستد و مردم شورشی را سرکوبی کند لیکن باین علت که دولت روسیه وعدهٔ میجانجیگری داده ازاین تصمیم برگشته و بکار بردن وسایل مسالمت آمیز را علی العجاله ترجیح داده است.

۵ سپتامبر - ۳۰ محرم

روسها که تا این درجه پیشرفت وبرانگلیسها تفوق حاصل کرده‌اند نمیخواهند دنبالهٔ کاررا نتیجه نگرفته رها کنند بهمین جهت اصراری درالغاء امتیاز دارند. شاه هم با اینکه انگلیسها درصورت لغو امتیاز ادعای چندین ملیون خسارت برای شرکت کرده‌اند ناچار بمقاومت درمقابل ایشان شده حتی بوزیر مختارروس اجازه داده است که بقنسول روسیه در تبریز تلگراف کند که امتیاز بمحض اینکه ترتیب کار خسارات شرکت داده شد لغو خواهد شد، بولیعهد هم تلگرافی بهمین مضمون کرده و همان باعث تسکین وتفرق مردم تبریز شده است.

۱۸ سپتامبر - ۱۳ صفر

ایام دولت ایران این اوقات درمذاکره با انگلیسها و روسها میگذرد و هر دو طرف پیشنهادهائی میدهند که چون‌هیچکدام خالی ازنظر و غرض نیست و دولت ایران بهمین علت نمیتواند آنها را بپذیرد بلااثر میماند.

شاه شاید هم بخطا امیدوار است که باگذراندن وقت باینکار سروصورتی بدهد وازهمین نظر است که بشوق تمام پیشنهادات شرکت را درباب تبدیل کارکنان انگلیسی خود درآذربایجان بکارکنان ایرانی چون اینکارچهار ماهی طول میکشد پذیرفته لیکن باید گفت که شاه بدون آنکه توجهی بروحیهٔ مردم کرده باشد این نقشه را تعقیب میکند چه مردم با اینکه درست از احوال اینجا اطلاعی ندارند اما بمقاصد شاه پی برده و فوراً بمخالفت باآن قیام نموده‌اند وچنانکه مردم تبریز زیربار قبول مهلت نرفته و بر حسب تلگرافی که ازظل‌السلطان رسیده اهالی اصفهان و شیرازهم از مزیتی که شرکت فقط برای آذربایجان قائل شده اظهار نارضامندی کرده‌اند.

شاه دربرابر توقعات روسها و مقاومت انگلیسها و طغیان عمومی که روز بروز وسعت دامنه حاصل میکند سخت گرفتار تزلزل خاطر شده است و این بیشتر باین علت

است که از قبول راه حل قطعی مسأله استنکاف دارد هم نمیخواهد که رعایای خودرا بقوهٔ قهریه سرجای خود بنشاند وهم زدن زیر قول و امضائی که درزیر این امتیاز نامهٔ تأسف آورنهاده براو ناگوار است .



کامران میرزا در حال تحریر

۱۹ سپتامبر - ۱۴ صفر

شاه با اینکه طبعاً مستبد است باز باکسانی که مطمئن باشد که باو نصایح درست میدهد مشورت میکند . امروزحاجی محمد حسن امین دارالضرب را بحضورخواست تا رأی اورا که سمت ریاست تجاررا نیز دارد درباب تأثیری که انحصاردخانیات درتجارت ایران خواهد داشت بپرسد .

حاجی محمد حسن که شخصیدرست است لابد مضار اینکار را بشاه گفته ولی البته رعایت احتیاطی را که هر ایرانی درگفتن حقیقت دارد ازدست نداده است .

۲۲ سپتامبر - ۱۷ صفر

رئیس روحانیون عتبات که همه تابع فتوای اویند نامهٔ مفصلی بشاه نوشته وباستناد آیات قرآنی براومدلل ساخته است که اعطای هرگونهٔ امتیازی باجانب برخلاف قرآن است . بنظرمن شاه باطناً زیاد اعتنائی باستنادات عالم مزبور ندارد فقط ازنفوذکلمهٔ او درمیان مردم میترسدوناچار است که از احکام اوسرپیچی نکند باتمام این احوال بقنسول

ایران دربغداد امر شده است که بکربلا برود و نظر میرزای شیرازی رابرگرداندلیکن بنظرمن نمی آید که دراین مرد متقی تغییرعقیده‌ای حاصل‌شود .

۳۰ سپتامبر = ۲۵ صفر

امین حضور که ازتبریز برگشته است امروز بحضورشاه رسید. بازهم پول انگلیسیها کار خود را کرده و روسها عقب رانده شده اند اما چون هنوز بشکست خود اقرار ندارند منتظرند که درآخرین لحظات عمل انجام نپذیرد .

علی العجاله امیرنظام ازشغل خود برکنارشده وکارعملیات انحصار دخانیات در آذربایجان متوقف مانده است .

بالاخره بعد ازاینهمه گفتگوی دورودراز و اقسام مشورتها ومدتها تردید تصمیم عملی که گرفته شد فقط اختصاص بیك ایالت دارد ، آنهم نتیجه‌ای نمیدهد جزآنکه مردم سایر ایالات را ناراضی کند وبایشان بفهماند که اگر آنها هم دست بهمین قبیل تظاهرات درکوچه ها بزنند بهمین نتیجه خواهند رسید . عقب انداختن اجرای امتیاز مسلماً حل قطعی مسأله نیست .



شاه در زیر چادر بزرك

۹ اکتبر = ۱۵ ربیع الاول

امیر نظام که چند روزیست ازتبریز آمده بحضور شاه رسید . دیدن این پیر مرد که من بیانات حکیمانه وپیشگوئیهای مجربانهٔ اوزا درتبریز فراموش نکرده‌ام آن هم باین وضع اسفناك مرا متأثر کرد .

بعد از آنکه اورا معزول کرده ومانند مقصری بپای حساب اعمال خود کشیده‌اند حالا باو اصرار میکنند که بمقام اول خود برگردد. امیر نظام بلاتأمل این تکلیف را پذیرفت وبمن میگفت که من این پیشنهادرا برای‌ابراز فداکاری نسبت باعلیحضرت و محبت بولیعهدقبول میکنم ولی چون پیرشده‌ام وسلامت‌زاجم انحراف حاصل کرده خود را باستراحت محتاج می بینم.

۳۰ اکتبر = ۲۶ ربیع‌الاول

در کلاردشت یعنی درهمانجا که شاه در دوماه قبل میخواست بشکار برود سیدی که خودرا عالمگیر نامیده مردم را بعصیان برخلاف دولت میخواند ومیگوید که این دولت دین را برباد داده و از اطاعت وقواعد شرع سرپیچی میکند. تاکنون هزارنفری دور اوجمع آمده و استحکاماتی جهت خود تهیه دیده‌اند. معلوم نیست که با اینحال قضایای بابیه تجدید نشود.

۳۱ اکتبر = ۲۷ ربیع‌الاول

نایب‌السلطنه ازبس پیش شاه اصرار کرده بود که تمام درهای ارک راکه مستقیماً بعمارت سلطنتی راه ندارد بگیرد شاه را بقبول واداشته وبدون معطلی باینکار دست زده است. درحینی که من دراطاق کار خود نشسته بودم وازهیچ جا خبرنداشتم بناها بامرمرد عالی رتبه‌ای که شاهزاده ووزیر جنگ وحاکم طهران وبیزرگترین القاب مملکتی‌یعنی امیر کبیری ملقب است بدون خبر قبلی بکندن درخانهٔ من که طرف کوچه است مشغول و بتهیهٔ گل برای گرفتن آن دست بکارشده‌اند. نوکرهای من که چنین واقعه‌ای را دیدند آمدند وبمن خبر دادند.

خیال میکنم وحشت‌ودست پاچگی مأمورین را وادار کرده است که باین شتابزدگی باینکار اقدام کنند وپیش از آنکه در فکر باز کردن راه دیگری برای خانهٔ من باشند مرا دارند صاف وساده درخانه‌ام محبوس میکنند. من فقط فرصت اینرا یافتم که‌دوکلمه بحاکم بنویسم حاکم خود بمنزل من آمد ودستور داد که بناها تا باز کردن در دیگری جهت خانهٔ من از گرفتن این در که منحصر بود خودداری نمایند،

چون شاهزاده نایب‌السلطنه چندان آشنا بوضع اداره کردن امور حکومتی نیست نمیتواند در صدور اوامر نظم را رعایت کند، تا این اواخر معاونت حکومت با وزیر نظام دائی او بود که در حقیقت همهٔ کارها را اداره میکرد ولی مرگ او که چندهفته قبل رخ داده اورا ازداشتن چنین معاون کارآمدی محروم ساخته ولی درعوض وزیر نظام میراث هنگفتی برای نایب‌السلطنه گذاشته است که‌درمقابل آن مصیبت تسلای‌خوبی‌است بخصوص که حضرت والا ازپول بدشان نمی آید.

امروز بعد ازظهرمن‌هم درسانی که ساخلوی طهران‌در دوشان‌تپه درحضور شاه‌میداد حاضر بودم واین‌سان باهیچ‌شور وشوقی همراه نبود، همه‌گرفته ومحتاط بنظر میرسیدند

وشاه‌هم که درمیان سربازان بود همچنان درغم واندوه عمومی شریك بنظر می آمد .

۲ نوامبر - ۲۹ ربیع‌الاول

شاه تصمیم گرفته است که برای سرکوبی عالمگیر و پیروان او که از شدت تعصب مرتکب فجایعی باور نکردنی شده‌اند قشون روانه دارد زیرا که اگر ازاین طغیان بزودی جلوگیری نشود باحال غلیانی که مردم دارند ممکن است ازآن زحمت کلی بوجود آید بخصوص که اخبار واصله ازجنوب زیاد خوش نیست مخصوصاً دراصفهان که انقلاباتی تازه رخ داده ویکی ازتجار معتبر اصفهان درمقابل امر ظل‌السلطان که باید توتون‌وتنباکو را بعمال شرکت تحویل داد هرچه راکه ازاین جنس خریده بوده آتش زده است .

امروز بساعدالدوله امر شد که با پانصد سوار بکلاردشت برود، علاء الدوله هم بمعاونت وآجودانی او بآن سمت روانه گردید .

۷ نوامبر - ٤ ربیع الثانی

امین‌السلطان بعادت هرساله برای زیارت‌وفاتحه خوانی برسر قبر مادرش عازم قم‌شد وقبل ازعزیمت درمزار حضرت عبدالعظیم مدت طویلی با شاه خلوت داشت .

گذشته از حوادثی‌که در جریان است صدراعظم خاطر شاه‌را از مشکلاتی که جدیداً بین‌ایران وعثمانی حادث شده مسبوق نمود .

در سرحد کرمانشاه قسمتی ازاراضی سرحدی است که این دودولت هردو برآن‌ادعا دارند وهرکدام که آنجاراتصرف کنند دیگری آنرا غصب جلوه میدهد وباعتراض میآید بتازگی عثمانیها این‌قسمت‌را بتصرف آورده‌اند ومردم ایران بقدری ازاین‌بابت‌عصبانیند که تقاضای‌محو تصرف کنندگان‌را دارند .

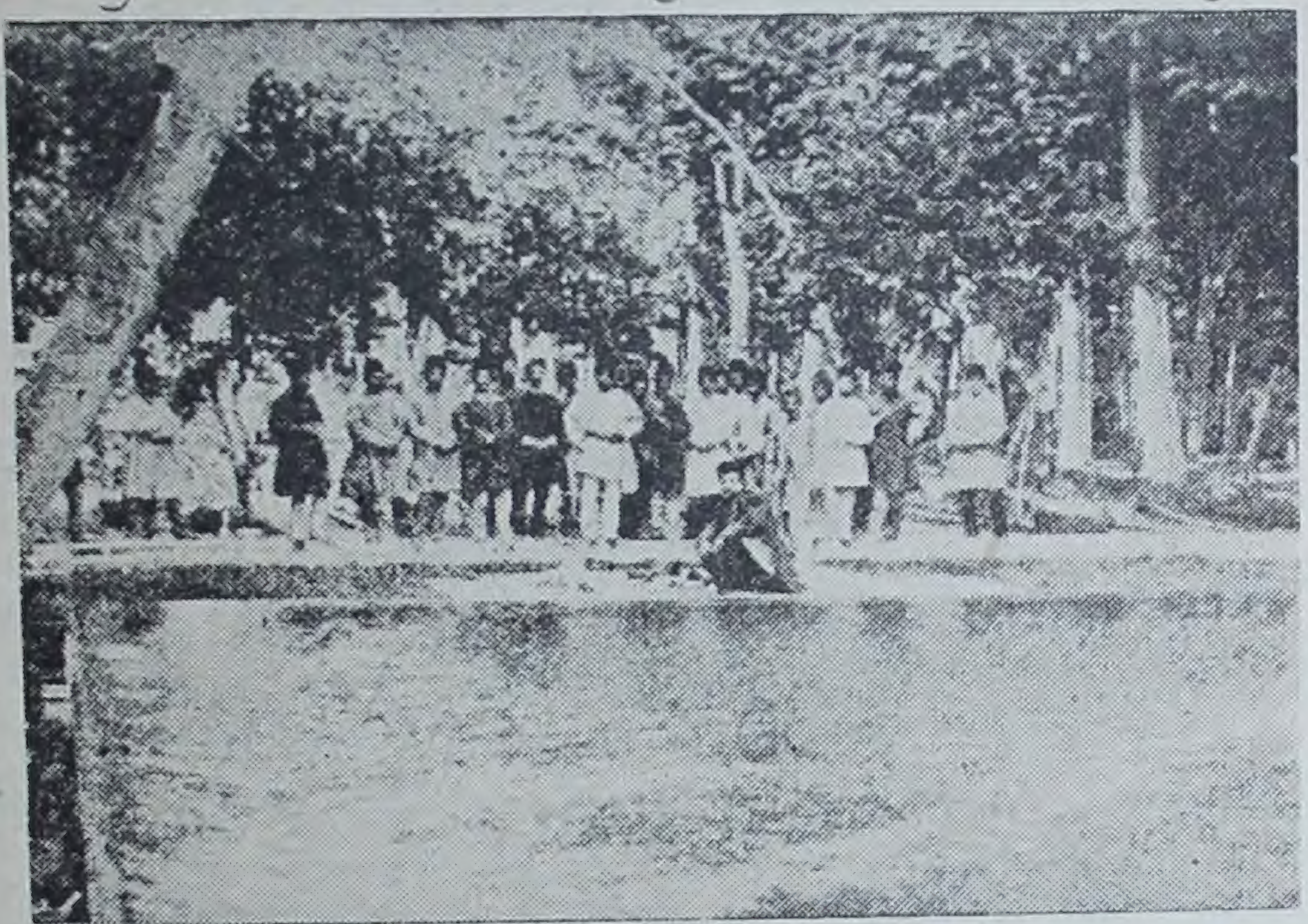
مابین ایرانیها وعثمانیها همین‌حال وجود داشته بروز کوچکترین حادثه چنان دو درطرف را برآشفته میکرده وآنرا بزرك ومهم جلوه میداده اندکه برای شروع‌بجنك علت دیگری لازم‌نبوده است اما خوشبختانه طمأنینه‌و کندی که درکار رجال سیاسی‌مشرق زمین موجود است وهمه وقت ازاین‌پیش جلوگیری میکرده ومرور زمان خاطرها را تسکین میداده واختلاف را برطرف مینموده است .

۱۲ نوامبر - ۹ ربیع الثانی

شاه برای دفع ملالت خاطر بعلی‌شاه عوض که درچهار ساعتی طهران ودرطرف‌چپ جادهٔ قزوین‌است بقصد شکارعازم شد.

ما بقول مردم ایران یا بتعبیر کتاب الف لیله سه شب در آنجا ماندیم . ظاهراً ایرانیها چون عمر را همان ساعات خوشی میدانند وشبهارا بآن مخصوص میشمارندبیان گذشت زمان‌را باین‌شکل تعبیر میکنند وتاحدی حق‌هم با ایشان است چه روز وقف‌کار و زحمت ودرك حقایقی غم‌انگیز است درصورتیکه شب براحتی واعیش ونوش وخواب و خیال میگذرد .

بهرحال من بازهم بعادت سابق ایام را بروز میشمارم ومیگویم که درعلی شاه‌عوض سه‌روزما باکمال‌خوشی بشکار گذشت.



شاه در حال رفع گرسنگی

شاه هم بنظر من این ایام را بدنگذرانده وبا اینکه چیزمهمی شکار نکرده بازبرسر کیف وشوق است وبهمین‌حال بسیار دردنبال آهوبره باین‌طرف وآن‌طرف گردید ولی چون این‌نوع مرغ دراین ایام بنواحی جنوبی مهاجرت کرده‌اندچیزی بدست نیاورد اما من بی‌سروصدا تنها باسگم ازشاه دورشدم وبطرف گودالها وکنار نهرها رفتم‌بصدای تیر تفنك من اعلیحضرت پیش آمد ومن‌مرغابیهائی راکه زده‌بودم تقدیم کردم. شاه‌اظهار امتنان کرد وبعد ازآنکه خوب آنهارا ورانداز نمود بیکی ازپیشخدمتان داد وگفت‌ببر بده‌باقادائی وبگوآنهارا برای‌نهار من بپزد.

علی‌شاه عوض ازبرکت آب فراوان که بکارآبیاری میرود دهکده‌ای آباد و دارای مزارع‌پرحاصل است ویکی‌ازمهمترین محصول این‌نواحی انگور است که بپایتخت‌میبرند این‌انگورهارا ازرزهائی بدست‌می‌آورند که‌سرشاخه‌های آنهارا هربهار برای‌آنکه‌حاصل بدهد می چینند.

روز ۱۲ ربیع‌الثانی بطهران برگشتیم، راهها بعلت باران وطوفان شدید شب گذشته خراب وگل بود.

۱۶ نوامبر - ۱۳ ربیع‌الثانی

امروز شاه از مشاهدهٔ قراضه‌های طلا که روی‌فرش ریخته بود ملتفت شد که چندقطعه

ازجواهرات تخت‌طاوس را کنده‌اند.من هیچوقت وی‌را باین‌خشم ندیده بودم. حال‌خودداری ازاو رفته بود، بسرعت چندقدم برمیداشت و بلندبلند ناسزا میگفت، بعدناگهان می‌ایستاد وچشمان خودرا که کاملا گشوده بود باحال غضب وتهدید بنقطه‌ای میدوخت. با این‌وضع مسلم است که اگر مقصر بدست‌افتد مورد بخشایش ملوکانه قرار نخواهدگرفت.

ساعت یك اعلیحضرت باید سفیر جدید انگلیس سرلاسل(۱) را که پریروز بجای‌سر درومندولف (۲) آمده‌است بحضور بپذیرد.

دولت‌انگلیس بلاشبهه فهمیده است که‌بنفوذ او که بدست صدراعظم ایران توسعهٔ کامل یافته بود لطمه‌ای وارد شده بهمین جهت نخواسته‌است درمبارزه‌ای که‌حریف براوتفوق حاصل کرده سفیرسابق خودرا تا آخرین نفس بمغلوبیت سوق‌دهد بخصوص که دولت روسیه‌هم بجای شاهزاده دالگوروکی (۱) که سرتیپ ونظامی بوده اشخاصی‌رافرستاده است که درسیاست واردند . ازهمین لحاظ دولت انگلیس مرد تازه نفسی‌را بمأموریت روانه داشته که نسبت بامور مربوط بدخانیات و بانك ومعادن وطرق بیگانه است واگر هم درباب این‌مسائل شکستی بخورد زیاد برای‌او گران تمام نمیشود وشایدهم بتواند بر مشکلات فایق آید .



شاه وعده‌ای از پیشخدمتها در ییلاق

۱۹ نوامبر - ۱۶ ربیع‌الثانی

صاحب منصب جوانی که ازطرف ساعدالدوله آمده بود خبرآورد که عالمگیر پیغمبر مدعی بعد ازآنکه قریب بدویست نفر از پیروان او کشته شدند دستگیر شده . شاه این

Prince Dolgorouki-۱ Sir Drumond Wolf-۲ Sir Lascelles-۱

صاحب‌منصب را بمژدهٔ این‌خبر خوش بدرجهٔ سرهنگی مفتخر ساخت .

۲۰ نوامبر - ۱۷ ربیع‌الثانی

دزد جواهرات تخت طاوس که یکی ازجاروکشان عمارات سلطنتی وتازه داخل‌خدمت شده‌بود بدست آمد وپس ازعذاب وشکنجه‌اقرار کرد که‌آنهارا در گلستان درپای‌درختی پنهان کرده . جواهرات را همانجا یافتندودزد با اینکه جوانی‌پانزده ساله بود محکوم بقتل شد وپس ازآنکه‌اورا کشتند جسدش را نزدیك یاقاپوق بدروازهٔ خانی‌آبادآویختند میرغضبان چنانکه مرسوم است دورشهر افتاده وازهر دکانی یك‌عباسی میگیرند. شاه‌هم بهر کدام ده تومان داده است .

۲۵ نوامبر - ۲۲ ربیع‌الثانی

سید عالمگیر را که در کلاردشت دستگیر شده امروز با موزیك نظامی بطهران وارد کردند مثل اینست که نسبت باین شخص که تنزل فرموده وخودرا صاف وساده عالمگیر خوانده تشریفات و احتراماتی اجرا میکنند .

بااینکه ادعا داشت که صاحب نفس ومؤثر درروحیه مردم است بیش‌ازدویست‌سیصد نفر را نتوانسته بود مسخر خود سازد . خروج او از کلاردشت وقتی صورت گرفت که او را دست بسته بزندان میبردند ویقین است که اگرمعجزی رخ ندهد دورهٔ پیغمبری‌اودر همین زندان بسرخواهد رسید وشاید عمراو نیز درهمین‌جابنهایت بیاید .

سید را بحضور شاه بردند واو که لاغر وبلند قامت است سرافکنده پیش شاه‌آمد و ابداً اثری که حاکی از پیغمبری ونزول وحی باو باشد درقیافه‌اش‌دیده نمیشد .

جوابهائی که میداد درابتدا مختصر بود وآنهارا بالحنی گرفته ادامیکر ولی اندکی بعد که ترسش ریخت‌لحن خودرا عوض‌نمود وبدفاع ازخود پرداخت وبیچاره درصددنجات جان خود برآمد اما بدبختانه بیاناتی که دراین‌باب میکرد چندان مردانه نبود باین‌معنی که همهٔ تقصیرات را بگردن پیروان خود می‌انداخت وخودرا بیگناه جلوه میداد .

ساعدالدوله‌درنتیجهٔ این‌خدمت رتبهٔ امیر تومانی یافت وبامرشاه بناشد پولی‌میان‌فقرای شهر توزیع کنند اما این‌مسئله فقط امربود وبااینکه تمام روز را یکعده زن درمیدان توپخانه بانتظار رسیدن این‌مائدهٔ سلطانی ایستادند بکسی چیزی عایدنشد .

۳ دسامبر - غرهٔ جمادی‌الاولی

شاه یابرای اینکه ترك عادت‌نکند یابقصد انصراف خیال ازجانب امر دخانیات عازم دوشان‌تپه شد اما چه فایده که بقول شاعر : «نگرانی بترك اسب‌او نشسته وبا او چهار نعل میتاخت ».

معمول این بود که هروقت شاه ازپای‌تخت خارج میشد صدراعظم نیز ملتزم‌رکاب بود اما این‌بار برخلاف عادت صدراعظم درطهران ماند وشاه تنها بدوشان‌تپه‌آمد.

فتوائی ازعتبات رسیده و بمردم امرشده است که برای برچیدن بساط کمپانی ازاستعمال دخانیات خودداری کنند . این فتوی باانضباط تمام رعایت شده ، تمام توتون فروشان دکانهای خودرا بسته وتمام غلیونهارا برچیده اند و احدی نه درشهر نه درمیان نوکران شاه نه دراندرون اولب باستعمال دخانیات نمیزنند .

مردم ایران هروقت فتوائی ازطرف ملائی متنفذ یا مجتهدی معتبر برسد باانضباط تمام اطاعت آنرا گردن می نهند .

امروز اختیار بکلی درقبضهٔ آخوندهاست . بااینکه حاجی محمدحسن را باسم تحریك مردم توقیف وبقزوین تبعید کرده اند فایده‌ای نبخشیده وهمه میدانند که کار از کجا آب میخورد وتا علت اساسی را ازمیان نبرند نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد .

این پیش آمدها اساس امتیاز دخانیات را متزلزل ساخته تاآنجا که حتی مدافعین آن هم دیگر حرارتی دراین راه بخرج نمیدهند. مدیر شرکت را دیدم که ناامید بود وسفیرانگلیس هم میگفت که با این روشی که ایرانیها اختیار کرده‌اند وامتناع ایشان از قبول شرایط امتیاز که لابد ازجائی دیگر سرچشمه گرفته اصرار در باب کار کمپانی دیگر مفید فایده نخواهد بود .

۲۰ دسامبر = ۸ جمادی الاولی

باتمام این اوضاع واحوال با وجوداینکه درطهران طوفان حوادث درحال سرکشیدن بود وبا اینکه وزیرمختار روس بشاه کاغذی نوشته ومراجعت اورا برای حفظ جان اروپائیان لازم وعاقبت را وخیم شمرده بود بازشاه ازدوشان تپه بجاجرود حرکت کرد وبوزیرمختار پیغام داد که مسئله چندان مهم نیست وصدراعظم میتواند از بروزهرحادثه‌ای جلوگیری کند.

۱۵ دسامبر = ۱۳ جمادی اولی

با اینکه بمردم تبریز قول داده شده بود که عملیات شرکت انحصار دخانیات در آذربایجان شروع نخواهدشد باز ایشان قانع نشدند وباردیگر سربشورش برداشتند و چنین مینمود که دستوری بعامهٔ مردم برای اینکار رسیده و طغیان جنبهٔ عمومی پیدا کرده است .

۱۷ دسامبر = ۱۵ جمادی اولی

درحالیکه درچند صدمتری اردو بشکار مشغول بودم درجلوی درهٔ تنك وپیچ درپیچی بچند طبقه سنك گچ برخوردم که از زمین بیرون آمده و وسعت و بزرگی آنها قابل دقت بود .

همینکه ازاین نقطه رد شدم سگم را دیدم که از دره بالا رفت وبدور بلندی که من در پشت آن واقع شده‌ام چرخید سپس دم خودرا میان دوپای خود برد وبسرعت برگشت من یقین کردم که حیوان بچیز نابابی برخورده وبرای این برگشته است که مرا ازآن

مطلع سازد. بعجله از کوهی که درطرف چپ بود بالارفتم واطراف نقطه‌ای‌را که سك از آنجا برگشته بود ودرطرف دیگر قرارداشت بدقت تحت‌توجه آوردم . دراین موقع‌سه شکارچی‌را دیدم که بشتاب‌از بلندیها پائین‌می‌آیند وبانشان‌دادن طرف‌راست فریادمیزنند بلنك، بلنك . این سه‌نفر یکی دندانساز شاه دیگری نایب آبدارخانه وسومی یکی از پیشخدمتان بود که‌باهم بشکاررفته بودند ومثل من انتظار چنین منظرهٔ مخوفی‌را آن‌هم درنزدیکی اردو نداشتند .



شاه درکنار جاجرود

با ترس ولرز میگفتند که پلنك ازنزدیکی ایشان گذشت وپس از آنکه بقلهٔ کوه رسید مدتی‌نیز بآنها نگاه‌کرد سپس بدامنهٔ دیگر کوه رفت . یقین کردیم که این حیوان درنده ابتدا درنیستان واقع درسی‌متری معادن گچ‌خوابیده بوده وبصدای شکستن‌قطعات گچی که من بزحمت آنهارا میکندم بوحشت وفرارافتاده وسك من که اورا درحال‌خواب یا درحین فراردیده بود دچاروحشت شده پیش‌من‌آمده بود.

بهرحال من خدارا شکر کردم که بمعدن گچ‌سر گرم شده بودم چه معلوم است که‌اگر من این اشتغال را پیدا نکرده و شکار را قطع ننموده بودم بچه عاقبت و سرنوشتی گرفتار می آمدم .

۸دسامبر - ۱۵جمادی‌الاولی

کار تجری ملاها کم کم بتظاهرات سیاسی کشیده . دریکی از جلساتی که صدراعظم درطهران برای گفتگو درباب غرامت کمپانی تشکیل داده بود یکی ازملاها بدون پروا

بامین‌السلطان گفت که این غرامت‌را باید اشخاصی که ازآن شرکت رشوه گرفته اند از عهده برآیند واسم چند نفرراهم برد.

درقزوین یکی ازملاها شخصی‌را دیده بود که غلیون میکشد، چون‌وی امر ملا را در نکشیدن غلیون اطاعت نکرده بودملاغلیون اوراشکست واو بحاکم شکایت برد، حاکم ملا را خواست ولی‌ملا مردم‌را شوراندوحاکم‌ازترس بطهران گریخت واگر اوحاجی محمد حسن‌را باخود درکالسکه ننشانده بود بیم‌آن میرفت که مردم بکشندش.



معین الملک بین امین الدوله و پسرش

۲۱ دسامبر - ۱۹ جمادی‌الاولی

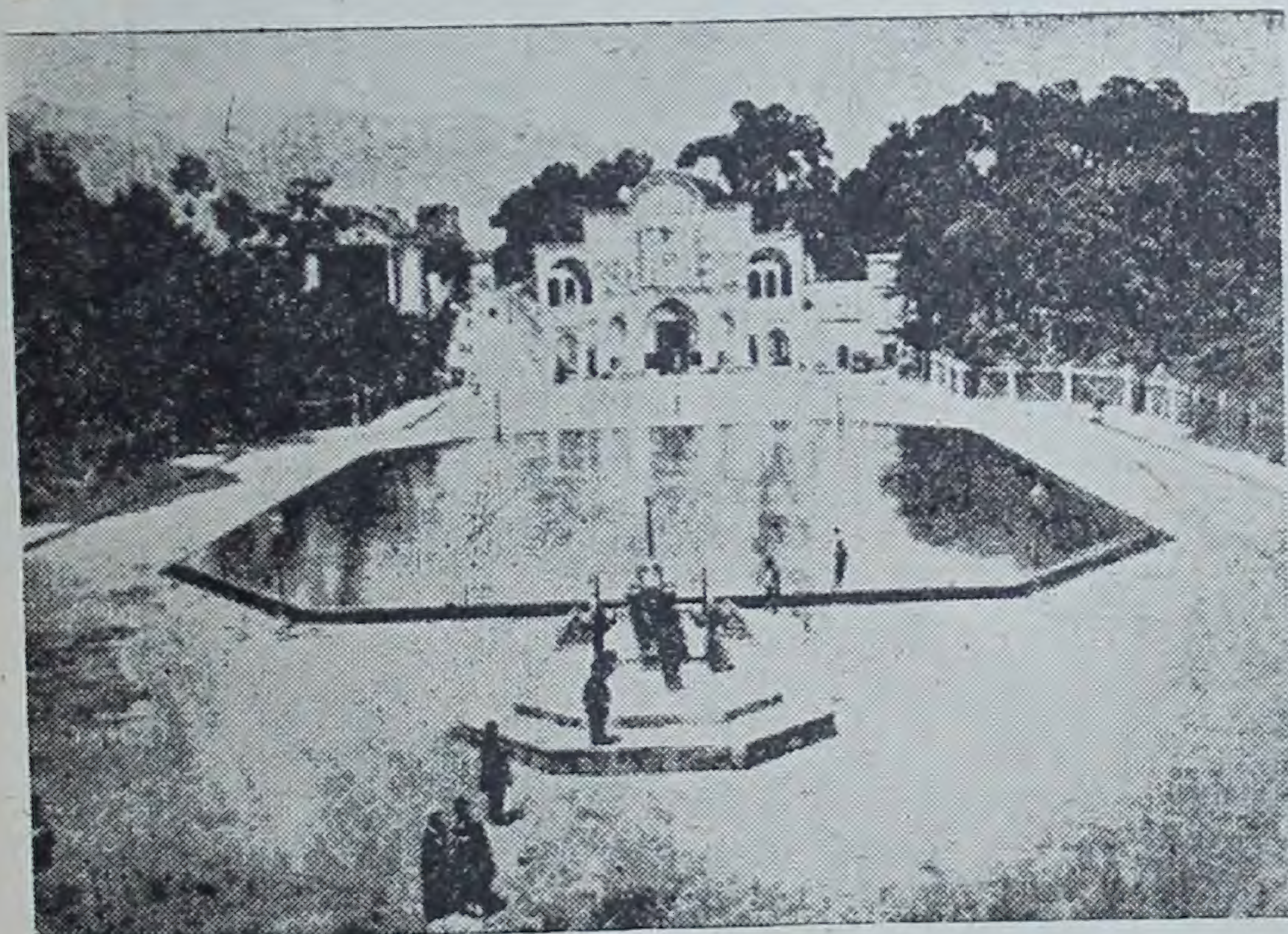
اعلیحضرت بالاخره مصمم شدکه‌بطهران برگردد. مرا ازسفارت روس خواستند و بمن گفتند که امتیاز انحصار دخانیات ازمیان رفت فقط انتظار آنرا دارند که صاحبان

سهام درلندن جلسه‌ای بکنندومیزان غرامتی را که بایشان واردآمده مشخص سازند. از طرفی دیگر ازحاج میرزا حسن شیرازی استدعا شده است که حکم تحریم دخانیات‌را لغو نماید . اگر میخواهند که ازمصائب بزرگتری جلوگیری بعمل‌آید باید هرچه زودتر در ختم این‌غائله بکوشند .

محسن خان معین‌الملک‌سفیرسابق ایران درعثمانی درایام‌غیبت‌ما ازطهران‌ازاستانبول وارد شده ومیگویند که برای ترتیب‌عروسی دخترش باپسر امین‌الدوله آمده ولی گویا آمدن او غیرازاین علتی دیگرهم داشته باشد .

۲۶دسامبر- ۲٤ جمادی الاولی

شب گذشته بدیوارها اعلامیه‌هائی چسبانده وتهدید کرده‌بودند که‌اگر تا٤۸ساعت دیگر امتیاز دخانیات لغونشود جان‌خارجیان درخطر خواهدافتاد .



میدان شاه و خیابان نایب السلطنه

اینکه چرا تابحال این امتیاز ملغی نشده درست معلوم نیست ، آیا شاه بعلت پیری نمیتواند مثل یکنفر مرد پخته تصمیم بگیرد ؟

میگویند مانع این کار صدراعظم است که بپشت‌گرمی انگلیسها می نازد اما او با وجود اعتمادی که بانگلیسها دارد آیا تا این‌درجه دیدهٔ بصیرتش کورشده که خطر را نبیند ونفهمد که در این اصرار مقام‌خود و پادشاه متبوعش هردو را بباد می‌دهد ؟

معلوم نیست که اگر زمام‌قدرت همچنان بدست ملاها بماند بکجا سوق‌داده خواهیم شد ؟ اگر ایشان ازقول بعمل بپردازند بیم هرگونه خطر میرود .

وزیر مختار فرانسه پیش‌من آمد ودرباب تمام این‌حوادث گفتگو کردیم، باو گفتم چرا نمایندگان خارجی که‌مداخلهٔ ایشان درحفظ جان اتباع خود مسلماً مؤثر واقع‌خواهد شدتا این‌حد بیکار نشسته‌ودرچنین موقع خطرناکی اقدامی مشترك نمیکنند؟ حال‌اضطرابی که درمن بود او را برآن داشت که دراین خصوص اقدامی کند. بمن گفت که امشب من با چندنفر از نمایندگان‌خارجی که مهمان منند همین مطلب را درمیان خواهم گذاشت.

چنین شیوع داشت که‌صاحبان سهام‌درلندن اجتماع کرده و ۱۲٫۵۰۰٫۰۰۰ فرانك مطالبه غرامت میکنند. عده‌ای هم از راه اغراق این مبلغ را ۱۲٫۵۰۰٫۰۰۰ تومان می گفتند.

بیچاره دولت ایران! معلوم نیست که اگر شاه‌درخزانهٔ خود را بازنکنداز کجااین مبلغ را تأدیه خواهد کرد؟

ازطرفی دیگر دراین اواخر درظرف چندروز قیمت زغال یکمرتبه دوبرابر شده وعقیدهٔ مردم اینست که بانك انگلیس برای‌گران فروختن زغالها را انبار نموده.

اگراین شایعه ازناحیهٔ دشمنان بانك منتشر نشده وبانك شاهنشاهی واقعاً باین‌کار دست زده باشد باید یقین‌کرد که‌آن مؤسسه هم دچار سرنوشت کمپانی دخانیات خواهد شد وبادامهٔ استفاده‌هائی ازاین نوع توفیق نخواهد یافت‌ویقین است که انگلیسها هم‌نمی خواهند که بمشکلات تازهٔ دیگری گرفتار گردند.

۲۸ دسامبر = ۲۶ جمادی‌الاولی

بنابتقاضای نمایندگان سیاسی یکعده قراول درچند نقطه ازمحلهٔ اروپائی‌نشین طهران گذاشته شد وشاه دستخطی صادر کرد که‌نظر بعنایتی‌که باحوال رعایای خود دارد امتیاز دخانیات را بکلی ملغی ساخته است.

این عمل احتیاط کارانه لااقل مفید این‌فایده شد که مردم دست ازاجرای تهدیداتی که در اعلامیه‌های خود نوشته بودند بردارندااما نباید چنین پنداشت که ملاها حالا که‌در قدم اول فاتح شده‌وپی بقدرت خود برده‌اند برسرجای خود بنشینند وبهمین نتیجهٔ کوچك قانع شوند.

عقیدهٔ هریك ازایشان اینست که شورش وقتی برطرف خواهد شد که فرمانی‌رسمی ودرست دراین باب صادر شود که هرگونه شك وابهام را زایل نماید و الا بوعده های خشك وخالی نمیتوان چندان‌اعتماد داشت.

ازاین مراتب گذشته هنوز ازعتبات فتوائی درشکستن تحریم دخانیات نرسیده وتا این فتوی نرسد اوضاع بهمان حال سابق باقی خواهد بود.

۳۱ دسامبر = ۲۹ جمادی‌الاولی

امروز روز آخر سال ۱۸۹۱ میلادی‌است، دیشب برف باریده وامروزصبح‌ساعت هفت میزان‌الحراره دراطاق هشت‌درجه بالای صفر را نشان میدهد در صورتیکه بیرون شش‌درجه زیرصفر است.

خدا کند که سرما حرارت را ازکلهٔ کسانی که تا این‌حد بغلیان آمده اند زایل کند

تا بصراط عقل برگردند ودرسال ۱۸۹۲ اختیاردخانیات باز دردست خود مردم قرار گیرد وغلیونها دوباره براه بیفتد و دولت وروحانیان باهم آشتی کنند ومن‌هم بادل‌خوش بطرف فرانسهٔ عزیز برگردم .

اول ژانویه ۱۸۹۲ - ۳۰ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹

همهٔ امیدها بعتبات است وهمه خلاص ازاین مخمصه را از آن جانب منتظرند .

بعد از مدتی انتظار بالاخره تلگرافی از آنجا رسید باین مضمون که شاه رادرلغو این امتیاز تبریك گفته وازاو خواستار شده است که سایر امتیازاتی راهم که دردست خارجیان است ملغی‌سازد ولی درآن ازرفع تحریم دخانیات که تااین‌اندازه باعث بهم خوردن عادات مردم شده بود ابداً صحبتی نیست .

این تلگراف شاه را بیش ازپیش ناراضی ومشاورین اورا خشمناك ساخت زیرا که روحانیون ایندفعه تمام امتیازاتی را که خارجیان دردست داشتندحرام شمرده وقدم را از حد امتیاز دخانیات جلوتر گذاشته بودند اما بعید مینمود که دراین اقدام بنتیجه‌ای برسند زیرا که تسلیم شدن ناصرالدین شاه دریك‌مورد بخصوص علامت آن نیست‌که اودرتمام موارد سرتسلیم پیش‌آورد .

۳ ژانویه - ۲ جمادی الثانیه

مردم هنوز دست بکشیدن غلیون نبرده اند ، اخباری‌هم که ازلندن میرسد چندان اطمینان‌بخش نیست، اسهام‌بانك شاهنشاهی بنصف‌قیمت رسیده و چون تسطیح جاده‌های جنوب و استخراج معادن ومعاملات تریاك همه ضمیمهٔ امتیاز بانك بوده کلیهٔ این‌اموردچار وقفه شده است وبیم ضرر برای همه بخصوص‌برای بانك میرود.

اگر این‌حال دوام کند خسارات جبران ناپذیری متوجه همه‌چیز خواهدشد. البته روحانیون‌ازاین جهات‌وحشتی ندارند وامورفوق‌بایشان مربوط نیست‌بهمین‌جهت‌باستظهار نفوذی که ایشان‌را درمیان طبقهٔ عوام‌متعصب‌مسلم است روزبروز برتجری خودمی‌افزایند وبحد وسدی برای تحریك قائل نیستند درصورتیکه حال دولت چنین نیست واگر این مبارزه بهمین صورتی که شروع شده دوام یابد بیم هرخطری برای‌آن میرود .

۴ ژانویه - ۳ جمادی‌الثانیه

امروز صبح موقعیکه میخواستم بسرخدمت بروم قراولی دم‌در اندرون کاغذی‌ازطرف اعتمادالحرم خواجه‌باشی بدستم داد، دیدم که او ازمن خواسته است که ساعت یك بمنزل او بروم .

معمولاً ظهر بعد ازآنکه نهارشاه تمام شد من‌آزاد میشوم ولی گاهی هم ممکنست که پیش‌آمدی موجب گرفتاری من‌شود . احتیاطاً پیش از آنکه بیرون بروم نهار خود را خوردم ودیرتر از مواقع عادی‌عازم عمارت سلطنتی شدم تا اگر اتفاقی پیش آمد بتوانم آزاد باشم .

درحدود ساعت ده بمحض اینکه بخیابان جبه‌خانه رسیدم مردم را درحال طغیانی غیر عادی دیدم ومشاهده کردم که جمعیتی دم بازار جمع آمده‌اند، قدری‌دورتر درارك را که

معمولاً دراین ساعت باز است نیم‌باز یافتم ، سربازها پشت‌آن قراول میدادند ودونفر از ایشان‌هم ازبالای در مواظب حرکت مردمند .

این قراولان که هرروزمرا میدیدند و میشناختندچون میدانستند که من‌بسرخدمت میروم با اینکه بکسی اجازهٔ عبور نمیدادند مزاحم من نشدند .

وقتیکه وارد گلستان شدم همهٔ وزرا را حاضر دیدم ، شاه بدون آنکه سخنی بگوید غمناك قدم میزد ، گاهی پا برزمین میکوفت‌وگاهی عصا بدرختان مینواخت ومعلوم‌بود که حالتی آشفته دارد . خواستم ببینم چه‌خبر است ، بمن گفتند که شاه که کاسهٔ‌صبرش لبریز شده میرزا عیسی نایب‌الحکومهٔ تازهٔ طهران را پیش میرزا حسن آشتیانی‌فرستاده



میرزا حسن آشتیانی

و باو تکلیف کرده است که یا باستعمال دخانیات فتوی دهد وغلیون بکشد یا اینکه از ایران خارج شود، میرزا حسن در جواب گفته است که جلای وطن‌را براستعمال‌دخانیات ترجیح مینهد و حاضر بحرکت شده .

این خبر بسرعت درشهرانتشار یافته ومردم بهمین جهت اجتماع کرده وعلت آشفتگی شاه نیز همین است. ظهر نزدیك وشاه عازم رفتن بسر سفره است، گلستان بتدریج خلوت شدو کسانی که خدمتی نداشتند رفتند واز وزراهم فقط امین السلطان ماند • بعد از آنکه صرف غذا باتمام رسید چون من لازم بود باندرون بروم و نمیدانستم که چه مدت آنجا خواهم ماند عازم منزل شدم تابالاپوش خود را بردارم زیرا که هوا گرفته بود وبیم باران میرفت •

دیدم در ارگ بسته وقراولان اسلحه بدست ازجمعیت که باتهدیدوغوغا درحال هجومند ممانعت میکنند . برگشتم تا ازدرخیابان نایب السلطنه باندرون بروم . جلوی تخت خانه ابوالحسن خان را دیدم که پریشان خاطر بود بمن گفت از گلستان بیرون نروید که برای شماخطر دارد. من بگلستان برگشتم و دراین وقت زنگ ساعت شمس العماره ساعت یك را زد سروصدای مردم کم کم بیشتر شد وباوج شدت رسید. پیشوای این جماعت سید متعصب بی سروپائی بود که این عده را ازدم بازار سبزه میدان و نزدیك خانهٔ من برداشته وبمیدان شاه (میدان توپخانه) آورده و چون بعلت ممانعت نظامیان نتوانسته بود از راه خیابان نایب السلطنه بارگ راه یابداز طریق خیابانهای جبه خانه وناصریه و کوچهٔ در اندرون خودرا باجماعت بطرف دیگر خیابان نایب السلطنه رسانده .

تا این ساعت صدائی که بگوش میرسید فقط غوغای مردم شورشی بود اما در اینجا جلوی قراولانی که راه ایشان را سد کرده بودند مردم دست بسنك بردندودروپنجره های عمارت نایب السلطنه را شکستند وقصدشان این بودکه بزور ازاین راه خود را بعمارت شاه برسانند چه این کار ازراه دیگر بعلت جلوگیری قراولان ممکن نمیشد•

دراین موقع فرماندهٔ این نظامیان یعنی معین نظام ازترس اینکه مباداشورشیان باندرون نایب السلطنه که سخت مورد تهدیدبود راه یابند صلاح را دراین دید که درمقابل مردم ازخود جنبشی نشان دهد بهمین جهت بعد ازاتمام حجت بایشان ودرجواب ناسزاشنیدن و سنك خوردن بقراولان امر بشلیك داد . عده‌ای ازمردم کشته شدند ازآنجمله سیدی که جماعت را تحریك میکرد بخاك افتاد ، مردم با اینکه بازمقاومت می کردندچون باردیگر برایشان شلیك شد در حدود ساعت سه ونیم بعد از ظهر گریختند وجمعیت پراکنده شد .

دراین هنگامه شاه بعد ازصرف نهار بباغ گلستان آمده وبعدازلحظه‌ای صحبت باامین السلطان با پیشخدمتان مخصوص از راه نارنجستان باطاق بریلیان که نزدیکترین اطاقها بدراندرون است رفته بود. امین السلطان وقتیکه ازشاه جدا شد بحال تفکر بود، باچند تن از نزدیکان بطاقنمائی که مقابل گلستانست رفت و کنار دیوار پشت بآبدار خانه نشست. امامن چون بیرون نمیتوانستم بروم و



معین نظام

جای دیگر هم نداشتم بانتظارحوادث تنها بقدم زدن درباغ مشغول شدم .

تاموقعیکه مردم دردور ارك فریاد میکشیدند اتفاق خاصی نیفتاد ولی همینکه بعمارت نایب‌السلطنه رسیدند وخواستند دراندرون او را بشکنند وازآنجا باندرون سلطنتی راه یابند وصدای شکستن شیشه‌ها برخاست شش هفت نفر از پیشخدمتان را بریاست میرزا محمدخان پدر ملیجك دیدم که غرقه دراسلحه بحفظ اطاق الماس میروند.

اسلحهٔ ایشان اسلحه شکاری است، تفنگی بردوش دارند وقطارهائی ازفشنك بر کمر. البته نیت این جماعت ممدوح است ولی اگر موقع مناسب ودل و دماغی باقی بود انسان ازدیدن آنها ازخنده میمیرد معلوم نبود که اگر شورشیان بعمارت حمله می کردند ازاین شش هفت نفر چه‌کاری ساخته میشد! هنوز دست بتفنك نبرده کثرت جمعیت یا آنها را زیر دست‌وپا میبرد یا اینکه مجبور بفرار میشدند.

صدای تفنگی که شنیده میشد چندان‌خوش‌آیند نبود وشاه نیز ازآن درتعجب‌افتاد و همین کیفیت میفهماند که دستورآن ازجانب شاه نبوده .

ازجانب صدراعظم هیچگونه صدائی شنیده نمی‌شد ، او و نزدیکانش ازجای خود تکان نمیخوردند و هیچ نمیگفتند وهمه گوش را متوجه سر وصدای کوچه کرده بودند .
امین‌السلطان مقداری کاغذ دردست داشت ،گاه گاهی آنهارا بلااراده ورق میزد و گاهی هم درهم میفشرد .

موقعیکه قدم زنان بحوض بزرگ رسیدم دیدم نایب‌السلطنه از جلوی موزه میگذرد و بحضورشاه میرود . من بعجله پیش آمدم ووقتیکه بدر نارنجستان عبورم افتاد دیدم شاه بافرزند خود ازآنجا بیرون می‌آید .

نایب‌السلطنه خاطرشاه را مطمئن ساخته وباو اطلاع داده است که‌آرامش برقرار گردیده و خیابانهای اطراف ارك دست نظامیان است . دراین غوغا هفت نفر کشته شده وزخمیان برای آنکه شناخته نشوند بعجلهٔ تمام گریخته ومخفی گشته‌اند .

ساعت قریب‌پنج بود که‌من ازبیراهه خود را بمنزل رساندم ، راه معمولی‌را یکعده توپچی بایك توپ بسته بودند .

امروزروزی غم‌انگیز بود زیرا که اگرچه توپ پیش سلاطین‌آخرین وسیلهٔ اثبات حق بشمارمیرود ولی باید گفت که این وسیله بسیار وسیلهٔ بدی‌است و کسی که غیرازآن وسیلهٔ دیگری نداشته باشد باآتش بازی میکند .

راست است که شلیك تفنك شورش‌را خوابانده ولیکن‌آن دوقوه‌ای که بایکدیگر نزاع میکرده‌اند همچنان بحال خصومت باقی هستند ، شاه اگرچه غالب‌آمده ولیکن از حیثیتش کاسته شده وروحانیون باوجود مغلوبیت قوی‌تر گردیده‌اند .

۵ ژانویه ـ ٤ جمادی‌الثانیه

ساعت يك بعد ازظهر اعلیحضرت يك عده از صاحب منصبان و نوکرانی را که

درخواباندن شورش مداخله کرده بودند بحضور بارداد پس از اظهار رضامندی ازخدمات ایشان بآنها انعاماتی بخشید .

حاج میرزا حسن آشتیانی تابحال نه غلیون کشیده نه از طهران خارج شده‌است . ظاهراً درجوابی که دیروز بشاه داده تبعید را ترجیح داده بشرط آنکه اصل امتیازنامهٔ دخانیات را پیش او بفرستند تا او آنرا پیش مردم که درخانهٔ او مجتمعند و بغیرازاین شرط نمیگذارند که او حرکت نماید پاره کند .

شاه انگشتری الماسی برای او فرستاده و ازاو خواسته است که ازحرکت صرف نظر نماید . میرزا حسن تا موقعیکه شرکت دخانیات منحل و رئیس آن رسماً انحلال آنرا اعلان نکرده و امتیاز دهندگان را باسترداد آن دعوت ننموده بود ازقبول مرحمتی شاه استنکاف کرد .

علت این تصمیم فوری واجرای عاجلانهٔ آن این بود که رئیس شرکت ووزیرمختار انگلیس ازشورش دیروز بوحشت افتاده بودند حتی وزیرمختارمزبورظاهراً گفته بود که این پیش آمد قهری بود ودرمقابل آن نمیشد چاره‌ای دیگر اندیشید .

تا اندازه‌ای حق هم با وزیرمختار انگلیس بود زیراکه دیروز تمام خارجیان طهران درحال وحشت میزیستند و خانه‌های خود را سنگر کرده وبرای دفاع حاضر شده بودند - چندتن از نمایندگان سیاسی که اتفاقاً ملاقاتشان مرا دست داد اظهار تأسف می



یك نفر زرتشتی با الاغش

کردند که چرا تفنگ دراختیار نداشتند تا نوکران خود را مسلح کنند ومیگفتند که باید برای آینده درهر سفارتخانه‌ای مقداری اسلحه ذخیره باشد، البته‌شنیدن این مطلب برای

کسی که بقدرت فوق العادهٔ شاه اعتماد کرده خالی ازغرابت نیست .

۷ ژویه - ۶ جمادی الثانیه

درروز سوم جمادی الثانیه هفت تن مقتول وقریب ببیست تن مجروح شده‌اند • با ملاحظهٔ آثار گلوله‌هائی که بردیوار خیابان نایب السلطنه مخصوصاً در قسمت شمالی آن روی دیوار کوچهٔ دراندرون باقی مانده این عده مقتول ومجروح چیزی فوق العاده نیست

شاه که ذاتاً خوش قلب وخوش قلبی یکی ازصفات بارزهٔ اوست بخانواده‌های آسیب دیدگان انعامهائی داده وبااینوسیله ایشانرا راضی کرده است . خدا کند که دیگر چنین روزی پیش نیاید •

شورش مزبور انحصار بطهران داشت ، اگرچه شهرت کرده بود که مردم در تبریز نصرالدوله جانشین امیر نظام راکشته و در زندان قزوین محبوسین را بقتل رسانده‌اند ولی بعد معلوم شد که این شایعات هیچکدام اصلی نداشته است •

۱۰ ژانویه - ۹ جمادی الثانیه

چون هنوز سرها ازشور نیفتاده وزارت جنگ دست باحتیاطات تازه‌ای زده ازآن جمله ببهانهٔ امکان حمله بعمارات سلطنتی یکعده ازدرهای خصوصی ارگ را گرفته واز جمله این بار درخانهٔ مرا هم مسدود کرده‌اند ومن مجبور شده‌ام که برای بیرون رفتن ازراه حیاط اصطبل آبدارخانهٔ شاهی راهی دراز بپیمایم تا بخیابان جبه‌خانه برسم .

کسانی که بیش از همه ازاین پیش آمد ناراضیند قراولانی هستند که از بدوورود من باین منزل دم درمن قراول میدادند ، چون دیگردری نیست که بحفظ آن مشغول باشند ناچار ایشانرا بسربازخانه پس فرستاده وآنها هم بااینکه راضی نبوده‌اند مثل هر مسلمان متدینی حکم قضا وقدرراگردن نهاده وبا تسلیم ورضا راه سرباز خانه را پیش گرفته‌اند • من هروقت ایشانرا میدیدم که نزدیك اصطبل درطرف چپ در ورودی بغذا پختن مشغول بودند لذت میبردم و یقین داشتم که تا رسیدن موقع مرخصی از خدمت زندگانی ازاین راحت‌تر برای خود تصور نمیکردند •

۱۵ ژانویه - ۱۴ جمادی الثانیه

امروز بدوشان تپه بحضورشاه که صبح بآنجا رفته بود شرفیاب شدیم • این تصمیم را شاه پس ازبرخاستن ازخواب گرفته و کمی بعد با یکعده پیشخدمت بآنجا عازم شده بود • عملهٔ آشپزخانه وآبدارخانه زودتر بآنجا رفته بودند •

نوکرهای من دست بکار تهیهٔ اسباب سفر بودند که اعتمادالسلطنه رسید ومرا در کالسکهٔ خود نشاند وباهم راه‌افتادیم . دربین راه یعنی درمیدان نگارستان بمشیرالدوله برخوردیم که تازه‌ازکارفرستادن جنازهٔ برادرخود بکربلا فارغ شده بود۱ مشیرالدوله میگفت

---

۱ ــ مقصودحاجی میرزا عبدالله خان علاءالملك برادرديگريحيی خان مشيرالدوله و حاجی میرزا حسینخان سپهسالار است که در تاریخ ۱۳۰۹ قمری درطهران فوت کرده ویحیی خان جنازهٔ اورا بکربلا فرستاد (مترجم)

که بدیوارها اعلاناتی چسبانیده وعزل امین‌السلطان را خواستارشده‌وبرادراو امین‌الملك رامتهم کرده‌اند باینکه حقوق نوکران دولت‌را میخورد واز آن راه تمولی سرشاربدست آورده ، درمشهد علما نه تنها حکم حرمت استعمال دخانیات را داده بلکه کشت توتون‌و تنباکو را هم حرام شمرده‌اند . یحیی‌خان حالتی خوش نداشت ، میگفت بسیار خسته‌ام و احتیاج تمامی باستراحت دارم.

۲۳ ژانویه - ۲۲ جمادی‌الثانیه

مرض انفلوانزا که چند روزی است در تمام محلات طهران بروز کرده عدهٔ زیادی را کشته . مشیرالدوله یکی از اولین کسانی‌است که سه روز قبل باین مرض جان سپرده امروز هم دونفر از زنان اندرون مرده‌اند .

با این کیفیات مراجعت شاه بشهر صلاح نیست‌صحبت مراجعت این روزها درمیان‌بود ولی رسیدن خبر شیوع مرض این تصمیم را بوقت غیرمعینی موکول کرد .

مثلی است مشهور که « بدبختی بتقریبی مفید فایده می‌افتد » بهمین نظر شایدشیوع مرض تاحدی ذهنهارا از گرفتاری های‌اخیر برگرداند وحوادث چندروز قبل رافراموش کند وآرامشی را که هرعاقلی آرزومند آنست پیش آرد.

۲۴ ژانویه - ۲۳ جمادی الثانیه

امروز جنازهٔ یحیی‌خان را بمشهد فرستادند درحالیکه نعش برادرش در جهت مقابل متوجه کربلاست هیچ ملاحظه‌ای نمیتواند ایرانیان را ازفرستادن جنازه‌های خود بمشاهد متبرکه باز دارد اگرچه مرده بمرضی ساری جان سپرده باشد .

مردن مشیرالدوله که عهده‌دار دووزارت عدلیه و تجارت بود دیگ‌جاه‌طلبی جمعی را بغلیان آورده باین معنی که چندین نفر درصدد گرفتن‌مقام او برآمده اند حتی‌دوست من اعتمادالسلطنه هم که هیچوقت ازهر مقامی که داشته باشد راضی نیست زن توطئه ساز خود اشرف‌السلطنه را پیش‌خانم انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین‌شاه فرستاده‌تا او شاه را بواگذاری وزارت عدلیه باعتمادالسلطنه وادارد .

شاه تا امروز بتکلیف هیچیك ازاین مدعیان اعتنائی نکرده وبهمه گفته که هنوز نعش یحیی خان سرد نشده است تا جانشین جهت او تعیین شود . از این جواب همهٔ مدعان‌بیم آن‌را دارند که شاه انتخاب خود را کرده باشد وبتغییر آن نیز راضی نشود.

اما این یحیی‌خان نیکو سیرت در واقع حکم‌سبدی سوراخ را داشت که هیچ‌چیز در آن بند نمیشد ، با اینکه در نتیجهٔ ازدواج با خواهر اعلیحضرت شاه باو مال و منال بسیاری بخشیده بود و از دو وزارتخانهٔ زیردست خود نیز مداخل فراوان میبرد ودر اعطای بعضی امتیازات نیز مبلغ متنابهی باو داده بودند باز پس ازفوت قروض هنگفتی از او بجا ماند :

وی مردی بود بسیار با لطف ومهمان نواز ، یقیناً بسیاری ازمردم ازمرك این جوانمرد متأسف خواهند شد شاه این شوهرخواهرخود را بسیار دوست میداشت لیکن زیاد هم اعمال واقوال اورا جدی نمیگرفت .

۲۵ ژانویه - ۲۴ جمادی الثانیه

شاه قبل از عزیمت یك نوع شورای دولتی تشکیل داد وچنین بنظرمیرسد که این شوری دوام پیدا کند .

دشمنان صدراعظم از این پیش آمد خوشحالندچه بتصور ایشان این کاراز قدرت سابق او میکاهد وهرچه باشد وی دیگر نمیتواند مثل سابق فعال مایشاء باشد چنانکه همین شوری صورت اسامی کسانی را که باید عهده دار وزارتخانه های تجارت و عدلیه شوند تهیه کرده و بحضورشاه فرستاده است .

این شوری از پنج عضو مرکب است :

امین السلطان صدراعظم و وزیر داخله ،

نایب السلطنه وزیر جنك ،

امین الدوله وزیر پست ،

مخبرالدوله وزیرعلوم ؛

معین الملك سفیرسابق ایران در استانبول .



خوانین قاجار با ایلخانی

معین الملك وعضد الملك ایلخانی قاجار که بتازگی پسر خود را با دختر ثروتمند صاحبدیوان تزویج کرده بیش از همه برای جانشینی مشیرالدوله منظور نظر هستند

۲۶ ژانویه ـ ۱۵ جمادی الثانیه

امروز جارچی فتوای منع تحریم استعمال دخانیات را در کوچه ها جارزد وهمهٔ مردم شهر از این مژده قرین مسرت‌شدند، با این جار مسلم‌شد که کار شرکت انحصار دخانیات تمام‌شده بلکه باید این را علامت مرگ قطعی آن‌شمرد فقط عواقبی‌را که از آن ناشی گشته باید حل کرد . این کار البته مستلزم وقت زیادی است اما اگر طرفین حسن نیت بخرج دهند متضمن خطراتی‌از نوع خطراتی که وجود آن ایجاد کرده و باطول‌مدت‌ممکن بود سخت‌تر شود نیست .

شهرت دارد که ظل‌السلطان منشی خود مشیرالملك را بطمع مال فراوان او بقتل رسانده است .

۲۸ ژانویه ـ ۲۷ جمادی الثانیه

رفت و آمد های دائمی بین طهران‌ودوشان تپه‌بالاخره‌مرض انفلونزا رابا‌ینجانیز آورد ، امروزصبح شاه که شب را در تب و بیخوابی گذرانده بود زکام‌زده از خواب برخاست .

سفیر عثمانی که از طرف دولت خود احضارشده بود امروزحرکت کرد و اوبا قریب چهل نفری نیز از اعضای‌شرکت انحصار دخانیات عازم‌شدند .

این‌عده لابد تامدتی حوادثی‌را که در ایران‌دیده‌اندازیاد نخواهندبردمخصوصاً آنها که در روز شورش دراینجابودند چون غرامتی را که گرفته‌اند فوق العاده است خاطرشان قرین خرمی است لابد برای تحصیل منفعت متوجه نقطهٔ دیگری خواهند شد و دررفتن راضیند ولیکن مسرت ایرانیان البته بیشتر است.

۳۰ ژانویه ـ ۲۹ جمادی الثانیه

امروز خوشحال ترین مردم معین الملك است که بقول مشهور در استانبول آن کنیزك گرجی راکه در سفر فرنگ همراه مابود بشاه پیشکش کرده بود .

وزارت تجارت وعدلیه راشاه باو داد و بلقب مشیرالدوله سرافرازش کرد .

پسر پانزده ساله امین الدوله که دختر این وزیر جدید نامزد اوست لقب قدیم پدرزن آیندهٔ خود یعنی معین‌الملك راگرفت .

این القاب که بجای اسم معمول‌می‌شود کم کم کاررا بآنجا میکشاندکه انسان بعد از مدتی دیگر نمیتواند درایران مردم را ازیکدیگر تشخیص‌دهد . یك نفردرطی‌دورهٔ خدمتگزاری‌چندین بار تغییر لقب میدهد و لقب سابق او دیر یازود بکسی دیگرچه از منسوبان او باشد چه خارجی عطا میشود ، نتیجهٔ این کیفیت اینست که اگر شما این تغییر القاب را یادداشت نکرده باشیدوقتیکه یکی از این القاب راکه با هم نیز غالباً تشابه دارندبشنوید نمیفهمید که صحبت از کیست .

۲ فوریه ـ ۳ رجب

دوروز است که بطهران برگشته‌ایم ، ناخوشی شاه که تقریباً بکلی رفع شده سبب آن‌شد که از شکار معمولی جاجرود صرف نظر کنیم و مستقیماً بپای تخت برگردیم ، شهر آرامتر ازموقع رفتن ماست و بحال عادی برگشته ـ جماعت‌غلیون‌افروز مثل‌معمول درکوچه ها درحرکتند وبکسانی که مایل‌باشند غلیونهای حاضر کردهٔ‌خودرا کرایه‌میدهند امتیازات دیگری که در دست خارجیان است نیز دچار شکست‌شده حتی میگویند



یك زن گبر وطفلش

که مقام بعضی از اروپائیان سخت متزلزل گردیده است از جمله رئیس کل گمرك که یکنفر ارمنی استانبولی و رئیس پلیس که اصلاً اطریشی است‌نسبت بمقام خود نگران شده‌اند .

٥ فوریه ـ ٦ رجب

چون شاه از طرزرفتار پلیس هنگام شورش اهالی پای تخت بهیچوجه راضی نبود

ومیگفت که پلیس نه توانسته بود این حادثه را پیش بینی کند نه جلوی آنرا بگیرد رئیس آنرا عوض کرد و معاون آن اداره یعنی ابوتراب خان را که مردی زیرك ومهربان است باجودانی خود برگزیده و مقام معاونت پلیس را ملغی ساخته است.

ابوتراب خان بمن گفت که رئیس تازهٔ پلیس سید عبدالله برادر میرزا عیسی وزیر نایب الحکومه طهران این مقام را که تیول نایب السلطنه است از او بماهی ۱۰۰۰ تومان اجاره کردهٔ و انصاف اینست که این مبلغ برای چنین مقامی بسیار کم است.

۶ فوریه = ۷ رجب

شاه بغیر از آنکه مالك سرزمینی است که بر آن سلطنت میکند وبمیل خود میتواند در آن تصرف نماید وارث حقیقی هر ایرانی نیز که بمیرد محسوب میشود و میتواند باراده شخصی تمام اموال او را در ضبط آرد یا آنرا کلاً یا جزء بکسان متوفی واگذارد چنانکه بغیر از مقداری از املاك مشیرالدوله که ماه گذشته درگذشت بقیهٔ دارائی اورا با ۸۰۰۰ تومان مستمری او بپسرش حسین خان واگذاشته.

۷ فوریه = ۸ رجب

امروز قطعه الماس معروف دریای نور را ملاحظه کردم. شاه که تازه از انفلوانزا راحت شده ولی هنوز ضعف دارد آنرا از جیب خود بیرون آورد و گفت که چون همراه داشتن آن باعث تقویت مزاج است آنرا در جیب خود گذاشته‌ام.

این قطعه الماس پهن ومسطح است وشباهتی ببعضی از سر تنگهادارد؛ آنرا بشکل هرمی مثلث القاعده تراشیده‌اند؛ قاعدهٔ آن چهار سانتیمتر طول وسه سانتی مترعرض دارد وطرف دیگر آن قریب بیك نصف ازاین مقدار کمتر است و ارتفاع آن قدری از دو سانتی متر بیشتر.

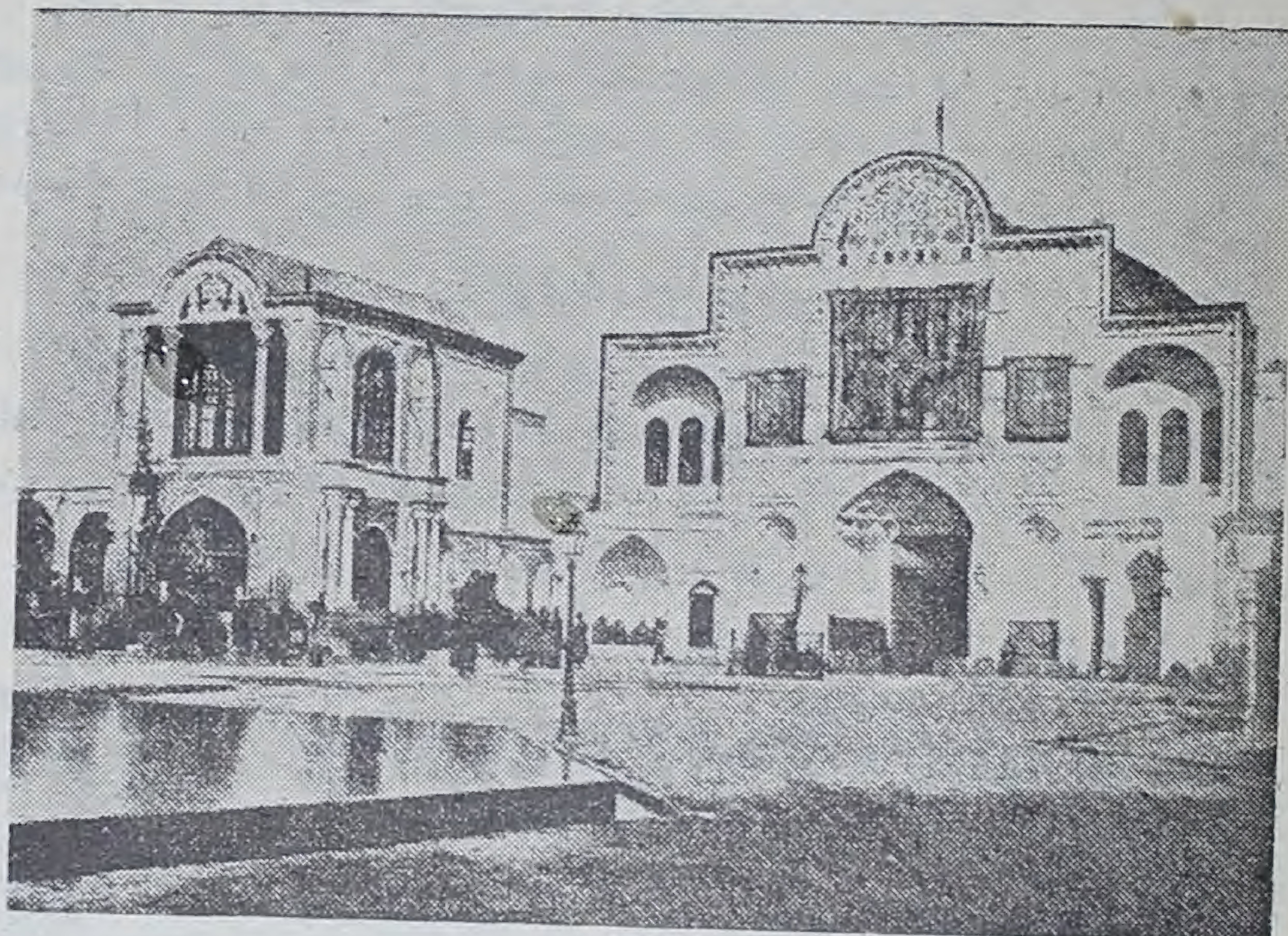
تمام سطوح آن صاف ویك نواخت است جزیک طرف که فتحعلی شاه نام خود را بر آن حك کرده است. اگر ازجانب سطوح درآن نگاه کنند بی رنك است و اگر از جانب اضلاع بنسبت وضع نور برنك کلی یابنفش خفیفی نموده میشود. اعلیحضرت بمن میگفت که دریای نور یکی ازجواهرات تاج کورش کبیر بوده است.

۸ فوریه = ۹ رجب

شکوه السلطنه مادر ولیعهد که هنوزاز بستر بیماری انفلوانزا برنخاسته مرا باستشاره ببالین خود خواست. عدهٔ اطبائی که ببالین اوحاضر شدیم شش تن ایرانی وفرنگی بودیم و چون مریض دیدکه درطرز مداوا بین ما اتفاق حاصل نمیشود متوسل باستخاره شد و چون استخاره برای معالجه باطبای ایرانی راه داد من بیرون آمدم.

انتشار مرض انفلوانزا اتفاقاً مصادف بازمستانی ملایم شده است. از اوایل آذر که فقط چندروز سردشده و یك برف افتاده بود دیگر همه وقت آسمان صاف ودرجهٔ حرارت

قابل تحمل بوده است جز اینکه دیشب طوفانی برخاست و صفحهٔ آسمان فیروزه فام را مکدر ساخت اما چه طوفانی ! تگرگ و باران بقدری زیاد بود که غالب بامهارا آسیب رسانده و یکی از آنها را فرود آورده و دو جوان بیست ساله‌را درزیر آوار گرفته‌است.



دفتر خانه

این قبیل حوادث هرسال اتفاق می افتد واگردرشب رخ دهد خطر آن بیشتر میشود

۱۰ فوریه = ۱۱ رجب

جمع کثیری عقیده دارند که در حوادث اخیر انگشت روسیه سخت دخیل و این حادثه هم یک فصل از داستان رقابت دیرینهٔ روس وانگلیس بوده است . این دفعه غلبهٔ کلی با روسیه شده است تا آنجا که امین السلطان پس از شکستی که در تعقیب سیاست سابق خود خورد برای آنکه از صدارت نیفتد با زیرکی مخصوص خود را بروسها نزدیک کرده است و همین امروز پس از آنکه انحصار دخانیات ازمیان رفته وامید بر گشت آرامش درمملکت زیادتر شده است امین السلطان تغییر سیاست خود را علنی کرد باین معنی که بسفارت روس رفت وتا مدتی قریب بسه‌ساعت با «دوبوتزوف» وزیر مختار مشغول صحبت بود و باو اطمینان داد که ازروش سابق بر گشته سپس اورا مخاطب ساخته گفت «ممکن است شما بقول من اعتماد نکنید ولی عملیات من در آینده صدق این مقال را ظاهر خواهد ساخت» .

روسها طبعاً باید ازاین پیش آمد خوشحال باشند زیرا که دردست داشتن امین السلطان

برای ایشان از اصرار در عزل او که طرف علاقهٔ کلی شاه است بمراتب بهتراست بهمین جهت وزیرمختار ازصمیم قلب بامین السلطان اطمینان‌داد که اگر چنانکه میگوید عمل کندمورد حمایت دولت روسیه وشخص ار خواهد بود .

یکی از علل پیشقدمی امین السلطان دراین راه اخباری بود که نمایندگان‌ایران‌از پطرز بورگ‌و استانبول بشاه داده و لطف امپراطور روسیه را باو رسانده بودند باین مضمون که امپراطور وعده داده‌است که درباب حل اختلافات سرحدی بین ایران وعثمانی و موضوع صدور تنباکوی ایران با سلطان عثمانی داخل مذاکره شود .

۱۱ فوریه - ۱۲ رجب

امروز اعلیحضرت وزیر مختار روسیه را بحضور پذیرفت و بیاناتی راکه امین-السلطان باو کرده‌بود تأیید نمود و رضامندی خود را از الفتی که بین دولتین ایران و روسیه پیش آمده باو خاطرنشان ساخت .

شاه وقتیکه از این مجلس بیرون آمد بشاش بود و یقین است که از تمام شدن نگرانیهای اخیر خود که خالی از اهمیت نیز نبود خرم است و نشانهٔ فوری این خرمی



یك‌عده از پهلوانان

آنکه دستور تهیهٔ اسباب سفر داده و قرار است که ابتدا برای شکار که ناخوشی مانع اجرای آن شده بود برویم سپس بیك سفر طویلتری بنواحی غربی عازم شویم!.

دستور آتش بازی برای امشب که شب تولد حضرت علی است داده شده . مدتها بود که ایام را باین خوشی ندیده بودیم .

۲۴ فوریه = ۲۵ رجب

ده روز تمام را در جاجرود بوضعی شایان بشکار مشغول بودیم . در طی این مدت مذاکرات راجع بمقدار غرامات شرکت دخانیات تمام شده بود . چون صاحبان سهام فقط خساراتی را که دیده‌اند مطالبه میکنند حصول توافق بین طرفین آسان است ؛ با تمام این احوال هنوز مبلغی که طرفین بقبول آن تن در دهند معین نشده است .

۲۰ مارس = ۲۰ شعبان

مراسم برگذاری عید نوروز امروز ساعت شش صبح بعمل آمد . با اینکه ساعت اقامهٔ جشن خیلی زود تعیین شده بودجمع زیادی با نشانها وحمایل بحضور آمده بودند و هر کدام هم یك کیسهٔ قرمز محتوی ۱۵۰ شاهی سفید(تقریباً ۱۵ فرانك) عیدی گرفتند

۲۱ مارس = ۲۱ شعبان

سلام بزرگی که در این ایام شاه در آن سفرای خارجه را میپذیرد امسال شکوه مخصوصی داشت و بعد از اتمام سلام نمایشی از کشتی گیران داده شد که من تا کنون ندیده بودم ، شاه بهترین جواهرات سلطنتی را بخود زده بود ، جقهٔ لطیف کلاه او بهرحرکت مختصر سر میدرخشیدو الماسهای درشت روی لباس او بتلالؤ تمام برق میزد .

همینکه سلام تمام شد شاه از اطاق تخت طاوس بیرون رفت وپس از آنکه لباس خود را عوض کرد و لباس ساده‌ای پوشید بدفتر خانه که ما در آنجا بانتظار او بودیم و در حکم دفتر حکومتی است آمد .

مدخل دفترخانه در میدان شاه گوشهٔ دست راست خیابان نایب‌السلطنه در آن طرف ازمیدان که مقابل نقاره‌خانه است ویکی از راههای ارگ محسوب میشود قراردارد.

بنای داخلی این بنا متوجه منتهی الیه جنوبی حیاط طویلی است که دورا دور آن درختان کهن مخصوصاً چنار کاشته‌اند و تخت خانه در منتهی الیه شمالی آن واقع واقع شده . عده‌ای ازصاحبان مشاغل که‌درمراسم سلام‌شرکت کرده بودند دراین حیاط قدم میزدند ، نظامیان دور حوض مرکزی بحال صف ایستاده بودند و عدهٔ کثیری تماشائی در اطراف جمعیت داشتند . قریب بیست ورزشکار و پهلوان در آنجا انتظار مقدم شاه‌را میکشیدندتا شروع بشیرین کاری کنند . پهلوانان تا کمر لخت بودند وتنکه‌ای که بزانوی ایشان ختم میشد در پا داشتند .

ما برای اینکه همه جا را خوب ببینیم در بالاخانهٔ عمارت جاگرفتیم . ورزش با تخته شنا و بند و کشتی با دست عیناً همانهاست که در همه جای دنیا معمول است ولی میل گردانی این پهلوانان جنبهٔ اختصاصی داردومهارت تامی میخواهد که کار هر کس نیست .

یك عده ازاین پهلوانان که عضلاتی قوی دارند و خارج از تناسب نیز نیستند ازاین میلهای سنگین دوعدد رادردست میگیرند وبانواع مختلف آنها را باسهولتی حیرت آور وبی آنکه بدن ایشان حرکتی کند دور سر خود میگردانند و درآخر کار تا مدتی

بالنسبه طویل میلها را عموداً در هوا نگاه میدارند و خود بر یك لنگه پا می ایستند.
ناصرالدین شاه ازاین قبیل نمایشها لذت میبرد ومیتوان گفت که لذت او در دیدن این منظره کمتر از لذتی که از نمایشهای تکیه دولت میبرد نیست، در تمام مدت سرپا ایستاده بود و وقتیکه عملیات ورزشکاران تمام شد دوسه چنگ اشرفی در میان ایشان پاشید ورفت.

۵ آوریل - ۵ رمضان

بالاخره در موضوع مبلغ غرامات بین دولت ایران و شرکت سابق انحصار دخانیات توافق حاصل شد باین معنی که بعد از مذاکرات زیاد وطولانی دولت ایران و سفارت انگلیس امروز قراری را امضا کردند که بموجب آن دولت ایران متعهد شد که درظرف چهارماه مبلغ ۵۰۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی بشرکت مذکور بپردازد بشرط آنکه شرکت هم از حق امتیاز صرف نظر کند و تمام بنا ها و توتونی را که در داخله مصرف دارد بایران واگذار نماید چه شرکت انحصار دخانیات با دست وسایطی قراری با دولت عثمانی برای صدور مقداری از تنباکو ایران بسته ومتعهد شده بود که باین قرار عمل کند یا راه حل دیگر برای آن بیابد.

سفارت ما بتوسط اعتمادالسلطنه بشاه پیشنهاد کرد که این مبلغ را از یکی از بانکهای فرانسوی بقرض بگیرد و فوراً طلب شرکت را رد کند و در عوض دولت ایران بعنوان ضمانت گمرکات ویك عده ازمعادن فیروزه راکه تابحال درجزء امتیازات بانك شاهنشاهی بانگلیسها داده نشده بآن بانك فرانسوی واگذارد.

چه این پیشنهاد از طرف دولت ایران پذیرفته شود چه نشود امر مسلم اینکه علی العجاله مسئلهٔ مشکلی که تمام مملکت را بجنب و جوش انداخته و ممکن بود آنرا بانقلاب بکشاند حل شده و ایرانیانی که چند روز است داخل ماه رمضان شده اند پس از نجات از آن کابوس میتوانند براحت ماه خود را بسر برسانند.





فصل ششم

مسافرت بفراهان - وبای عام

یکی ازخوشی‌های شاه اینست که گاه بگاه بسفری دراز در ایران یادرخارج مملکت برود. گردش درداخله امری خارق‌العاده نیست زیرا که اجداد اونیز بچنین سفر هائی اقدام میکرده‌اند ولی سفر بخارج ایران چنانکه میدانیم درحین مسافرت اول اعلیحضرت شاهنشاه بفرنگستان موجب تعجب عدهٔ زیادی ازمردم گردید.

بدیهی است که ناصر الدین شاه عزمی فوق العاده بخرج داد تا توانست که از تختی که اجداد او تا دم مرگ بآن چسبیده بودند موقتاً کناره بجوید و برغم عادات جاریه ازسرحد مملکت خود قدم فراتر بگذارد و ثابت کند که مردی است صاحب اراده و فطانتی عالی و افکاری بلند و عاشق کسب معلومات جدید و مایل برساندن فواید آنها به رعایای خود.

ناصرالدین شاه گذشته ازکارهای تازهٔ دیگری که تا عهد او بدعت بشمار میرفته بر هرنوع مانع ازجمله مخالفت روحانیون که بشمه‌ای از قدرت ایشان سابقاً اشاره کردیم غالب آمده ومدارسی تأسیس کرده است که درآنجا معلمین خارجی بشاگردان تعلیماتی میدهند که درحد اقل با معلومات پرازخرافات و کوتاه نظرانهٔ ملاها فرق‌دارد.

این قبیل مؤسسات که افتخار آن بشاه برمیگردد البته منتج نتایج خوب‌خواهد شد و ازهمین اکنون آثار خیر آن مشهود است و لازم نیست که انسان خیلی موشکاف باشد

تا فکر جدید و روح آزادمنشانه ای را که درمیان شاگردان جوان این مدارس یا تحصیل کردگان آنجا وجود دارد دریابد .

برای آنکه بتوان میزان لیاقت شخصی را دریافت باید اعمال او را در محیطی که شناختن مقدماتی آن از واجبات است در نظر آورد ، چنانچه ما اروپائیان با طرز حکمیت مخصوص بخود بخواهیم نظری در باب شاه ایران بدهیم اگر درحق او بی انصافی نکرده باشیم لابد باشتباه رفته‌ایم .

چه اشتباهاتی که عده‌ای بهمین طریق در باب ناصرالدین شاه کرده اند ومن ازآنجمله ذیلاً دو فقره را که در اروپا اتفاق افتاده و بخاطرم مانده است بعنوان نمونه ذکر می کنم :

درطی سفر سال ۱۸۸۹ مکرر از عده‌ای شنیدم که از وضع بستر شاه صبح که از از خواب برمیخاست شکایت داشتند درصورتی که شاه هیچوقت در بستری که برای او می گستردند نمی‌خوابید و جز در بستر خاص خود در بستری دیگر استراحت نمی کرد . این بستر عبارت بود از یك توشك و چند بالش ولحاف که آنرا درمفرشی می‌پیچیدند و همه جا با او همراه میبردند . چه درعمارات سلطنتی چه در زیر چادرشاه هیچوقت تخت ومتکا استعمال نمی کرد .

رختخواب اورا هر شب بدون تغییر در روی قالی که گاهی یکی از نمدهای کار طهران را هم روی آن می انداختند پهن می کردند بهمین جهت بایستی که یکی از مستخدمین کثیف که میدانسته است که شاه فقط در رختخواب خود میخوابد با لباس در بستری که خصوصاً جهت‌شاه گسترده بوده‌اند خوابیده و کثافاتی را که دیگران صبح از شاه میدانستند از اوباشد .

نمونهٔ دیگر آنکه درطی مسافرت شاه درکمتر شهر بزرگی بود که پس‌از مدتی اقامت آه و نالهٔ تجاری را که چیزی بشاه فروخته یانفروخته بوده وبی آنکه شاه خواسته باشدمتاعی پیش او فرستاده بودند نشنیده‌باشیم .

این بازاری های خوش باور که شاید اگر شاه قدم بمغازهٔ ایشان می گذاشت تمام دکان خود را بافتخار قدوم اوتقدیم می کردند مدعی بودند که قیمت جنس‌های فروخته شده را شاه نپرداخته یا اینکه تمام قیمت‌آنها تأدیه نشده است .

تا آنجاکه من می‌دانم اعلیحضرت همیشه تمام و کمال پول صورت حسابها را می پرداخت ، احتمال کلی‌دارد که این وجوه پس ازآنکه ازدست‌شاه خارج می‌شد پیش ازآنکه بدست صاحبان مال برسد اگر تمام آن لوطی‌خور نشده باشد قسمتی ازآن بجیب واسطه ها فرورفته باشد . بیچاره شاه چه میتوانست بکند؟ آیا اخلاق زیردستان اوفقط باین علت که ازسرحد ایران خارج شده‌اند عوض‌میشد؟

این بود دو نمونه از حکمیت‌های غلطی که مردم چون شاه را درست نمی‌شناسند و بیش از همه حال اطرافیان او را نمی‌دانند در بارهٔ او کرده و ندانسته اورا بنسبتهائی از این قبیل متهم ساخته اند .

۶ مه ۱۸۹۲ - ۹ شوال

شاه چون خود را ازشر امتیاز دخانیات راحت می‌بیند و از اینکه میتواند امسال مسافرت تابستانی خود را بوضع عادی برگذار کند بسیار خوشحال است، بهمین جهت دیشب درباغ گلستان جشنی شبانه برپا کرد. فانوسهای اطریشی که بدرختسان آویخته



اردوگاه شاه

بودند ازدور بمیوه های درخشنده بی‌شباهت نبود و آنها که بشکل طنابهای رنگارنك ازچنارهای بلندآویزان بودند نمایش آویزهائی ازگل را داشتند. این فانوسهارا طوری ترتیب داده بودند که در خیابانها درحکم سقفی نورانی بود و دربعضی نقاط که آنها را بنخهای نازکی دربالای حوضها بسته‌اند نور آنها درآب می‌افتد وآسمانی را نمایش میدهد که ستارگان درآن چشمك بزنند.

جمعیت‌زیادی ازاعیان وصاحبان مشاغل‌مهم که درتماشای این‌منظره خیره مانده‌اند ازاین طرف بآن‌طرف گلستان قدم میزنند وزنان اندرون پشت پنجره ها تا آخرین طبقهٔ شمس‌العماره مشغول تماشای جشنند و منتظرند تا نا محرمان ازگلستان بیرون بروند وخود را بداخل باغ بیندازند.

بیچاره قوها که خوابشان برهم‌خورده لابد نه ازاین جمعیت زیاد نه ازاین کثرت بیجای روشنائی‌چیزی می فهمند. با اینحال ابداً وقارخود را ازدست نمیدهند وباکمال مناعت مثل موجوداتی که هیچ تغییری احوال ایشان را برهم نمیزنند درآب فرو میروند وبیرون می‌آیند.

۱۰ مه - ۱۳ شوال

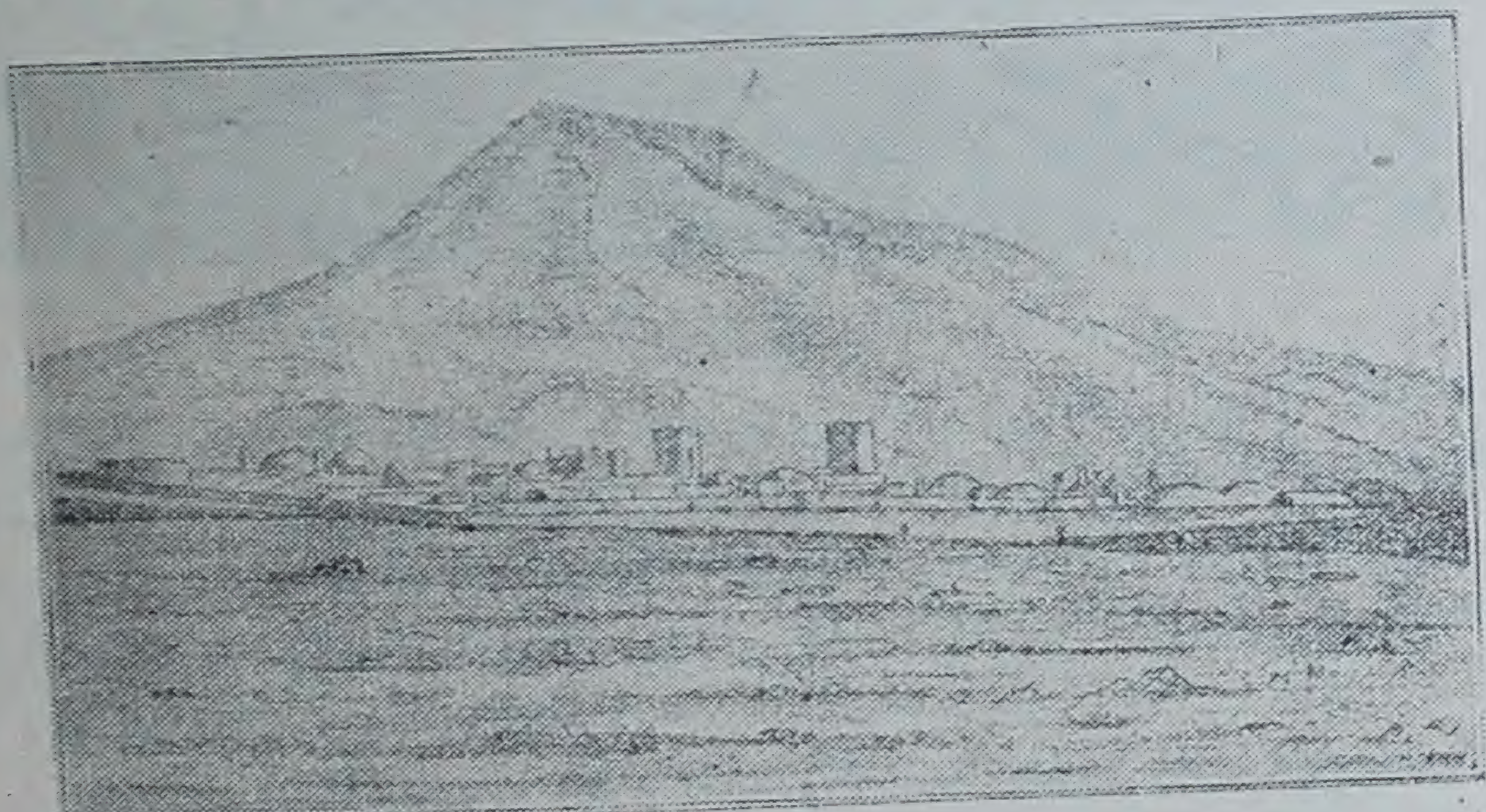
امروز مادر ولیعهد مظفرالدین میرزا در اندرون فوت کرد ، وقتیکه من رسیدم شکوه‌السلطنه درحال احتضار بود وهیچ مداخله ومعالجه‌ای فایده نداشت .

ازمشهد چنین خبرمیرسد که وبا که از مدتی قبل درافغانستان ظاهرشده بود از هرات روبمشهد می آید حتی بخاك ایران‌هم رسیده ودرتربت شیخ جام ظاهرشده است .

۱۱ مه - ۱٤ شوال

شاه بعنوان مقدمهٔ سفر بعشرت‌آباد رفته و ٤۸ ساعت درآنجا مانده است و این عادت اوست که قبل ازشروع بمسافرتی طویل چنین سفرهای کوتاهی میکند تا ببیند که اثاثهٔ اردو کامل و اسباب حرکت مجهز وآماده است یانه واگرنیست نواقص را بمأمورین گوشزد کند .

من مشغول معالجهٔ یکی ازنسوان حرمم که باوجود چشم درد بسیارشدید میخواهد بهرقیمتی باشد با شاه بمسافرت بیاید . این زن سابقاً طرف محبت کلی شاه بوده و از سوگلیهای مخصوص او بشمار میرفته است ، اما جوانی کجائی که یادت بخیر ! اگر چه



علی آباد

هنوز چیز زیادی ازسن او نگذشته ولی مدتهاست که برگشتن ورق روزگار را فهمیده ورسیدن دورهٔ ادبارخود را احساس کرده است و این ازآن روزی بوده است که ستارهٔ بخت خواهر جوان او درخشیدن گرفته و آفتاب طلعت خواهر بزرگتر را تحت‌الشعاع قرار داده است .

عایشه خانم ولیلی‌خانم خواهران میرزا عبدالله خان‌اند که مردی شریف است .

این دوخواهر مدتهاست که در حرمسرای شاهی سر میکنند وحالیه که آتش هوی وهوسهای سابق فرو کش کرده بمهربانی با هم بسرمیبرند حتی منزلشان نیز یکیست و هردو پروانه وار گرد دختر لیلی‌خانم که دختر کی زیبا وموبوراست وچشمانی درشت و سیاه و ابروانی پیوسته مثل مادرخود دارد ونمونهٔ کامل زیبائی پیش ایرانیان بشمار میرود دورمیزنند .

۱۴ مه - ۱۷ شوال

این‌دفعه دیگرحرکت ازطهران جدی شده وشاه کالسکه‌ای شش‌اسبه که سه سورچی مأمور راندن‌آنها هستند برای دورهٔ مسافرت تحت اختیار من گذاشته است . برخلاف سالهای گذشته امسال از دروازهٔ جنوب شرقی پای‌تخت بیرون رفتیم وپس‌ازعبور ازجادهٔ شاهزاده عبدالعظیم و گذشتن از طرف راست برج ری بعداز دوساعت بکهریزك رسیدیم ودرزیر چادر هائی که قبلاً در زیرسایهٔ درختها درمحلی‌خنك زده بودند منزل کردیم .

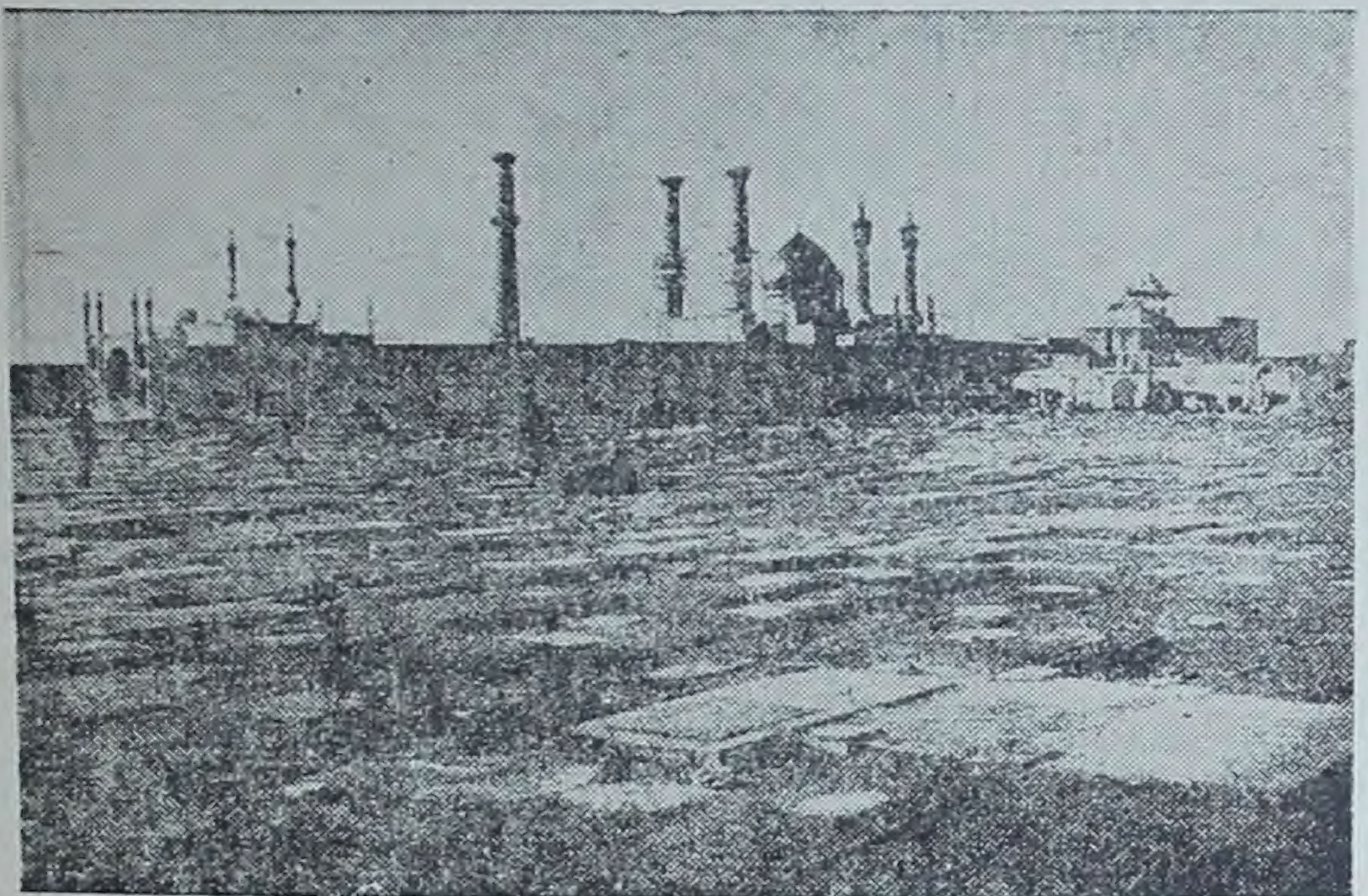
۱۵ مه - ۱۸ شوال

بعد ازآنکه عقب ماندگان رسیدند عدهٔ ما بده هزارنفر رسید با چهار هزار اسب غیرازحیوانات بار کش قریب بدویست وپنجاه زن ازنسوان‌حرم نیز باما همراه بودند. عایشه خانم با اینکه یك تخته پنبه روی چشمان خود گرفته چون خواسته‌است که اززنان دیگرعقب نماند با زحمت زیاد مسافرت میکندوتمام وحشت او اینست که مبادا زنی دیگر جای‌اورا بگیرد. عجب اینست که هیچ اتفاقی نمیتواندجلوی این قبیل خیالات جنس زن را بگیرد. داستان امینه اقدس نابینا وفالج وسفرپراز زحمت او دررکاب شاه که سابقاً بآن اشاره کردیم یکی دیگراز همین قبیل نمونه‌هاست . این خانم هم فرصت را ازدست نداده وجزءملتزمین رکاب است ولی ایندفعه در کالسکه است وازسفر با اسب صرف نظر کرده تمام سعی این زنان اینست که اگرهم مورد علاقه شاه نیستند باز باو نزدیك باشند تا در عداد فراموش شدگان بشمارنروند و باین ترتیب ازاو جلب عنایتی کنند .

پس ازآنکه از کاروانسرای حسن‌آباد گذشتیم بچادرهای اردو که آنها را در طرفین جاده در روی زمین مرطوب زده بودند فرودآمدیم من چادرهای خودرا بنقطهٔ بلندی بردم تا از رطوبت محفوظ باشم ولی این عمل فایده‌ای نداشت ، ناچار از راه احتیاط چند دسیگرم سولفات دوکینین خوردم و قدری ازآن راهم بنوکران خود دادم .

درزبان فرانسه مثل است که : « اگرمیخواهی که راهی دور و دراز بروی اول مرکوب خود را مجهزساز» ، بهمین نظرچون حال درمرحلهٔ اول سفرهستیم باید احتیاطات لازمه را رعایت کرد چه اگر تب شما را گرفت محکم میچسبد و بآسانی از شرآن رهائی نخواهید یافت .

درخوراندن سولفات دوکینین بنوکران حتی بقاطرچیان خود بخصوص وقتی که دیدم که همگی آنان زیرباران مانده وسراپا خیس شده بودند هیچ تردیدی بخود راه ندادم بلکه این احتیاط را لازم شمردم .



مزار حضرت معصومه در قم

١٦ مه - ١٩ شوال

بعد ازیك ساعت تمام بمنزل تازه یعنی بقلعهٔ محمد علیخان که قلعه‌ایست سنگستانی واقع درطرف چپ جاده رسیدیم .

جاده دراین قسمت ناتمام و بریده بریده است زیرا که چندی قبل ازشورش اخیر بساختن آن شروع کرده بودند ولی براثر پیش‌آمد مزبور متروك ماند. قسمتهای ناتمام جاهائیست که زمین کوهستانی است یامحتاج بتسطیح بوده . پلی برروی رودخانه بسته‌اند که پنجاه مترطول دارد درصورتیکه عرض رودخانه از پنج متر متجاوز نیست . همین کیفیت میفهماند که رودخانه درموقع طغیان تمام دهانه های پل را میگیرد .

وزیرمختارایران دروینه باین‌امید که‌جای برادرمرحوم خود جهانگیرخان‌رابگیرد و با اردو همراه بود دراینجا دچار حادثه‌ای شد باین معنی که چون شاه او را بحضور طلبید و او خواست که با جثهٔ درشت خود ازگودالی بپرد و ملتفت عرض‌آن نشد تعادل را ازدست داد و درگودال افتاد وپایش پیچ برداشت .

١٧ مه - ٢٠ شوال

علی‌آباد ازآبادیهای متعلق بامین‌السلطان اشت و دردامنهٔ تپه‌ای قرارداردودورا

دورآن حصاری از گل کشیده وحافظ آن چند برج بلنداست پیش ازآنکه بآنجا برسیم از بالای ... کم ارتفاع خشکی دریاچهٔ ساوه را که طول آن ازعرضش بمراتب بیشتراست دیدیم . کسی بمن گفت که تشکیل این دریاچه نتیجهٔ شکسته شدن سدی است که آنرا یکی ازاعیان بقصدآباد کردن املاك خود بضررخیرعموم باعث شده است .

این دریاچه خواه ازشکستن سدی تشکیل یافته باشد خواه بطریقی دیگرمحل آن در نقطه ای قرار دارد که چند رودخانه ازجهات مختلفه بآنجا متوجه میشوند و دراین گودال شورفرو میریزند . این گودال مرکزی ظاهراً ته دریاچهٔ شور عظیمی است که سابقاً این اراضی را درزیر داشته و وسعت آن بمراتب از وسعت حالیهٔ دریاچهٔ اورمیه بیشتر بوده بنابراین طبیعی است که غیر از نمك مخلوط بشن اثر دیگری‌هم از آن بر جای مانده باشد .

روز بیست و یکم شوال را در علی‌آباد ماندیم امابوضع بسیار بدی زیرا که هوا ازشدت گرما طاقت فرسا بود و اسبان ما غذای کافی نداشتند . منزل‌ما دربیابان ریگزار و خارج آبادی قرارداشت ودرآن هیچ چیز جزچند سیاه‌چادر ایلیاتی دیده‌نمیشد بعلاوه در آبادی هم هرچه بدست می‌آمد بغارت مسافرین رفته بود . من دونفر سوار باین‌سیاه چادرها فرستادم وایشان بزحمت زیاد توانسته بودند قدری کاه وجوبرای اسبهای ما بخرند. این بیچاره‌ها بقدری فقیرند که زندگانیشان روزبروزمیگذرد و استطاعت اینکه خوراك بیش ازیك روزچند حیوان بار کش راکه حیاتشان بسته بحفظ آنهاست‌تهیه ببینند ندارند .

۲۲ شوال ۱۹ مه -

امروز پس از عبور از کاروانسرای کوشك نصرت‌ابتدا قدری بسمت‌مغرب‌راندیم بعد متوجه جنوب شدیم ودریاچهٔ ساوه دراین حال طرف دست‌چپ ما قرارداشت.

از اینجا ببعد داخل جلگهٔ قم میشویم • دراین جلگه که از طرف مشرق تا چشم کار میکند کشیده میشود گاهی ریگستانهائی‌بنظر میرسد که‌آب و باد آنهارا درست کرده گاهی‌هم تخته هائی ازنمك بچشم می‌آید که‌در نورآفتاب موج میزنند وبی‌شباهت بچشمه های آب نیستند .

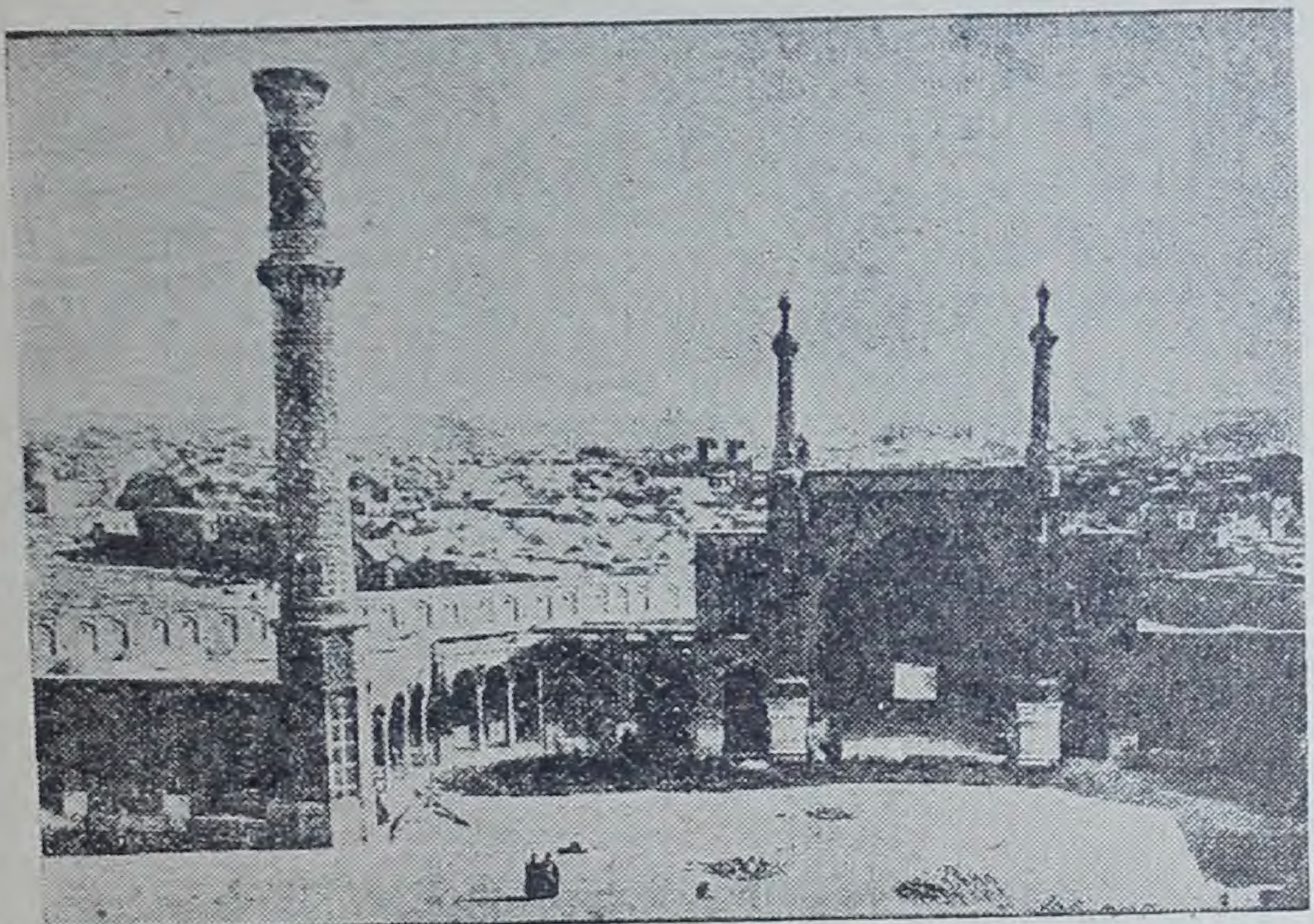
اماآب ! افسوس که در این نواحی قطره‌ای ازآن وجودندارد واگر هم تصادفاً چیزی‌ازآن بدست‌آید شور وتلخ است و چون همه براین کیفیت مطلعند هرکس ازراه احتیاط بقدر حاجت آب آشامیدنی با خود برمیدارد واین احتیاطی است‌بسیار بجا .

وقتیکه بعد از چهار ساعت حرکت با کالسکه بمنظریه رسیدیم دیدیم که از پنج فرسخی گنبد طلای مزارحضرت معصومه درآفتاب میدرخشد . فراشها در برافراشتن چادر ها بزحمت زیاد افتادند زیراکه زمین سست‌است ومیخهای چادرها درست‌گیر نمیکنند .

۲۰ هه ـ ۲۳ شوال

راه از منظریه تا قم مستقیم است فقط در وسط راه قدری منحرف میشود تا از روی پل دلاك بگذرد . این پل بقول مشهور کار یك نفر دلاك است .

در منتهی الیه راه گنبد طلا و مناره های مزار حضرت فاطمهٔ معصومه ساخته شده وجود این مزار در این نقطه بر آن باعث آمده است که شیعیان از جمیع نقاط اموات خود



دروازهٔ قم

را برای دفن باینجا بیاورند چنانکه شاه صفی و شاه عباس و شاه سلیمان از سلسلهٔ صفویه و فتحعلی شاه و محمد شاه از سلسله قاجاریه در این محل مدفونند ، ناصرالدین شاه هم در همین نقطه درکار تهیهٔ قبری جهت خود هست و امین السلطان هرسال برای فاتحه خوانی برسر قبر مادرخود باینجا می‌آید .

شهر قم پر از سید و ملاست وخدا میداند که‌چقدر سید وملا از برکت مزار حضرت معصومه دراین شهر نان میخورند .

چون شهر قم را خانمی تحت حمایت دارد حکومت آنرا هم شاه بخانمی که دختر ارشد او یعنی فخرالملوك باشد واگذاشته است .

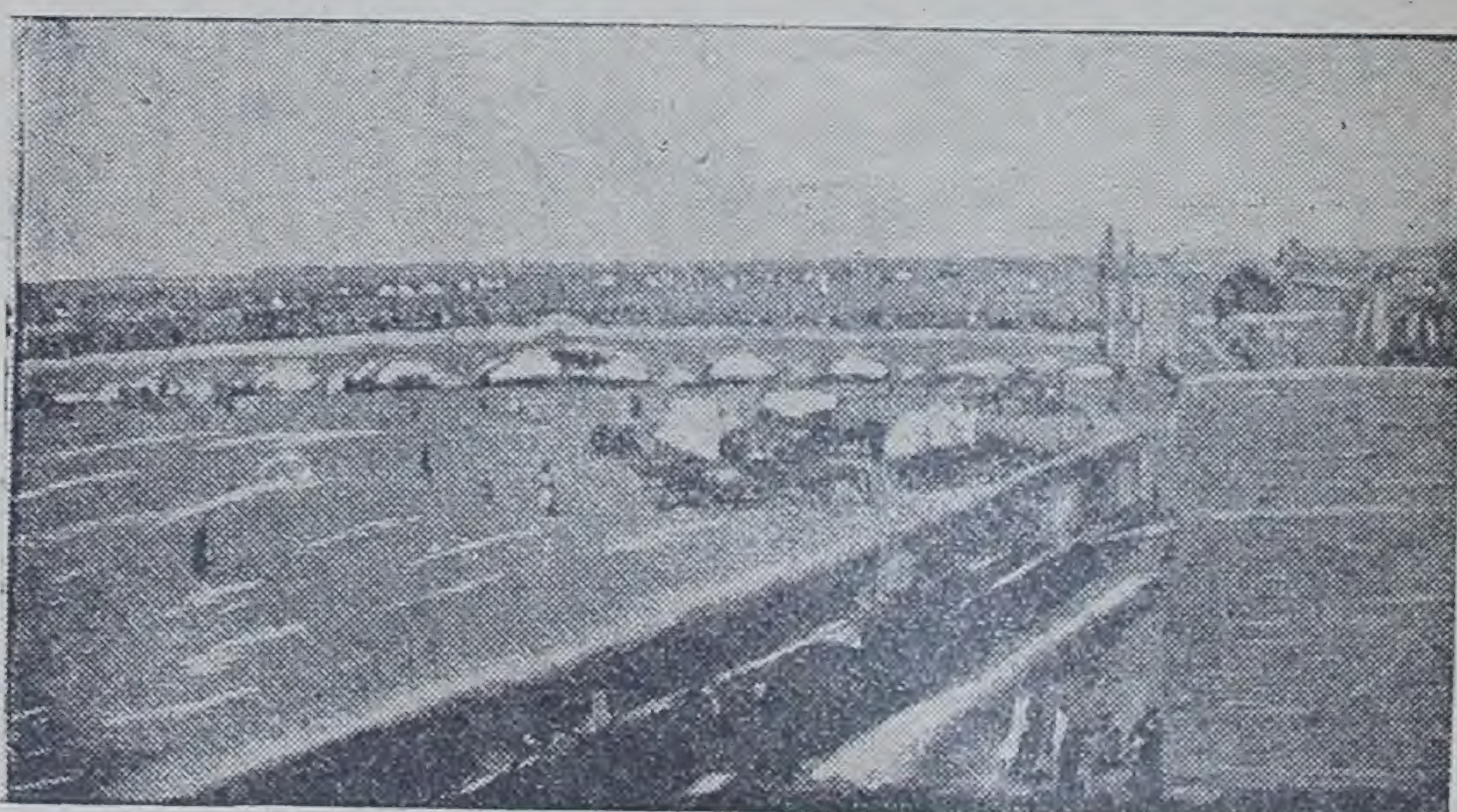
قم در وسط باغستانهائی سبز وخرم واقع شده وسبزی تیره فام درختان بخوبی از رنك سرخ و زردتپه های اطراف مشخص است .

آبادی شهر در ساحل راست قم رود ساخته شده. عرض این رودخانه فوق العاده زیاد است و میرساند که درمواقع طغیان آب آن زیاد میشود • اردوی ما را درساحل چپ قم رود در فاصلهٔ کمی از آخرین خانه های شهر زده بودند، شاه و اندرون درباغ پردرخت و آبی جا داشتند وسایرین در این طرف و آن طرف حتی در بستر رودخانه پراکنده از یکدیگر زندگی میکردند.

سه روزاقامت درچنین محلی که غیر از مزار حضرت معصومه هیچ جای دیدنی ندارد واقعاً بسیار زیادبود بخصوص که دراین دهانهٔ دشت کویر گرما بیدادمیکرد.

من اگر تمام وقتم بتفقد حال مریضانم نمیگذشت باز قسمت اعظم آن در این کار صرف میشد چه غیر از مریضان سابق مریضهٔ دیگری هم پیدا کرده بودم و آن دختر زیبای باغبان باشی بود که شاه با وجود حمل پنج ماههٔ او راضی نمیشد که از آن خانم دقیقه‌ای دوربماند ودر این سفر تکان کالسکه حال اورا منقلب ساخته‌بود.

اما عایشه خانم با وجود سه روزاستراحت بازشفانیافته بود چه این زن بوالهوس که عجله‌ای برای شفایافتن خود داشت بدستور خاله زنکها احمقی رابرای معالجه‌آورده و آن احمق‌هم نمیدانم چه گردی درچشم او ریخته ودرد او راچند برابرزیادتر کرده‌بود



پل رودخانهٔ قم و ورود شاه بشهر

دراین ساعت عایشه خانم ازشدت ناله امان همه را بریده وسراسر اندرون را برقت‌آورده است • دقیقه‌بدقیقه فراش است که بدرچادر من‌می‌آیند وبمحض اینکه مرا می‌بینند نفس زنان میگویند زود! زود! شاه‌ترا احضار کرده است •

من دویدم وعایشه خانم‌را که چند ساعت قبل رو بشفا دیده بودم باچشمانی مشاهده کردم که از شدت التهاب میسوختند وحال آنها براثر گردی که درآنها ریخته شده بود از هر وقت دیگر بدتر بود.

البته برخانم سخت ناگوار بود که بخبط خود اقرار کند اما در مقابل وضع خطرناکی که پیدا کرده بود چاره نداشت بیچاره اقرار کرد و بتمام امامها قسم میخورد که این کار بدستور نصیحتگویان نفهم صورت گرفته و او همیشه کمال اعتماد را بمعالجات من داشته و ازاین بابت ممنون بوده است ، بگفتهٔ شاعر «قسم میخورد اما اندکی دیرتر از موقع آن هم برای آنکه دیگر بقسم او اعتماد نکنند».

باری این تجربه برای او بسیار گران تمام شد ، بازخدا کند که مفید افتد .

همینکه بچادر خود برگشتم دیدم عایشه خانم بگمان اینکه اوقات من تلخ شده است یك طاقه شال برای من فرستاده وخواهش کرده است که دنبالهٔ معالجه را رها نکنم .

مریض سوم من که مهارتش در رستن از دامهای سیاسی بمراتب بیشتر از هنر او در نیفتادن در بند و بستهای درباری است چون با ادامهٔ سفر امید بهبود پای پیچ خوردهٔ او نمیرفت بدستور من برگشت و من باو امید دادم که این پیش آمد بپیشرفت منظور های سیاسی او کمك می کند .

وزیر مختار ایران در وینه مصلحت اندیشی مرا فوراً پذیرفت و برگشت و من یقین کردم که امیدواری من در باب اجابت مقاصد او در پیشگاه شاه صحیح بوده چه در ملاقات آخری که بین ما اتفاق افتاد مشارالیه بمن گفت که از صدقهٔ سر همان حادثه شاه امتیاز مشروبات و الکلیات را که سابقا به «فیلیپار» داده بود بدون هیچ خرجی ملغی نمود ودر عوض امتیاز راهی را در آذربایجان باو واگذاشت که آن هم هیچوقت دنباله پیدا نخواهد کرد.

۲۳ مه = ۲۶ شوال

منزل آیندهٔ ما طایقون است که تقریباً درچهار فرسخی قم قراردارد. جهت حرکت ما جانب مغرب بود وبعد از آنکه بانتهای دشت و یك ساعتی منزل رسیدیم بزمین بلندی وارد شدیم که طایقون در آن طرف آن واقع است. این زمین وسیع شبیه بمحوطهٔ مستدیری است که دورا دور آنرا کوه بکلی گرفته ودراین کوهها قللی تیز و گرد شبیه بدهانه های آتش فشانی مکرر دیده میشود .

هیچ لازم نیست که کسی آب اینجا را بیاشامد تا شوری و تلخی آنرا بفهمد هرجا که مسیل خشکی دیده میشود یك طبقه نمك روی آن خوابیده است .

۲۴ مه = ۲۷ شوال

راه تا مدتی درهمین سرزمین مرتفع بود ، بعد از آنکه از قلعه چم که در طرف دست چپ ما قرار داشت گذشتیم بنیزار کنارقم رود رسیدیم ، آب صاف وخنکی یافتیم که زیاد شور نبود و چون آب دیگری نبود همه ازآن رفع عطش کردند.

درمیان راه حاکمی سوار بر اسب با یکعده سوار مجلل رسید . چون نزدیك آمد قیافهٔ خوشنمای حکیم الممالك را شناختم . از این حسن تصادف و از اینکه یکی ازهمکاران

با محبت و دوست داشتنی خودرا در اینجا یافته‌ام کمال مسرت بمن‌دست داد •

حکیم الممالك هم در همان ایامی که یحیی خان در فرانسه تحصیل میکرده در آنجا بتکمیل معلومات مشغول بوده ، هردو زبان فرانسه رادر کمال خوبی یاد گرفته و هر دو از منبع مهر ومحبت ومناعت و از خودگذشتگی مخصوص فرانسه بهره‌ای وافی برده‌اند •

حکیم‌الممالك بعد از بیرون آمدن از مدرسهٔ متوسطه بکارتحصیل طب پرداخته و طبیب بیرون آمده‌است ولی این هنرچندان بسعادت و اقبال او کمك نکرده چه اگر شاه غیر از طبابت شغل دیگری باو در دربار یا در ولایات رجوع نکرده بود گذران زندگانی او دچار اختلال میشد ، با این حال باز هم همه‌وقت کار او از این بابت خوب نبوده • حکیم الممالك حاکم ولایتی است که ما باید از آن بگذریم و آمدن او باستقبال شاه ازهمین بابت است •



دهقانان محلات

۲۵ مه = ۲۸ شوال

ارتفاع زمینی که ما از آن میگذریم قدم بقدم بیشتر میشود و هر روز بسرزمین

بلندی میرسیم که تقریباً عین همان زمین دیروزی است یعنی همان بیابان و همان محوطهٔ مستدیر تکرار میشود.

در دودهك شاه پسر خود ظل السلطان را که در اصفهان مقیم است بحضور خواست و پسر ظل السلطان یعنی جلال الدوله که بتازگی حکومت یزد را باو داده اند از طهران با ما در رکاب شاه است.

احضار ظل السلطان که هیچکس نسبت باو محبت ندارد باعث بعضی صحبتها شده و هر کس از قساوتها واعمال مستبدانهٔ اوسخنی میگوید.

دراینجا معلوم شد که شایعهٔ قتل مشیرالملك بدست اوصحت نداشته بلکه شاهزاده او را حبس کرده وبعد از آنکه تمام اموال اورا بمصادره گرفته دستش رابکلی از کارها کوتاه نموده بوده است. مشیر الملك بیچاره هم چون دیگر آه در بساط نداشته دیوانه شده وبهمان وضع جان سپرده است.

میگفتند که شاه ظل السلطان رابرای همین احضار کرده است که درباب این عمل باو توضیحاتی بدهد، بعضی هم میگویند که اصلاً مسافرت شاه برای آنست که خود شخصاً باین کار رسیدگی کند چنانکه در قم از کسان مشیر الملك و دیگران جزئیات قضیه را بتفصیل تمام پرسید وبیش از همه در باب دارائی کهظل السلطان بر آن دست انداخته تحقیقات کافی بعمل آورد.

۲۶مه = ۲۹ شوال

دلیجان دارای چشمه هائی است که آب آنها اگرچه کاملاً گوارا نیست باز تلخی و شوری آنها از آبهائی که تا اینجا دیده بودیم بمراتب کمتراست.

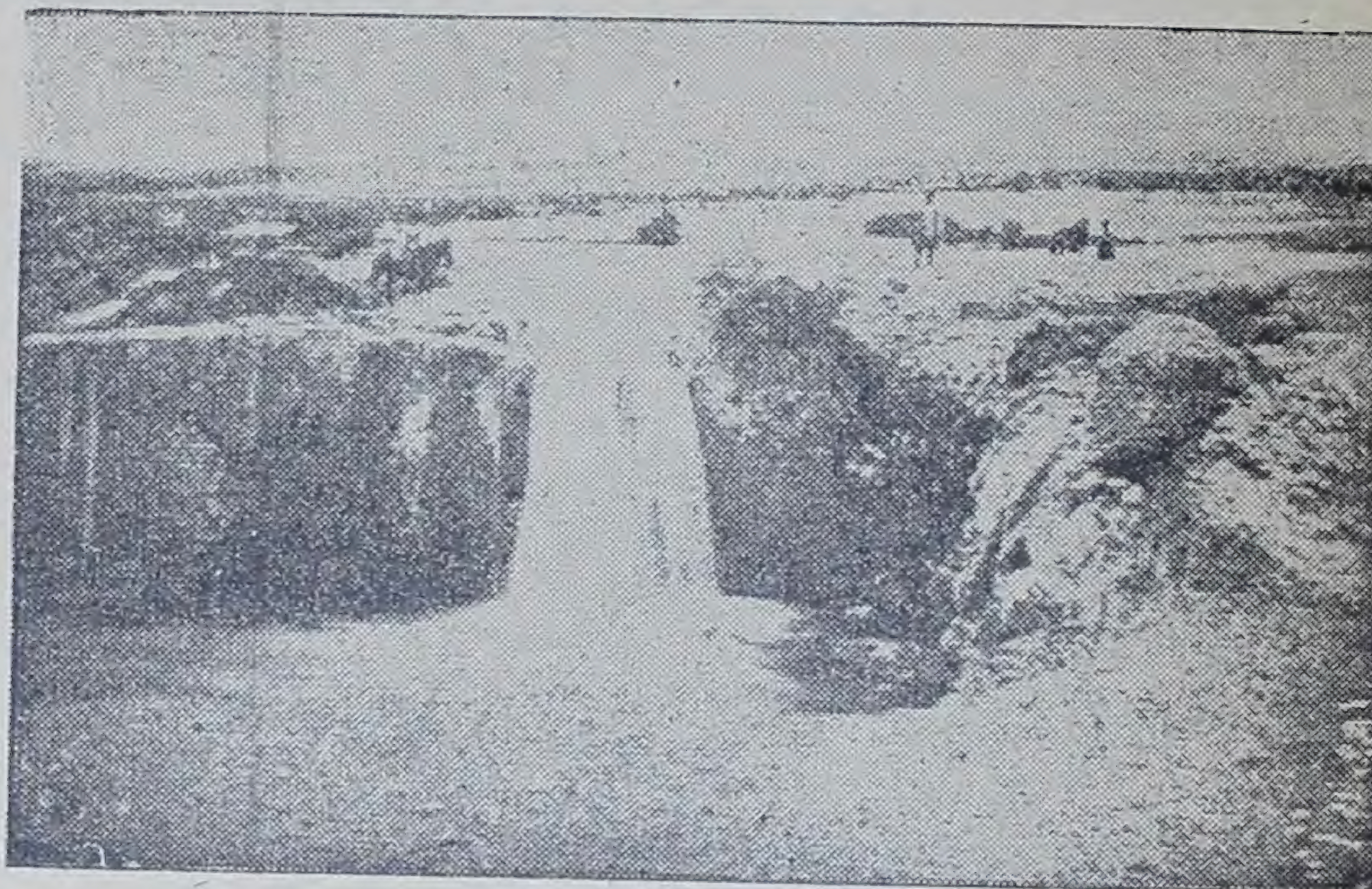
قلل بعضی از کوههای اطراف بی شباهت بقلعه های خراب نیست ،طبقات متوالی صخره های عظیم بشکلی منظم و مطبق است که گوئی دستانسانی آنها را باین شکل روی یکدیگرچیده وآنها را باین وضع بر روی همدیگر سوار کرده است.

۲۷ مه = ۳۰ شوال

بعد از گذشتن از ریگستانهای بلندی که طی آنها سهساعت طول کشید چشم ما بواحات سبزی که از دور نمایان گردید روشن گشت. قدری دورتر از نیمور که ازطول آن گذشتیم قطعات ستون و خرابه های دیگری است که باید متعلق بزمانی خیلی بیشتر از زمان ما باشد. اگر سد اینجا راکه شکسته تعمیر کنند و آب را باراضی دوردستتر برسانند این ناحیه آباد و سرسبز خواهد شد.

محلات قصبهٔ بزرگیست مرکب از ده پائین وده بالا. اردوی ما را بالای دهپائین در سرچشمهٔ رود خانه ای زدند. در این محل چشمه های چندی است که از آنها بمقدار غیر متساوی آب میجوشد وپس از بهم پیوستن رودخانهای‌را درست میکنند. از وقتیکه ازطهران بیرون آمدهایم این اول دفعه ایست که آبی که شور وتلخ نیستمی آشامیم

ظاهراً این آب آشامیدنی است ولی چون اهالی میگویند که سوء هاضمه می آورد باید در شرب آن احتیاط کرد پنج روز درمحلات در کنار همین سرچشمه که آب آن بعد تقسیم و باعث



سدشکستهٔ تیمور

خنکی و طراوت باغهای آن میشود اقامت کردیم. چادرهای ما را دراطراف همین باغهای خرم پراکنده از یکدیگر زده بودند ولی چون روی زراعت مردم که هنوز محصول خود را بر نداشته بودند منزل کرده بودیم باین بیچاره‌ها صدمهٔ بسیار وارد آمد.

شاهزاده منوچهر میرزا که بعکاسی عشق ودراین فن کمال مهارت را دارد از اقامت ما دراینجا استفاده کرد و با میرزا فروغی منشی اعتمادالسلطنه بتماشای خرابه‌ها رفت.

این دو تن چندان چیزی که قابل اعتنا باشد نیافته بودند ولی در نزدیك ستون مربع شکلی که قاعدهٔ آن سخت آسیب دیده بود پس از قدری کاوش بمقداری استخوان انسانی در میان گودالی که بعقیدهٔ ایشان حوضی بوده ولی آجر های دور آن معلوم نبود برخورده بودند. شاید این گودال محصور که پر از استخوان بوده یکی از همان گورستانهای خشتی باشد که یونانیها بعد ازجنگها مرده‌های خود را درآنها دفن میکردند میرزا فروغی از آنجا یك جمجمهٔ بالنسبه تمام با چند پیکان مفرغی ومسی همراه آورده بود.

این جمجمه بکلهٔ یك نفرعرب بیش از هرجنس دیگر شبیه است بهمین جهت شاید - حق با اعتمادالسلطنه باشد که این گورستان را متعلق بزمانی میداند که اعراب ایرانیان را بزور سلاح بدین اسلام آورده و بعداز حرکت ازعربستان درهمین نواحی با ایرانیان چند جنگ کرده‌اند.

اما پیکانهای فلزی که طول آن‌ها از ۵ تا ۷ سانتی متراست نوکهای تیزی دارند شبیه بسرنیزه که طول زمان آنها را کند کرده و یکی از آنها این اختصاص را دارد که نوك آنرا بضرب‌چکش کج نموده‌اند و آثار ضرب چکش بر آن نمودار است.

در قبرستانهای قدیمی از این قبیل اسلحه های کج شده زیاد دیده میشود وظاهراً این کار را برای آن میکرده‌اند که بعد از مرك کسی سلاح اورا دیگری بکار نبرد.



خرابهٔ خورهه

ظل‌السلطان که باینجا وارد شده بود چهار اسب اصیل ومقداری فرش وپارچه های سنگین قیمت و بعضی نفایس دیگر تقدیم پیشگاه پدر خود کرد با چند کیسه اشرفی. گویا ظل السلطان باتقدیم این هدایا میخواست اسباب ترضیهٔ خاطر ملوکانه را فراهم کند تا دیگرپاپی دارائی مشیرالملك نشود.

حکیم‌الممالك که اگر روزگاری چیزی ازمال دنیا بچنك او بیفتد از راهی غیر از راههای معمول به ظل‌السلطان است فقط یك تخته قالی سلطان آبادی بشاه پیشکش کرد ولی همین یك تخته‌قالی بآن اندازه وسعت داشت که آنرا بار یك شتر کردند و از جهت بافت نیزخالی از اهمیت نبود زیراکه نقش آن از سادگی صنعت قالی درزمانی که آنرا بافته بودند حکایت میکرد.

اول ژون – ۵ ذی القعده

بعد از طی چهار فرسخ راه از محلات بآبادی اره رسیدیم. در بین راه طرف دست راست اژ دوتا سه کیلومتر رشته کوهی بود طبقه بطبقه مثل اینکه از پائین تاقله پلکانی منظم ساخته باشند سپس از چند تپه گذشتیم ودر میان گرد وغبار زیاد بجلگه‌ای که اره در آنجاست وارد شدیم.

از قم تا اینجا منزلی نبود که باد وغبار دست از سرما بردارد اما هیچ جا از این حیث مثل اینجا نبود. در ورود باردو تا بدوقدمی چادر ها نرسیدیم نمیتوانستیم آنها را ببینیم و کسانیکه قبلاً چادرهای‌خود را نزده بودند مجبورشدند که برای این کار منتظر آرام شدن باد بنشینند.

چشمهٔ زیبای‌محلات که تا آن اندازه مارا فریفتهٔ ظاهر دلربای خود کرده بود تمام آن‌خوشی راکه بما داده بود از دماغ ما بیرون آورد باین معنی که همراهان تا توانسته بودند ازآن آب صاف نوشیده و با آن استحمام کامل کرده بودند و هیچکس گمان نمیکرد که در باطن‌این آب مضرتی پنهان باشد. در ایران همه جا صحبت اینست که آب پیدا میشود یانه و اگر پیدا میشود سالم است یا موذی.

خلاصه همراهان بعضی از اختلال معده می نالند بعضی دیگر ازحدت تب. من‌هم‌احساس کردم که باید مقدار سولفات‌دو کینین راکه معمولاً میخوردم قدری بیشتر کنم.

۲ ژون – ٦ ذی‌القعده

از جلگهٔ خاك آلود اره بکوهستانی رفتیم که حاصلخیز وپرجمعیت بنظر میرسید زیرا که چند آبادی مثل خورآوند وخوکان و رودبار دراطراف‌آن‌دیده میشودبعد ازسه ساعت راه رفتن با کالسکه در میان‌جاده های سخت و مزارع بآبادی چوگان رسیدیم. دراینجا ظل‌السلطان ازشاه اجازهٔ مرخصی گرفت و باصفهان مقرحکومت خودبرگشت.

هنگامی که من درحرم بریختن دوا در چشمان عایشه خانم مشغول‌بودم شاه بمیان چادرهای نسوان اندرون‌آمد ودرچادر لیلی‌خانم که تب شدیدی داشت میرزا زین‌العابدین جراح راکه متخصص این‌قبیل کارهاست دید وخطاب باو گفت: «درست مثل آدم نه مثل اولاغ». وقتیکه این خطاب شاه را نسبت بمیرزا زین‌العابدین که‌مردی زیرك است ودر حرفهٔ‌خود نیز بی‌هنر نیست شنیدم پیش خود گفتم که اگر شاه بعضی از همکاران دیگر میرزا زین‌العابدین را باین خطاب مخاطب ساخته بود بمراتب بجاتر بود.

تا امروز عایشه‌خانم هیچوقت از خواهرخود که فرزندش‌غالباً درهمین جا ببازی مشغول است صحبتی بمیان نیاورده بود. امروز که حال چشمانش بهتر و نشاط سابقش قدری پایدارتر شده مدتی مرا بدرد دل کردن پیش خود نگاه داشت و گفت بیماری چشم من از روزی که دیدم شاه بخواهرم لیلی عشق میورزد وجز گریه چاره‌ای نداشتم‌شروع

شده است زیرا که در مذهب ما گرفتن دو خواهر وقتیکه هنوز یکی را طلاق نداده‌اند حرام است ۰ شاه که این سنت و بسیاری از سنن دیگر را زیر پا گذاشته بود هر دو خواهر را در اندرون نگاه میداشت و عایشه خانم بیچاره بهمین سبب تصور میکرد که شاه هنوز نسبت باو محبتی دارد .

۳ ژوئن ـ ۷ ذی‌القعده

از اینجا تا انجدان سه فرسخ راه است اما چه راهی ؟ راهی که فقط قاطر از آن



خرابهٔ قدیمی مسجد محلات

میتواند بگذرد وعبور کالسکه از آن بسیار مشکل است چنانکه ما در راه چون کالسکه در رسیدن بتخته سنگ یاگودال از زمین بهوا میپرید چند بارمجبور شدیم پیاده شویم.

در راه شکار زیاد است چنانکه هنوز بکوه نرسیده چند آهو ازجلوی ماگریختند در آن طرف جاده که مدخل دشت وسیع سلطان‌آباد است یك عده از همراهان که‌اسب را بر کالسکه ترجیح داده‌بودند مقداری مرغ ازجمله با قرقرا شکار کرده بودند . این مرغ که از قرقاول کوچکتر و بمرغ کارتاژ (قرطاجه) شبیه است از جهت پر و بال و انتهای سیاه بالها بقرقاول شباهت تام دارد .

ورود ما باین جلگه ازجهت جنوبی آن صورت گرفت و راه شمال را پیش گرفتیم.

ساعت یازده بود و نمایش باشکوهی از سراب پیش چشم ما نمودار گردید ، دریای بی پایان آرامی بنظر میرسید که مثل آینه میدرخشید و جنگلی دیده میشد که دم بدم شکل درختان آن در افق تغییر میکرد اما اندکی بعد تمام این مناظر محو گردید وجز بیابان سوزانی که در زیر آفتاب بی‌پناه قرار داشت چیزی دیگر بجا نماند . همه کس میداند که سراب ازخصایص ممالك گرم است ومن از وقتیکه درایران هستم چند بار نمونه‌هائی از آن دیده‌ام و سابقاً هم در الجزایر و تونس نظایر آنها را دیده بودم .

انجدان و اردوگاه ما نقطه‌ایست که نسبةً آبی فراوان دارد و در کنار دشت‌است و در وسط آن کوهی مجزا قرار گرفته که بی شباهت بکلاه پاسبانان ما که چندین برابر بزرك شده باشد نیست .

گرما و باد و غبار بهیچوجه دست از سرما بر نمیداشت ، با این حال سه روز دراز در این محل ماندیم .

۶ ژوئن - ۱۰ ذی‌القعده

دیشب یکی از زنان اندرون مرد ، هنوز جسدش سردنشده بود که اورا در قبرستان آبادی بخاك سپردند و بلافاصله یعنی ساعت پنج صبح اردو را راه‌انداختند.

راه ما متوجه جهت شمال شرقی بود از دامنهٔ کوه هائی که طرف دست چپ قرار داشت و دست راست ما جلگهٔ وسیع سلطان آباد است .

بعد از ساعت ده وارد سلطان آباد شدیم در حالیکه از گرما پخته و از گرد و غبار کور شده بودیم .شاه و اندرون وصدر اعظم درعمارت حکومتی منزل گرفتند و من بفاصلهٔ کمی از ایشان در منزل شخصی اقامت اختیار نمودم ، دیگران هم بهمین وضع درمنازل خصوصی مردم رحل اقامت انداختند فقط اسبها و اثاثهٔ سفر را در خارج شهر در اردو نگاه داشتند .

سلطان آباد اهمیت خاصی بجز اینکه مرکز تجارت عمدهٔ قالی است



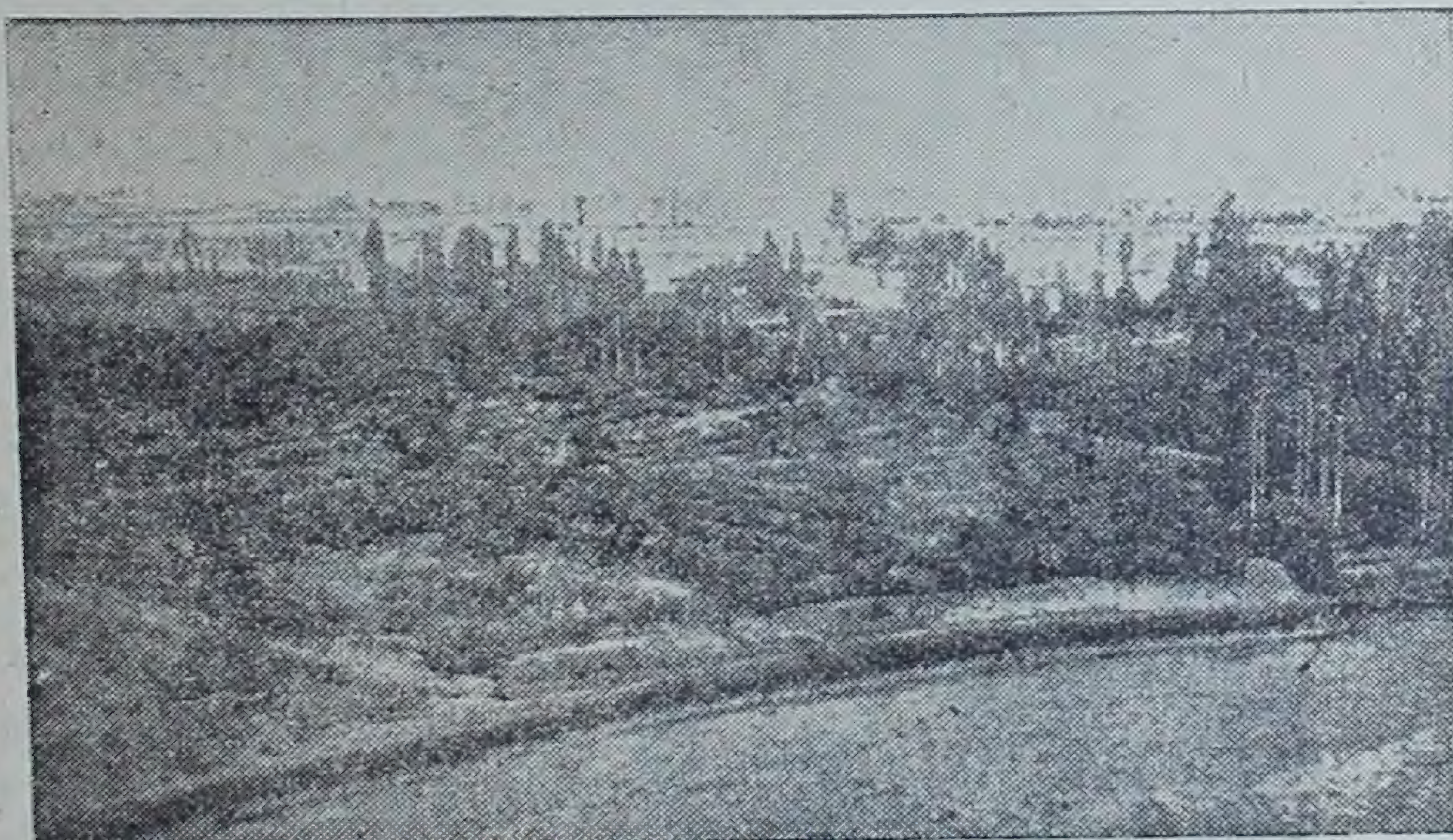
منوچهر میرزا

ندارد . این شهر هم مانند سایر بلاد ایران دارای کوچه هائی است تنگ و غالباً کثیف و دیوار هائی از خشت و گل و تیره رنگ که خانه‌ها در پشت آنها واقع شده و بازاری دارد که از این سر بآن سر شهر را بدو نیمه تقسیم میکند.

در هر خانهٔ سلطان‌آباد کارگاهی برای بافت قالی برپاست و زنها در عین اینکه بکارهای خانه‌داری میرسند بقالی بافی نیز مشغولند و بطور متوسط هر هفته سه فرانک از این راه عایدشان میشود و چون در اینجا ارزانی است این مبلغ بنظر کافی می آید .

تجارتخانهٔ زیگلر که مرکز آن درمنچستراست وشعبه‌ای نیز در طهران دارد بیشتر قالیهای خود را از سلطان‌آباد میخرد بلکه باید گفت که تجارتخانهٔ مزبور مشتری تمام قالیهائی است که در سلطان آباد بافته میشود و همهٔ کارگران بخرج آن کار میکنند . نمایندهٔ آن تجارتخانه این ایام مشغول ساختن بنای عظیمی است باین قصد که در آنجا مدرسه‌ای جهت نساجی مطابق اصول جدید درست کند .

سلطان‌آباد از برکت همین تجارت قالی که معروفترین آنها را در فراهان می بافند بسرعت ترقی یافته چنانکه درعرض پنجاه سال اخیر جمعیت آن ازچند صد نفر به ۴۰،۰۰۰ نفر رسیده وهمین کیفیت بخوبی اهمیت تجارت قالی این شهر را میرساند .



سلطان آباد

البته اگر بخواهند که این تجارت زمین نخورد باید از استعمال پشمهائی که برنگ های جوهری ملون‌شده وبکار بردن آنها دارد معمول میشود جداً جلو گیری بعمل آورد . میگویند گناه این کار بگردن انگلیسهاست که رنگهای جوهری را بایران آورده اند . بهرحال اگر در این باب دقت نشود و رنگهای جوهری شیوع پیدا کند بلاشك از قدر و

قیمت قالیهای ایران کاسته خواهد شد. کسانی که دراین کار ذی‌نفعند از این جهت نگران شده‌اند و امیدواری هست که بار دیگر همان رنگهای ثابت نباتی جای رنگهای جوهری را بگیرد.

در این چهار روزی که ما در سلطان‌آباد هستیم من هرچه گشتم که چند تخته قالی برای خرید پیدا کنم موفق نشدم و کم کم عقیده‌ام این شده است که تحصیل یك قطعه قالی کهنهٔ فراهانی درمغازه های پاریس آسان‌تر از اینجاست.

بالاخره حکیم‌الممالك حکمران عراق بتوسط یکی از ملاکین با لطف که اشتیاق مرا بتحصیل مالی دیده بودسه‌قطعه ازآنها را بدست آورد وازاین سه‌قطعه یکی درنهایت زیبائی است.

چند روز اقامت درسلطان‌آباد برای من کاملاً مفید واقع شدو از این فراغت در معالجهٔ نهائی چشمان عایشه خانم استفاده کردم. شاه که بگفتهٔ خود ازاین «معالجهٔ فوری و اثر خوب» آن‌راضی شده بود بعد از ابلاغ امتنان‌خود برسم مرحمت یك انگشتری بمن داد که نگین آن‌یا قوتی بزرك بود درقطعاتی ازالماس نشانده.

شهرت معالجهٔ من در اندرون پیچید وهمین پیش‌آمد باعث آن‌شد که پنج شش نفر دیگر از زنان حرم که کم و بیش مریض بودند بمن مراجعه کردند. یکی از ایشان زهرا سلطان‌خانم است که‌زنی ادیبه است‌و گاه گاهی‌شعرنیزمیگوید وباطبع لطیف‌سروکاردارد.

از میان این مرضی فقط حالت‌خانم دختر باغبان باشی باعث نگرانی‌است زیرا که تکانهای کالسکه باعث‌آزار دائمی اوست واوقات شاه از این‌بابت تلخ‌است.

این خانم در اینجا هم مثل شهر با امینه اقدس باهم زندگانی‌میکنند وچادر کوچك او نزدیك چادر بزرك امینه اقدس که بفاصلهٔ معینی از سایر چادرها زده‌شده قراردارد.

همینکه ازچادر خانم دختر باغبان باشی بیرون آمدم امینه اقدس مرا بتوسط آغا بهرام خواجه باشی خود بحضور خواست. بمحض‌ورود این پیرزن نابینا را سخت محزون و شکسته‌خاطر دیدم، گرم و نرم همچنانکه عادت ایرانی‌است‌ازحال من پرسید وبتعریف من‌پرداخت و در ضمن این جملات بلیغ و بیانات شیوا میخواست بفهمد که آیا وسیله‌ای هست که بتوان چشمان اورا هم‌مثل چشمان‌عایشه خانم معالجه کرد.

۱۱ ژوئن = ۱۵ ذی‌القعده

امروز از سلطان‌آباد حرکت کردیم وپس ازگذشتن از قصبهٔ بزرك پردرخت سرده داخل سرزمین مرتفع کم وسعتی شدیم، چون از این قسمت گذشتیم از کوهی بالارفتیم وبمجرای خشك سیلابی افتادیم.

در بالای گردنه بعلت بندآمدن راه یك ساعت بتوقف مجبورشدیم و باعث آن انیس الدوله‌و نوکرهای او بودند، کالسکهٔ خانم عیبی کرده بود ونوکرها برفع آن اشتغال داشتند وبجای آنکه آنرا بکنار جاده بکشند وراه تمام کالسکه‌ها وسوارها را

که عقب سرایشان بودند بندنیاورند دروسط جاده باین کار مشغول بودند .

بالاخره بعد ازاین یك ساعت توقف اجباری براه افتادیم و کمی بعدچشممان بچادر های اردو افتاد که آنها را در ده نمك کور برسرزمین مرتفعی زده بودند .

راه ما همواره مرتفعتر میشد چنانکه ازقم تااینجا قریب ۱۰۰۰ متر بالاآمده بودیم کوههای اطراف مرتفع است و قطعات برف حتی در دامنه‌های پائین آنها بنظر میرسد باهمهٔ این احوال حدت اشعه آفتاب بنهایت است .



میرزا زین‌العابدین

بمن خبررسید که اطبای ایرانی تصمیم گرفته‌اند که بچهٔ دختر باغبان باشی را بیندازند ، شاه اتفاقاً این مطلب‌را بمن گفت و من خطر این کار را باوخاطر نشان کردم و گفتم که چون من‌این عمل را لازم نمیدانم درآن نیزشرکت‌نمیکنم . شاه‌ظاهراً بیانات مرا تصدیق کرد وموقتاً ازاین عمل‌صرف نظرشد اما چون مصالحی درکار بود که‌هیچکدام هم مصلحت طبی بشمار نمیرفت کاملاً ازاین منظوردست برنداشتند بلکه آنرابرای‌موقع دیگری گذاشتند .

۱۳ ژون - ۱۶ ذی القعده

در انتهای دشتی که در آن‌منزل کرده‌ایم آبادی دیگری‌است بنام عمارت . بعد ازچهار ساعت‌راه بآنجا رفتیم .

در موقع حرکت مه‌خفیفی ازپای کوه‌ها برخاست وما ازمیان این‌مه که نیمه‌شفاف بودکوه هارا بشکل مناظری محو میدیدیم وقلل تیره‌رنگ آن‌ها در میان افق زیبای نیلگون کاملاً نمودار بود .

درطرف دست راست ما چندین آبادی بود که چشم از دیدن مزارع خرم گندم و جوی آن‌ها لذت میبرد مخصوصاً رنك سبزسیر آنها دیدهٔ ناظررا بینائی می‌بخشید . در بالای کوه‌ها لکه‌هائی از برف دیده میشود واز یك شکاف که عمق آن‌ازشکافهای سایر جبال‌بیشتر ودر طرف مغرب واقع است برفهای اشتران کوه‌را بخوبی می دیدیم .

دو روز در عمارت درسرزمینی که کمی مرطوب بود ماندیم . این ده‌ملك‌حاجی آقا محسن است که شاه درسلطان‌آباد بخانهٔ او رفته بود والبته دراین‌رفتن اعلیحضرت چندان هم بی‌قصد وغرض نبود .

۱۴ ژون - ۱۸ ذی القعده

از همان راهی که دوروز قبل‌طی کرده بودیم بعداز گذشتن‌ازهمان آبادیها بمحل هکئین در طرف مغرب دشت فرودآمدیم ودر سرچشمهٔ رودخانه‌ای که از چهار تا پنج متر عرض دارد واز کوهی بیرون‌می‌آیدچادر زدیم .

دو روزماندن دراراضی باتلاقی عمارت بهیچوجه مصلحت نبود چنانکه‌خودشاه که باین‌کار دستور داده‌بود تب شدیدی کرد و مجبورشد که درهکئین بماند اما همینکه تب رو بتخفیف گذاشت روزبعد عازم‌آستانه‌شد تا مزار امامزاده سهل‌علی راکه فرزندعلی ابن‌ابی‌طالب است از زوجه‌ای‌دیگرغیر ازحضرت فاطمه‌مادر امام حسن و امام حسین زیارت کند .

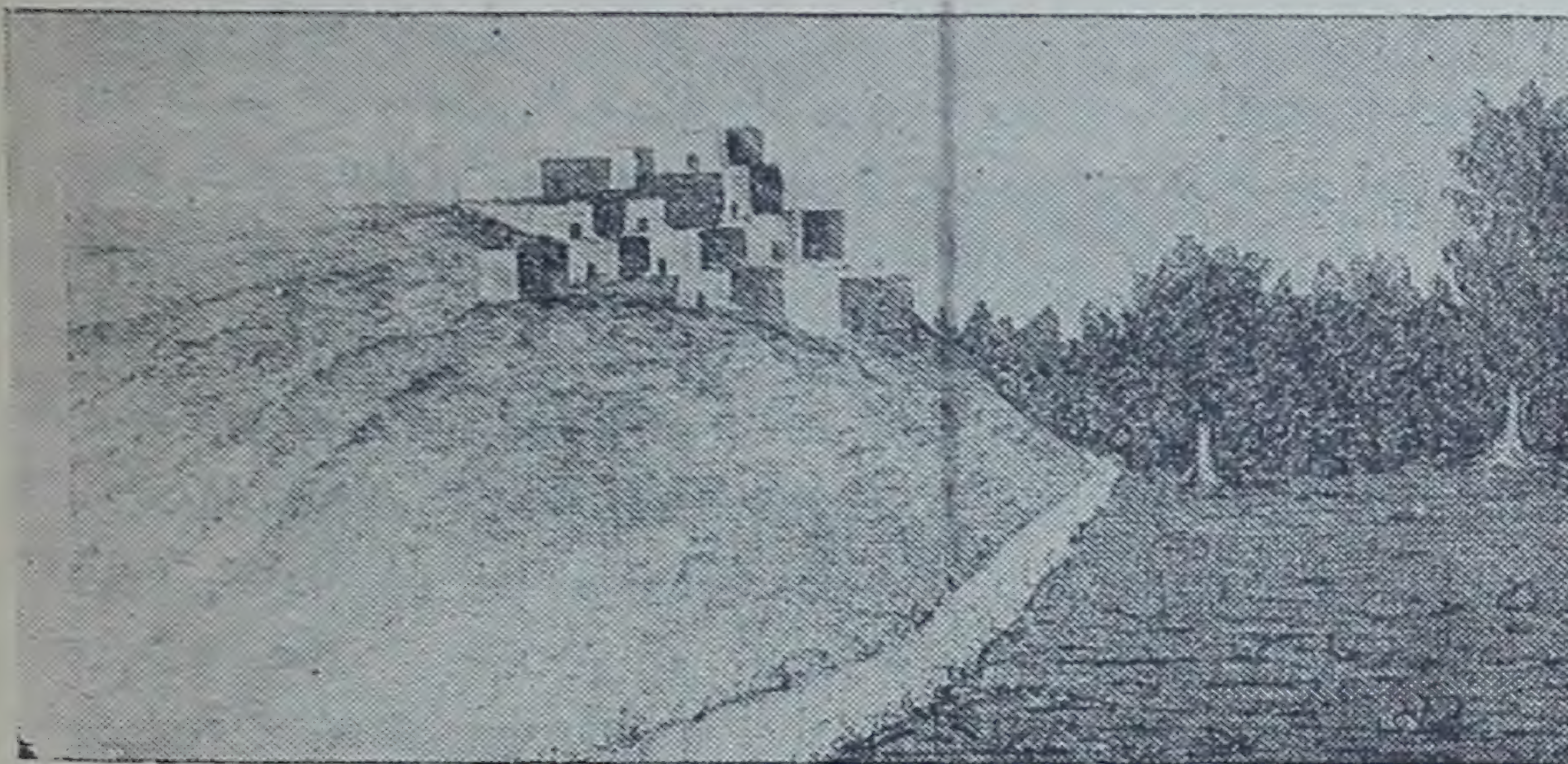
ازقصبهٔ بزرگی که ساکنین آن‌از ارامنه‌اند و کشیشان ایشان علم بجلو باستقبال آمدند گذشتیم .

زنان این‌قصبه کلاه استوانه‌ای بلندی برسر دارند که‌دور آنرا پارچه ای سرخ پیچیده‌اند وبا لچکی‌سفیدگل‌دار که دور دهان بسته‌اند صورت رنگ‌پریدهٔ خودرا پنهان کرده‌اند.هیچکس‌این زنان عیسوی را باختیار این حجاب مجبور نمیکند فقط خود ایشان خواسته‌اندکه این رسم اسلامی را رعایت کرده باشد.

بعد ازیك ساعت راه رفتن باکالسکه بآستانه پای‌تخت قدیم امرای کرج رسیدیم امامزاده سهل‌علی هیچ‌چیز قابل‌ملاحظه‌ای ندارد ، بنای‌آن حتی گنبدآن‌هم از آجرپخته است واگر هم‌زینتی داشته امروز ازآن چیزی باقی‌نیست ، چند قبر چنانکه معمول است

در دورا دور آن وجود دارد و در داخل آن‌چند قالی کهنه افتاده ٠

زراعت انگور دراین آبادی‌رواج کلی‌دارد اما مردم ببافت‌قالی که عایداتی بهتر



سرکمری

ومطمئن‌تر دارد بیشتر اقبال دارند ٠ ازاین قالیها چندقطعه پیشکش‌شاه‌شدواعلیحضرت هم ازراه لطف یکی از آنها رابانتخاب خودم بمن واگذاشتند ٠

بنابر افسانه‌های محلی دراطراف آستانه غارهائی است مملو ازطلا ، همه‌با ایمانی از این مطلب صحبت میکنند وشاه مثل اینکه امر مسلم باشد بیش‌از همه در این باب حرارت بخرج میدهد ٠

عده‌ای‌هم اسم کسانی‌را میبردند که‌ازاین طلاها بهره‌ای‌برداشته وازایران‌مهاجرت کرده‌اند ٠ من پیش خود میگفتم که شاید شاه بآستانه‌برای تجسس همین گنجینه‌ها آمده و زیارت بهانه‌ای بیش نبوده است ٠ گفتگو درباب این گنجینه ها نقل همهٔ مجالس شده بود حتی زنان اندرون‌هم برای استفاده ازمنابع این نقطه که باید آنرا «کالیفرنیای‌ایران» نامیدصابون بدل‌خود مالیده بودند اماچون چیزی‌بدست نیامد وهمه دست خالی به‌هکئین برگشتیم حالت نومیدی طمع کارانی که شب وروز بااین‌خیال کیسه‌ها میدوختند خالی از تماشا نبود ٠

۱۷ ژون ـ ۲۱ ذی‌القعده

امروز از راهی بد بعد از عبور از یك آبادی وگذشتن از درهٔ تنگی بآبادی گل زرد رسیده‌یم ٠

۱۸ ژون ـ ۲۲ ذی‌القعده

از اینجا تا خمارخان راه بسیاردیدنی است امابرای‌عبور کالسکه سخت‌است‌چنانکه

کالسکه‌های ما با اینکه همه محکمند خواه‌ناخواه درمقابل عوارض راه دچار تکانهای سخت میشدند ، عاقل کسانی بودند که از سواری کالسکه صرف‌نظر کرده و این راه را با اسب طی مینمودند .

آیا بهتر این نیست که انسان با کلاه مخصوصی برروی اسب تحمل اشعهٔ آفتاب را کند تا آنکه درکالسکه‌ای باشد که دائماً دستخوش تکان است ودر آخر هر مزرعه‌ای بیم سرنگون شدن آن میرود ؟

بعد از آنکه از زلیان که در بالای کوه مشرف بفضائی مزروع است گذشتیم بنقاطی رسیدیم که پشت سرهم آبادی بود وهرقدر بیشتر میرفتیم عدهٔ آبادیها و مزارع خرم زیبا زیادتر میشد . این‌آبادیها را غالباً درکنار نهرهائی که این زمان آب آنها خشکیده وما بیشتر ازکنارهٔ آنها میگذریم ساخته‌اند .

درهٔ اینجا تنك وپرپیچ وخم است ودر کوههای اطراف‌آن‌تا دو فرسخ‌قطعات‌مرمر شفاف و درکوهی فراوان‌دیده میشود وخاك از کثرت طلق‌وخرده ریزه‌های آن‌میدرخشد و سنك لوح هم دردور قطعات مرمرزیاد است .

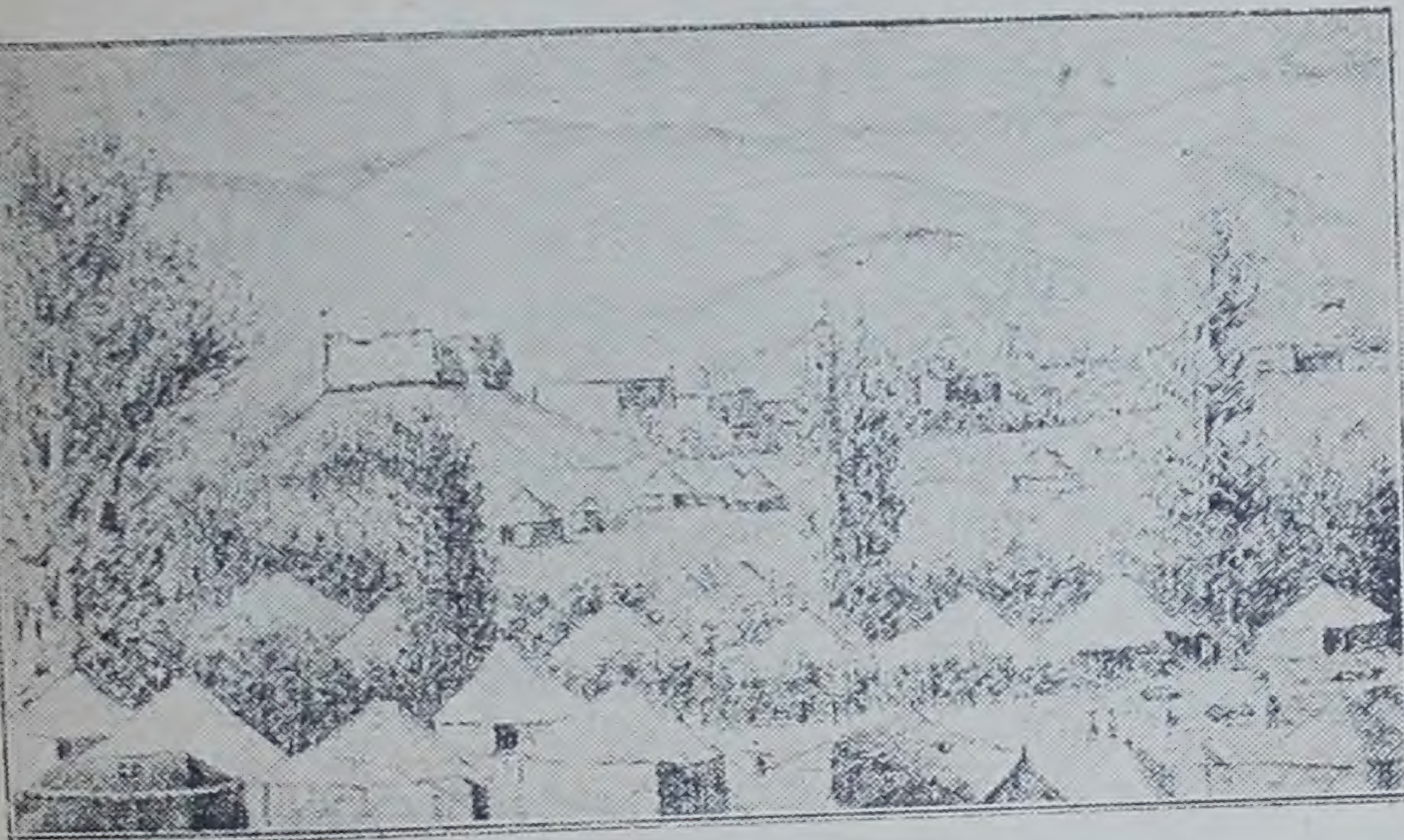
بتصور من همین‌ذراتی که دراین کوهستان از دور برق میزندافسانهٔ وجود غارهای پر از طلا رادر محل آستانه درست کرده واگرهم من در این‌باب تردیدی داشتم رفقای راه شك‌مرا بیقین مبدل ساختند باین معنی که هنگام توقف مختصری که در راه بعمل آمد جمعی چند مشت‌از همین خاکها راپیش من‌آوردند وباصرار ازمن میپرسیدند که‌آیا این خاکها متضمن طلا نیست وبعد ازآنکه من‌حقیقت مطلب‌را بایشان فهماندم گفتار مرا باور کردند و بیچاره‌ها نمیدانستند که هرچه بدرخشد طلانیست .

درطی راه قریهٔ سرکمری طرف چپ ما قرارداشت. خانه‌های‌این آبادی که‌بشکل مکعب مشرف بریکدیگر ساخته شده بی‌شباهت بکعبتین نرد نیست ، این خانه‌ها را در امتداد دامنهٔ کوهی یکی بالاتر ازدیگری ساخته‌اند ورودخانه‌ای بفاصله‌ای‌قریب‌ببیست متراز پائین آن میگذردکه کم و بیش درخت اطراف آن‌را گرفته ، چند قدم بعد کوه عظیمی منظرهٔ این‌آبادی را ازنظر ما محوکرد .

بعد از تمام کردن این منزل‌بین راه که باوجود مناظر تازه‌ودلفریب‌یکی ازخسته کننده‌ترین منازل بودبالاخره بآبادی خمارخان رسیدیم ، شاه که هنوز ازنقاهت‌تب‌چند روز پیش کاملاً انتعاش‌حاصل نکرده شخصاً خسته بود بهمین‌جهت‌دستورداد که سه‌روز در اینجاکه وسایل پذیرائی کافی نیز دارد اردو بزنند و استراحت کنیم.

هرکس بمیل‌خود منزلی که در سایه یا آفتاب بوداختیار کرد ، اکثردردرهٔ پردرختی منزل کردند ولی من چادرهای خود را دروسط مزارع دربالای زمینی که اندکی نشیب داشت زدم تا از آنجا بتوانم فضای اطراف وخمارخان راکه درآن طرف دره قرارداشت با قلعهٔ مجزای‌آن بخوبی ببینم .

در نزدیکی ما چهارآبادی است بهمین جهت کار تهیهٔ سیورسات اشکالی ندارد ولی بدبختی در اینجاست که چون محصول برداشته نشده چنانکه همه وقت اتفاق می افتد بین زارعین و نوکران شاه نزاع درگرفت زیراکه این جماعت چون عادت ندارند که علیق



خمارخان

چهارپایان خود را از زارعین بخرند بغارت محصول دست ایشان مشغول میشوند .

۲۱ ژون - ۲۵ ذی القعده

بعد از آنکه اطلاعاتی راجع براه بدست آوردم صبح زود با اسب حرکت کردم حرکت با اسب بسیارخوب بود چه بسیاری از کسانیکه بکالسکه سوارشده بودند پشیمان شدند و یکی از همکاران ایرانی من که کالسکه‌اش برگشت بزمین افتاده و پایش زیر آن مانده بود .

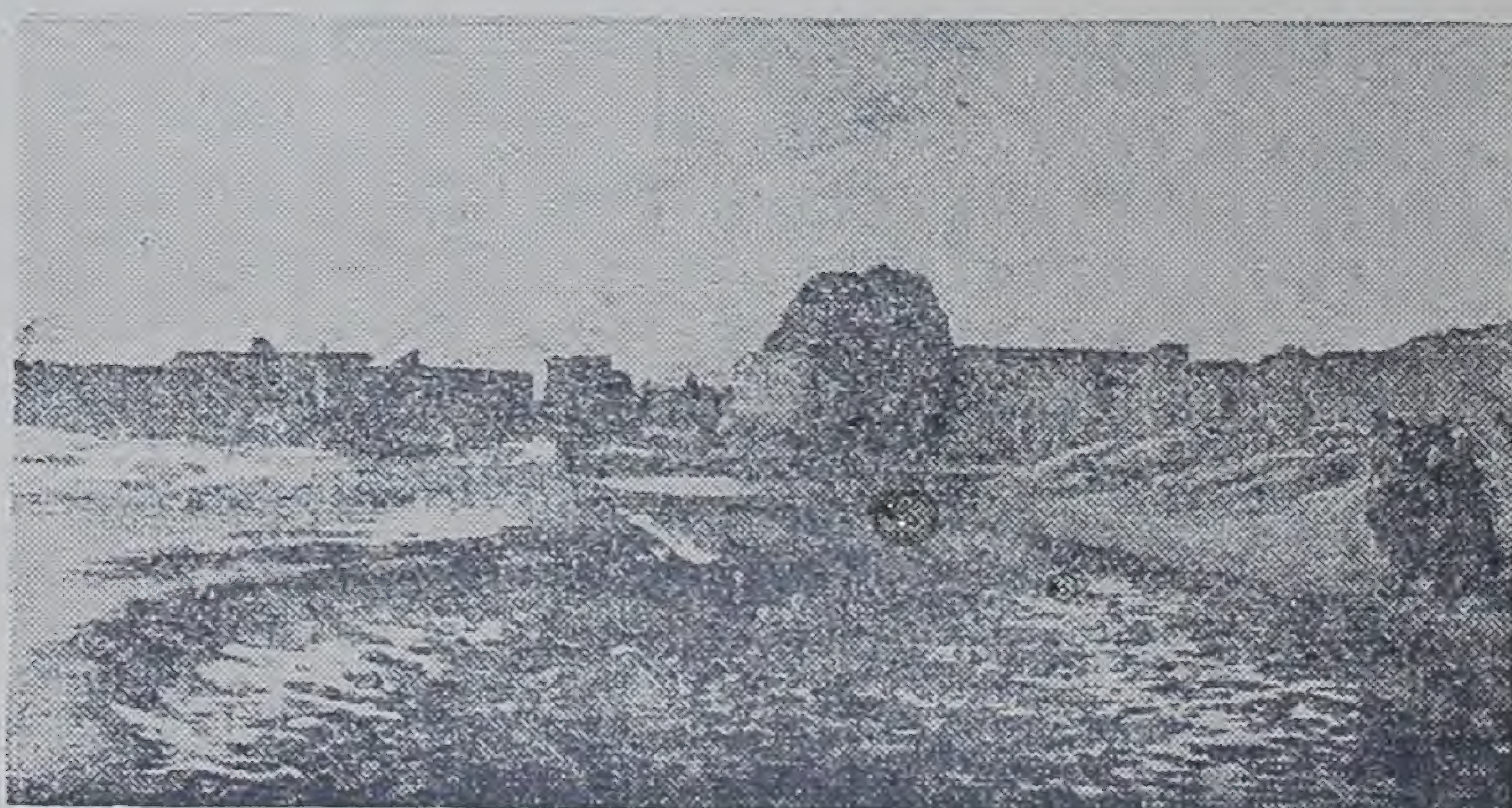
راه در میان کوه پیچ وخم زیاد دارد و پرتگاه‌های آن زیاد ودر بعضی مواضع عیناً درحکم کوچهٔ باریکی است پس ازدوساعت سربالائی ناگهان افق باز وجلگهٔ مستطیل و باریکی که جلگهٔ بروجرد است در پائین نمودار میشود وبروجرد و باغهای آن مانند لکهٔ سبز بزرگی درمیان زمین خاکستری رنك با پشت بامهائی که از همین خاك درست شده وتمیز آنها بهمین جهت از اراضی اطراف آسان نیست پیش چشم می آید .

بروجرد شهر بزرگیست که ۲۰،۰۰۰ نفر جمعیت دارد ولی کثافت آن ازحد گذشته بمحض آنکه از حصار آن داخل شدید غیر ازخرابه و کثافت چیزی دیگر نمی بینید ، تمام کوچه های کج ومعوج و بازارهای تنك وتاریك آن بهمین حال است و ازهمه جا هر نوع رایحهٔ کریهه بمشام میرسد .

چالهٔ مستراح غالب خانه‌ها بطرف کوچه‌ها بازاست ودروسط شهر بالوعه بزرگیست که تمام کثافات بآنجا میرود و خدا داناست که آیا تاکنون چیزی از آن برداشته‌شده‌یانه آفتاب هم نمیتواند همه چیز را از بین ببرد وهمه‌جا را خشك و سالم کند. بروجرد تنها وسیلهٔ ضدعفونی که در دسترس دارد همین آفتاب است که درممالك حاره کم وبیش این کار را میکند. اعلیحضرت بعمارت امیرخان سردار حاکم بروجرد نزول اجلال کرد و عده‌ای ازهمراهان بمنازل اشخاص فرود آمدند ولی من در اردو در زیر چادر نزدیك بدروازهٔ شمالی شهر ماندم.

مسکن ما در دوقدمی لرستان مرکز ایلات لر و بختیاری که گزنفون آنجا را باکتریان میخواند قرار دارد. در آنجا نمونه های زیبائی از سواران سرکش و مردم کوهستانی وحشی وآزادمنش ساکنند که گرفتن مالیات ازایشان همه‌وقت کارآسانی نیست این جماعت برخلاف هیزم‌شکنان مازندرانی که ازبقایای اشکانیانند و قدی کوتاه‌وریشی کم ومجعد دارند قدشان بلند و کله‌هاشان بزرك و ریششان دراز وصاف است.

اما غالباً زیربار حکم دولت نمیروند وحاکم دولت را درمیان خودنمی پذیرند، حالیه‌هم حکمران رسمی لرستان دربروجرد مقردارد.



دروزاه و برج و باروی بروجرد

هیچ پیش‌آمدی ازعصیان این‌طوایف جلوگیری نمیکند حتی قتل حسین قلیخان ایلخانی بختیاری که بدستورظل‌السلطان بدامی کشیده وخفه‌شد و کشتاری که‌این‌شاهزاده پس از تاختن بخاك بختیاری از ایشان کرد وفجایع عظیم وبیرحمیهای وحشیانه‌ای که‌از او نسبت باین طایفه سرزد هیچکدام تاکنون نتوانسته است ایشانرا رام سازد.

موقعیکه من بطهران واردشدم برادر حسینقلیخان راکه قریب شصت سال داشت و پس از کشته شدن کسان خودبپناه امین‌السلطان وبدادخواهی آمده بود درمنزل‌اودیدم.

لرها و بختیاریها که ساکن کوهستانها هستند با سکنهٔ دشتها مخلوط نمیشوند چنانکه اهالی بروجرد باوجود بستگی شهرستان با لرستان بهیچوجه طرف نسبت با لرها نیستند.

یکی ازشعرا درحق مردم بروجرد گفته است که «لئامت و بخل مردان بروجردی را باید بکرم زنان ایشان بخشید» البته برای من اتفاق نیفتاد که صحت این گفتهٔ شاعر را تحقیق کنم ، شایدهم شاعر این شعر را از باب صنعت تضادی که در مضمون آن بکار رفته گفته باشد بهرحال من که چیزی درباب مردم بروجرد نمیتوانم گفت .

از تمام عللی که راست یا دروغ برای سفرشاه بلرستان نقل کرده‌اند شاید معقول ترین وراست ترین آنها اگرفقط یك علت داشته باشد اینست که شاه با این حرکت خواسته است که‌ازلرها دلجوئی کند و آثار زشت حرکات ناپسندپسر خودرا نسبت بایشان از بین ببرد وازهمین نظر است که درمدت این یك هفته ای که دراینجامقیمیم هرروز شاه یك عده از رؤسا وخوانین لر را بحضور می‌پذیرد و ایشان نسبت بمقام سلطنت رسم خدمتگزاری وعبودیت بجامی‌آورند . شاه بهر یك خلعتی یا انعامی داده و ایشان که باین عنایات ملوکانه افتخار میورزند باکمال شوق در نقل و انتقالات شاه ملازم رکابند .

کاردرو بانجام رسیده و برداشت محصول تقریباً تمام شده است ، فقط خشخاشها که تریاك آن مهمترین محصول لرستان است هنوز بر جاست ، مو نیز درغالب باغهای اطراف شهر کاشته میشود .

هیچوقت تاکنون وضع اردوی ما باین بدی نبود ۰ هوا دائماً طوفانی است ، حرارت درروز ۳۹ و درشب ۲۵ درجه است وبرف کوه‌های اطراف چندان اثری درملایم کردن هوا ندارد ، غبار و تعفن بشدتی است که نمیتوان درچادر را باز گذاشت .

۲۷ ژون - ۲ ذی‌الحجه

امروز امر شد چادرها را بکنند و این امر باعث مسرت عمومی گردید ناحیه‌ای که از آن میگذشتیم هرجا راکه زمین مساعد بوده بخوبی زراعت کرده اند اما چون جمعیت در این نواحی کم است اراضی وسیعی لم یزرع مانده - بعداز آنکه مدت دوساعت با اسب سربالائی رفتیم وببالای دشتی که کمی پستی وبلندی داشت رسیدیم سرزمین مرتفع مسطحی پیش آمد که‌شکل مستدیر داشت وچندآبادی دراطراف آن بود ۰ کوههای اطراف که خاکستری رنگند درمیان افق نیلگون بشکل خط افقی کشیده شده‌اند وتقریباً بریدگی مهمی ندارند ، ازپای دامنه یعنی آبادی ونائی که اردوی ما را آنجا زده‌اند تا بالای قلل پربرف تپه‌هائی کوچك دیده میشود که پشت سرهم قرار گرفته‌اند و از قسمتهای بالای کوهها آب خنکی جاری است .

در دورهٔ اقامت درونائی بما خوش گذشت زیراکه هم‌هوا درروز قابل تحمل ودر شب خنك‌است وهم آب فراوان و گواراست امابعلت نزدیکی بلرستان زحماتی نیز برای ما فراهم شدباین معنی که دزدی در اردو مکرر اتفاق افتاد حتی‌چادر شاه راهم دزد زد

بهمین نظر امر شد که عابرین و گداها را از دور اردو برانند وشب سربازان قراول بدهند
در یکی ازاین گردشهای شبانه سواران علاءالدوله یکی از نوکران ساری اصلان
راکه چادر دارشاه است دستگیر کردند واین پیش آمد باعث بروز نزاع سختی بین ساری
اصلان وعلاءالدوله شد وساری اصلان باخشم تمام شخص گرفتار را اززندان بیرون آورد
شاه ازاین حرکت ساری اصلان درخشم رفت واورا ازشغل خود معزول نمود ومنصب چادر
داری را بشجاع السلطنه فرمانده فوج پیاده ایکه ملتزم اردو بودند واگذاشت.

شاید حرارت این روزهای اخیر کله‌ها را بجوش آورده باشد زیرا که تنها ساری
اصلان نبود که ازحال طبیعی خارج شد بلکه چندتن از کلفتان اندرون هم بشور وغوغا
برخاسته واز جا دررفته بودند ، رفتار بیرحمانهٔ خواجه‌سراهاهم دراین کار بیدخالت نبود،
بحکم شاه یکی ازآن کلفتان‌را که بیشتراز همه شوروشر کرده بودبطهران برگرداندند

روزهفتم ذی‌الحجه را هم درونائی‌ماندیم واعلیحضرت دویست سیصد پیاده‌وهفتصد
هشتصدسوارهٔ بختیاری ولررا درجلگه سان دید.

پیاده نظام تعلیمات صحیح ندارد و لباس افرادآن بسیار مندرس است اما سواران
چون محلی وغیرنظامیند نمیتوان حکم درستی درباب ایشان کرد ، اگرچه درسواری و
اسب تازی ماهرند ولی‌هیچ قسم تعلیم نظامی ندارند .

۵ ژوییه - ۱۵ ذی‌الحجه

از دیروز تابحال در آبادی برده سره هستیم - امروز روز عید قربان است ولی
شتر مخصوص قربانی در اینجاحاضر نیست وبجای آن بیش‌از هزار گوسفند قربانی کردند
بدیهی است که حال اردو بعد ازچنین کشتاری چه خواهد بود ، گوسفندها راجلوی‌چادر
ها پوست میکنند وپوست آنهارا جلوی آفتاب می‌آویزند وچون هیچیك از کثافات را
بزیر خاك نمیکنند چاره‌ای دیگربغیر ازکندن اردو از اینجا باقی نمی‌ماند .

۶ ژوییه - ۱۶ ذی‌الحجه

سراب یکی از سرچشمه های عمیق وعریض گاماساب است ، دیروز را برای‌همین
در برده‌سره ماندیم که عمل قربانی در آنجا صورت بگیرد و سرچشمهٔ زیبای گاماساب
بکثافات آلوده نشود ، البته از این بابت باید ممنون اعلیحضرت بود .

جلگهٔ اینجا در میان دو کوه درجهت شمال غربی تاچشم کارمیکند وسعت دارد .
دامنهٔ کوه طرف دست راست که کم ارتفاع‌تر است‌خاکی است وازپائین تابالا برآمدگی
هائی دارد درصورتیکه کوه طرف چپ یعنی سفید کوه که از بروجرد تا اینجا ازپهلوی
آن گذشته‌ایم وسرحد لرستان بشمار می‌آید مرتفعتر است ودامنهٔ آن سنگستان وقلل آن
از برف مستور میباشد .

اسکندر کبیر که از اصطخر باکباتان (همدان) می‌آمد از همین ناحیه که مسیر

ماست گذشته. این مرد که در آن عصر تمدن عالی یك نفر وحشی حسابی بوده از هر کجا عبور کرده جز خرابی چیزی بجا ننهاده وبعد ازاو روزگار نیز دنبال عمل او را گرفته است بشکلی که امروزدیگر از آثار آن زمان چیزی دراین سرزمین باقی نمانده است.

خوشی هفته‌ای را که در سراب گذراندیم گرمای فوق الطاقهٔ این سه روزاخیر بکلی منغص ساخت • باد سوزانی ازجانب جنوب برخاست وطولی نکشید که میزان الحراره از ۳۰ به ۳۸ درجه بالارفت. تا این تاریخ ایام براحت تمام میگذشت ولی از آن ببعد بیخوابی



خان نهاوند و اتباعش

شب و سنگینی روز هرحرکتی را مشکل میکرد فقط کیفی که باقی بود مجاورت رودخانه بود که میشد باآب آن استحمام کرد واین خود نعمتی بزرك بشمار می‌رفت.

از مضمون مراسلاتی که میرسید دیگرشبهه‌ای نمیماند که وبا در ایران داخل شده بلکه دامنهٔ آن توسعه نیز پیدا کرده است. ابتدا ازراه هرات بمشهد رسیده وقریب یك ماهی است که در آنجا تلفات بسیار وارد میکند سپس ازراه شاهرود طریق طهران را پیش گرفته • از طرفی دیگر دررشت نیز وبا ظاهر شده ودر اینجا ازباکو آمده است. رشت ابتدای جادهٔ بحرخزربطهران است ورفت و آمدی که دراین راه میشود ازهمهٔ راهها

بیشتر است . میگویند که برای جلوگیری از توسعهٔ مرض اقدامات احتیاطی لازم شده است ، اماچه نوع اقدامی ؟ من که از این اقدامات اطلاعی ندارم اماخیال میکنم که هیچ اقدامی بعمل نیامده ، بهرحال اکنون که مرض سراسرخراسان راگرفته واز دروازه‌های گیلان وارد شده بایددر دفع آن جهد وافی بعمل آورد .

۱۲ ژویه - ۱۱ ذی‌الحجه

امروز ببابا رستم میرویم . دراینجا هم آب فراوان است . در این مملکت خشك هرجا که آب دیده شود چشم از دیدار آن لذت میبرد ودر زیراین آفتاب گداخته مواقعیکه آب دردسترس اردو باشد نعمت عظیمی است .

با وجود اخبار شومی که ازتوسعهٔ وبا میرسید امرشد که امشب را بمناسبت شب عید غدیر آتش بازی کنند وهمه میدانند که غدیرخم نام محلی است که پیغمبر اسلام در آنجا داماد خود علی بن ابی طالب رابخلافت برگزیده .

تا نهاوند قریب نیم فرسخ فاصله داریم واز اینجا جزحصارهای بلندشهر که درمیان باغات پنهان است چیزی دیگر دیده نمیشود .

در نزدیکی نهاوند تپه‌ایست که بامر شاه بکاویدن آن مشغول شدند و سابقاً هم عزالدوله برادر کوچکتر شاه همین کاررا کرده بود .

بعد از آنکه حفاری تمام شد من و اعتماد السلطنه روز هجدهم ذی الحجه بآنجا رفتیم .

قطر قاعدهٔ این تپهٔ عظیم ٤٠ وارتفاع آن ١٠ متر است . راهی راکه برای رفتن بداخل آن باز کرده‌اند از نزدیك رأس تپه است بمرکز آن بخط مستقیم . بعد از آنکه خاك‌ها را برداشتند ابتدا بیك طبقهٔ ضخیم یك متری خشت رسیدیم که آنها را با ساروج کم استحکامی بهم متصل ساخته‌اند سپس بسقف محکمی برخوردیم وبعد ازشکافتن آن بقبرستانی داخل‌شدیم که تابوتی درآنجا بود .

در جانب غربی این اطاق دالانی دیده شدکه براهرو اصلی بنا منتهی میشود و بعد ازآنکه موانع آنرا برداشتند و راه باز ودرسقف آن سوراخی برای نفوذروشنائی ترتیب داده شد همه‌توانستند که برای دیدن قبر بداخل تپه قدم بگذارند . چون از جانب غربی که مدخل طبیعی این قبرستان است واردآن‌شدیم ابتداخندقی دوازده متری‌دیدیم سپس بانتهای راهروی که دومتر ونیم طول داشت رسیدیم که‌از قلوه سنك وآجر پخته ساخته شده،بعد دری بود از یك‌قطعه سنك بارتفاع ٩٠ وبعرض ٦٠ سانتی متر که درمیان چهارقطعه سنگ دیگر که بجای چهارچوب آنست باز وبسته میشود .

راهرو متصل بدالان درازی است که ٥ متر طول و ٨٠ سانتی متر عرض و یك متر و١٥ سانتی مترارتفاع آنست وقبردر انتهای آن قراردارد .

محل قبر قریب بیك متر پائین‌تر از زمین دالان است وجائی است مستدیر ومسقف، دیوارهای آن از قلوه سنك ساخته شده‌ولی سقف آن ازآجر قرمزاست ودومترونیم قطر و دومتر وبیست سانتی‌متر ارتفاع دارد .

تابوتی‌راکه درمیان این گور گذاشته‌اند درجهت مشرق بمغرب خوابانده شده واز سنك مرمرسفیدی است که بیرون واندرون آن‌را بوضعی سرسری صاف کرده‌اند .

در این تابوت راکه بشکل گردهٔ ماهی است سابقاً برداشته وبعد کجکی روی آن گذاشته و بهمین جهت درست آنرا نبسته‌اند . این تابوت ۲متر و۱۵ طول و دربالا ۶۶ سانتی متر ودر پائین ۵۵ سانتی مترعرض و نیم متر ارتفاع دارد وضخامت دیواره های آن ۱۵ سانتی متر است . طول در آن به ۲ متر و ۳۷ و عرض متوسط آن به ۶۷ سانتی میرسد .

عملجات حفاری بنابدستوری که بایشان داده شده بودانتظارما را داشتند تامحتویات تابوت مارا تحت مطالعه بیاوریم‌اما معلوم شد که‌در حفاری اول هرچه دراین تابوت بوده است برده‌اند وامیدی باینکه بکشف چیز مهمی برسیم باقی نبود .

این بی انصافها که در پی یافتن گنجی بچنین حفاری اقدام کرده بودند حتی باستخوانهای مردم نیز احترام نگذاشته وآنها را نیز پراکنده نموده بودند .



عده‌ای از روستائیان نهاوند

بما گفتند که در حفاری‌اول مقداری اسلحهٔ بیمصرف دراینجا بدست‌آمد که‌چون بهیچ کار نمیخوردآنها را دورریختند . معلوم است که برای این مردم هیچ فلزی بجز

طلا قدر وقیمت ندارد . باتمام این احوال ماباز تفحص خودرا دنبال کردیم .

بعد از آنکه در تابوت را راست داشتیم بشکلی که داخل آن‌دیده شود دیدیم که در آن جز مقداری خاك که‌چند قطعه استخوان از آن بیرون آمده چیزی دیگر نیست ، این خاك را که در ته تابوت قراردارد بلاشبهه سیل درظرف هفت هشت‌سالی که‌درآن را باز گذاشته‌اند آورده‌است‌وبعد ازتبخیرآب درته تابوت بجامانده.من بعد ازاحتیاطات لازمه استخوانها را ازآنجا بیرون کشیدم وخاك آن‌را مشت مشت بحال غبار درآوردم تا اگرچیزی درآن هست ندیده نگذرد . با وجود کمال دقت چیزی که از این کاوش بدست من افتاد عبارت بود از یك قطعه‌استخوان ران چپ کامل ولی درشت ، یك قطعه استخوان پیشانی با یك قسمت از استخوان قفا ، قسمتی‌از قلم پا با ده‌انگشت متلاشی و چندپاره استوان دراز که تعیین اصل آنها ممکن نشد .

با اینکه بسیار جستم نه در محل قبرنه در اراضی‌اطراف آن هیچ‌چیز از نوع‌اسلحهٔ تمام یا شکسته یا سکه یاچیز دیگری ازاین‌قبیل بدستم نیفتاد.

با وجود تفصیلاتی که در باب میزان اعتماد بافراد لرشنیده بودم واقعاًتصورنمیکردم که لری که اسب‌خود را درحین کاوش باوسپرده بودم بعد از برگشتن من آبخوری اسب مرا دزدیده باشد . بهیچ نوع نشد که اورا مقر بیاورند وآبخوری را که غیر از او کسی دیگر نمیتوانست دزدیده باشد از اوپس بگیرند .

دزد راپای پیاده چهار پنج کیلومتر تا اردو آوردیم ولی‌چیزی ازاو بدست‌نیامد هرچه اورا بحبس تهدید کردیم نتیجه‌نداد . عاقبت بصدای بلند گفتیم بروند و پلیس را خبر کنند ۱ . همینکه دید پلیسها می‌آیند تنها حرفی که زد این‌بود که اگر من وعدهٔ انعامی باو بدهم بمن‌خواهد گفت که آبخوری کجاست .

من دیدم که اگر بخواهم آبخوری اسبم را‌که پیدا کردن مثل آن دراینجا میسر نبود بدست بیاورم بهترین راه‌همانست که تکلیف او را بپذیرم . چند شاهی پول که‌باو دادم ازهر تهدیدی بهتر کار کرد . آبخوری پیداشد و این کار برای من فقط پنج‌شاهی خرج برداشت .

۱۶ ژوئیه - ۲۱ ذی‌الحجه

راه ما متوجه شمال بود وآن بآن‌از سفید کوه که دنبالهٔ آن تا کرمانشاه درجهت شمال شرقی کشیده میشود دورترمیشویم . بعداز آنکه ازچند تپهٔ شرقی غربی گذشتیم بنهاوند رسیدیم .

---

۱ — در اردو پلیس دور چادرها منزل میکنند وجای‌آن بوسیلهٔ بیرقی که بر سرچوب بلندی کرده اند نمایان است .

در این محل جماعت نسقچی بالباس قرمز مأمور اوامر شاهند و برای این‌کار انواع و اقسام آلات شکنجه در اختیار دارند — (مؤلف)

این شهر که بروی تپه‌ای درمیان باغات ساخته شده از بروجرد کوچکتر ولی تمیز تر است .

از گذشتهٔ قدیم نهاوند امروز هیچگونه اثری باقی نیست . بعضیها عقیده دارند که بنای نهاوند ازعهد نوح پیغبر است . ازآن دوره واز نی معطر «ذریره» که ابن الفقیه در کتاب خود از آن صحبت میدارد ۱ هیچ چیز بجا نمانده بجز خرابه هائی ناهموار که در اطراف آن دیده میشود ومیرساند که شهر بهر حال خیلی قدیمی است.



زنان روستائی نهاوند

در منازل مختلفی که طی میکردیم درغالب نقاط بآبادیهای بزرگ و کوچکی میرسیدیم که در دور آنها حصارهای ضخیمی دیده میشد . این حصارها برای آنست که مردم در صورت حملهٔ یغما گران لر و بختیاری که در همین حوالی منزل دارند بدرون آن ها پناه ببرند .

ارگ نهاوند بزرگ است و حاکم درآنجا مینشیند. اساس این قلعه خیلی قدیمی است و در جنگ سال ۲۰ هجری بین ایرانیان وعرب وجود داشته ، فتحعلی شاه آنرا بار دیگر در روی همان تپهٔ قدیمی میان شهر و باغات ساخته است .

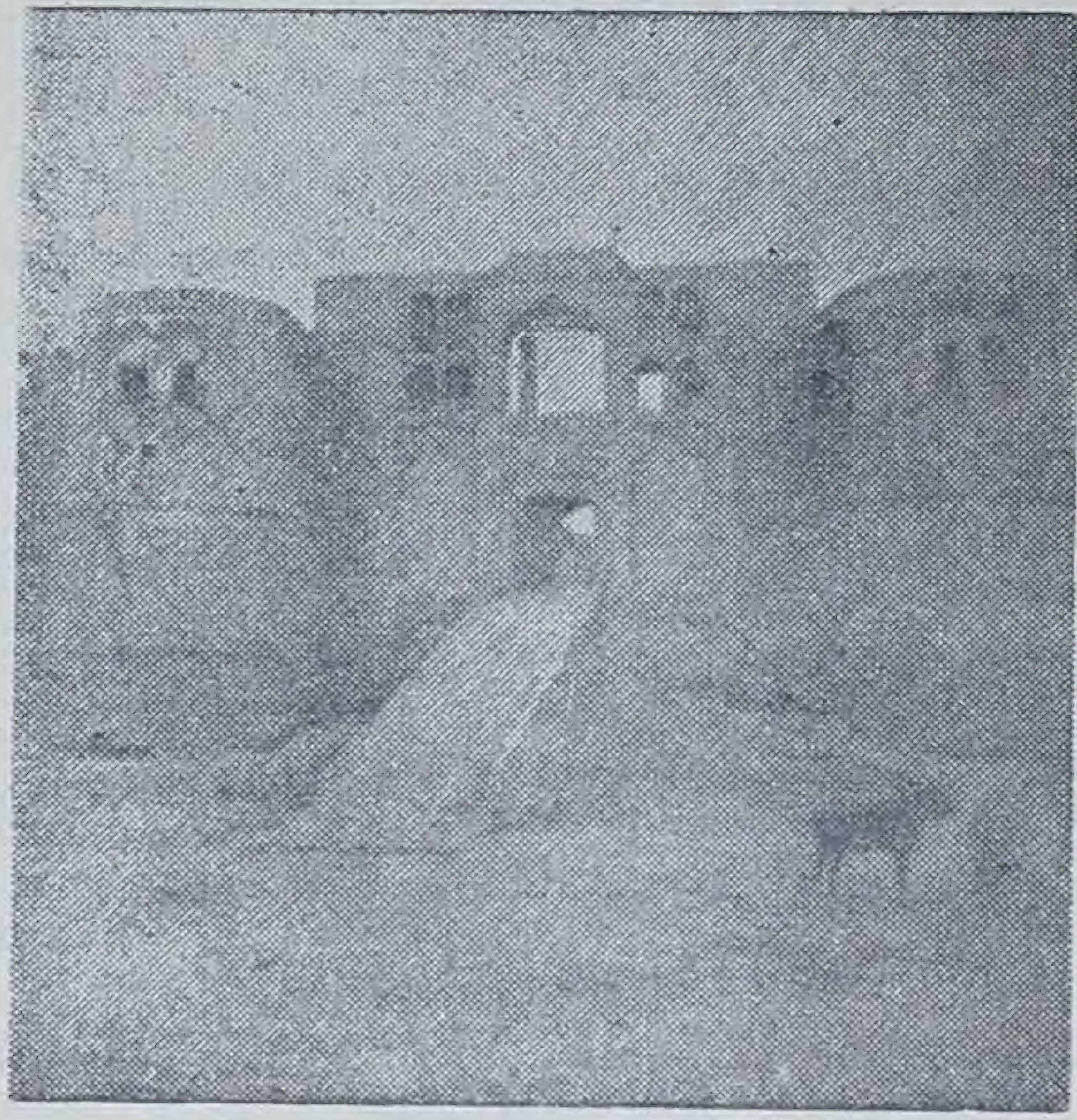
این قلعه بنائی است مربع شکل و از جهت بزرگی و چهار برجی که در چهار گوشه دارد باشکوه است . قسمت بالای این برجها را ازآجرهای دورنگ بشکل لچکیهائی منظم درست نموده‌اند . این قسمت درمیان رنگ تیرهٔ یک نواخت دیوارها نمایش مخصوصی پیدا کرده .

---

۱ — رجوع کنید بکتاب البلدان ابن الفقیه صفحهٔ ۲۵۹

چون مدخل قلعه را قدری بالا ساخته‌اند باید بوسیلهٔ پله‌ای‌بآن راه یافت‌ودرداخل آن آب انبار بزرگی است تا محصورین اگر گرفتار محاصرهٔ طویلی شوند از بی آبی در عذاب نباشند •

بعد از آنکه کاملاً باوضاع واحوال نهاوند آشنا شدیم از میان درهٔ یکی از



قلعهٔ نهاوند

رودخانه هائی که بگاماساب میریزد و برخلاف معمول دوطرف آن‌درخت فراوان دارد جهت شمال‌راپیش گرفتیم .

در اطراف اردوی ما که در آبادی «وسج» زده‌شده در یونجه‌زارها و مزارع‌ذرت خرگوش فراوان است . رسیدن نابهنگام ما این حیوانات را بوحشت انداخت و دیوانه وار باین‌طرف وآن‌طرف درحالیکه بهمه‌چیز میخوردند پابفرار گذاشتند .هیچوقت‌درهیچ شکاری باین اندازه حیوان دم تیررس سر داده نشده بود بهمین جهت همه‌بدون اسلحه‌در عقب خرگوشها افتادند ودرضمن عدهٔ زیادی که بعقب آنها میدویدند بزمین‌خوردند.

۱۷ ژوئیه - ۲۲ ذی‌الحجه

از همان درهٔ مفرج که مرحله بمرحله باز تر میشد وقلل اطراف آن بلند وسنگی بود بجلوراندیم . درطرف چپ جاده چند تپه دیده میشد . عاقبت در ساحل چپ رودخانه نزدیك آبادی «فرسفج» فرود آمدیم • این آبادی که از دور نمایان بود کاروانسرائی دارد که مثل غالب کاروانسراهای دیگر خرابه است وآثار قلعه خرابهٔ آن بر روی یك

بلندی که بشکل مخروط ناقص است ازدوردیده میشود .

در همین طرف روبروی ما در افق شمالی دیوار جسیم کوه‌الوند پیداست و بدان میماند که‌آن کوه راه ما را از این جهت مسدود کرده باشد .

فرسفج این بدبختی را دارد که کاروانهای حامل جنازه بطرف کربلا از آنجا میگذرند اما مردم‌آن چون ازاین راه مداخلی‌دارند ازاین بابت‌خشنود نیز هستند .

۱۸ ژویه - ۲۳ ذی‌الحجه

چون این‌بار جهت مشرق را اختیار کردیم بعد از چندی بقریهٔ «توی» که دردامنهٔ الوند واقع است رسیدیم ولی برای آنکه بتوانیم اردوی خود را بزنیم قریب نیم فرسخ دورتر رفتیم‌ودرسر زمینی که ۲۰۰۰ متر ارتفاع داشت ونقطه‌ای‌بود باصفاوپراز درختان سبز و خرم و چشمه سار هائی دلگشا که با آهنك دلربائی از کوه ها سرازیر میشدند چادر زدیم .

گذشته ازاین هوا در روز ملایم ودرشب خنك بود وچنین بنظرمیرسید که این محل گوشه ای از بهشت موعود مسلمانان است ولی چه فایده کــه از نعمت حوری محروم بودیم .

اگر هم اینجا ازبهشت جزئی محسوب نشود نبایدهم زیاد ازآن دورباشد . مگر نه اینست که چشمه سارهای الوند بجای‌آنکه‌از پای کوه جاری شوند از قلهٔ آن یعنی از بهشت آسمانی سرازیر میشوند همین کیفیت همینکه بدست طبع شاعرانه و قدرت تخیل مشرق زمینی بیفتد مطلب‌را تمام میکند .

توی مقراقامت یك عده از شاهزادگان قاجاریه یعنی نوادگان فتحعلیشاه است که کثرت اولاد او حاجت بذکر ندارد . اجداد این شاهزادگان را محمد شاه برای اینکه مزاحم و معارض او نباشند در بدو جلوس باین ناحیه تبعید کرده و ایشان هم توی را اقامتگاه دائمی خود قرارداده‌اند . عددایشان‌حالیه از هزار نفرمتجاوز است.

درچند کیلومتری اردو محل شهرروذ راور قراردارد که سابقاً مرکز مهم تجارت زعفران بوده که دراین نواحی کاشته میشده‌ولی امروز اثری ازآن باقی نیست . هرچه‌از این وآن علت ترك این زراعت وپرا کنده شدن جمعیت کثیر این شهر راپرسیدم‌هیچکس جوابی معقول نداد . بجای آن‌شهرآباد حالیه دراین محل جز یك مشت خرابهٔ بی نام و نشان چیزی دیگر نمانده مگر بنائی کثیرالاُضلاع آجری که‌قبرحبقوق یکی ازدوازده پیغمبر درجهٔ دوم بنی اسرائیل درآنجاست . بدنهٔ این بنا تا بام بشکلی عجیب است و بی اختیار انسان رابیاد گلوچه های ولایت «ساووآ» می‌اندازد .

یکی از تپه های نزدیك قبر حبقوق راکه بزرگتر از تپهٔ نهاوند است بامر شاه شکافتند ولی چیزی ازآن بدست نیامد واز حفره‌ای که تا مرکزآن باز کردند جزمشتی خاك چیزی دیگر بیرون‌نیاوردندو کمترین اثری ازقبر درآن دیده نشد ولی شکل منظم

آن میفهماند که این تپه طبیعی نیست بلکه ساخت دست انسان‌است .

امروز که ۲٦ ژویه از سال ۱۸۹۲ است مصادف‌است با اول محرم ازسال ۱۳۱۰ هجری .مشکل مینمود که‌شاه‌دراین فصل بانتظاررسیدن‌این‌روز دراین اردوگاه‌دلکش



قبر حبقوق نبی

بماند ولی ازقراریکه میگویند‌دراین توقف‌تعمد داشته وهمه‌ازاین بابت‌ازاوسپاسگزارند ایرانیها بعادت معهود تا ده روزدرماتمند ومندرس‌ترین لباسهای سیاه‌خود راپوشیده‌اند زیرا که بعداز ختم ایام‌عزاداری باید آنهارا بفقرا ببخشند .

۲۸ ژویه = ۳ محرم

بعد از گذشتن ازیکی از دامنه های مرتفع الوند یعنی دوساعت سربالائی و یك ساعت سرپائینی بجلگهٔ ملایروارد شدیم واز این‌بعدراه مامتوجه طهران است •

بهرطرف که نگاه‌میکنیم سنگهای مرمر سفید وزرد وسرخ دیده میشود ،بطور کلی سنك این نواحی ازهمین‌نوع است چنانکه بالاروهای دروازهٔ قشلاق‌هم که قبل‌از رسیدن بجلگه ازآن گذشتیم چندقطعه مرمربود •

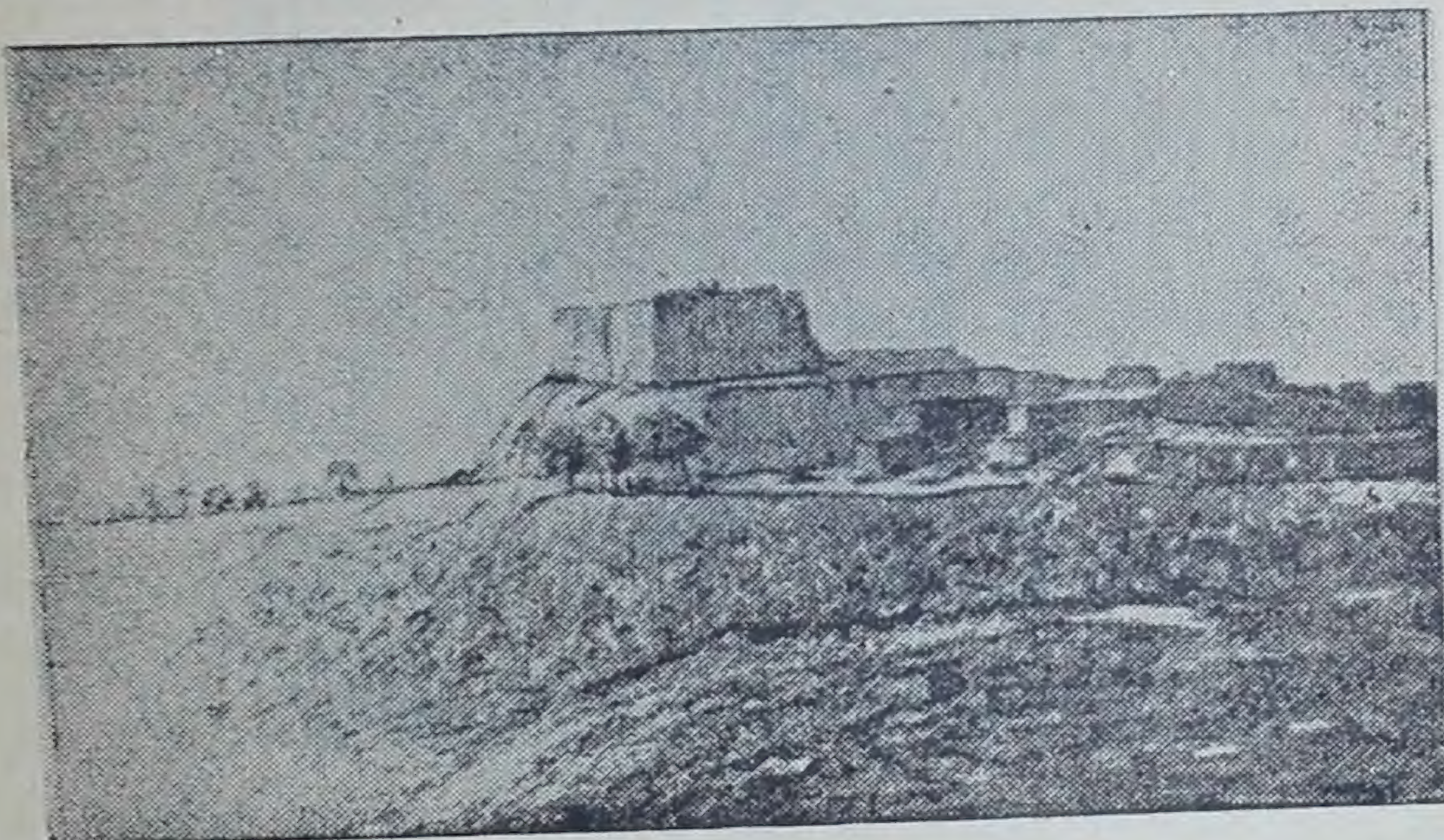
قشلاق آبادی پستی است که درمیان این جلگه مسکن زمستانی ایلاتی محسوب میشود که‌تابستانها گله های خود را بکوهستانهادر‌پی علف میبرند وتاموقع‌رسیدن‌سرما در آن نواحی میمانند .

چون درهای منازل این آبادی از زمین‌بالاتر و همهٔ آنها هم از مرمر سفیداست

در نظر اول انسان خیال میکند که بقبرستانی رسیده‌است نه بقریه‌ای ، بخصوص که روی قبرهای اینجا نیز یایك تخته سنك مرمر گذاشته یاچند قطعه‌ازآنرا روی هم چیده‌اند.

جلگه‌ای که بآن قدم گذاشته‌ایم هیچ شباهت بجلگه‌های آباد خرم سابق که ازآنها گذشتیم ندارد بلکه باردیگر بسنگستان وبوته های تیغ واشترخاررسیده‌ایم .

در اطراف آبادی بزرگی مثل حسین آباد فقط چند مزرعه تك تك بنظر میرسد ساقهٔ کوتاه غلات وخوشه های کوچک میرساند که زمین اینجا کم قوه وبی استعداد است .



قلعهٔ یکی ازدهات

درروی تپه‌ای معمولی که‌در سمت‌راست‌جاده واندکی بعد ازآبادی حسین آبادقراردارد خرابهٔ‌قلعه‌ای برپاست .

این قلعه بسیارعظیم بوده واطراف آن حصار و قسمت پائین آن چند برج‌داشته که همه امروز بحال خراب است .

در این قبیل قلعه‌ها که دردشت ساخته شده تمام بنا کار دست انسان است حتی پایهٔ آن که گاهی حکم یك‌تپهٔ حسابی را دارد بهمین وضع‌تهیه‌شده . از همین جا میتوان حدس زد که چقدر عمله‌یا اگر عمله زیاد نبوده چقدر وقت‌لازم بوده‌است تا چنین‌قلعه‌ای جهت دیده‌بانی وحفظ بیابانهای اطراف بپایان برسد ؟

بعد از شش ساعت اسب سواری قریب پنج فرسخ راه طی کردیم تا بقریهٔ ننج رسیدیم ووقتیکه چادرهای خود را درآنجا افراشته دیدیم با اینکه آب وآذوقه بالنسبه کم‌بود خوشحال شدیم .

در اینجایك‌رشته قنات است که آب‌مشروب را از کوههابرای شرب اهالی که‌آب کم دارند می‌آورد . این قنوات را برای ننج که حالیه ازآنها استفاده میکنندنکنده‌اند بلکه

سابقاً از این راه آب را بآبادی کسب حاکم نشین این محل که صد سالی است خراب شده میبرده‌اند .

کسب امروز خرابه است واز آن جز مسجد ویرانی که کتیبه ای بتاریخ ۱۰۱۲ هجری دارد چیزی دیگر باقی نمانده .

۳۰ و ۳۱ ژویه - ۵ و ۶ محرم

در سر راه دومنزلی که یکی‌را در طی سه‌ساعت راه با کالسکه دیگری را دردو ساعت بانجام رساندیم جز تپه های پرفراز و نشیب ودشتهای خشك وآبادیهای کوچك چیزی دیگر نبود . بعداز قطع این راه بقریهٔ قراتکین وبعدازآن بعلی آباد رسیدیم وعلی آباد دومین آبادی‌است در این راه که باین اسم خوانده‌شده .

اول اوت - ۷ محرم

وجود یك پل آباد ویك کاروانسرای قدیمی بما فهماند که از این محل راه بزرگی میگذرد . این راه جادهٔ مستقیم اصفهان بهمدان یعنی بـا کباتان پـای تخت قدیم دولت ماد است .



فراشباشی در میان عده‌ای از پیشخدمتان

دراین نزدیکیها امامزاده‌ایست که درمیان قبرستانی بناشده و دراطراف آن‌ساکنی دیده نمیشود . این‌محل قبرستان شهر کهنه‌ایست که باد آثار آنرا درزیر خاك وشن مستور کرده . این‌شهر کهنه همان دیزآباد است که افاغنه آنرا ویران ساختند .

بعد از بیست دقیقه سربالائی درابتدای سرزمین مرتفعی که طرف شمال آن باز است بقریهٔ دیز آبادنو که اطراف آن موستان فراوان داشت رسیدیم . قریه‌ایست بالنسبه تمیز مخصوصاً چون کثافت درتمام آبادیهای ایران امری عادی‌است پاکیزکی این آبادی نظر ما را بسیارجلب کرد .

چون راه خود را ادامه دادیم و از یك عده تپه های افقی و دشتهای هموار و نا هموار و ازمیان کوههای خشك که‌احجار آنها از نوع سنك لوح بود بدون زحمت زیاد گذشتیم بقریهٔ زیبای جیریاد واردشدیم . جیریاد محلی مصفی ودر درختان سبز غرقه است و در میان زمین گداخته از آفتاب اطراف نمایشی مخصوص دارد . لطافت هوای این محل نتیجهٔ وجود کوههائی است که از آنها بادهائی ازجانب جنوب ومغرب برمیخیزد و درزمستان آب فراوان ودر تابستان رطوبت کافی بآن میدهد .

۲ اوت ـ ۸ محرم

پس از آنکه درظرف چند دقیقه از گردنه‌ای عبور کردیم بدشت وسیع ساروق قدم گذاشتیم .

ساروق سابقاً حاکم نشین محال فراهان بوده وقبل از آنکه سلطان آباد را قریب نود سال پیش بسازند مرکزتجارت وبافت قالی محسوب میشده • اگرچه امروزهم باز در ساروق قالی بافته میشود ولی دیگر این آبادی نمیتواند باسلطان آباد از این جهت همچشمی کند •

اردوی ما را دو فرسخی مابین آبادیهای نظام‌آباد و آهنگران زده بودند • عده‌ای مرغابی ازجلوی ما پریدند وافسوس خوردیم که برای‌شکار آنها فرصتی نداشتیم زیرا که باید روزی‌یك منزل برویم ودرراه توقف نکنیم • معلوم‌نیست که اعلیحضرت چرا تا این اندازه در مراجعت عجله دارند •

اعتمادالسلطنه در یکی ازامامزاده های آهنگران کاشیهای زیبائی بدست آورد که اگرچه جلای کاشیهای‌طلائی رانداشتند ولی باز بی اهمیت نبودند، سه‌عدد از آنها رابرداشت وبمن هدیه داد . دوتای آنها زمینه‌ای کبود داشتند ودر روی یکی نقش مرغی شکاری بود که‌لکلکی‌رادرمنقارداشت‌ودرروی‌دیگری گل و بوته‌ومقرنس کاری‌بودو بسیارهم آنها را خوب ساخته بودند • زمینهٔ کاشی سومی برنك چوب است ودرروی‌آن بخط‌نسخ‌فقط کلمهٔ «الله» دیده میشود •

۳ اوت ـ ۹ محرم

با اینکه از توی تا اینجا همه‌وقت درجهت مشرق راه می‌پیمودیم‌دراینجا درهمان دشت ساروق راه راقدری بطرف شمال منحرف کردیم وبعد ازچهار ساعت مسافرت با کالسکه‌بآشتیان رسیدیم •

آشتیان دردامنهٔ جنوب شرقی کوهی که منتهی‌الیه دشت‌مذکورمحسوب میشودطبقه

طبقه ساخته شده • این آبادی مولد مجتهد بزرک طهران است که اورا بهمین جهت میرزای آشتیانی میگویند •

باغات آشتیان در پائین این کوه در کنار جویباری است که حتی برای مشروب کردن مزارع خربزه هم که چادرهای مارا درمیان آنها زده بودند آب کافی ندارند •

بادی که از جانب مشرق میوزد وچند روزی است که در وسط راه همه جا باعث آزار ماشده در اینجا بیش ازهمه جا شدت دارد واگر رطوبت مزارع خربزه نبود دقیقه‌ای از دست گرد وغبار راحت نداشتیم •

باتمام این احوال آشتیان برای استراحت جای خوبی است وبادی که در این حوالی غالباً میوزد مانع از آن نیست که انسان بعمر طولانی برسد • پیر مردی را بمانشان دادند که میگفتند یکصد و بیست سال دارد اماچون هیچکس دارای ورقه هویت نیست در این قبیل موارد تنهاسند همان قول کسان شخص است • چیزی که شکی نداشت اینکه پیرمرد مذکور درغایت پیری وطول عمر بود •



یکنفر پیرمرد صدساله آشتیانی با پسرش

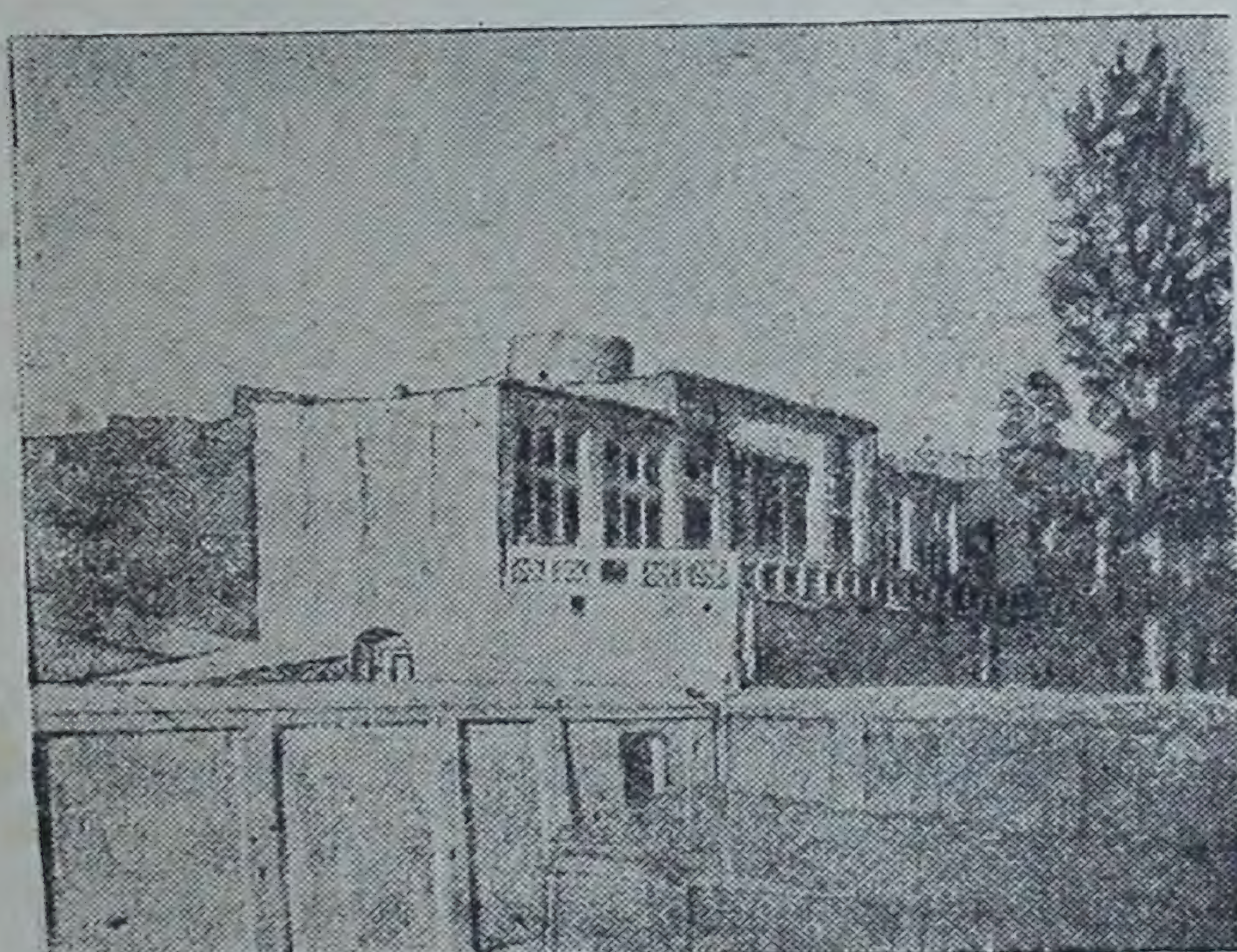
توقف ما در آشتیان تنها بقصد استراحت نبود ، امروز که روز دهم محرم است روزقتل امام حسین بن‌علی است • مؤمنین متعصب درچنین روزی فرصت را برای قمه زدن از دست نمی دهند • در اردو کسانی هستند که حتی فردا هم برای معالجهٔ زخمهای ایشان کافی نیست . شاید هم این بیشعورها که حتی در سفرهم مرتکب این عمل زشت میشوند

و ازراه‌آمدن باین حالت درزیر آفتاب‌سوزان تابستان آن‌هم غالباً باپای پیاده بیمی ندارند پوستی کلفت تر ازمردم معمولی داشته باشند .

در آشتیان گلیم یعنی فرش‌های دورویهٔ صاف ازجنس همانها که‌درلار حجلهٔعروس را با آن پوشانده بودند زیادمی‌بافند .

چون صحبت ازفرش شد بایدبگویم که رفیق عزیزم حکیم‌الممالك در این ایام‌یك قطعهٔ دیگرقالی ازسلطان‌آباد بعنوان هدیه‌برای‌من فرستاده وعذرخواسته است که علت تأخیر در ارسال آن اشکالی بوده است که اوبرای پیدا کردن یك قطعه قالی کهنه باب طبع من درپیش داشته واگر قالی ارسالی چندان خوب نیست از آن بابت است که‌بهتراز آنرا نتوانسته است بدست بیاورد .

تصورمن هم اینست که تهیهٔ فرشی که از این بهتر مانده ولطیف‌تر ومخملی تر و رنگهای آن ملایم‌تر باشد و بتوان آنرا قالی نادری دانست‌برای حکیم‌الممالك مقدور نبوده است .



قلعهٔ آقا در آشتیان

من هم برای آنکه مراتب امتنان خود را بلاتأمل درقبال این محبت او ظاهر کنم چون چیزی دیگر در دسترس نداشتم یك جعبه اسباب جراحی که بتواند بکار او بیاید برای او فرستادم .

عزیزالسلطان باتفنگ‌یکی ازنوکرها را مجروح کرده باین بهانه که‌درست‌اوامر اورا اجرا نمیکرده است . شاه بجای‌آنکه اورا برای این‌عمل عمدی یاغیرعمدی تنبیه

کند فقط بملامت اوقناعت ورزیده ونتوانسته است که در برابر این بچهٔ شرور بیش از این قدرت بخرج دهد •

۶ اوت - ۱۴ محرم

ازیکی‌از راههای کوهستانی بسیارخوب بعد ازچهارساعت سفر بدستجرد رسیدیم در وسط راه دره‌ایست که دوردیف تپه‌های اطراف آن ازجهت منظره خیلی بایکدیگر فرق دارند •

روی دامنه های پر نشیب دست چپ که متوجه بجنوب اند تخته سنگهای سیاهی است که قلل کوه پس‌از جدا شدن این سنگها از آنها تا مقداری ارتفاع بشکل تیغه‌ای تیز درهوا مانده درصورتیکه تپه‌های سمت راست برخلاف کم‌نشیب وقلل آنهامستدیر وتقریباً سراسرآن‌ها از خاک مستور است •

دستجرد که بعلت ارتفاع بالنسبه زیاد هوائی قابل‌تحمل دارد قریه‌ایست که با دو قریهٔ دیگر نظیر خود درروی سرزمین مرتفعی بشکل نعل اسب‌ساخته شده‌اند• اطراف آن چندان زراعتی ندارد فقط در باغات آن عده‌ای موستان دیده میشود •

۸ اوت - ۱۵ محرم

جهت رسیدن بآوه باید ازمیان دره‌های عمیق وبستر رودخانه های خشك که‌برای عبورکالسکه چندان مناسب نیست تا ۷۰۰ متر ارتفاع پائین آمد •

آوهٔ کهنه چون برسرراه اصفهان بقزوین ساخته شده موقع جغرافیائی خوبی‌دارد آوهٔ جدید را هم برای آنکه از این مزیت محروم نماند بفاصلهٔ کمی در جنوب‌آوهٔ قدیم ساخته‌اند • آوهٔ قدیم امروز بصورت خرابه‌ایست که در زیر یك تپه قریب بدیوار های خرابهٔ ارك شهر فرورفته وچیزی که ازآن باقیست امامزاده‌ایست بنام امامزاده عبدالله که باپسرانش درآنجا بخاك‌سپرده شده‌اند •

۹ اوت - ۱۶ محرم

بعد از سه فرسخ آبادی یل‌آباد است • طرف دست راست ما قریه‌ایست که تا کنون شبیه بآنرا ندیده بودیم •

معمولاً در همه جا خانه‌ها لااقل ازطرف دیوار خارجی بیکدیگر متصل‌اند وهمه نیز پشت بام دارند •

در اینجا خانه‌ها جدا از یکدیگر در وسط دشت ساخته شده اند و هیچ مدخلی جزیك در کم ارتفاع ندارند و بهمین جهت هم همه بهم شبیه‌اند •

قبل از آنکه بمنزل برسیم برودخانهٔ قراچای برخوردیم که عرض آن از ۷ تا ۸ متر بیشتر نیست ولی بستر آن تا ۲۰۰ مترامتداد دارد وهمین کیفیت میفهماند که در مواقع طغیانهای بهاری سراسر آنرا آب میگیرد و پلی برروی آنست که دوازده‌چشمه

دارد و برای آنکه از یك طرف رودخانه بطرف دیگر آن بروند عرشهٔ پل را ازدوطرف دوبرابر دهانهٔ آن گرفته‌اند . در ایران رودخانه‌ها همینکه ازسرچشمهٔ خود دورمیشوند بصورت سیلاب در می آیند .

امروز از طهران نامه‌ای رسید که تاریخ۱۳ محرم را داشت مشعر بر اینکه وبا از شش روزپیش در طهران ظاهر شده وسخت نیز هست واجازه خواسته‌بودند که فوراً بقیهٔ زنان‌حرم را بصاحبقرانیه بفرستند .

۱۰ اوت ـ ۱۷ محرم

در ظرف یکساعت و نیم باکالسکه از ساوه گذشتیم . درجلگهٔ اطراف آن‌تپه‌های پست وبلند زیاد دیده میشود . این تپه‌ها جای آبادیهائی‌است که متوالیاً بدست‌مهاجمین عرب و مغول وغیره ویران گردیده .

درحین عبور چند منارهٔ شکسته و یك مسجدبایر بنظر رسید . من در برابر آب انباری که با وجود دور بودن از آبادی آنرا بعلت احتیاج حیاتی مردم بآب خوب حفظ کرده‌اند ایستادم . سه‌طاق که ارتفاع آنها اززمین چندان زیاد نیست بر روی این آب انبار زده شده ودر بزرگی دارد که ازآن داخل سی وسه پله میشوند ودر انتهای پلکان یك ردیف شیراست که آب صاف خنکی دراین گرمای ساوه ازآنها جاری‌میشود .

بعد از یك‌ساعت دیگر بفتح آباد محل اردو رسیدیم در حالیکه مغزما براثر آفتاب آتشبار وبادگرم جنوب غربی که از صحرای عربستان میرسد پریشان شده‌بود .

فتح آباد قلعهٔ بزرگیست متعلق بنایب‌السلطنه . من عقیده دارم که حضرت والا هیچوقت تابستانها برای استراحت باینجانیایند . میزان‌الحرارهٔ من درساعت‌سه‌بعد ازظهر ٤۰ درجه را دراینجا نشان میداد وچنین حرارتی درطی این سفردرهیچ‌جا ندیده بودیم .

۱۱ اوت ـ ۱۸ محرم

تمام شب باد شدیدی ازطرف شمال میوزید بطوریکه بعد از روزی بآن گرمی شبی راکه واقعاً سردبود بسر بردیم وتا حدی اقامت درفتح آباد لطفی بهم‌رساند .

در طلوع آفتاب باد ایستاد ومابراه افتادیم واز کوهستانی گذشتیم که ازجانب دیگر آن‌قسمت غربی سلسلهٔ البرز وقلهٔ با عظمت دماوندنمودار بود .

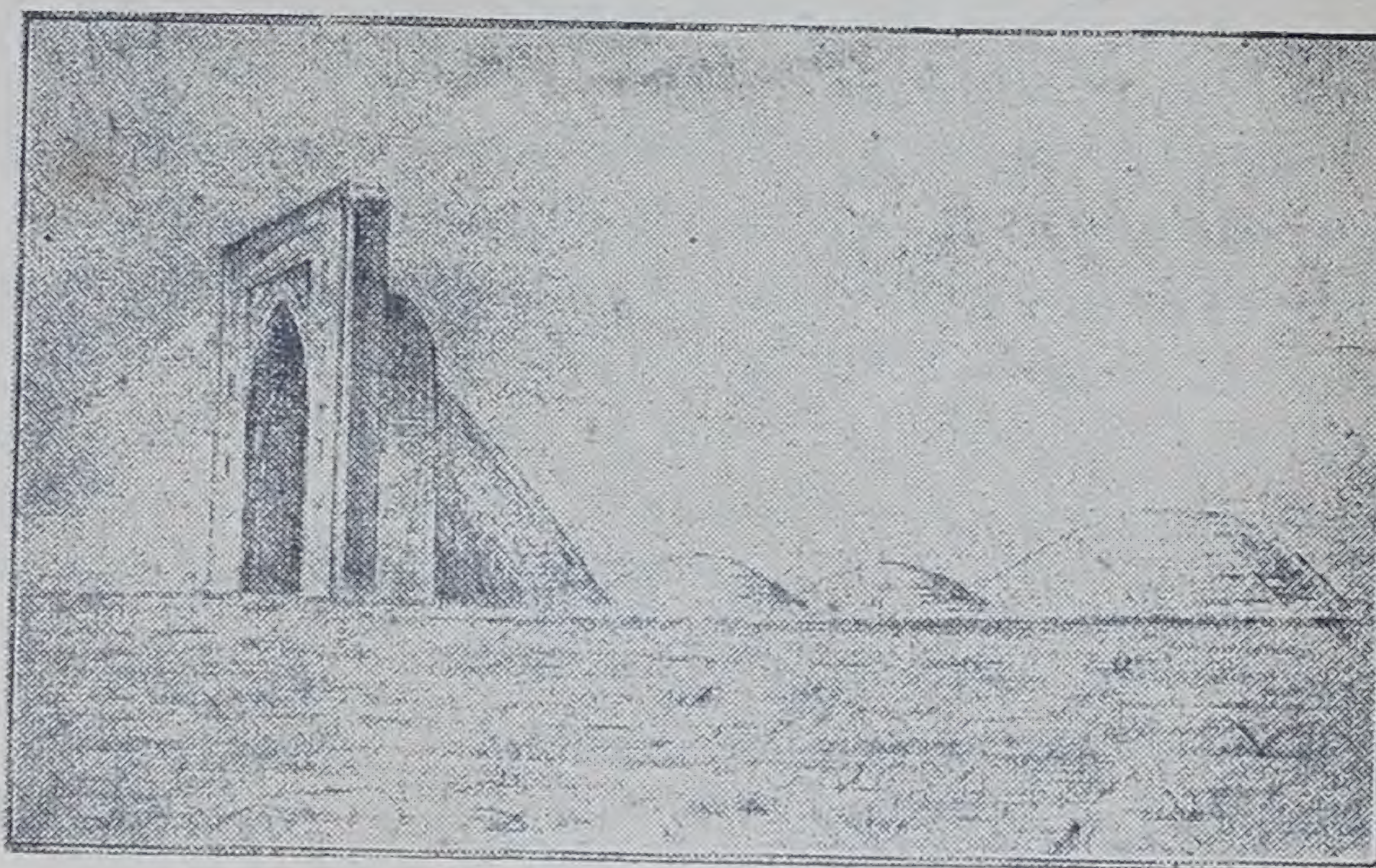
اردوی ما را درمأمونیه زدند . این‌آبادی با اینکه میگویند بنام مأمون‌خلیفه باین اسم‌موسوم شده آبادیی حقیر وبدشکل و کثیفی است .

۱۲ اوت ـ ۱۹ محرم

بحال یورتمه وگرد وخاك کنان ازپهلو یا وسط چندآبادی‌عبور کردیم تابمحل‌شهر کهنهٔ زرند که حالیه درزیرخاك نهفته‌است رسیدیم .

همه طرف صحرای خشك لم یزرع است ، فقط دراین میان آبادی‌بزرك پیك که

حصارهائی بابرج و بارو دارد وچادرهای مارا در کنارآنها زده بودند دیده میشد.
حقیقةً معلوم نیست که این همه‌مردم چگونه‌دروسط ناحیه‌ای‌باین خشکی‌و‌بی‌برکتی که آب مشروب آن منحصر بآب شورآب انبارهاست زندگی میکنند.



آب انبار ساوه

۳ اوت - ۲۰ محرم

منزل امروزی چون شش فرسخ طول‌دارد دراز است بهمین‌جهت ساعت دو صبح براه افتادیم تا هم‌بموقع بمنزل برسیم وهم از آفتاب سوزان محفوظ‌باشیم. قریب‌بساعت چهار ازجلوی کاروانسرا خرابه‌ای گذشتیم‌چیزی که در دیدن این کاروانسرا برای‌ماتازگی داشت این‌بود که تمام این‌کاروانسرا را از دیوار تاسقف از قلوه سنك ساخته‌اند.
خلاصه نزدیك بساعت شش بچادرهای خود که‌در کنار نهر کرج‌درمحل رباط‌کریم زده بودند داخل شدیم. کرج دراینجا صورت یك رشته مرداب را دارد ودر حقیقت از حالت رودخانه‌ای خارج است.

٤ اوت - ۲۱ محرم

با وجود اخباری که بما میرسید و میرساند که وبا حتی بشمیران و ییلاقات مجاور طهران نیزسرایت کرده باز ماپپای تخت نزدیکتر میشدیم واردوی خودرا بقاسم آباد که در دو فرسخی طهران است منتقل ساختیم.
مثل اینست که ما بشتاب باستقبال ناخوشی میرویم چه‌دراین چندروزاخیر بی‌آنکه توقفی کنیم یا استراحتی ببینیم پی‌درپی بجلو میدویم. همه بعجز آمده‌اندودر تعجبند که

چگونه نوکرها با این حال ازعهدهٔ خدمت بر می آیند وفرار نمیکنند .
واقعاً معجز است که تاکنون ناخوشی در میان ما راه نیافته زیرا که سواراست که لاینقطع از طهران میرسد وبدتر از آن فوج گدایان که از تمام آبادیها بطرف مامتوجه شده‌اند دورا دور ما راگرفته‌اند وهیچگونه مراقبتی‌هم درکار نیست.
هر قدر نصیحت داده شده‌است مفید نیفتاده وبعللی که برمن مجهول است و شاید ازعقل سلیم‌هم گرو ببرند دستور رسیده است که باید پیش‌رفت‌وفردا درسلطنت‌آبادبود
کسانی که بدیدن ما آمده‌بودند میگفتند که وبا هرروز قریب‌صدنفر تلفات دارد، پریروز هم مادر ظل‌السلطان و مادر امیرخان سردار حکمران بروجرد از وبا مرده‌اند شاه‌بااینکه از این اخبار دچارحزن واندوه شده‌بود باز از تصمیم خود برنمیگشت‌بعلاوه دیگر برای دورشدن ازطهران وقتی باقی نبود ۰ اگر درهمان موقع که خبر بروز وبا درطهران رسید شاه بدامنه های الوند که چندان ازآن ها دور نشده بود بر میگشت و تابستان را درآنجا میگذراند کاری عاقلانه کرده بود .

۱۵ اوت ـ ۲۲ محرم

بعد از آنکه خندق طهران را ازمغرب بشمال دورزدیم بسلطنت‌آبادفرود آمدیم عدهٔ زیادی‌از ما بشهررفتند ، ما هم خود را بمیان مردمی که ازشهر می‌آمدند انداختیم تا با ایشان صحبت کنیم واز وقایع پای تخت اطلاعاتی بدست بیاوریم بعد از آنکه یک قافله مرده را دیدیم که از شهر می‌آوردند وبقبرستان میبردند از طرف دست چپ راه سلطنت آباد را پیش گرفتیم .

۱۸ اوت ـ ۲۵ محرم

وبا از چند روز پیش تاکنون در آبادیهای اطراف مثل تجریش وزرگنده ورستم آباد و دزاشوب مشغول کشتار است . دیشب هم در سلطنت آباد دونفربااین مرض‌مردند بهمین جهت صبح که از خواب بر خاستیم دانستیم کـه شاه تصمیم برفتن بشهرستانک گرفته است ۰

اگرچه ما حرکت کردیم اما وبا را نیز درترک خود داشتیم چه هنوز بآبشار پس قلعه نرسیده یکی ازهمراهان راکه مبتلی شده‌بود و جلو تر نمیتوانست بیایـد در آنجا گذاشتیم و قبل ازرسیدن بمنزل دربعضی دیگر نیز آثار و علائمی مشهود افتاد که در مبتلی شدن ایشان باین مرض شبهه‌ای باقی نمیگذاشت. شاه که این دفعه ازعدهٔ همراهان خودکاسته است باز نزدیك بپنجاه زن همراه دارد وحق‌اینست که‌این‌عده هم‌دراین اوضاع واحوال زیادی است .

۱۲ سپتامبر ـ ۱۹ صفر

شیوع وبا در شهرستانک از روز ورود ما (۲۵ محرم) بود تا دهم صفروازاین

تاریخ دیگر مریضی باین ناخوشی دراینجا دیده نشد. عدهٔ اموات درارد وودر آبادی که ناخوشی بآنجا از اردو سرایت کرده بود ازبیست نفر تجاوز ننمود در صورتیکه شمارهٔ مبتلایان بپنجاه رسید ، علت این امر یکی حدت متوسط مرض بود دیگر احتیاطاتی که بعمل آمد اگرچه دیر باین کار دست زده شد .

غیر از دوزن از نسوان اندرون که شفا یافتند ویك نفر سلطان ازقراولان عمارات که در ۲۷ محرم مرد کسان دیگری که مریض شدند همه ازعملجات آشپزخانه واصطبل بودند .

من شبهه ندارم که علت سرایت وبا باندرون غذاهائی بوده است که از آشپزخانه بآنجا برده بودند زیرا که چند روز پیشتر از آن یکنفر مبتلی بوبا در یکی از چادر های آشپزخانه مرده بود .

عقیدهٔ من این بود که اگرفوراً مرضای اولی را از دیگران جدا کنند سرایت مرض محدود خواهد شد واگر درمعالجهٔ فوری مرضی تعللی نشود عدد اموات کمتر میگردد، بهمین شکل هم عمل کردیم ولی کاملاً موفق نگردیدیم .

قدری عقب تراز اردو درآن طرف رودخانه دستور دادم سه چادر زدند ودر نزدیکی آنها دستگاهی شامل دواخانه وچند پرستار ترتیب دادم ویکی از اطبای جوان را که تازه از مدرسهٔ طب طهران بیرون آمده وزیرك و عاشق کار بود یعنی میرزا محمود پسر میرزا کاظم معلم را بسرپرستی آنجا گذاشتم ۱ و چون تمام کارکنان این دستگاه مسلمان بودند خیال میکردم دیگر هیچکس برای مراجعهٔ بآن دستگاه وقبول معالجات عضای آن اکراهی نداشته باشد. اما خیال من باطل بود واحدی نخواست که بآنجا مراجعه کند و نمیدانم چه شیطنت وملعنتی ازطرف من درتهیهٔ این دستگاه درخاطرخود راه داده بودند . باز جای شکرش باقیست که مرا متهم نساختند که این کار را از ترس وبا کرده ام .

ناچار از این وسیلهٔ بسیارخوب که برای جلوگیری ازوبا تهیه شده بود صرف نظر کردم وسعیم این شد که اردورا بهرنحو باشد درکمال نظافت نگاه دارم، موادضدعفونی بمقدار وافر درهمه جا بپاشم ومواظب باشم که لباس کسانی را که بوبا مرده اند بسوزانند وچادر هائی را که درزیر آنها مرده اند بردارند .

انصافاً امین السلطان نهایت جهد رادرتسهیل وسایل کارمن صرف کرد واقتدار او دراین قضیه کم وبیش مؤثر افتاد .

دراین ارتفاع ۱۵۰۰ متری یعنی درمیان کوههای بلند که اقامتگاه حالیهٔ ماست

---

۱ — غرض از این شخص آقای دکتر محمودخان محلاتی شیمی است فرزند مرحوم میرزاکاظم شیوای محلاتی معلم شیمی مدرسهٔ دارالفنون که مؤلف در ضمن وصف این مدرسه سابقاً ذکری بتجلیل ازآن مرحوم کرده است . (مترجم)

کم کم سختی سرما محسوس گردید بهمین جهت بمراجعت بسلطنت آباد مصمم شدیم و بآنجا برگشتیم . درپین راه برفی مارا گرفت و کوههای پشت سرما راسفید کرد .

وبا درهمه جا درحال برافتادن است ولی درطهران از روز ۲۷ محرم تاغرهٔ صفر



عده‌ای مارگیر درسفارت فرانسه

روزی نزدیك به ۸۰۰ نفررا کشته و این مقدار تلفات اگر درنظر داشته باشیم که جمعیت طهران در تابستان نصف میشود بسیار زیاد است واین تلفات هم بیشتر بفقرا که وسیلهٔ فرار نداشتند و بعلت تنگدستی بیشتر در معرض حملهٔ مرض قرار میگرفتند وارد شده .

تمام مطلعین میدانند که وسیلهٔ عمدهٔ سرایت مرض جویهای آبست که در هر چند قدم بچند قدم سرآنها را باز میگذارند و از محله‌ای بمحلهٔ دیگر میرود و خانه بخانه را مشروب میسازد . شاهد این قضیه آنکه در همین اواخر یکی از زواری که از مشهد آمده بود مقداری‌از لباسهای یکنفر حاجی را که درآنجا یا دربین راه مرده بود با خود همراه داشت و چون بطهران رسید آنها را درآب روانی شست و طولی نکشید که وبا در خانه‌های مجاور وبعضی ازنقاط دورتر بروز کرد .

همین طرز تقسیم آب خود بتنهائی کافی است که مرض را ازنقطه‌ای بنقطهٔ مجاور منتقل سازد ودر فواصل دورتر کانونهای تازه‌ای برای سرایت مرض ایجاد کند بخصوص که مسلمین‌را عادت براین‌جاری است که اجساد مردگان‌خود را در کنار نهرها وحوضها

بشویند و باین شکل آب پاك را آلوده کنند .

۲۳ اکتوبر - غره ربیع الثانی

در این چند روز اخیر هیچگونه مریض وبائی نه در اطراف ما نه در داخل شهر دیده نشده بنابراین امید میرود که دیگر قلع ماده‌شده باشد .

بعد از پنج‌ماه دوری ازطهران وچند روز اقامت درسرخه حصار که شاه در آنجا بشکاراشتغال داشت بپای‌تخت برگشتیم .

طهران بوضع عادی برگشته وبازار کمافی‌السابق بداد وستد مشغول‌شده است‌اما از تاریخی که ما ازاین شهر بیرون‌رفته‌ایم تا امروز خدامیداند که خرمن عمر چقدر مردم بدست داس مرگ دروشده است .

اگرچه وضع خیابانها چیزی از آنچه بر مردم گذشته است بمن نمی فهماند ولی همینکه بخانهٔ خود که آنرا بباغبانم‌سپرده‌بودم قدم گذاشتم بقدر کفایت مطالبی ازاین بابت دستگیرم شد. باغبان که با زن ودوفرزندش بعد ازحرکت من دراطاقهای مستخدمین منزل گرفته بودند خود ودو طفلش بوبا مرده بودندوزنش که تنها مانده‌بود پیش‌برادر خود رفته وچون اطلاع یافت که من برگشته‌ام پیش من‌آمد وکلید های‌درهاراآورد ولی این‌کلید ها دیگر مصرفی نداشت زیرا که تمام درها راقبلاً باز کرده بودند .

چون میرزا عیسی نایب‌الحکومهٔ طهران مرده ودیگر کسی نبوده است که نظم شهرراحفظ کند زندانها راباز نموده ومحبوسین را آزادساخته‌بودند . یك دسته ازهمین دزدان بخانهٔ من آمده و غیر از آنچه‌قابل حمل نبوده همه چیز را برده‌اند حتی سعی کرده‌اند که قلابی‌راهم که محکم بسقف اطاق بزرك کوبیده‌بودیم ازجا بکنند .

وزیر مختار فرانسه مسیودبالوا ازراه لطف مرا بسفارتخانه دعوت کرد و من با کسان واسبان وا ثاثهٔ خود بآنجا رفتم .

۲۵ اکتبر - ۳ ربیع الثانی

چون اوضاع خود رابابین شکل دیدم واز اینکه پنج ماه تمام از روز اول‌تاآخردر زیر چادر زندگی کرده ودر ایام وباحتی در زیر آسمان باز هم خوابیده بودم و سخت خسته‌شده بودم تقاضای‌مرخصی کردم.

اعلیحضرت شاه که محبتش نسبت بمن زایل نشدنی است با این تقاضا موافقت کرد وبرای آنکه‌لطف خود رادربارهٔ من بکمال‌برساند درجهٔ اول نشان‌شیرخورشید را هم‌بمن عطا نمود ودستور داد که حکم آنرا باین مضمون صادر کنند :

« نظر باینکه مقرب‌الخاقان حکیم باشی دکتر فووریه طبیب مخصوص ما براثر خدمات صادقانه و معالجات جان نثارانه موجبات رضای خاطر ملوکانه راچه درسفرچه‌در حضر فراهم ساخته مخصوصاً در ایام شیوع مرض وبا از هیچگونه خدمت باطرافیان ما

مضایقه نکرده و با معالجات و مواظبات خود همه را قرین خیر وسعادت ساخته و نظر باین مراتب از جانب سنی الجوانب ما مستحق عنایتی گشته لذادر این سال خجسته فال لوی‌ئیل او را باعطای نشان شیروخورشید از درجهٔ اول وحمایل سبز مخصوص بآن مفتخر مینمائیم تا آنرا زیب پیکر خود سازد وهمواره با اظهار خدمات موجبات رضای مخصوص ما را فراهم دارد ».

اعلیحضرت شاه که در این مدت سه سال واندی که من خدمتگزار اوهستم دقیقه‌ای از عنایت درحق من فروگذاری نکرده شاید با این لطف تازه که من انتظار آنرا هم نداشتم خواسته است که من از خدمت او با تأسف وتأثر جدا شوم درصورتیکه احتیاجی باین لطف نبود ، همان مراحم سابقه مرا پیوسته درهمین حال نگاه میدارد .





فصل هفتم

مراجعت بفرانسه ـ گیلان

از رشت ببندر مارسی

اوضاع مسافرتی از طهران بگیلان بعلت شیوع وبائی که از شمال وجنوب یعنی از راه دریا وخشکی دراین ولایت راه یافته بود بکلی بی‌ترتیب شده‌است.

ازاین گذشته نا امنی راهها بآن درجه رسیده است که همین اواخر دردو ساعتی طهران راهزنان پست اروپا را زده کیسه‌های پستی راگشوده و بعد از بر داشتن اشیاء قیمتی نامه‌ها را دور ریخته‌ورفته‌اند.

بهمین‌نظر من تصمیم گرفتم که با اسبهای خود وشش استر از چهارده استری که در سفر فراهان شاه باختیار من گذاشته بود و قسمتی از بارو بنه وچادر و مبلغی سیورسات حرکت کنم.

بعلاوه اعلیحضرت چهارنفر سوار مسلح بمن داده بود وبا این معامله خواسته‌بود که لطف خودرا درهر مورد که پیش آید نسبت بطبیب مخصوص خود ابراز دارد.

خلاصه من بایك قافلهٔ تمام عیناً مثل که میخواهم از بیابانی بگذرم ازطهران خارج شدم.

۲۶ اکتبر ۱۸۹۲ ـ ٤ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰

در روز ٤ ربیع‌الثانی ساعت هشت صبح با این قافله بعزم فرانسه از طهران حرکت کردم وعلت دیری حرکت هزار ویك نقص بود که در کار عزیمت داشتیم بخصوص که نوکر باوفایم سلطانعلی که شب بمنزل خود رفته بود صبح دیررسید و حق هم داشت زیرا که بعد ازپنج ماه که در رخت خوابی نخوابیده بود جای گرم و نرمی پیدا کرده و خواب اورا گرفته بود بهمین علت وقتیکه بشاه‌آباد رسیدیم بعد ازظهر وآفتاب بیش‌از طول راه ما را خسته کرده بود .

در اینجا برای صرف نهار واندکی استراحت دوساعت ماندیم بعد براه افتادیم . باد شدیدی که از جانب شمال غربی میوزید وباخود خاك وغبار می‌آورد مارا کور کرد بعد ازگذشتن از آبادی تماشائی کرج که قسمتی آن دردامنه های البرز قراردارد درست غروب آفتاب بپل کرج رسیدیم .

مغرب چندان طولی نکشید و شب بزودی فرا رسید ، باد ایستاد و موقعیکه میخواستیم از پل که چندان صحیح وسالم نیست ودربعضی قسمتها تیرهائی برروی آبروها برای عبور انداخته اند بگذریم ماه بداد ما رسید زیرا که اگر پای اسبی در میان این تیرهای لرزان گیر میکرد بآن حیوان و راکب اوچندان خوش نمیگذشت.

قهوه‌چیان که در دوطرف جاده دکان دارند مشغول جمع کردن هندوانه‌ها وخربزه‌های خود هستند وبرای بستن دکانهای خود منتظرند که دوسه چهار پا داری که بغلیون کشیدن مشغولند کارخود را تمام کنند .

استران و شتران این مکاریها که هیکل سیاه آنها از دور نمودار است در میان دشت بی‌آب وعلف این طرف وآن طرف پی گیاه ضعیفی میگردند در صورتیکه هرچه در این بیابانها بوده آفتاب تابستان سوزانده و باران های اواخر پائیزهم هنوز نتوانسته است که سبزهٔ نوی بجای آنها برویاند .

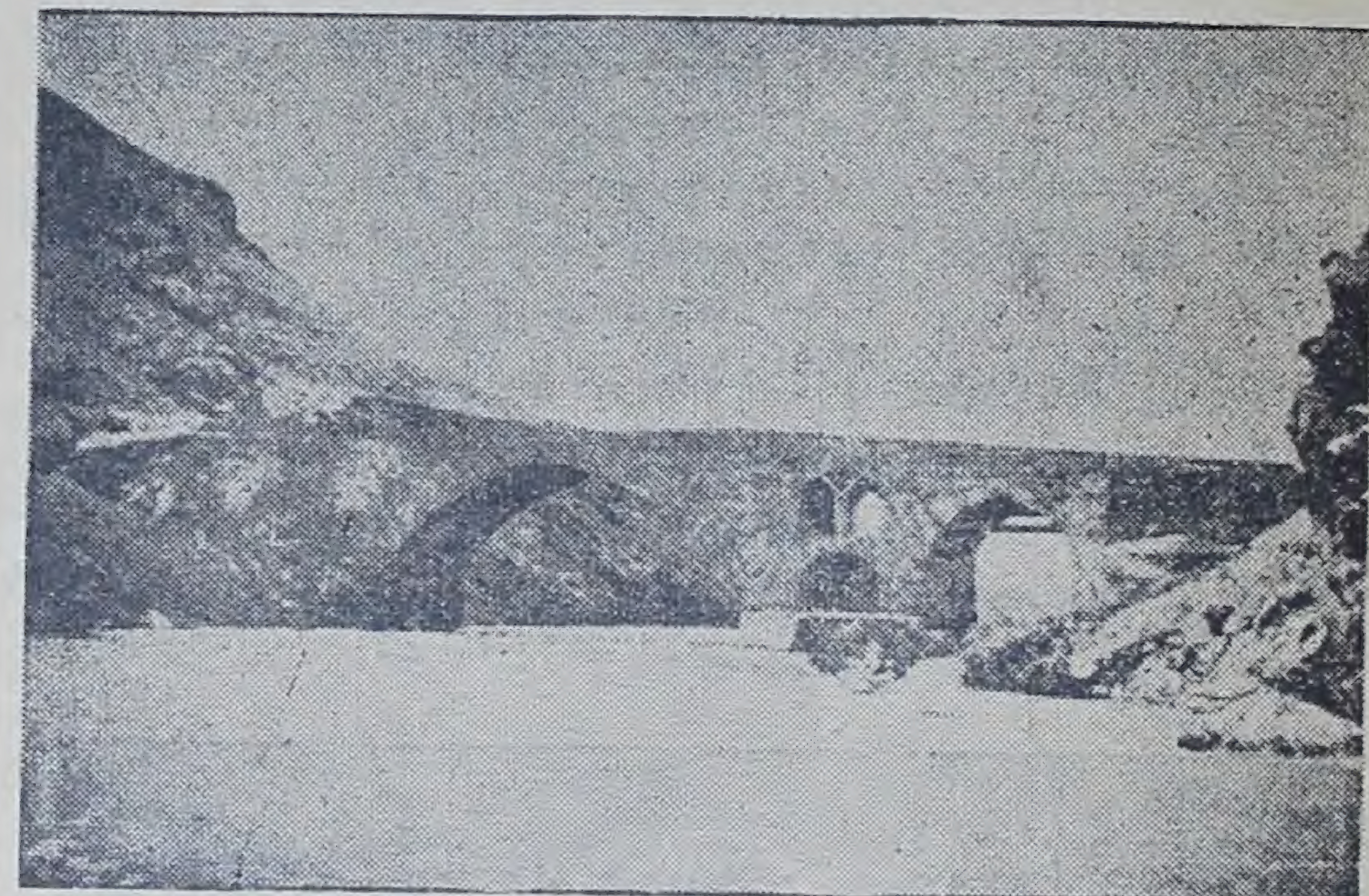
از خیلی دورصدای زنگولهٔ این حیوانات بیچاره که برای رفع گرسنگی ملتفت خستگی راه نمیشوند و از راحت میگذرند و راه میروند بگوش ما میرسید . در حدود ساعت هفت بحصارك رسیدیم موقعیکه ماه درحال غرب بود .

۲۵ اکتوبر ـ ٥ ربیع‌الثانی

همیشه اشکال کار در این قبیل مسافرتها کنده شدن از جاست ، هرقدر اسباب سفر را خوب تهیه ببینید باز در موقع عزیمت غیرمترقبه هائی برای شما پیش می‌آید مخصوصاً وقتیکه عدهٔ همراهان باین زیادی باشد . باتمام احوال باقدری مراقبت بیشتری که شد منزلها را یکی یکی سرموعد طی کردیم وباحداقل گرفتاری راه خود را پیمودیم .

ساعت هفت صبح بارها بار وسواران سوارشدند ، منهم سوارشدم وبراه افتادیم .

از یك عده اسب خسته که پنج ماه است رنگ اصطبل‌را ندیده‌اند نباید متوقع بود که خوب راه پیمائی کنند بخصوص که ما دیروز دو منزل را یکی کرده‌ایم . معذلك وضع راه رفتن آنها بد نبود وخدا کند که با این کیفیات سخت تا آخرمنزل بهمین حال بمانند .



پل کرج

اندکی بعداز ساعت ده بینگی امام رسیدیم ودر حدود ساعت یك از آنجاحرکت کردیم وظاهراینست که در این ساعت آفتاب زیاد مزاحم مانخواهدبود .

درجلوی ما طرف دست چپ دشتی بی‌پایان ممتد است وطرف راست چندردیف کوه واقع‌شده که نزدیکترین آنها برنگهائی ساده‌است شبیه‌برنگ کفشهای کهنهٔ‌مفرغی.

راه مسافرین‌معمولاً از میان دشت میگذرد و راه کوهستانی اگرچه سخت تراست لیکن این مزیت رادارد که انسان بمناظر تازه ومختلف بر میخورد وراه‌بنظر او کمتر دراز می‌آید درصورتیکه دشت برخلاف بعلت مناظر یك نواخت وافق بیکران‌خسته کننده و در پاره‌ای موارد جانکاه وفریب دهنده است مثلاً انسان مقصد خود را همانوقت که بقصدآن حرکت میکند بچشم می‌بیند و هر لحظه تصور میکند که تا آنجا فاصله ای ندارد اما هیچ چیزاز این سخت‌تر وجانکاه‌تر نیست که انسان ساعتهای دراز راه بپاید وباز هنوز بآن نرسیده باشد چنانکه ما از مدتها پیش قشلاق‌را بچشم میدیدیم‌ولی‌وقتی که بانجارسیدیم آفتاب درشرف غروب بود .

۲۸ اکتبر - ۶ ربیع‌الثانی

قصد من اینست که در قزوین توقف نکنم‌زیرا که میترسم نوکرانم پس‌از آنکه

بخواهم از آنجا حرکت نمایم از همراهی من ابا کنند وچون تصور میکنم که طی منزل امروز بعداز ظهر سخت باشد از حوالی ساعت شش براه افتادیم .

سپیدهٔ صبح با نوری کاذب ظاهر شد ، گوئی میخواست بفهماند که هنوز همهٔ مردم سر از بستر خواب برنداشته اند اما بعداز مدت قلیلی که از ۱۵ تا ۲۰ دقیقه بیشتر طول نکشید بروز مبدل شد و اشعهٔ آفتاب بسوختن و زدن چشمها مشغول گردیدند .

در ساعت نه و نیم صبح یعنی دوساعت از روز گدشته در کمندر باستراحت پرداختیم وچون آفتاب شدید بود وشبها ماه میتابید بهتر این بود که شب ها حرکت میکردیم . درموقع عزیمت بهمراهان گفتم که خوابیدن را در آقا بابا میمانیم ولی ملتفت شدم که این بیان من موجب نارضامندی جماعتی شد .

ساعت پنج بقزوین رسیدم و ساعت شش از دروازهٔ دیگر آن خارج شدم . در شهر دوقاطرچی همراه دوقاطررا با بار رها کردند وپی خیال خود رفتند . خیال نمیکنم که خستگی باعث این کار شده باشد زیراکه در راه همیشه بردو قاطر دیگر که بار کمتر داشتند سوار بودند و مثل ما سفر میکردند گمانم اینست که میل بماندن در شهر آبادی بیشتر محرك این حرکت ایشان شده باشد .



خرزان

باوجود این پیش آمد من راه خود را دنبال کردم و از خوشبختی حاکم قزوین هم که از عبورمن ازاین شهر اطلاع بهمرسانده یك نفر بلد سواره که راههاراخوب میشناخت برای راهنمائی من فرستاده بود • دونفر از سواران را مأمور مواظبت قاطرهائی که بی

سرپرست مانده بودند کردم و بهدایت آن بلد که در جلو قافله میرفت بعد از گذشتن از میان باغستانها و موستانها از بیراهه بمدد ماهتاب راه‌خود را ادامه دادم .

افراد قافلهٔ ماخوش بودند ، سوار ها میخواندند و باحال نشاطی که من کمتر در ایرانیها بآن برخورده ام نزدیك ساعت ده بآقابابا رسیدیم . البته خسته شده بودیم زیرا که دوازده ساعت بود که راه میرفتیم جز اینکه راه را در دوقسمت طی کرده و قریب چهار ساعت آنرا هم دروسط روز استراحت نموده بودیم .

چاپارخانهٔ آقا بابا درمواقع معمولی مسافر زیاد دارد و غالباً در آنجا جا گیر نمی آید چه برسد باینکه انسان عفلةً درچنین ساعتی بآنجا وارد شود ولی در این ایام بعلت ناخوشی رفت و آمد ها بکلی قطع شده و چاپارخانه خالی است بهمین جهت دربان شبها میخوابد و بعد از آنکه او را بیدار کردیم بزحمت حاضر شد که در را باز کند بخصوص که اطمینان نداشت که واقعاً مسافرینی برای او رسیده است .

در یك طرفةالعین بار قاطرها را پائین آوردند وهمراهان همه فوراً بخواب رفتند ومن هم در چادر خوابی که آنرا سلطانعلی بعقیدهٔ خود در بهترین اطاقهای چاپار خانه زده بود خوابیدم و چون خسته بودم خوب خوابم برد .

وقتیکه روز مرا بیدار کردند دیدم که راه آفتاب و باد از هر طرف باز است و اطاق من حتی از ساده ترین صورتهای نظافت هم بوئی نبرده . بهتر اینست که انسان شب دیر باین محل نرسد تا جهت تمیز کردن اطاقی که شب باید در آن بیتوته کند مجال‌داشته باشد واین عمل از راه تفنن نیست بلکه احتیاطی عاقلانه است که آنرا درهر یك از چاپار خانه های دولتی باید رعایت کرد .

۲۹ اکتبر - ۷ ربیع الثانی

بعلت غیبت قاطرچیها بارگیری قاطر ها قدری‌طول کشید بهمین جهت ساعت نه سوارشدیم وچون تا منزل آینده که پاچنار است ده فرسخ راه داریم بایستی که یك ساعت زودتر حرکت کرده باشیم .

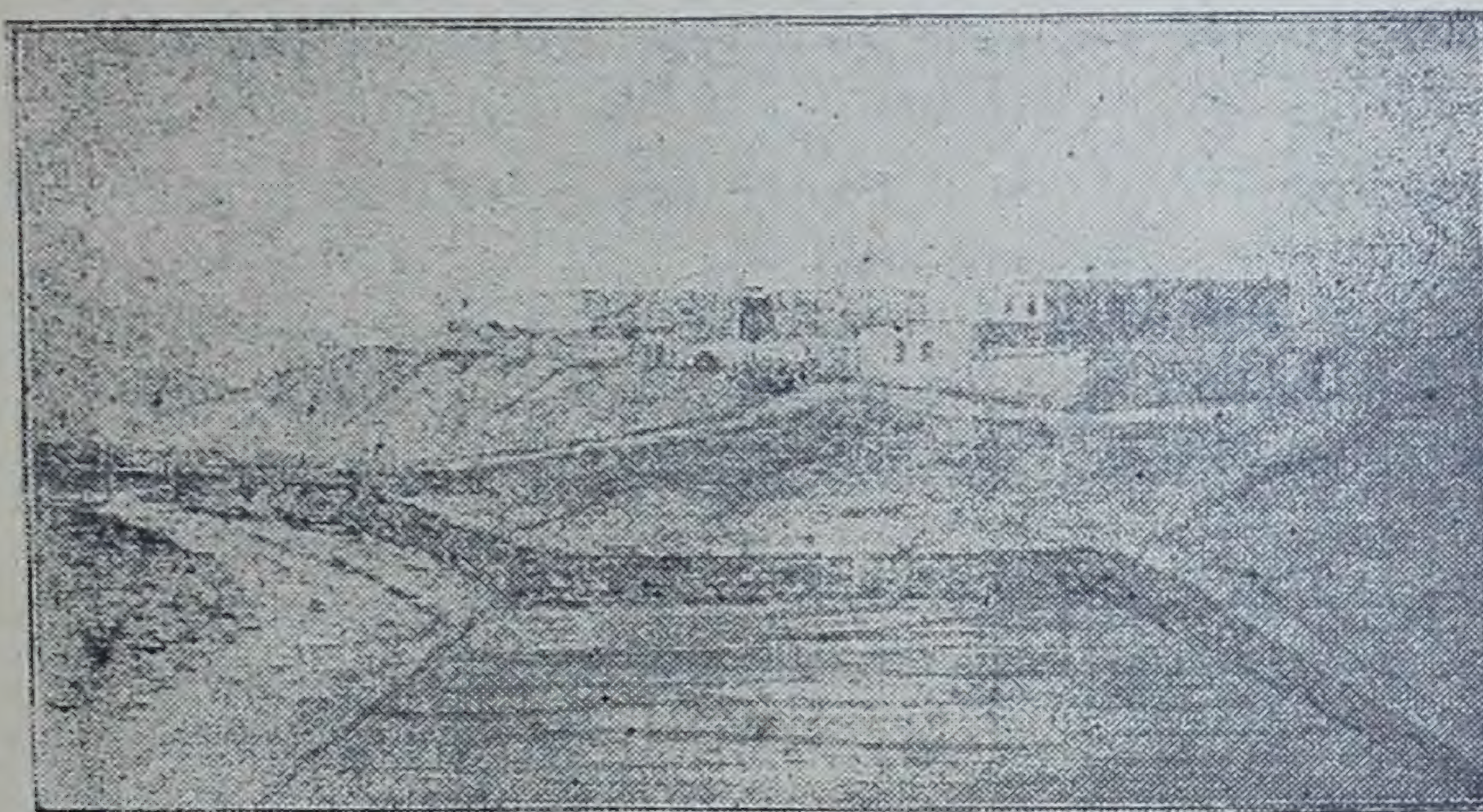
برای آنکه بآبادی مزرعه نرویم از طرف دست راست آن گذشتیم و من همهٔ مسافرین جز آنها را که ببار انداختن در آنجا ناچار بودند مجبور کردم حتی باین جماعت هم دستور دادم که زیاد در آنجا نمانند زیرا که غریب گز مخصوص میانه که خدا همه را از شر آن محفوظ دارد در چاپارخانهٔ مزرعه خانه گرفته است .

برای علاج نیش این حیوان چندین ماه وقت لازم است . اگرچه میگویند که‌زخم آن تا مدتی کشنده نیست ولی در طی زمان براثرعوارض دیگر ممکن است مهلك شود من خودم سه نفر فرنگی را دیدم که غریب گز ایشان را زده بود ، اگرچه نمردندولی تمام مدت یك زمستان را گرفتار تب و قی بودند اما این عوارض بومیان رادست نمی دهد .

پس از عبور از مزرعه وقریب پانصدمتر بالارفتن از کوه باسماعیل‌آباد رسیدیم، گاه گاهی نظر بعقب می انداختیم و منظرهٔ وسیعی را که زیرپای ما قرار داشت تماشا

میکردیم . در اینجا از قهوه‌چی اسماعیل آباد برای رفع خستگی قهوه ای خواستم و همراهان ایرانیم‌هم بکشیدن غلیون مشغول شدند بعد بطرف خرزان که در ارتفاع ۱۶۰۰ متر است سرازیر شدیم .

تا کنون چقدر قافله‌ها که بین اسماعیل آباد و خرزان از میان رفته‌اند و دره‌ها از استخوان آنها پرشده . طوفان و بوران که در زمستان در این قسمت زیاد است راه را کور میکند و حیوانات و عابرینی که راه را گم کنند بته دره های پر از برف فرو می‌افتند.



کاروانسرا و چاپارخانهٔ پاچنار

با اینکه خطر عبور از گردنهٔ خرزان در زمستان مشهور است بازهر ساله جمعی بی‌احتیاط همان راه را میگیرند و هلاك میشوند و بعد از آب شدن برف اجساد آن ها بدست میآمد و آنها را بقبرستان بزرك خرزان که حکم دهکدهٔ کوچکی را پیدا کرده برای دفن میبرند .

هوا ابر است و چون نه آفتاب است و نه باران میبارد از آن ممنونیم و روز مناسبی است برای آنکه دو منزل یکی کنیم بخصوص که راه خوب و سرپائینی است بهمین جهت فقط در خرزان بیش از همان اندازه وقتی که برای جودادن بمالها و صرف غذائی مختصر که بیشتر آن چای بود توقف نکردیم و چون سبك بودیم و در سرازیری همیشه باید رعایت این احتیاط را کرد پیاده براه افتادیم .

کوه تخت سلیمان که ٤۰۰۰ متر ارتفاع دارد و طرف دست راست ماست هرچه پیشتر میرویم ناپدید تر و دره لحظه بلحظه باز تر میشود تا آنکه پیش از فرا رسیدن شب بپاچنار رسیدیم در حالیکه زیاد خسته نبودیم و چون تمام روز آفتاب نبود از گرما نیز صدمه ای بما نرسیده بود .

بیش از یك ساعت بود که آن بآن کاروانسرا و چاپارخانه ای را که باید در آنجا منزل کنیم دم قدم خود میدیدیم و به ۱٤۰۰ متر پائین تراز اسمعیل آباد رسیده وخوشوقت

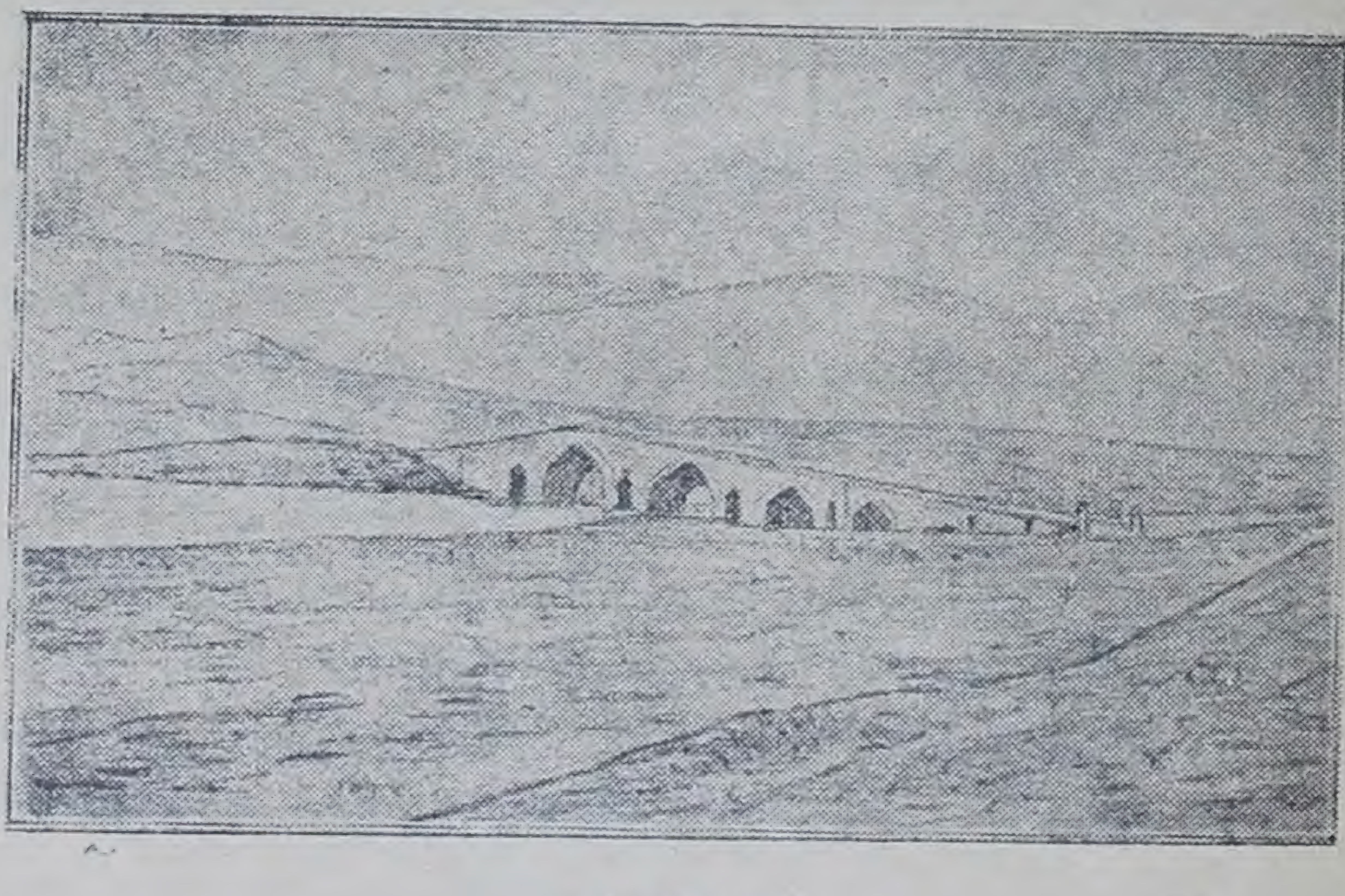
بودیم که قسمت مشکل سلسلهٔ البرز را تاکنون طی کرده ایم .

۱۳۰ اکتبر - ۸ ربیع الثانی

پاچنار در ساحل چپ رودخانه ای که تقریباً خشك و بیوز باشی چای یا پاچنار رود موسوم است و نزدیك بملتقای آن با شاهرود قرار گرفته ساخته شده • چاپارخانه بقدری خراب و کثیف بود که من ترجیح دادم که شب را در بالای بام یکی از قسمتهای جلوی آن بگذرانم و با وجود بیم از تعفن اطراف آنرا ازهریك ازاطاق های آن بهتر دانستم • کاروانسرائی که در جلوی آن قرار گرفته و از آن مرتفعتر است در کثافت اگرچنین چیزی ممکن شود گوی سبقت را ازهمه میربايد .

پستخانه بین حیاط و باغ واقع شده . همینکه از حیاط خارج شدید بچند کلبهٔ دهاتی که طرف دست چپ شماست بر میخورید سپس بفاصله‌ای کم بلب شاهرود میرسید از اینجا راه گاهی موازی با جریان رود خانه گاهی دربستر آنست تاآنکه بپلی برسید

این پل که چهاردهانهٔ بیضوی شکل دارد و بخر پشته‌ای میماند طوری ساخته شده که ارفع قسمتهای آن بجای آنکه در وسط باشد در یکی از طرفین است بهمین جهت بلند ترین‌دهانه های آن درساحل راست رودخانه قرار دارد .



پل شاهرود

پس ازگذشتن از این پل و یك سلسله دره های کوچك بمنجیل رسیدیم که در چهار فرسخی پاچنار و نزدیك مصب قزل اوزن و شاهرود که از الحاق آنها بیکدیگر سفید رود درست میشود واقع شده•

چاپار خانه در وسط خانه های مردم است و در اطاق های آن میتوان منزل کرد تصمیم من این شدکه تا فردا در اینجا استراحت کنیم زیرا که نوکرها وحیوانات سخت خسته شده بودند و باین استراحت کمال احتیاج را داشتند .

امروز من با دوجوان یونانی از اهالی استانبول که سابقاً در شرکت دخانیات ایران مستخدم بودند و با یك بلژیکی مستخدم کارخانهٔ چراغ گاز طهران همسفر بودم .

این همسفران همانروز که ازطهران بیرون آمدم از آنجا خارج شده اند ولی چون مثل من درراه توقف نکرده بودند در پاچنار بهم رسیدیم .

دیشب بمحض اینکه فهمیدم که آذوقهٔ ایشان تمام و غذای آنان منحصر ببرنج شده بتوسط سلطانعلی یك جعبه گوشت کنسرو برایشان فرستادم و امروز صبح زود آشنا شدیم .

دو مستخدم دخانیات برای این مانده بودند که تصفیهٔ کار امتیاز بانجام برسد وگرنه رفقای ایشان مدتهاست که ازاینجا گذشته و ازخود برروی دیوار ها یادگارهائی گذاشته اند .

دیوارهای چاپارخانهٔ منجیل برای اینکار بسیارمستعد است زیرا که در میان آبادی وتقریباً درمیانهٔ راه بین قزوین ورشت واقع شده .

اطاقی که‌من درآن منزل کرده‌ام پر ازاین قبیل یادگار هاست بعضی احساسی بعضی نشاط‌انگیز بعضی حزن‌آور ویکعده هم ازروی مزاح چه بنظم چه بنثر مثلاً یکی که بهار درمنجیل بوده و زنده‌شدن‌طبیعت دراین‌فصل‌اورا بوجد آورده بوده‌از عوالم‌عشقی خود آثاری گذاشته ودیگری که باین نشاط نبوده فیلسوف‌وار بامید روز بهی نوشته‌است که : «این‌نیز بگذرد». مسافری که ازبیرون رفتن از ایران چندان متأثر نبوده مضمون ابیات ذیل را یاد داشت کرده است :

« خوشا بحال کسانیکه از اینجا میروند ، خدا رحم کند باحوال آنها که باینجا می‌آیند و روزگار بداد آنها برسد که در اینجا میمانند » .

دیگری چنین نوشته :

« ایران حکم بهشت را دارد اما برای بیشعوران »

این یادگارها بعضی بیونانی است بعضی بایتالیائی ، عده ای هم باسپانیائی و بیش از همه بانگلیسی . یکی را هم دیدم که بلاتینی بود اما باملاء و انشائی که میفهماند که نویسندهٔ آن در تحصیل لاتینی پیشرفت چندانی نداشته است و عین آن اینست :

Requi est Puant iu Pace

و از آن فهمیده میشود که نویسنده از اعضای شرکت دخانیات بوده و اظهار خوشوقتی میکند که دیگر جزء آن هیئت نیست .

دو نفر قاطرچی که در قزوین ما راکاشته و خود پی الواطی در کوچه های‌قزوین غیبشان زده بودشب دراینجا بما ملحق‌شدند ومعلوم شد که گردنهٔ خرزان را پیاده‌آمده‌اند و از این ایام غیبت همین کیف را بخاطر داشتند .

۲۱ اکتبر ـ ۹ ربیع الثانی

سه نفر رفیق همسفر من چون مثل ما زیاد بار سنگینی نداشتند صبح زود حرکت کردند ولی قافلهٔ کوچکی که با من همراه بود زودتر از ساعت هفت بلکه کمی دیرتر نتوانست براه بیفتد .

بعد از بیرون آمدن از آبادی از جاده ایکه بعلت وجود چند درخت زیتون کم جثه مرطوب مانده و بر اثر بارانهای این ایام اخیر جابجا شیار شده بود گذشتیم بعد بسرزمین سختی رسیدیم که باران در آن تأثیری نداشته و پس از گذشتن از پل منجیل بساحل راست آن افتادیم و با آن رود خانهٔ بزرگ پر جوش و خروش عازم گیلان شدیم .

عبور از پل منجیل که هفت دهانه دارد برای رسیدن بساحل دیگر رودخانه همیشه بیخطر انجام نمیگیرد زیرا که باد شدیدی که از طرف بحر خزر می آید عموماً از ظهر تا غروب آفتاب برروی آن میوزد و گاهی چندین روز متوالی دوام مییابد و شدت آن در تابستان بیش از زمستان است .



پل منجیل

اگر سواره از اسب خود پیاده نشود ممکن است که باد اورا از روی اسب برباید و پیاده ناچار است که دست خودرا بدیوارهٔ پل بگیرد و درپناه آن از روی آن بگذرد یا از گذرگاهی که از عقب پل درست کرده اند درجهت مخالف باد عبور کند . با اینکه این پل را محکم ساخته اند ولی تا بحال قوت آب در موقع طغیان چندبار آنرا شکسته است راه در این قسمت یعنی بعد از گذشتن از پل درجاده های تنگ و پرپیچ و خم که عیناً مثل راههای قراطاغ است می افتد و با مجرای رودخانه پیش میرود . گاهی مثل پلکان باید تا بامی که پنجاه متر ارتفاع دارد و یك تخته سنگ صاف بیش نیست بالا رفت و احتیاط کامل

کرد که پا نلغزد ، گاهی دیگر بقدری راه بسفید رود نزدیك میشود وارتفاع بقدری است که اگر اسب رابجولان درآورند خطر مسلم است . بعضی اوقات درهٔ عمیقی در سرراه پیش می آید ومسافر ناچار است که درمیان کوهها راهی دیگر جهت عبور خود بیابد .

اینجا هم مثل گردنهٔ برفگیر خرزان استخوان حیوانات است که بر زمین افتاده و آب آنهارا شسته و بگودالهای اطراف رودخانه انداخته است .

از زیر بازار حصیرپوشیدهٔ رود بارگذشتیم . اینجا جهت مسافرینی که تابستان سفر میکنند بعلت سایهٔ درختان زیتون کهنسال و دکانهای پرمیوه توقفگاه بسیار خوبی است ، ماهم درزیر همین درختان زیتون عظیم الجثه راحت کردیم . این تنه درختان باشکال عجیب است و دیدن آنها مرا بیاد زیتونهای جزیرهٔ کرفو می اندازد .

در اینجا برداشت محصول زیتون کاری است کم زحمت یعنی فقط باید زیتونهائی راکه بر زمین ریخته و صفحهٔ آنرا سیاه کرده است جمع کرد . تمام بچه‌های آبادی دختر و پسر باین کارمشغولند . در میان این دختران دخترسیاه موی گندم گونی بود بسیار زیبا که ابداً دربند پوشیدن روی خود نبود و با دوچشمان درشت رخشان خود گذشتن مارا تماشا میکرد . این قسمت از گیلان برای زندگانی یکی از منزه ترین نقاط است اما افسوس که تب مخصوص گیلان هرعیشی را منغص میسازد .

ساعت یازده است وهوا گرفته و گرما در این نواحی پست شدت دارد . ما با اینکه بهتر آن بود که در پناه سایهٔ درختان زیتون وهوای خشك مطبوع آن بمانیم از راه احتیاط براه افتادیم .

هنوز یك کیلومتر نرفته رفقای راه دیروزی راکه ساعت دوصبح امروز حرکت کرده بودند دیدیم که معطلند وبا حرارت زیاد حرکاتی از خود نشان میدهند معلوم شد که اتفاقی برای ایشان افتاده باین تفصیل که قاطری که اسبابهای آنها را می آورده در یکی از دره ها بپائین غلطیده و مرده است . قاطرچی که مواظبت سه اسب سواری مسافرین را هم درعهده دارد و کرایهٔ آنها را ازپیش گرفته میگوید یاپول قاطر مرده را بدهند یا اینکه با اسبها و قاطری که خود برآن سوار است برمیگردد .

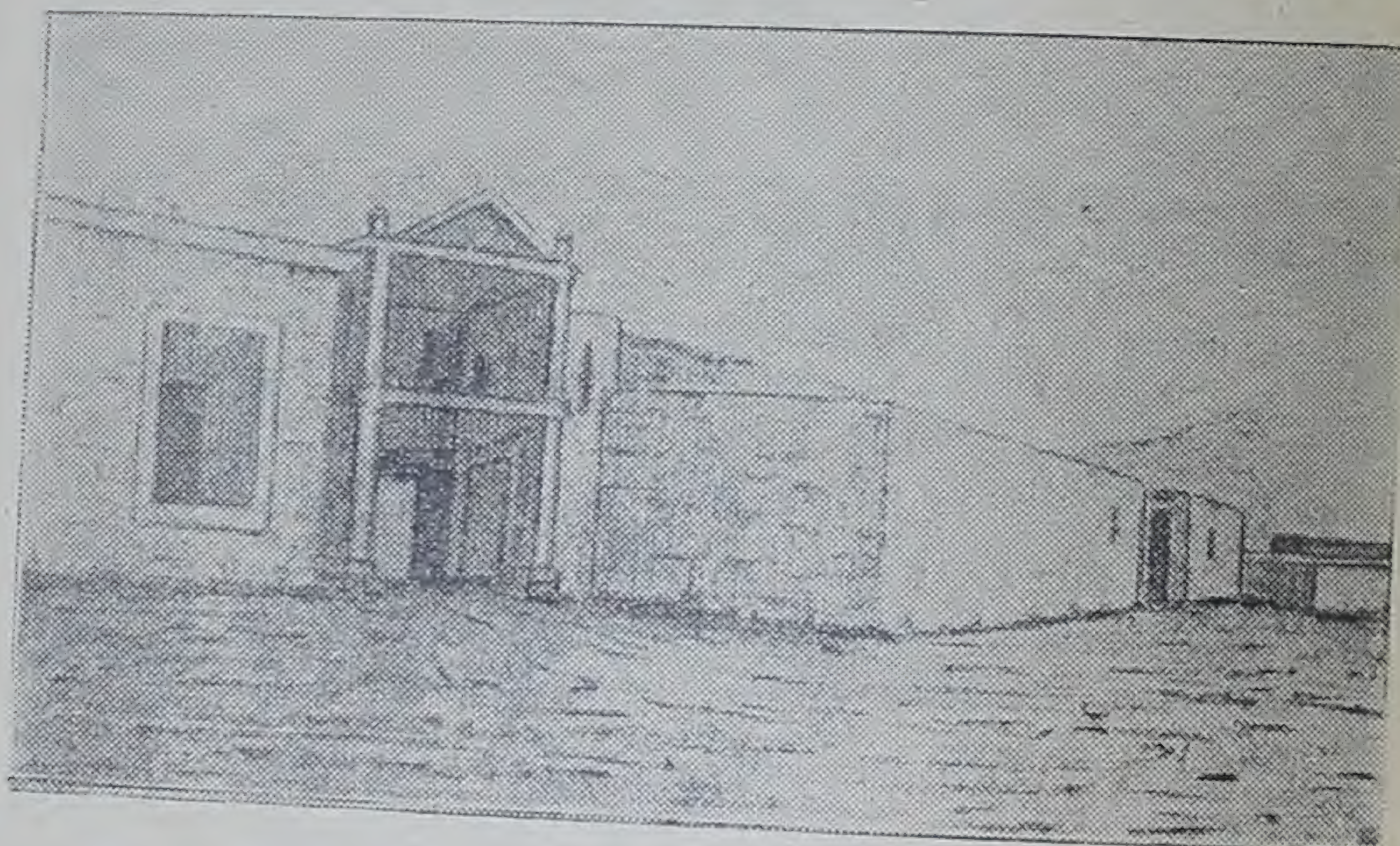
سلطان علی بالاخره اختلاف راحل کرد ، بسته‌های بار راکه نصفی سالم و نصفی آسیب دیده بود ازدره بیرون آوردند وبار قاطر دیگر کردند و براه افتادند . من جلو افتادم زیراکه نمیخواستم در رستم آباد بمانم ولی ایشان بتوقف درآنجا مجبور بودند .

وضع زمین میفهماند که باران زیادی باریده چه هر قدر جلوتر میرفتیم زمین را مرطوب تر میدیدیم واین وضع غیر مترقب برای ما اسباب زحمت کلی شد . خواستیم که از کناره های رودخانه که خشکتر بود برویم تازودتر بمنزل برسیم ولی وقتیکه دیدیم اسبها تا زانو در ماسه فرو میروند ازتعقیب این خیال صرف نظر کردیم .

برستم آباد که رسیدیم ازساعت یك تادو استراحت کردیم و خود و مالهامان غذای کافی خوردیم وباز براه افتادیم .

مدتی وقت ما باین گذشت که در چاپارخانه منظرهٔ باشکوه محل راتماشا کنیم ، در مقابل سفیدرود جاریست که دراینجا منتهای عرض رادارد و پشت سر آن کوههای مرتفعی است که سراپای آنها را جنگل گرفته و بعلت شروع پائیز رنك درختان آنها رو بتیرگی گذاشته است .

بعد از آنکه بطرف چپ برگشتیم و دیوار حیاط را دور زدیم از طریق خیابان تنگی که در دوطرف آن دکان بود از آبادی عبور کردیم ودر منطقهٔ جنگلهای انبوه گیلان افتادیم .



چاپار خانهٔ رستم آباد

راه که درهمه جاگل ولغزنده است ابتدا درمیان بوتـه هـای تمشك بعد در وسط درختان پراکنده پیوسته پیچ وخم میخورد و پیش از آنکه بجنگل برسد قدم بقدم بدتر و سخت‌تر میشود ، بهمین جهت از سرعت سیر ما بسیار میکاست و اگر بعضی قسمتهای سنگفرش دردامنه های لغزنده نبود حقیقةً نمیدانم که ما برای عبور از آنجا چه میکردیم بخصوص که گذشتن از میان بیراهه های جنگل نیز امکان نداشت .

ناگهان بسیلابی برخوردیم که سریع‌السیر ومجرای آن پهن بود ولی عمقی چندان نداشت ، اگر میتوانستیم که از آن بگذریم راه ما کوتاه میشد و این کار برای اسبها زیاد اشکالی نداشت ولی برای قاطرها بیم آن میرفت که با بارخود بمیان آب بیفتند و نتوانیم آنهارا از آنجا بیرون کشیم بهمین نظر بهتر دانستیم که برای عبور از روی پلی که بالاتر وجود داشت راه‌خود را دور کنیم.

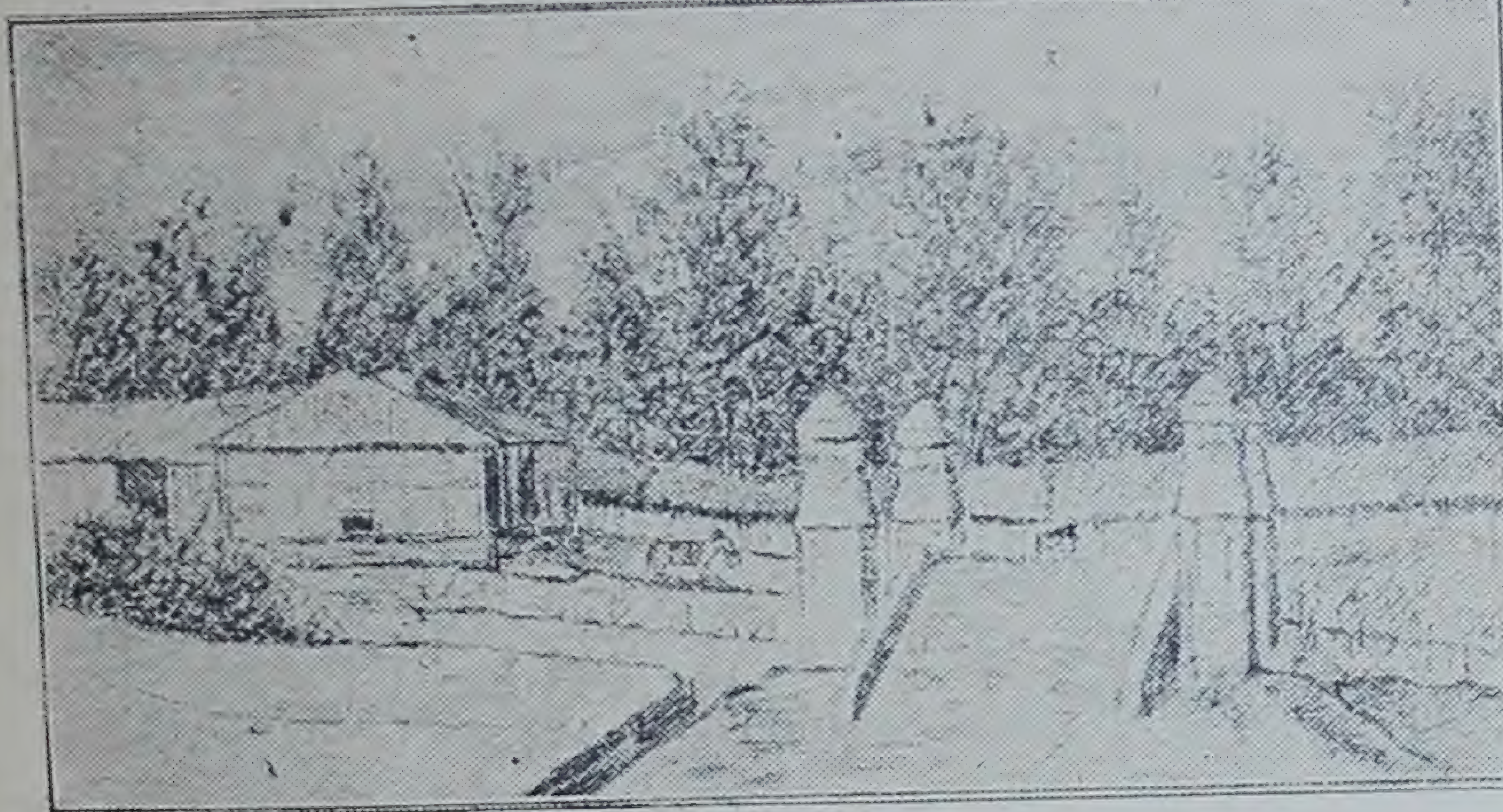
بتدریج ازساحل چپ این‌سیلاب که بسفید رودمیریزد دورشدیم واگرچه تافاصله‌ای صدای‌غرش آب آن‌بگوش مامیرسید لیکن زیادمدتی طول نکشید .

بالأخره ازمیان جنگلهای سردرهم وهوای گرفتهٔ آن بیرون آمدیم و از وسط

بعضی روزنه‌ها آسمان رادیدیم وآزادانه نفسی کشیدیم تا آنکه مقارن غروب آفتاب بکهدم رسیدیم .

اول نوامبر - ۱۰ ربیع الثانی

چاپارخانهٔ کهدم که پیش از شهر رشت آخرین چاپارخانهٔ این خط است لابد بعلت



کهدم

نزدیکی بکرسی گیلان از سایرچاپارخانه های دیگر مرتب تر وبهتراست ، اطاقی که در آنجا تخت خواب سفری مرازده بودند احتیاجی بنظافت قبلی نداشت بلکه وضع آن و وضع سایرقسمتهای چاپارخانه بالنسبه تمیز بود .

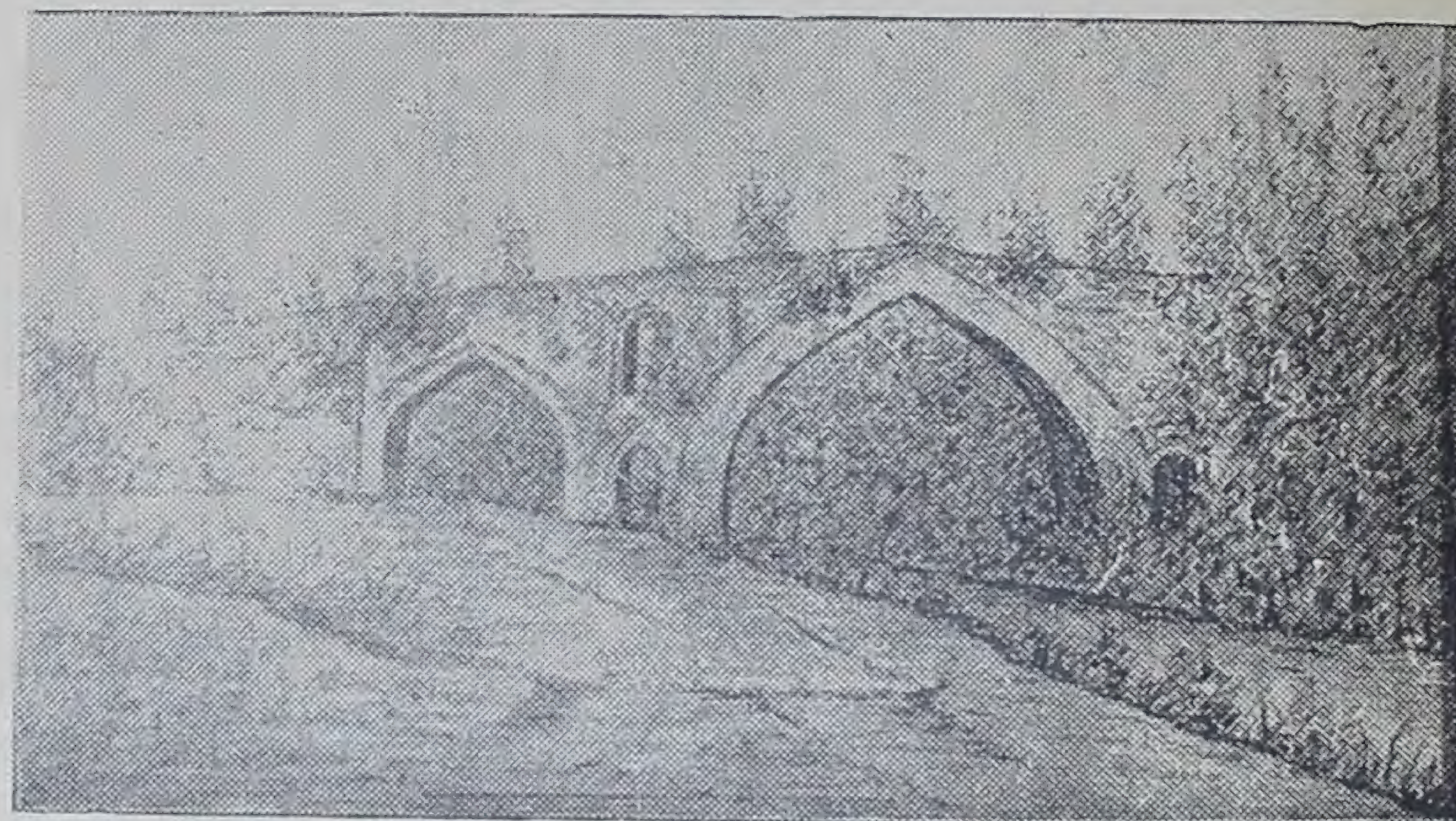
اما چیزی که باعث تعجب من شداین بود که اینجارا هم مثل سایر چاپارخانه‌ها از مسافر خالی دیدم حتی اصطبل آن هم که باید چاپارها درآنجا اسب سواری خود راعوض کنندو ازآنجا شاگرد چاپاری بعنوان بلدبگیرند اسبی نداشت .

بلای عام وبا درهمه‌جا اوضاع را دیگر گون کرده چنانکه مادر تمام طول این راه که دایرترین راههای ایران بشمار میرود یك قافله ندیدیم فقط بدویاسه دسته قاطر بر خوردیم که مختصر باری برپشت داشتند .

کهدم درچهار پنج فرسخی رشت است ، راه‌آن صاف وپهن و ارابه روست‌واگر چه از وسط جنگل میگذرود ولی انبوهی‌آن زیاد نیست وقطعاتی که درختهای آنرا بر انداخته‌اند درمیان راه فراوان دیده میشود .

پس از گذشتن از روی پل کوچکی وعبور ازآبادی کهدم واز میان منازل وانبار های دراز کاهگلی که توقفگاه قوافل محسوب میشود درجادهٔ رشت قدم گذاشتیم . گاه

گاهی بکلبه هائی بر میخوردیم ودر اطراف آنها گاوها را میدیدیم که بآزادی تمام حرکت‌میکنند وبدون آنکه بشأن ما اعتنائی نمایند بچرا میروند . قدرت‌رشد نباتات‌در اینجا بنهایت درجه وسرسبزی طبیعت فوق‌العاده‌است،عشقه وموهای‌طبیعی ازپائین درختان تا شاخه‌های آنها بالارفته و ازاین شاخه بآن شاخه و ازاین‌درخت بآن‌درخت دویده‌اند و تا چشم کار میکند تشکیل آویزهائی‌داده ودرختان شمشاد سربآسمان کشیده‌اند . اگرچه طبیعت‌اینجا غنی‌است اما هزار افسوس که تب‌خیز است .



پل رشت

روستائیان گیلانی را می بینید که محصولات خود رابرای فروش بشهر میبرند و وسیله‌ای که برای‌این کار دارند خالی از غرابت نیست وآن چوب دراز قابل انعطافی است که بحال تعادل بردوش میگذارند و بارهای خود را بدوطرف آن می‌آویزند وبا آن بسرعت حرکت میکنند .

لباس آنها بی شباهت بلباس مردم آلبانی و بومیانی که من در سواحل دریاچهٔ اسکوتاری (اشقودره) دیده بودم نیست وآن عبارتست از شب کلاهی نمدی ، نیم تنه‌ای کوتاه وشلواری‌چسب که فقط تا زانو می‌آید و کفش آنها چارقی است چرمی‌مانند که اهالی شبه جزیرهٔ بالکان نیز نظیرآنها را دارند اما رنگ لباس این روستائیان گیلانی شاه بلوطی یاآبی تیره است درصورتیکه لباس آلبانیها رنگ سفید دارد .

کاروانسرای سنگر که بآنجا رسیدیم بنای بزرگیست یک‌طبقه از آجرقرمز ودورادور حیاط مربع شکل وسیع آن درقسمت پائین تجارحجره دارند ودرحکم بازار اینجاست .

آفتاب که تا اینجا چهره ننموده بود بخودنمائی پرداخته، حدت اشعهٔ آن وبخارات عفنی که ازمردابهای گیلان بر میخیزد برای مسافرین خطرناک است و میرزاعبدالله‌خان

که خبر مرگ او درتاریخ ژویه ۱۸۹۰ (ذی‌الحجه ۱۳۰۷) بما رسید جان خود را بهمین علت از دست داد.

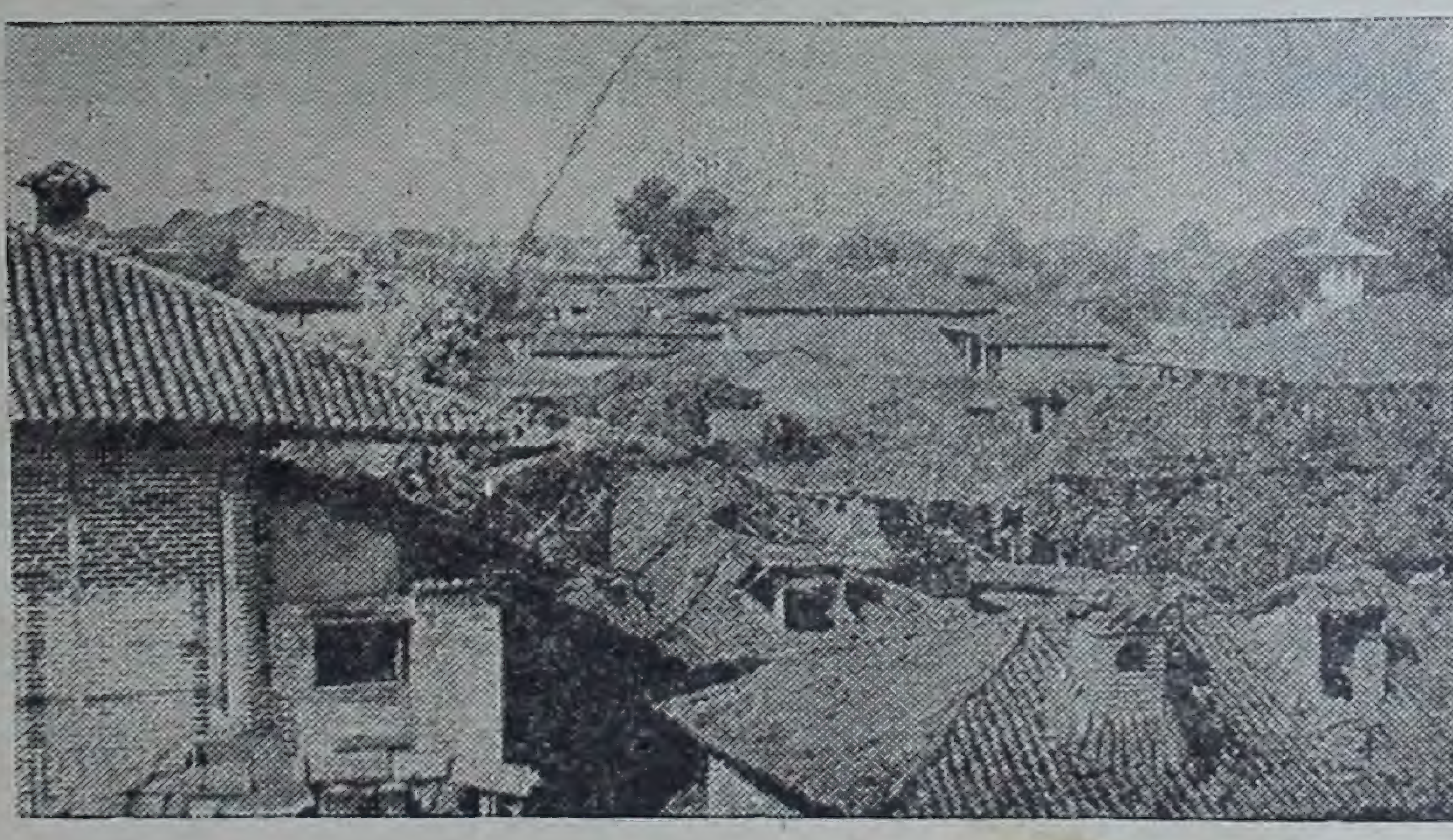
بدون آنکه توقفی کنیم باشتاب تمام راه رشت را پیش گرفتیم ودر حوالی ساعت یازده بپلی رسیدیم که آن‌طرف آن رشت است.

چون در طهران از «دواسپیر» وزیر مختار روسیه نامه‌ای برای قنسول رشت گرفته بودم وخود او نیز خبر ورود مرا بقنسول قبلاً داده بود بقنسولخانهٔ روس رفتم و آقای پاخی تانوف با نهایت لطف ومهمان‌نوازی مراپذیرفت.

۳ نوامبر - ۱۱ ربیع‌الثانی

رشت شهری است که ۳۰،۰۰۰ نفر جمعیت دارد ودر میان باغات وسیع با بامهای سراشیب بوضعی زیبا ساخته شده، هم تمیز است وهم بازار های آن از مال التجاره مملو.

کاروانسراهای آن مرکز انبارامتعه‌ایست که بین ایران واروپا ازراه دریای خزر مبادله میشود ودر آنجا فرشهائی از ابریشم باشکال مختلف و نقوش زیبا باگلدوزی‌درست میکنند که شهرتی بسزا دارد.



رشت و بامهای سفالی‌آن

حکمران گیلان اعتصام‌السلطنه که من بدیدن‌اورفتم وازمنسوبین نزدیک شاه‌است در عمارتی که مثل سایرعمارت اغنیای ایرانی است وبر میدان بزرگی مشرف‌ولی‌خالی از هر نوع لطف معماری است سکونت دارد.

اعتصام‌السلطنه یکی از دختران عم خود یعنی افسرالسلطنه رادرعقد ازدواج‌دارد

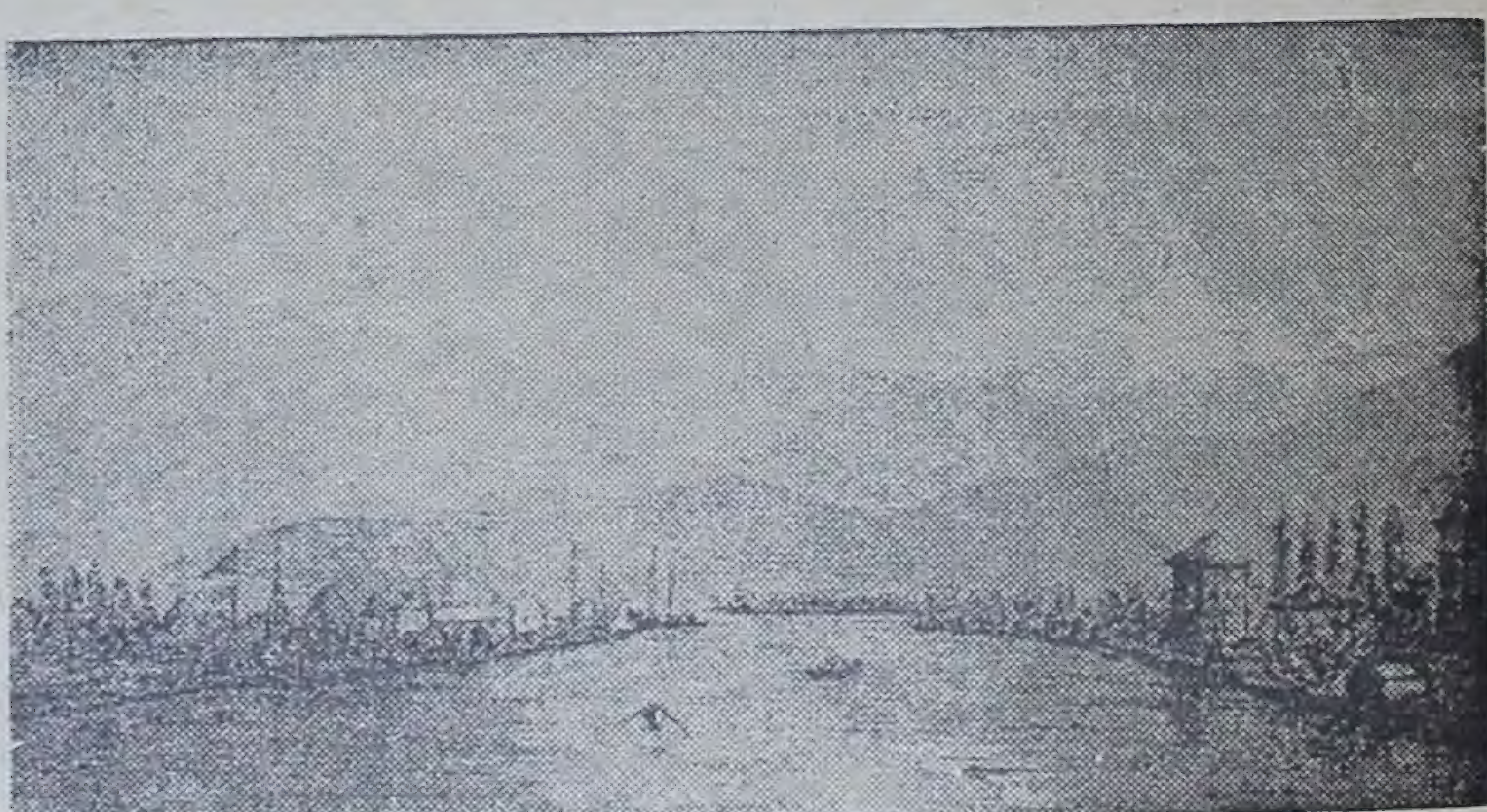
این خانم ازمن بعضی دستورهای طبی گرفت واز راه لطف کالسکهٔ خود را برای گردش در شهر ورفتن بکنار دریا در اختیار من گذاشت و شب که بقنسولخانهٔ روس بر گشتم دیدم که یکی از پیشخدمتان حکومتی یک قطعهٔ گلدوزی ازطرف آن شاهزاده خانم برای من آورده است تا ایام اقامت مرا دررشت همواره بیاد من بیاورد.

۳ نوامبر – ۱۲ ربیع الثانی

با اینکه ساختن جاده‌ای از رشت تا پیره بازار درروی زمینی لجن‌زار مشکل بوده راهی که درست کرده‌اند هم‌خوب است وهم‌خوب از آن مواظبت میکنند.

طی این راه که از میان باغات هلوونارنج وپرتغال میگذرد یک ساعت بیشتر طول نمیکشد، این‌درختها همه بعلت آنکه آفتاب بر فرق آنها میتابد و درایام گرما ریشهٔ آنها درآب است رشد وخرمی مخصوصی دارند.

کلیهٔ عبور ومرور بین‌رشت وانزلی و بالعکس ازطریق پیره بازار واز روی رودخانه‌ای که بهمین نام است انجام میگیرد وپیره بازارجزاین‌اهمیتی دیگرندارد. قایقی که شش پارو زن آنرا میرانند درظرف سه ساعت از پیره‌بازارتاانزلی اشیاء ومسافرین را میبرند اما تا مدتی که قایق روی رودخانه است کمتر باستعمال پارو احتیاج است فقط چهار نفر از پاروزنها طناب بلندی را که بدگل بسته اند میشکند اما همینکه بمردابی میرسند که انزلی در شمال آنست بپاروزدن مشغول میشوند، ما که قبل از ساعت نه از رشت حرکت کرده بودیم ظهر بانزلی پیاده شدیم.



مرداب انزلی

انزلی که دروازهٔ گیلان درساحل بحرخزر وراه ایران ازطریق این ولایت است بندری است که بدبختانه کشتیهای بخاری نمیتوانند درساحل‌آن‌لنگر بیندازند.

شهر کوچك است ودر میان ابنیهٔ آن فقط عمارت سلطنتی جلب‌توجه میکند آن هم بسبب بلندی وشکل غریب آن.

امر عجیب آنکه تلگرافخانه رادر آن طرف مرداب قرار داده اند و کسی که میخواهد تلگرافی بفرستد مجبوراست که با قایق بآن طرف مرداب برود در صورتیکه میشد که آنرا بجای عبوردادن سیم از دریا درهمین طرف در محل آخرین تیرتلگرافی میساختند واهالی‌را از زحمتی بیهوده میرهاندند .

بعد ازآنکه‌سراسر انزلی و عمارت سلطنتی‌را که لطفی در آن ندیدم طی کردم بتلگرافخانه رفتم بعدبداخل کشتی کرنیلف۱ که کشتی کوچك وتمیزی است از کشتیهای شرکت قفقاز و مرکور ۲ قدم گذاشتم و ساعت هشت شب بطرف باکو حرکت کردیم و دراین‌حال‌انزلی ازدور درچشم ماحکم سرابی زیبا را داشت.

٤و٥ نوامبر - ۱۳ و ۱٤ ربیع الثانی

دریا کاملاً آرام است و منزل اول ما آستاراست که تقریباً در سرحد قرار گرفته بعدلنکران‌است که‌باید آن‌را«نیس» سواحل بحر خزردانست، درطرف‌چپ‌آن کوههائیست مستور از جنگل که زیبائی آنها بحد کمال است ، وقتی که آفتاب برآن‌ها میتابددره‌های کوه بشکل خطوط کج‌محوی که با یکدیگر متساوی نیستند نمودارمیشوند و موقعیکه آفتاب غروب‌میکند همه بیك رنك متحد در می آیند و از آن میان خط الرأس آنها در



بندر انزلی

وسط آسمان سرخ فام مغرب‌باکمال وضوح آشکار میماند .

قلهٔ سولان با اینکه خیلی‌دورتر است از عقب آنها سر کشیده و بعلت ارتفاع زیاد خود که ٤۸۲۰ متراست برتمام کوههای این‌سلسله سرآمد میشود .

---

۱ - Corniloff   ۲ - Mercure et Caucase

لنکران که بین کوه ودریا اتفاق افتاده موقعی بسیار خوب‌دارد ومردم آن‌بدون آنکه محتاج باشند سفری دورودراز کنند در هرفصل از لذایذآن متنعم‌اند باین‌معنی که زمستانها را در ساحل دریا بسر میبرند وتابستانها رادر پناه یکی از دره های پر سایهٔ کوههای مجاور .

خانه های اینجا در میان باغات مخفی است چنانکه از کشتی فقط خانه‌های لب آب راکه همه‌شکلی مستدیر دارند وبرجی برروی آنها نمایان است میتوان دید .

بعد ازآنکه بملتقای دو رودخانهٔ کورا وارس رسیدیم کشتی کرنیلف پشت بکوه ساحلی را پیمودکه پست و هموار و یك نواخت بود ومدتی طول کشید تادرنیم ساعت بعد ازظهر روز ۱۴ ربیع‌الثانی درمیان‌گرد وغباری‌آمیخته ببوی‌کارخانجات تصفیهٔ نفت بباکو نزدیك شدیم ، تامدتی تشخیص خانه های دود زدهٔ شهر از زمین لم‌یزرع اطراف ممکن نمیشد فقط وقتیکه ببندر نزدیك شدیم‌آنها را ازیکدیگر تمیزدادیم . پیاده شدن ما ببندر درساعت دو بعدازظهرصورت گرفت .

۶ نوامبر - ۱۵ ربیع‌الثانی

باکو نیز ازوبا صدمهٔ کلی دیده ونایب قنسول فرانسه همبر۱ که اصلاً ازمردم مس۲ و مردی وظیفه شناس و بی‌تکلف وحق‌گزار بود وهمهٔ مردم ازجانفشانیهای او درایام‌دوام مرض بنیکی یاد میکنند یکی از کسانی استکه در روزهای‌آخر وبا دراینجا جان سپرده .

شهرجدید باکو را درخارج ازمحوطهٔ شهرقدیم ایرانی مخصوصاً درامتداد پیاده - گاه های ساحلی بنا کرده اند ولی فقط قسمت ایرانی شهر که نام آن بالاحصار است مخصوصاً قصرقدیم خوانین باکو وبازارهای‌آن دیدنی‌است ومسافری که درعبورازدریای خزر درباکو توقفی میکند میتواند ذوق خود را دراین بازارها بتماشای اشیاء قابل‌توجه آسیا مخصوصاً ترکستان مشغول دارد .

قصرخوانین باکو برشهر کهنه مشرف است وتمام‌آنرا ازسنگ تراش ساخته و در آن‌که بمهارت تمام منقوراست وازآن‌گل و بوته بیرون‌آورده‌اند مثل در مسجدآن از کارهای بسیار زیبای ایرانی است .

باکو که‌بایران تعلق‌داشته یکی‌ازقدیمترین‌معابد زردشتی‌وپیش‌آتش‌پرستان‌شهری مقدس بوده است . چون خاك‌آن بآسانی قابل اشتعال است پیروان‌آئین‌مزدیسنی‌بخوبی میتوانستند مراسم عادات خود را درآنجا بجا آرند و بهمین علت بایستی عدد آتشگاه های‌آن زیاده بوده باشد . هنوزهم نزدیك سوراخانه درشمال شرقی باکو پرستشگاهی جهت‌آتش هست .

آتشگاه سوراخانه را که تا این اواخر موبدی اداره میکرد خوب نگاه داشته‌اند

۱- M Humbert

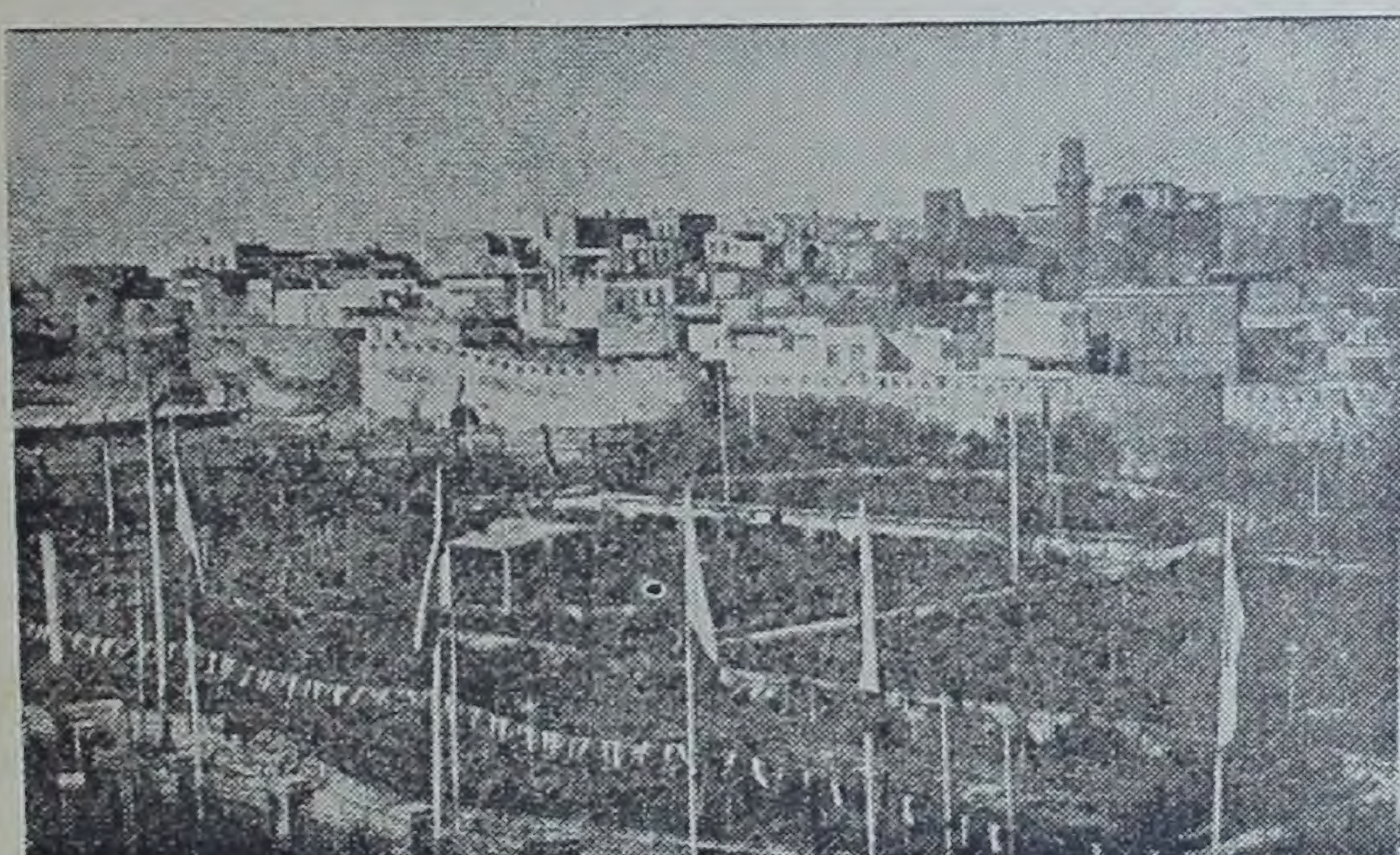
۲- Metz

محراب آن دروسط حیاط مربع شکلی است ودو را دورآن یعنی درداخل دیوارهای دندانه دارحصارحجراتی ساخته شده است .

محراب بنائی است چهارگوش و هردیوارآن مدخلی بیضوی شکل دارد و ازآن مداخل میتوان بطرف طشتی که درداخل محراب قرارداده شده وآتش جاویدان درآن میسوخته راه یافت. ازهریك ازچهارگوشهٔ بناستونی مجوف مثل چهاربخاری بلند است که ازآن راه بوسیلهٔ لوله هائی که دربنا گذاشته‌اند بخارات خارج می گردیده .

امروزحجرات خالی وآتش خاموش است ودیگرشعله ازستونها سرنمیکشد وآتشگاه متروك ضمیمهٔ یکی ازکارخانجات نفت شده است .

چگونه ممکن بود باکورا ترك گفت وبآن قسمت از آن که بعلت خاك نفت آلود یا بسبب محیط دودی که آنرا در میان گرفته یا بهردوعلت بشهر سیاه موسوم شده سری نزد ؟



شهرکهنه و قصر خوانین باکو

درموقع عبوراز کوچه های باکو باید حواس خود را خیلی جمع کرد تا درمنجلاب نفتی که ازلوله های فراوان بیرون میزند نیفتاد چه این لوله ها را که نفت بتوسط آنها از قسمت بالاخانه بشهرسیاه مرکز کارخانجات میرود در روی زمین کار گذاشته‌اند .

این کارخانجات با اینکه همه دارای یك قسم ماشین آلات هستند محصولشان برابر نیست زیرا که بغیرازنفت که محصول اصلی مایع استخراج شده است بعضی ازکارخانجات ازباقیمانده که مازوت باشد فقط روغنهای مخصوص چرب کردن ماشینها را بیرون می آورند وبعضی دیگرعلاوه براین روغنها بنزین و وازلین و کروزن نیزازآن میکشند .

میزان محصول نفت خام درصد جزء سی تا سه وسه جزء نفت معمولی و بیست تا بیست و دو جزء روغنهای ماشین است .

دراطراف باکو تقریباً درهمه جهت چاه نفت وجود دارد ولی ازهمه مهمتر اول چاه‌های بالاخانه‌است که عمق آنها از ٤٠متر نمیگذرد بعد چاه‌های بی‌بی‌آباد که تا ۳۰۰متر عمق دارند .

بعضی اوقات درموقع حفرچاه وقتیکه بمعدن میرسند نفت چنان با قوت فوران میکند که آلات حفرچاه را بخارج پرتاب میکند وفواره‌ای از آن بیرون میجهد که تاچندمتر ارتفاع دارد ، این قسم چاه را «چشمهٔ جهنده» میخوانند .

دراین صورت فوراً نفت را درمجرائی می‌اندازند وازآنجا آنرا بمخزنی می‌برند بعد بتصفیه خانه میفرستند ولی در اکثر موارد نفت بقوت خود ازچاه خارج نمیشود ، دراینصورت بایدآنرا ازداخل چاه بوسیلهٔ سطلهای مخصوص که لولهٔ استوانه‌ای شکل بزرگی هستند و گنجایش آنها قریب به دویست لیتراست بیرون کشید .

۱۲ نوامبر - ۲۱ ربیع الثانی

قفقازیه را ازساحل بحرخزر تاساحل بحرسیاه درسی وسه ساعت با راه آهن طی کردیم باین معنی که قطارما که ساعت یازده شب از باکو حرکت کرده بود پس فردا صبح درحدود ساعت ۸ بباطوم رسید . تاگنجه درهٔ نهر کورا که پیوسته ارتفاع پیدا میکند چیز دیدنی ندارد وجزدشتی مردابی چیزی دیگرنیست حتی تاتفلیس هم‌منظره‌ای جالب دیده نمیشود .

قبل ازفرا رسیدن شب باردیگرتفلیس را دیدم ، این شهر که دراین موقع درزیر پرده‌ای ازابر پوشیده وبخار دورآنرا گرفته ودر طول درهٔ عمیق کورابطوریکه تمیزآن درست ممکن نمیشد کشیده شده بود خیلی باتفلیس روشنی که دراواخر تابستان سال ۱۳۰۷ دیده بودم فرق داشت .

پیش از آنکه در درهٔ تماشائی که بین مسیر رودخانه های بحر خزر و بحر سیاه فاصله است وارد شویم ظلمت‌شب فضا را فرا گرفت وممکن نشد مناظر راه راکه در پهلوی کوه پر از جنگل قراردارد وما از آن میگذشتیم ببینیم .

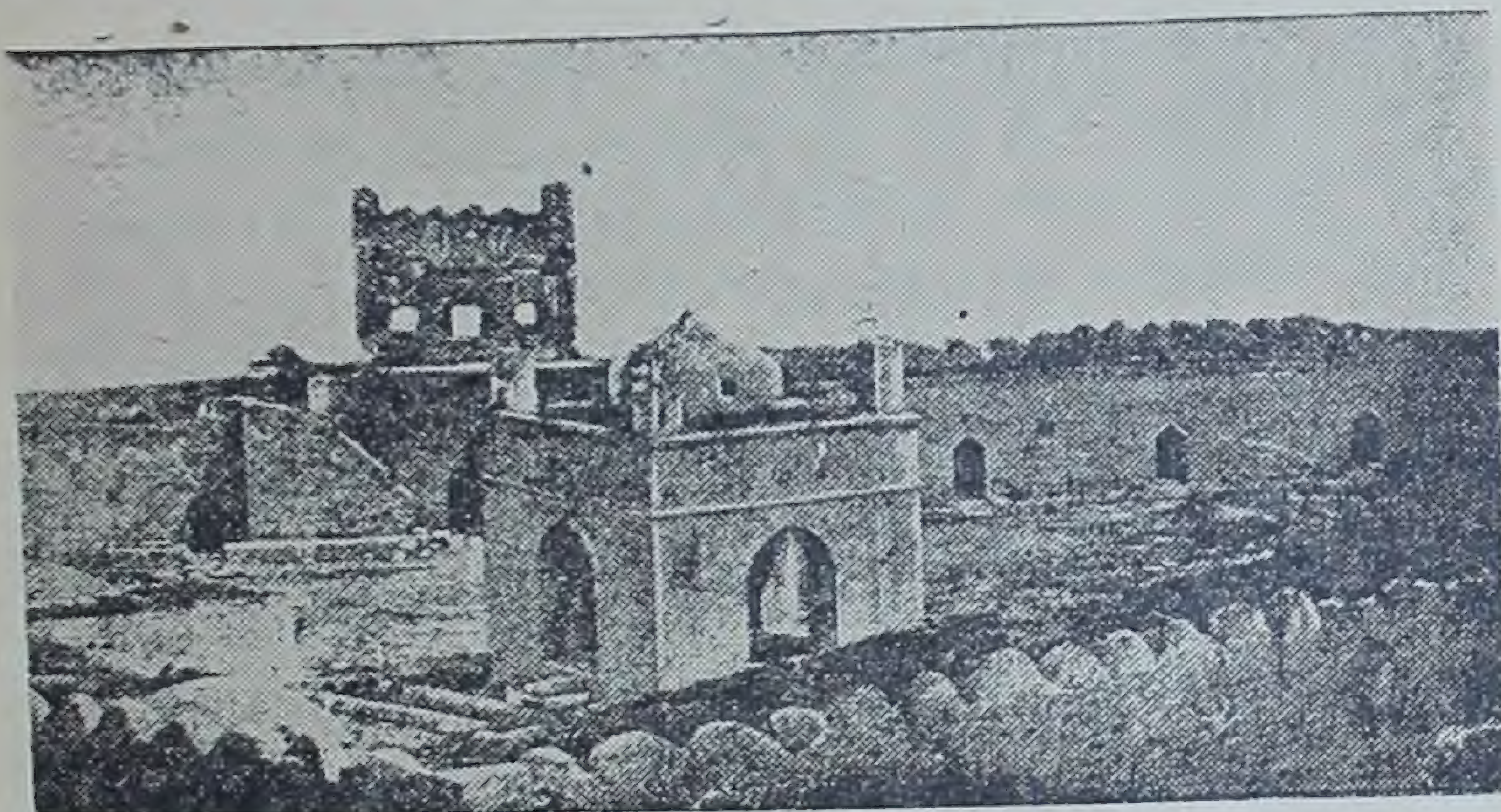
ازبعد ازآنکه روسها قارص را از عثمانیها گرفته‌اند باطوم جانشین بندر پتی‌شده به لنگرگاه آن از لنگرگاه پتی بهتر است ولی سرزمین آن ناسالم‌تر وآب وهوای آن بعلت گرمای مرطوب تابستان بهمان‌اندازه موذی است .

عدد جمعیت باطوم اگرچه رو بافزایش است ولی از ۱۰۰۰۰ نفر تجاوز نمیکند، نقشهٔ شهررا خیابان بندی کرده‌اند ولی هنوز درتمام خیابانهای آن خانه‌ساخته نشده. باغ عمومی زیبائی در این بندر درکنار دریاهست که شبها اعیان شهر در آنجا بگردش می آیند .

از ۱۴ تا ۲۴ نوامبر - از ۲۳ ربیع الثانی تا ۳ جمادی الاولی

صبح ۲۳ ربیع الثانی بکشتی کامبوژ ۱ که از کشتیهای شرکت مساژری ماریتیم۲ است سوار شدیم و ظهر درحالیکه هواخوب ودریا آرام بود حرکت کردیم .

از آنجا که از موقع لنگر انداختن این کشتی ببندر باطوم تا زمان حرکت آن چند نفر از سربازان ساخلوی بندر بمرض وبا مرده بودند ادارهٔ بندربکشتی جواز سلامت نداده بود . چون تمام بارگیری کشتی بقصد مارسی بودمسلم شد که تاآنجا در نقطهٔدیگری لنگر نخواهد انداخت .



آتشگاه سور افسانه

روز ۲٤ از ساعت سه بعد از ظهردریای‌سیاه متلاطم شد وتا بمدخل بوغاز بسفور رسیدیم یعنی تاشب روز بعد این‌حال دوام داشت و چون بسادی که از جهت جنوب غربی میوزید شدید بود نتوانستیم بآنجا داخل شویم وناچار شدیم که مدتی در کشتی بمانیم و خود را بوضعی بساحل اروپا نزدیك کنیم و برای گذراندن شب درآنجا لنگر بیندازیم .

روز ۲٦ صبح زود خودرا بکاواك رساندیم وبادارهٔ صحیه معرفی کردیم . اعضای صحیه چون ما را مریض می پنداشتند هیچکدام بما نزدیك نشدند واز همان زورقی که برآن‌سوار بودند ما را حاضر وغایب کردند تا ببینند که ازموقع حرکت ازباطوم تا اینجا کسی ازما مرده است یانه .

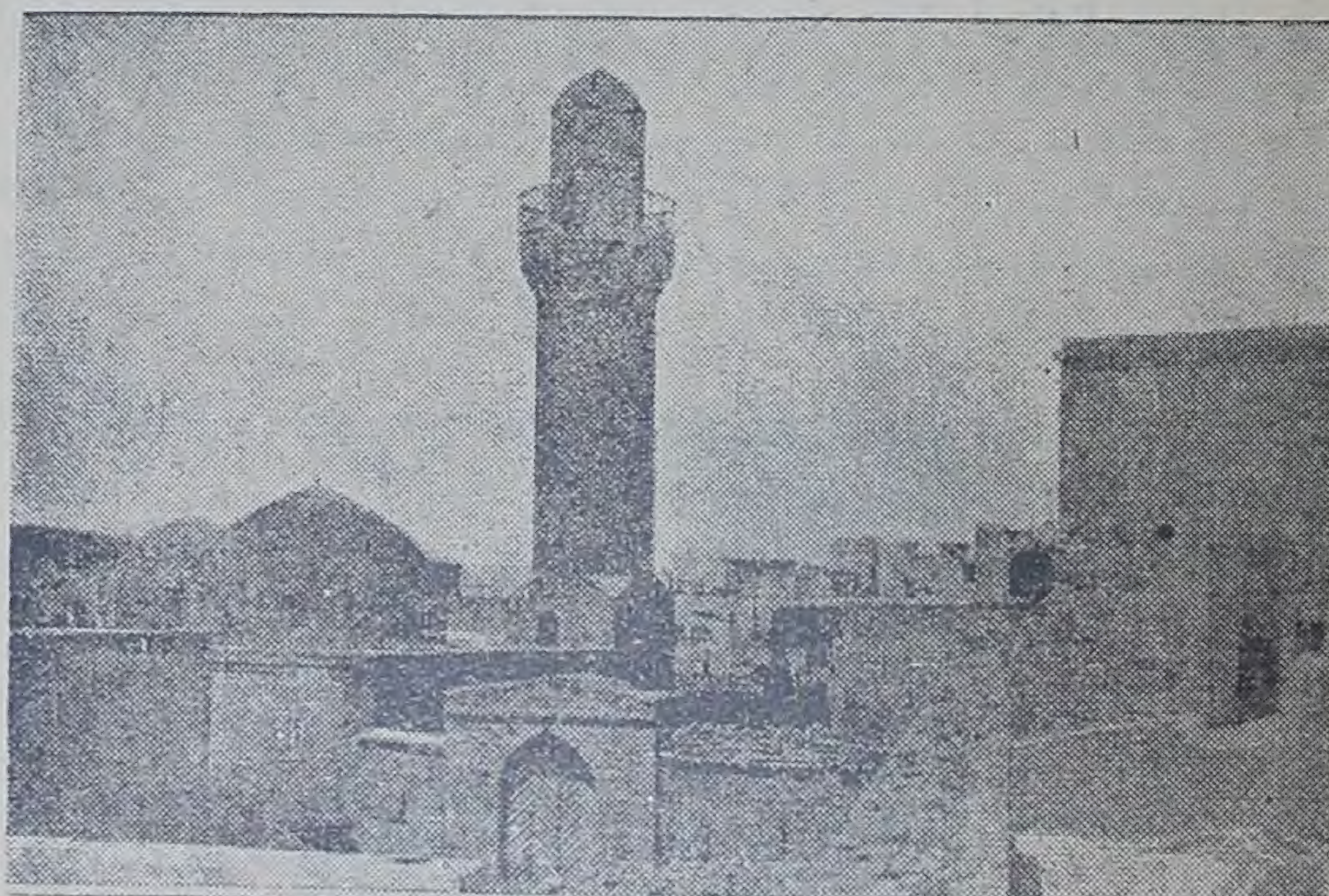
عاقبت دونفر از مأمورین صحیه بر کشتی کامبوژ سوار شدند وتا موقع خارج شدن از بوغاز داردانل با آن همراهی کردند تامبادا کشتی‌درنقطه‌ای‌دروسط راه‌لنگر بیندازد .
بعد از آنکه تمام جریانات لازم طی شد درحدود ساعت سه بعد از ظهر بما اجازهٔ

۱ - Cambodge   ۲ - Messageries maritimes

حرکت دادند و انصاف اینست که ترکان عثمانی بهتر از هر کس باین‌دستور که :« یواش یواش عجله کن» عمل مینمایند .

تمام مناظر بسفور مثل قصور مرمری سواحل‌آسیائی واروپائی و سایرزیبائیهای دیگرآن ازجلو چشم‌ما میگذشت و ازتمام آنها باجلوه تر آسمان نیلگون آن بود که اگرآن نبود میشدگفت که هیچیك ازاین‌مناظر دلفریب وجودپیدا نمیکرد.

از ساعت چهار تا پنج دورنمای زیبای استانبول رامیدیدیم اما بایدگفت که‌اگرچه استانبول از دریا دیدنی است لیکن وضع داخل آن باین تناسب نیست . دولمه باغچه مقر سلطان و محلهٔ پرا که مشرف بر بلندی است وغلطه وبرج آن وشاخهٔ زرین که ازآنجا دور نمای شهر بخوبی نمایان است و از آنجا ساحل آسیائی استانبول یعنی‌اسکوداز را بزحمت میتوان دید همه را یکی پس از دیگری دیدیم تا بخود شهر و بعد از آن باستانبول کهنه و قسمت سرای‌مقر سابق سلاطین وگنبدبزرك ایا صوفیه و جامع سلطان احمد و مناره های کثیر مساجد که بآسمان‌سر کشیده‌اند رسیدیم .



مسجد و قصر خوانین باکو

این‌دورنمای فراموش نشدنی کمی بعد ازآنکه ازگوشه سرای‌دور شدیم ازنظرما ناپدیدگشت تاآنکه‌ازمقابل‌قصرهفت‌برجه که‌سابقاً سلاطین عثمانی سفرا را درمواقع‌اعلان جنك در آنجا میپذیرفتند و قریهٔ ایا استفانو و منزل محقری که در میان باغی است و در آنجا معاهدهٔ اخیر بین روس وعثمانی بسته شده گذشتیم . شب فرارسید و تمام این تپه‌های خرم را در تاریکی فروبرد و کشتی بوسط دریای مرمره داخل گردید .

ساعت هفت صبح روز ۲۷ داخل داردانل شدیم و دونفر مأمور صحیه را که از کاواك همراه ما شده بودند کشتی درعمارت‌مجزائی پیاده کردوبدون اینکه توقفی‌دیگر کند راه خودرا دنبال نمود و درحدود ساعت نه از دهانهٔ تنك مرمره داخل دریای اژه گردید، از جلوی مصب نهر اسکاماندر گذشتیم و مزارعی را که از قرار معلوم شهر قدیم «تروا» درآنجا واقع بوده از دوردیدیم ، باران میبارید ودریا طوفانی بود.

در وسط روز ۲۷ در حالیکه بارانی شدید فرو میریخت ودریا تلاطم داشت تخته سنگهای خشك وخالی جزیرهٔ سیتر ۱ در زیر امواج دریا درمقابل چشم ماپدیدار گردید و من یقین کردم که وضع آن درموقعیکه معبد ونوس خداوند حسن وجمال درآنجادایر بوده‌بکلی غیراز این بوده‌است. شب هوا آرام وصاف شد و روز ۲۹ که ازدریای یونی میگذشتیم آفتاب‌ودریاساکت بود.ازباب‌مسین۳ گذشتیم وقبل ازآن‌غروب‌آفتاب رادرپس قلهٔ‌اتنا۲ که‌بخارات‌دورادورآن حلقه زده وآن‌رابتاجی‌شبیه کرده‌بودندتماشانموده‌بودیم.

روز ۳۰ از وسط مدیترانه گذشتیم ، آسمان‌صاف ودریا آرام بود ومسافرین که عدهٔ آنها چندان زیاد نبود درعرشهٔ کشتی جمع‌آمده وازچنین روزخوشی لذت میبردند

روز اول جمادی‌الاولی مقارن ظهر سواحل فرانسه رابچشم دیدیم و ساعت شش بندرمارسی نمودارگردید . مارا بعزم قرنطینه روانهٔ فریول٤ کردندتا بما جواز صحت بدهند ، ماهم ناچار لب‌ولفچه‌آویزان بیچون و چرابآنجا رفتیم اما بعد از بیست و چهار ساعت وقتیکه شنیدیم آزادشده‌ایم از شادی درپوست نمیگنجیدیم . سرهنك فابر ٥ که از رفقای طفولیت من‌بود و دراین تاریخ فرماندهی فوج ۱٤۱ پیاده رادر مارسی‌داشت با قایق بعقب من آمد . از کشتی کامبوژ پیاده شدم وروز۲۳نوامبر (سوم‌جمادی‌الاولی) پیش‌ازغروب‌آفتاب بسرزمین قدیمی گل ٦ یعنی بخاك محبوب وطن‌خود قدم گذاشتم .

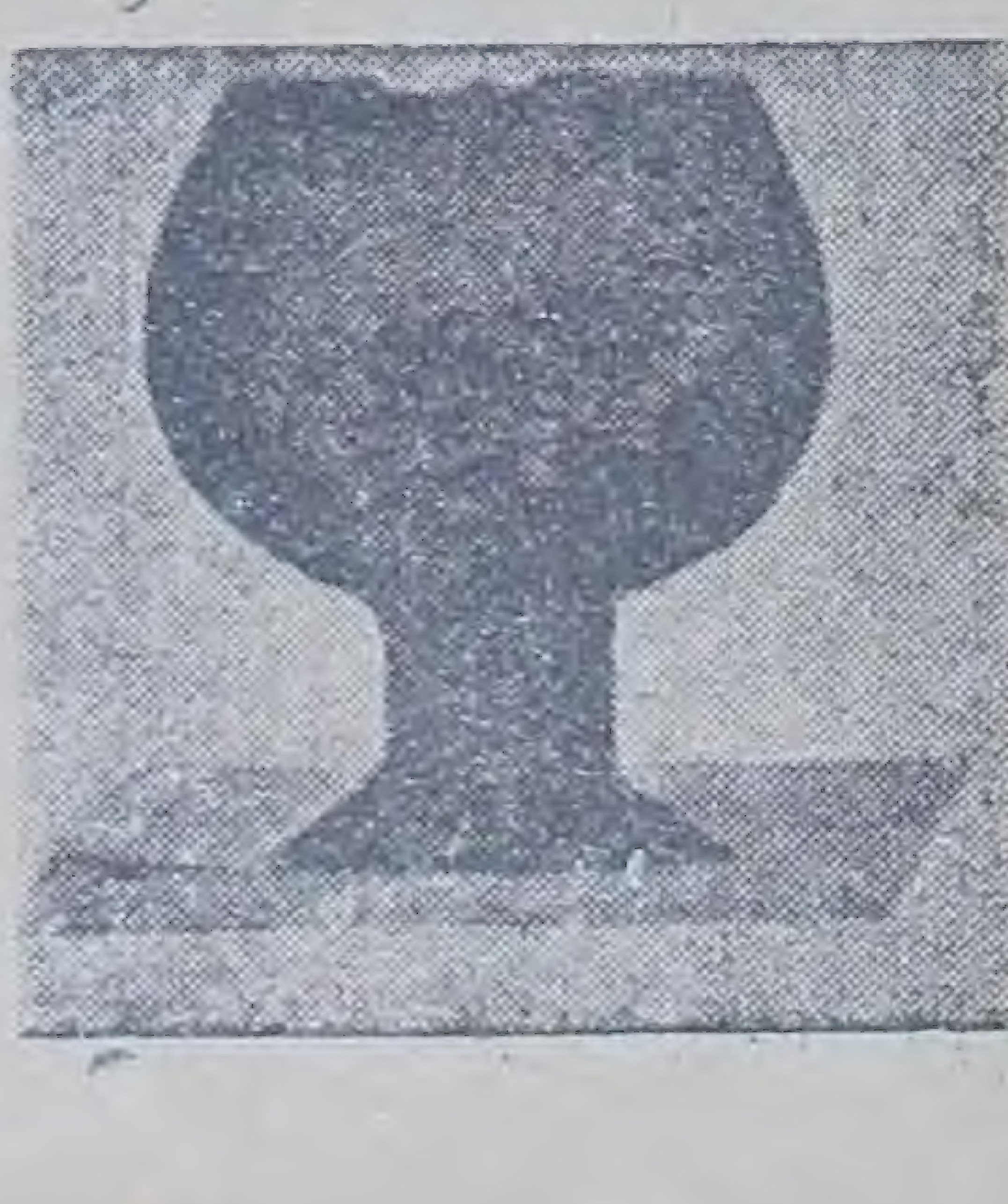


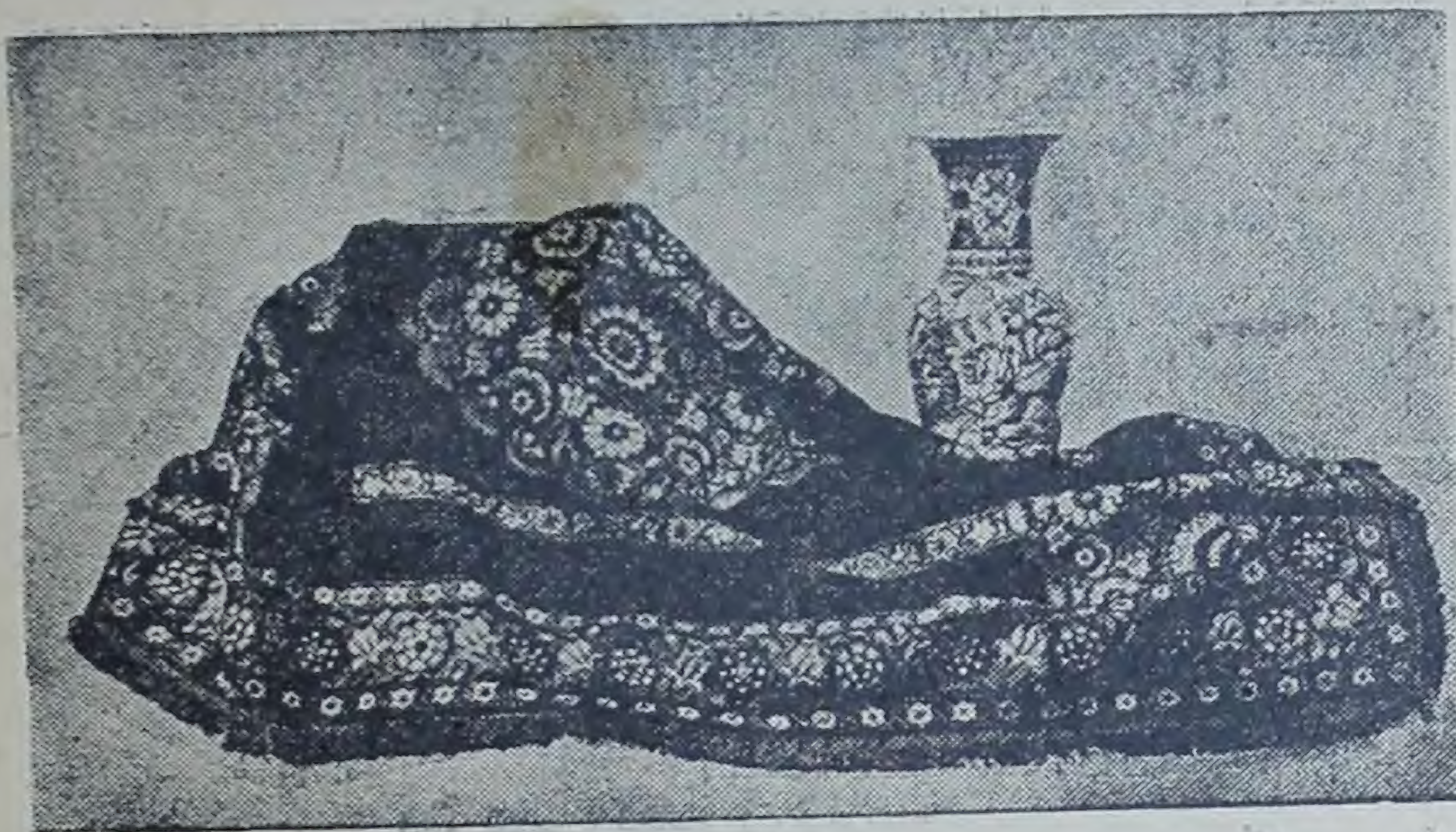
---

۱ - Cythère ۲ - Etna ۳ - Messine ٤ - Frioul ٥ - Fabre ٦ - Gaule

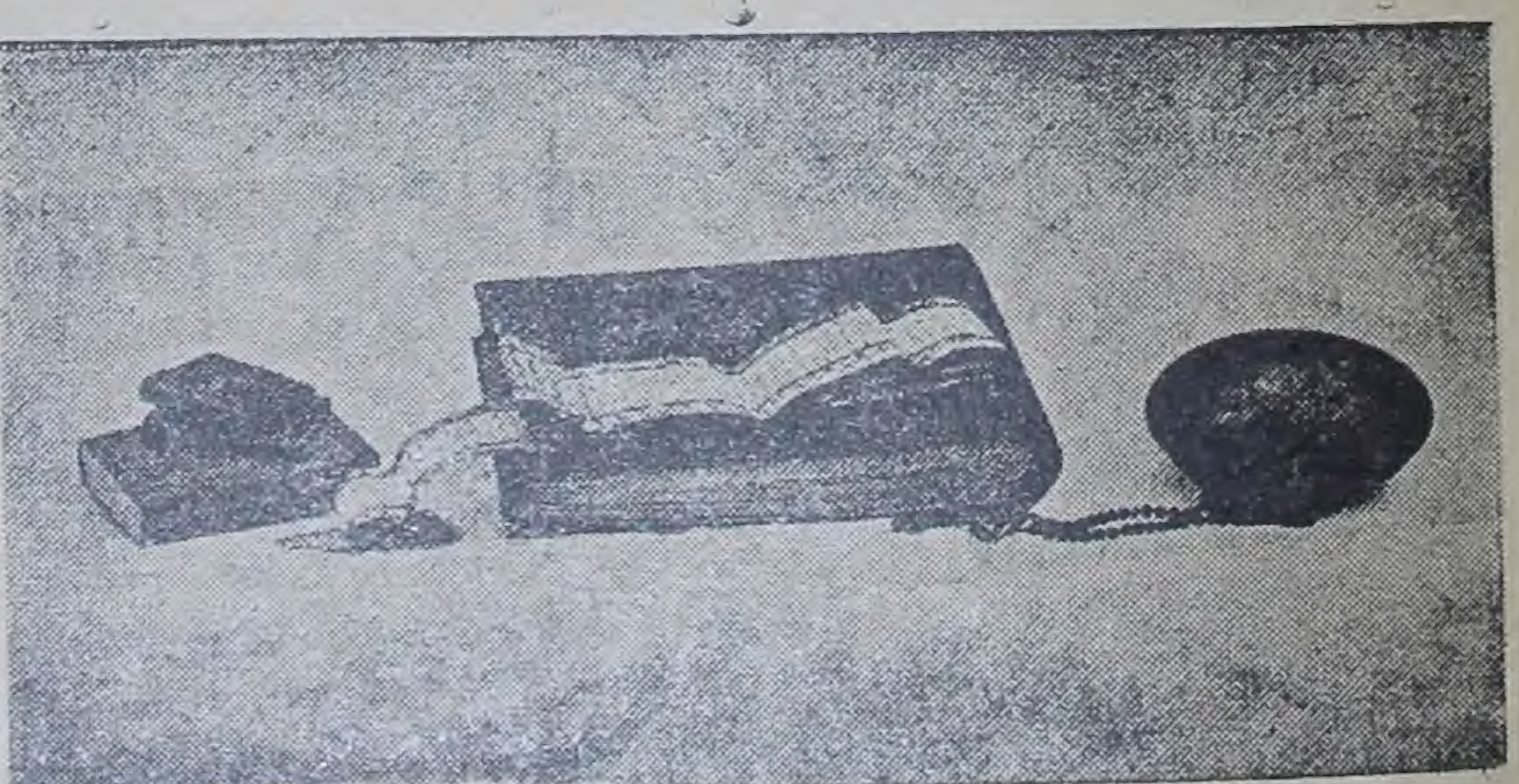


فهرست فصول کتاب





فهرست تصاویر کتاب



DATE LABEL

Call No.......... *Date*..........................

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.



نقشهٔ خط سیر مؤلف در ایران

Date..........................

Call No..........

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc. No. 74559
Date 7.12.1970

شرکت سهامی چاپ

Call No.
Date
Acc. No.
J. & K. UNIVERSITY LIBRARY
This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

Date ....

Call No. ....

Acc. No. ....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.